

# ۲۵ سالگی پایه براهیم

جامعه زنان انقلاب اسلامی

سال چهارم شماره بیست و پنجم

۱۳۹۶ ۱۰۰ صفحه ۶۰۰۰ تومان



یادی از مهدی بازرگان

• بازرگان؛ روشنفکری دینی و چالش‌های جدید  
ابراهیم یزدی

• دفاعیات بازرگان در دادگاه عادی ویژه ارتش

علیه نابرابری، فقر،  
فساد و ناکارآمدی

۲۷

سعید مدنی



چشم‌انداز انسانی  
و دموکراتیک انقلاب

۱۹

محمد توسلی



مبانی مردمی  
قیام امام حسین<sup>ع</sup>

۷۴

سخنرانی لطف‌الله میثمی



هزینه‌های جاری  
یا اهداف توسعه‌ای

۸۹

حسن خوش‌پور



## در آستانه چهل سالگی انقلاب

پاسخ‌های صاحب‌نظران به پرسش‌هایی درباره علل وقوع انقلاب

محمد توسلی • فضل‌الله صلواتی • محمدجواد کاشی • الهه کولایی  
سعید مدنی • احسان شریعتی • داود سلیمانی • نصرت‌الله تاجیک • زهرا ربانی املشی  
احمد گلزاده غفوری • محمد عسگری وفا • سعید حاتم تهرانی • رضا سرحدی

میزگرد زنان و انقلاب با حضور:

اعظم طالقانی • فاطمه راکعی • فیروزه صابر • منصوره شایسته • آذر منصور



# پیشخوان





کردند که بعد از مدتی اهالی روستا هم توانستند با این زنان کنار بیایند، برای آن‌ها در آشپزخانه یک مدرسه شبانه‌روزی آشپزی کردند و پلیس راهور و مهندس نقشه‌کش و همه به یاری‌شان آمدند. جاده ۳۲ روستای دیگر در این استان هنوز مشکلات جدی دارد. زنان این پروژه همچنان مصمم‌اند. آن‌ها این بار می‌خواهند هموارسازی و ساخت جاده مالک‌آباد را دست بگیرند و مدام تکرار می‌کنند: کاش این بار دردسر گرفتن کار برایشان کمتر باشد.

تاریخ: ۱۳۹۶/۱۱/۴

### اهدای جایزه کرسی یونسکو در آموزش سلامت

#### در هشتمین همایش سلامت روان و رسانه

مرکز تحقیقات ایمونولوژی آسم و آلرژی: در حاشیه هشتمین همایش سلامت روان و رسانه با موضوع خشونت که در سالن آمفی‌تئاتر سازمان جوانان هلال‌احمر برگزار شد، با حضور دکتر مصطفی معین، رئیس کرسی یونسکو در آموزش سلامت و رئیس هشتمین همایش سلامت روان و رسانه، جایزه کرسی یونسکو در آموزش سلامت به شهلا شرکت، روزنامه‌نگار و فعال حقوق زنان ایرانی و مدیرمسئول و صاحب‌امتیاز نشریه زنان امروز و لیلی ارشد، مددکار اجتماعی و مؤسس پرتوان «خانه خورشید» که سابقه‌ای بیش از ۳۵ سال فعالیت در حوزه زنان و کودکان دارد اهدا شد. این جایزه هر سال از سوی کرسی یونسکو در آموزش سلامت که در مرکز تحقیقات ایمونولوژی، آسم و آلرژی مستقر است، به افرادی که دارای فعالیت‌هایی در حیطه آموزش سلامت به عموم مردم هستند اعطا می‌شود، اولویت اهدای این جایزه برای فعالیت در زمینه زنان، کودکان، مناطق محروم و آموزش مداوم است.

تاریخ: ۱۳۹۶/۱۱/۳

### دستورات حفاظتی و حمایتی در مواقع همسر آزاری

ایرنا: هشتمین همایش سلامت روان و رسانه با موضوع همسر آزاری در سازمان جوانان جمعیت هلال‌احمر برگزار شد. رئیس اداره تنقیح قوانین قوه قضائیه در هشتمین همایش سلامت روان و رسانه با موضوع همسر آزاری گفت: هشت دستور حفاظتی و حمایتی در مواقع همسر آزاری در لایحه تأمین امنیت زنان وجود دارد و به‌طور مثال اگر زنی اعلام کند در معرض خشونت قرار دارد، قاضی با استناد با قرائن موجود می‌تواند دستور مراقبتی برای زن صادر کند. وی افزود: همچنین کسی که سابقه خشونت نسبت به زنی را دارد و او را تهدید می‌کند، بر اساس این لایحه، قاضی از او تضمین می‌خواهد که تهدید خود را عملی نکند و اگر تضمین نسپارد، بازداشت خواهد شد.

خشونت جسمی از مصادیق خشونت خانگی است و این لایحه تفاوتی در این زمینه در محدوده خانه یا خارج از خانه، قائل نشده است، اما در خشونت روانی، برخی از آن‌ها عمومی و برخی خصوصی است که در چند مورد به‌طور خاص کیفر دارد. گاهی مرد با ایجاد زمینه موجب خودکشی یا خودآزاری زن می‌شود که در این لایحه برای آن، کیفر دیده شده است. وی تأکید کرد: هدف لایحه تأمین امنیت زنان، تحکیم خانواده است و در تمام تعاریف خشونت علیه زنان، عنصر جنسیت مطرح است؛ یعنی زن همه‌جا باید اعلام کند که این خشونت بر اساس جنسیت به من وارد شده است که این مسئله ما را در حوزه «قلمرو» به‌ویژه در مورد کودکانی که در سنین پایین ازدواج می‌کنند، با مشکل مواجه می‌سازد.

تاریخ: ۱۳۹۶/۱۱/۳

با عناوین مقدس از کودک‌آزاری قسر در می‌روند و جای شرمندگی دارد که تبریئه می‌شوند. ابتکار بر جنبه بازدارندگی قوی اورژانس اجتماعی در برابر خشونت نیز تأکید کرد و افزود: جامعه باید برای افرادی که خشونت اعمال می‌کنند ناامن باشد و این افراد حس نکنند که می‌توانند در خانه‌های خود اعمال خشونت کنند. یکی از راهبردهای معاونت زنان مقابله با خشونت در همه ابعاد روانی، جسمی و جنسی است و یکی از راه‌های تحقق آرمان‌های دینی ایجاد فضای سالم رفتاری و حرمت داشتن آزادی مشروع افراد است این مسئله نشاط را در جامعه افزایش و با یأس مقابله می‌کند.

تاریخ: ۹۶/۱۱/۱۶

### سپیده توکلی باز هم بلندپروازی کرد

«ورزش سه»: در رقابت‌های دوومیدانی داخل سالن آسیا، سپیده توکلی موفق شد در جریان برگزاری رقابت ماده پنج‌گانه در ماده پرش ارتفاع که رکورد قبلی آن در اختیار خودش بود، با عبور از فراز مانع ۱ متر و ۸۳ سانتیمتر و به میزان ۲ سانتی‌متر آن را بهبود ببخشد. وی پس از دریافت مدال طلای ماده پنج‌گانه ابراز خرسندی کرد و گفت: امیدوارم با تلاش‌هایی که در آینده به‌منظور شرکت در بازی‌های آسیایی جاکارتا خواهیم داشت بتوانم در آن رقابت‌ها نیز نتیجه مطلوبی کسب کنم.

تاریخ: ۱۳۹۶/۱۱/۱۴

### گران‌ترین جایزه ادبی استرالیا نصیب یک زن شد

ایسنا: به نقل از گاردین، سارا کراسنوستین، نویسنده کتاب خاطرات پاک‌کننده آسیب‌ها موفق شد جایزه ادبیات «ویکتورین پرمیر» (به ارزش ۱۰۰ هزار دلار) و جایزه ۲۵ هزار دلاری بخش ادبیات غیرداستانی این دوره را از آن خود کند. پاک‌کننده آسیب‌ها زندگی خارق‌العاده یک زن در دل مرگ، فساد و بدبختی است؛ کتابی که نویسنده آن چهار سال با زنی زجرکشیده و بیمار همراهی کرد تا بتواند خاطرات او را به ثبت برساند. ساندرا پانک‌هرست، نام زنی مقاوم و سختی کشیده‌ای است که با بیماری ریوی و قلبی دست و پنجه نرم می‌کند و طی چهار سال گذشته خاطرات زندگی تلخ و مبارزات خود با مشکلات را در کنار کیسول اکسیژنش برای کراسنوستین روایت کرده است.

جوایز ادبی ویکتورین پرمیر که از سال ۱۹۸۵ آغاز به کار کرده، در این دوره نیز همچون سال گذشته بدون حضور هیچ نامزد و برنده مردی، آثار نویسندگان زن از نژادهای مختلف را مورد تقدیر قرار داد. برنده جایزه اصلی ۱۲۵ هزار دلار و دیگر برنده‌های ۲۵ هزار دلار برنده شدند. به برنده بخش مردمی هم جایزه‌ای ۲ هزار دلاری اعطا شد.

تاریخ: ۱۳۹۶/۱۱/۱۳

### آستان زندگی زنانی که پشت جرثقیل، گریدر، تراکتور، لودر و کامیون می‌نشینند و جاده‌سازی می‌کنند

زنان شهر کرد برای روستای گل سرخ ۵ کیلومتر جاده ساختند. نخستین زنان جاده‌ساز کشور می‌گویند جرثقیل، اتوبوس، گریدر، تراکتور، لودر و کامیون برایشان با پراید فرقی ندارد. آن‌ها در غیاب مردان، برای روستای گل سرخ چهارمحال‌وبختیاری جاده ساخته‌اند، پشت ماشین‌های سنگین نشسته و روبه‌روی همه مخالفت‌ها ایستاده‌اند تا ثابت کنند حتی به مشاغل نمی‌توان برچسب جنسیت زد. آن‌ها می‌گویند که دستمزدی برای جاده ساختن نگرفتند. زنانی که نگاه‌های سنگین و سنگ‌اندازی‌ها را تاب آوردند و با کار سنگین روزی دوازده ساعت کنار آمدند. آن قدر صبوری

کتاب آموزه‌های صلح در اسلام نوشته خانم سکینه حبیبی توسط نشر آرون به چاپ رسیده است. نویسنده در این کتاب به بررسی جایگاه تربیتی صلح از دیدگاه اسلام و آموزه‌های صلح پرداخته است. یافته‌های این کتاب عبارت‌اند از: جایگاه تربیتی صلح از دیدگاه اسلام مانند شناخت تربیت، شناخت صلح، شناخت اسلام؛ جایگاه تربیتی صلح و نیز اهداف تربیتی صلح با دیگران از نظر اسلام مانند ایجاد محیط مناسب برای رشد و تعالی انسان، معرفی سیمای راستین اسلام، دوری از گناه و گسترش تعالیم رهایی‌بخش اسلام؛ بیان محتوای تربیتی صلح در قرآن مانند روابط برادرانه میان مسلمانان، صلح با کسانی که تمایل به صلح دارند، محبت و همزیستی با غیرمسلمانان و صلح بین زوجین، تربیت صلح درسیره رسول الله (ص) از جمله صلح بین برادران مسلمان، صلح نسبت به غیرمسلمانان، نفی جنگ و صلح در امور زوجین، تربیت صلح در سیره ائمه معصومین (ع) شامل اصلاح ذات‌البین، پذیرش صلح حتی از سوی دشمن، رابطه برادرانه و آشتی بین مردم؛ و تربیت صلح بین فقها مانند صلح قاعده اساسی و نفی تجاوز.

در پایان کتاب به روش‌های عملی پرداخته که اسلام در جهت تربیتی صلح مطرح کرده است مانند تلاوت و بیان قرآن، تشویق و تنبیه، استفاده از احادیث، تربیت شاگردان، خطابه و موعظه، تساهل و تسامح، پیمان‌نامه‌ها و مکاتبه‌ها، تکیه بر عنصر محبت و ارائه الگو.

# آموزه‌های صلح در اسلام



سکینه حبیبی

۰۲۱-۷۷۵۳۷۰۲۲

Payam.ebrahimjournal@gmail.com

Telegram: @PayamEbrahimJournal

# اسلام الحسن الرضی

## فهرست

### || پرونده: انقلاب اسلامی ||

- میزگرد زنان و انقلاب ۶  
محمد توسلی // چشم‌انداز انسانی و دموکراتیک انقلاب ۱۹  
فضل‌الله صلواتی // استبداد شاه، دلیل ناگزیری وقوع انقلاب ۲۳  
الهه کولایی // دیکتاتور سرمست از درآمد نفتی ۲۶  
سعید مدنی // علیه نابرابری، فقر، فساد و ناکارآمدی ۲۷  
احسان شریعتی // انقلاب مُرد؟ زنده‌باد انقلاب! ۲۹  
داوود سلیمانی // استبداد با نیروی چماق‌داران ۳۰  
نصرت‌الله تاجیک // تداوم انقلاب در غیاب نظارت سازمان‌های مدنی ۳۲  
زهرا ربانی املشی // رویه ناپسند حذف‌ها ۳۳  
احمد گلزاده غفوری // بررسی علل انقلاب ۵۷، راه‌های جایگزین و میزان موفقیت آن ۳۴  
محمد عسگری وفا // چرایی سقوط نظام شاهنشاهی و سلطنت مطلقه جایگزین مشروطه ۳۷  
سعید حاتم تهرانی // درس‌هایی برای حال و آینده ۴۸  
رضا سرحدی // انقلاب، حاصل نزاع میان سنت و تجدد ۵۱

### || پرونده: مهندس بازرگان ||

- ابراهیم یزدی // بازرگان؛ روشنفکری دینی و چالش‌های جدید ۵۲  
دفاعیات مهندس بازرگان در دادگاه ویژه ارتش // ثبت است بر جریده عالم دوام ما ۵۹

### || سیاست ||

- عماد بهاور // آموزه‌های دی‌ماه ۶۱

### || دین ||

- سخنرانی لطف‌الله میثمی // مبانی مردمی قیام امام حسین(ع) ۷۴  
گزارش نشست پایانی فقه و دیه // اجتهاد؛ افتخار فقه شیعه ۷۹  
زهرا ربانی املشی // حجاب آری ولی از نوع اختیاری ۸۲

### || معرفی کتاب ||

- روانکاووی سرپیچی و عصیان علیه افسردگی ملی ۸۵  
معرفی کتاب دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی ۸۷

### || اقتصاد ||

- حسن خوش‌پور // هزینه‌های جاری یا اهداف توسعه‌ای ۸۸

### || نکوداشت ||

- دین‌نویس فرزندان مرحوم حسین شاه‌حسینی // به یاد مردی از دیار صالحان ۹۰  
خاطره‌ای از مرحوم حسین شاه‌حسینی // محکومیت اعضای نهضت آزادی ۹۱  
یادی از مرحوم علی اکبر معین‌فر // فن‌سالار اخلاق‌مدار ملی ۹۲  
اعظم طالقانی // آیت‌الله طالقانی؛ اندیشمندی الهام‌بخش ۹۴

### || اجتماعی ||

- دوازدهمین نشست «تجارب زیبا»  
نقص قانون در جامعه ما بسیار کمتر از نقض قانون است ۹۵  
اخبار زنان ۹۷

صاحب امتیاز  
جامعه زنان انقلاب اسلامی

مدیرمسئول  
اعظم طالقانی  
زیر نظر شورای سیاست‌گذاری

دبیران  
کیمیا انصاری (اجتماعی)  
منیژه گودرزی (ادبیات)  
لاله شاکری (اندیشه)  
مهدی غنی (تاریخ)  
سید ابوزر علوی (حقوق)  
حوریه خانپور (خبر)  
زهرا زالی (زنان)  
فرشاد نوروزیان (سیاسی)  
حسن بنام (دانشجو)

همکاران  
فاطمه پزشک،  
صدیقه کنعانی، یاسمن عزیزی،  
منیژه نویدنیا، صدیقه مقدم.

### || امور هنری و فنی ||

صفحه‌آرا: رضا شیخ‌سامانی  
ویراستار: احمد هاشمی، اکرم گشتاسبی  
نمونه‌خوان: مصطفی آشوری  
حروفچین: اکبر حسینی  
عکس روی جلد: زنی در حاشیه تظاهرات عاشورا پیش از  
انقلاب، تهران، ۲۰ آذر ۱۳۵۷، عباس عطار

### || نشانی ||

تهران، خیابان انقلاب، خیابان سعدی شمالی خیابان هدایت  
(شهید برادران قائدی) بعد از ظهیرالاسلام، پلاک ۱۴۹  
تلفکس: ۷۷۵۳۷۰۲۲  
پست الکترونیکی:  
Payam.ebrahimjournal@gmail.com  
Telegram: @PayamEbrahimJournal

### || اشتراک و آگهی ||

۷۷۵۳۷۰۲۲  
چاپ: ایران چاپ  
توزیع: روزنامه اطلاعات  
مطالب درج‌شده در مجله لزوماً دیدگاه نشریه نمی‌باشد.  
مسئولیت محتوای مطالب بر عهده نویسندگان است.



## آگاهی جمعی؛ پیش‌زمینه انقلاب



سرمقاله

اعظم طالقانی

به همراه خانواده سفری به آن کشور داشتیم. ماندلا تازه از زندان آزاد شده بود. خانمی که اهل افریقای جنوبی بود، پشت تریبون قرار گرفت و از نظام آپارتاید و تبعیض علیه سیاه‌پوستان شکایت کرد. از او پرسیدم حالا که نلسون ماندلا پس از سی سال از زندان آزاد شده است، چرا تحولی انقلابی در آن کشور رخ نمی‌دهد. او پاسخ داد: «هنوز برای این تغییر زود است تا جامعه به آگاهی نرسد تغییر حکومت فایده‌ای ندارد.» در آن لحظه به ناگاه به یاد شب ۲۲ بهمن سال ۵۷ در پادگان عشرت‌آباد افتادم. عده‌ای از مردم پرونده‌ها را روی زمین پخش می‌کردند، عده‌ای وسایل ماشین‌ها را باز می‌کردند و می‌بردند. افرادی هم جلوی اسلحه‌خانه تلاش می‌کردند که در را باز کنند و اسلحه‌ها را با خود ببرند. غافل از اینکه این‌ها همه اموال عمومی بود و انقلابیون پیش از هر چیز باید سعی در حفاظت از آن‌ها داشتند. مشابه این اتفاق به هنگام تسخیر کلانتری‌ها و مراکز دولتی رخ داد. انقلاب به وقوع پیوسته بود، بدون اینکه مراحل آموزش و آگاه‌سازی برای جلوگیری از هدررفت اموال عمومی انجام شود.

پس از سقوط رژیم آپارتاید برای شرکت در اجلاس‌های «مسئله آب و حقوق بشر» به افریقای جنوبی سفر کردیم. در نزدیکی محل سکونت ما خانواده‌ای سفیدپوست زندگی می‌کردند. دو دختر سیاه‌پوست برای این خانواده کار می‌کردند. چند بار خواستیم با آن‌ها صحبت کنیم و از شرایط زندگی‌شان پس از انقلاب بپرسیم، اما آن‌ها راضی نمی‌شدند. حتی از ترس اربابشان نگذاشتند با آن‌ها عکس بگیریم. شرایط حکومت تغییر کرده بود، اما هنوز برای تغییر رفتار مردم در اجتماع راهی طولانی در پیش بود. انقلاب‌ها اگر پروسه آگاهی‌بخشی را طی نکرده باشند و برای آینده برنامه‌ای نداشته باشند، دچار سیکل معیوب می‌شوند و شاید این موضوع باعث شود که کشورها به شکلی عقب‌مانده‌تر اداره شوند.

قریب به چهل سال از انقلاب اسلامی ایران گذشته است. زمان سپری شده فرصت خوبی است تا با نگاهی فارغ از حب و بغض به ابعاد مختلف این رویداد بنگریم. در این نوشته در پی پاسخ به این پرسش هستیم که آیا جامعه ایران شرایط لازم برای وقوع انقلاب را داشت یا این تغییر به پیش‌زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی بیشتری نیاز داشت.

بسیاری از نظریه‌پردازان برای وقوع هر انقلاب شرایطی قائل‌اند که خود بحث مفصلی را می‌طلبد؛ به عبارت دیگر رخداد انقلاب محصول نوعی بلوغ اجتماعی است و شامل تغییراتی است که مرحله‌به‌مرحله جامعه را به مرز آگاهی می‌رساند. چنین جامعه‌ای از انقلاب اهداف مشخصی دارد و شامل نقشه راهی می‌شود که مسیر توسعه را ترسیم کرده است. با در نظر گرفتن این شاخص‌ها می‌توان گفت ما در آستانه انقلاب ویژگی‌های فوق را نداشتیم. در سال‌های سیاه استبداد، رژیم گذشته روزه‌روز فرصت را برای اصلاح خود از دست می‌داد. برای همه واضح بود که جامعه به یک تغییر اساسی نیاز دارد. وقوع انقلاب ناگزیر بود و تمام گروه‌های فعال و فرد فرد مردم به این نتیجه رسیده بودند که رژیم پهلوی باید سرنگون شود. فقر بیداد می‌کرد و بیش از آن بی‌عدالتی آزاردهنده بود. مصلحان و اندیشمندان راهی برای اصلاح نمی‌یافتند و عقوبت هر نصیحتی زندان و تبعید بود و این خودکامگی از سرمستی درآمد سرشار نفت بود. این‌ها باید گفته شود تا نسل جدید بداند که نوستالژی حکومت آزاد و زندگی شادمانه مردم که این روزها با رنگ و لعاب شبکه‌های ماهواره‌ای تبلیغ می‌شود، فریبی بیش نیست. عاقبت همان شد که باید می‌شد. شاه مستبد را نصیبی جز فرار نبود و این نصیب از آنجا یافت که به واسطه درآمدهای بادآورده، اهل مملکت را همانند رعیت خود دید؛ اما آیا قرار بود همه امور به یک‌باره پس از آن فروپاشی اصلاح شود؟ در دهه ۷۰ شمسی به دعوت انقلابیون مراکش،

پرونده



در آستانه سی و نهمین سالگرد انقلاب اسلامی، نشریه پیام ابراهیم پرونده ویژه‌ای به این موضوع اختصاص داده است. این پرونده شامل میزگردی به منظور بررسی وضعیت زنان در آستانه انقلاب و نیز چالش‌های پیش‌روی آنان در چهار دهه گذشته است که با حضور خانم‌ها اعظم طالقانی، فاطمه راکعی، فیروزه صابر، منصوره شایسته و آذر منصوری برگزار شده است. در ادامه این پرونده پاسخ مکتوب برخی صاحب‌نظران به پرسش‌های نشریه پیام ابراهیم درباره چرایی وقوع انقلاب و اندیشه‌های انقلابیون منتشر شده است.



## زنان و انقلاب

نگاهی به چالش‌های پیش‌روی زنان، چهار دهه پس از انقلاب اسلامی

میزگرد «زن و انقلاب» با محوریت وضعیت زنان در پیش و پس از انقلاب اسلامی، با حضور اعظم طالقانی، فاطمه راکعی، فیروزه صابر، آذر منصوری و منصوره شایسته برگزار شد. این میزگرد پنجم بهمن ۹۶ و به همت جامعه زنان انقلاب اسلامی در محل این موسسه برگزار شد. شرکت‌کنندگان در این میزگرد در آغاز با اشاره به وضعیت زنان در آستانه انقلاب اسلامی، به بررسی وضعیت زنان در حال حاضر پرداختند. پرسش محوری نشست این بود که چهل سال پس از انقلابی که با آرمان عدالت و برابری شکل گرفت، زنان چه راهی برای کسب جایگاه شایسته خود در نظام سیاسی و اجتماعی ایران دارند؟

### پنل اول:

### قبل از انقلاب

به بیست سال پیش است، به طوری که وقتی خودم آن را دوباره خواندم، تعجب کردم! جالب اینکه آقایان این مطلب را آوردند و با اصرار از من خواستند که در این شماره پیام ابراهیم به چاپ برسد.

چند نکته در این باره وجود دارد: اولاً مسئله بی‌حجابی قبل از انقلاب به صورت یک فرهنگ درآمده بود. من پیش از انقلاب مدرسه داشتم، بازرس مدرسه ما، خانمی بود که روسری نمی‌گذاشت، ولی بسیار با شخصیت و متفکر و با درایت بود. ساواک ما را بسیار اذیت کرد تا بالاخره مرا از مدرسه‌ای که به عنوان سرپرست در آن مشغول بودم، برداشتند و به یک مدرسه راهنمایی در مسگرآباد فرستادند. ولی وقتی این بازرس

درگیری‌ها و خیلی چیزهای دیگر هم بود، به قول آقای روحانی، مجلس هم مجلس اول!

برنامه امروز میزگرد را در دو پنل اجرا می‌کنیم. در پنل اول، دوران قبل از انقلاب را بررسی می‌کنیم و در پنل دوم به دوره بعد از انقلاب، می‌پردازیم.

در ابتدا من نظرم را به عنوان مقدمه عرض می‌کنم، اگر جمعیت ۱۷-۱۸ میلیونی زنان در ایران متحول بشوند، مردان هم متحول می‌شوند. با توجه به چاپ مطلب در آخرین شماره پیام ابراهیم، «زمانی زنان فاطمه‌گونه می‌شوند که مردها علی‌گونه باشند؛ اگر مردها علی‌گونه نباشند چطور زنان فاطمه‌گونه شوند؟» این مطلب مربوط

اعظم طالقانی: مردان و زنان می‌توانند ولی یکدیگر باشند، پس چگونه می‌توان گفت که زنان نمی‌توانند قضاوت کنند؟ اصلاً حکومت یعنی قضاوت! ما در مجلس با این آقایان از این چالش‌ها بسیار داشتیم. خاطریم هست یک بار در مجلس دوم بیست نفر به امام نامه‌ای نوشتند که خانم‌ها در دوره بعد در مجلس حضور نداشته باشند. ایشان جواب دادند که نه تنها باید بیایند، باید فعال هم باشند! خاطرات مجلس را همه به یاد داریم، حالا کاری ندارم که در مجلس





تومان و به من هفتصد تومان می‌دادند و من اتفاقی متوجه شدم. رفتم دادگاه شکایت کردم دو سال دویدم تا حقوقم درست شد! یعنی واقعیت است که در گذشته هم این مسائل بوده، ولی در گذشته کسانی بودند که کمک می‌کردند تا به مردم جهت بدهند، هماهنگ کنند و مردم را متحد کنند. امروزه ما به چنین چیزی احتیاج داریم. الآن از شما می‌خواهم در خصوص قبل از انقلاب، اگر هر کدام شما آن موقع را درک کرده‌اید توضیحاتی بدهید، یکی از این بچه‌ها از خارج آمده بود و به من می‌گفت تمام کسانی که هم‌سن من هستند گرایش به گذشته دارند. شما را به خدا کاری کنید تا این جوان‌ها قبل از انقلاب را درک کنند. این مسئله یک درد است. جوانان ندیده‌اند، اما من دیده‌ام که در زندان‌ها شکنجه بود؛ خیلی هم وحشیانه بود، ما وقتی در زندان از سالن عبور می‌کردیم، من چشم‌بندم را یواشکی بالا می‌زدم و می‌دیدم، خدا گواه است می‌دیدم دور تا دور سالن به آن بزرگی، جوان‌ها تا زانو آس‌ولاش هستند. در اتاق شکنجه شلاق می‌زدند، بعد روی زخم‌ها نمک می‌ریختند و دوباره می‌زدند، سپس با پاهایشان زخم‌ها را می‌ترکاندند... در و دیوار سلول من آیات قرآن با خون نوشته شده بود، اصلاً یک وصفی بود! این چیزی بود که من در کمیته شهرداری آن زمانی که در انفرادی بودم دیدم. بنابراین نگوییم که قبل از انقلاب، همه چیز گل و بلبل بود و حالا فلان است، قبل از انقلاب برخی مسائل برای عده‌ای راحت‌تر بود، ولی نباید بی‌انصافی کنیم و همه چیز را زیر سؤال ببریم. منصفانه روی این مسئله صحبت کنیم. اشکال الانمان را هم مطرح کنیم، ولی راه‌حل هم ارائه بدهیم.

■ ■ ■ **فاطمه راکعی:** برای من امروز یک روز تاریخی است، به خاطر اینکه اولاً خانم طالقانی این میزگرد را برگزار می‌کنند که خودش می‌دانند چقدر برای ما عزیز و ارزشمند هستند، ثانیاً اینکه به مسائل قبل از انقلاب هم پرداخته‌اند و مصاحبه را با این دیدگاه برگزار می‌کنند.

اگر بخواهم به مسئله زنان در قبل از انقلاب بپردازم بیشتر دوست دارم از مسئله تفکر اجتماعی و سیاسی آنان بگویم. فکر می‌کنم قبل از انقلاب مشی حکومت و دولت‌های

**آذرمنصوری: ظرفیت‌هایی که در ایران وجود دارد به لحاظ تخصص، توانمندی، انسجام اجتماعی، رشدیافتگی افکار عمومی و دیگر شاخص‌ها اصلاً با فضای عربستان قابل مقایسه نیست! هرچند ما نقد داریم به فرایند دموکراتیزاسیون و آزادی انتخابات، ولی حتی یک‌هزارم آزادی سیاسی که در ایران وجود دارد در عربستان نیست**

از آن فشارهای توهین‌آمیز شروع شد و من متوجه شدم تفکر طالبانی در ایران هم غلبه کرده است.

قبل از انقلاب خیلی‌ها، از جمله من را پشت در دانشگاه با چادر راه ندادند. دو ماه سه ماه پشت در دانشکده ماندم، چهار پنج نفر بودیم و نامه نوشتیم به علما، علما هم نامه نوشتند تا اینکه ما را به دانشگاه راه دادند. این‌ها مبارزه بود. این‌ها هم خودش چالش بود، ولی این‌ها امروزه مسئله ما نیست! گذشته از مسائل جهانی و بین‌المللی، مسائل داخلی‌مان، الآن اولویت ما این مسئله این نیست.

این مسائل داخلی اگر رو به بهبودی برود، مسائل بین‌المللی هم طبعاً و درواقع اجباراً تغییر می‌کند و بالاخره شرایطی پیش می‌آید که هم قدرتمند باشیم هم درواقع نفوذمان در مسائل بین‌المللی بیشتر شود.

اصل چالش و مبارزه ما با استبداد است. مطالبات اساسی ما برابری در مقابل قانون و برخورد با اختلاس‌ها و دزدی‌هاست که آن قدر ضعیف عمل می‌شود که نمی‌توانیم دزدان بیت‌المال را وادار به پرداخت حقوق مردم کنیم، ولی افراد ضعیف را که دسترسی به کوچک‌ترین چیزی پیدا می‌کنند و می‌ربایند مجازات می‌کنیم. باید این تبعیض بسیار زشت را از طریق مبارزه با استبداد و درخواست رفع آن طلب کنیم.

من اصرارم بر این است که ما زنان بتوانیم سطح تفکر را بالا ببریم و برای منافع ملی‌مان اتاق فکر ایجاد کنیم. چراکه مسائل ما این‌هاست. اینکه مدیریت مملکت‌مان اشکال دارد، بحث دیگری است، مگر قبل از انقلاب نبود؟ قبل از انقلاب مدیریت مملکت خیلی اشکال داشت. حقوقم شده بود مثلاً ۷ هزار

برای بازرسی می‌آمد، من را در مدرسه دید و گفت: «وقتی به کنار رودخانه‌ای می‌روی و می‌خواهی سنگی را انتخاب کنی که این سنگ بهترین و قشنگ‌ترین باشد، سنگی صاف را انتخاب می‌کنی. می‌دانی چقدر جریان آب، این سنگ را به این طرف و آن طرف رودخانه زده تا خراهایش از بین برود و این‌گونه تکامل یابد و این‌طور صاف باشد؟ پس از این مسئله ناراحت نباش.»

این مسائل است که جریان می‌سازد، من می‌خواهم بگویم که قبل از انقلاب بسیاری از زنان این‌گونه بودند. فرهنگی وجود داشت، حالا این فرهنگ را پهلوی آورده بود یا هر چه بود جا افتاده بود. اصلاً آیت‌الله طالقانی به خاطر همین مسئله اولین بار در سال ۱۳۱۸ به زندان رفت. دید که یک پاسبان در کوچه پایش را روی چادر یک زن گذاشته و می‌کشد، پدرم به آن پاسبان سیلی زد و گفت: «مرده‌شور تو را ببرد با هم‌لباست»، آن‌ها می‌گویند تو به رضاشاه توهین کردی و او را به زندان انفرادی می‌اندازند.

حالا مسئله این است. من اول انقلاب هم توضیح داده‌ام، با رویترز و دیگر رسانه‌ها مصاحبه کردم که از اول نباید زنان را مجبور می‌کردیم که این پارچه روی سر آنان باشد! اول باید پرورش صورت گیرد. به نظر من، واقعا عفت و تقوا، سادگی و ساده‌زیستی آن هم در یک فضای آزاد فرهنگ‌سازی اولویت داشت. من در آن زمان این‌ها را گفتم. حالا متأسفانه به‌گونه‌ای شده که بسیار متأثرم، در مجلس اول هم اعتراض شد، اما مؤثر واقع نشد. خیلی از آقایان گفتند، خیلی‌ها صحبت کردند، ولی گوش شنوایی نبود.

در حال حاضر این امر بحثی است که الآن مسئله اصلی به‌شمار می‌رود، اما این مسئله اصلی ما نیست. مسئله اصلی ما همان گفت‌وگوی ملی و منافع ملی و مسائل حفظ این مملکت و مردم و آینده این کشور است، از طریق ترک روش استبدادی و روش منطقی که به دور از لجاجت و زورگویی باشد. این مسئله ماست! امروز ما حول این مسائل باید صحبت کنیم.

در ابتدای انقلاب به دعوت خانه فرهنگ ایران به پاکستان رفتم، در آنجا با یکی از علمای پاکستانی ملاقات داشتم. ایشان از همان ابتدا گفتند که «شما چرا ادعا می‌کنید که انقلابتان اسلامی بوده است؟ شما هنوز نتوانسته‌اید زاناتان را باحجاب کنید!» پس

اسلامی، شاید به خاطر مسائل سیاسی که برای پدرم پیش آورده بودند، به‌تجوی که به خاطر طرفداری از مرحوم مصدق مدت‌ها در زندان به سر برده بود، ما را به ورود در مسائل سیاسی تشویق نمی‌کرد. پدرم بسیار انسان عاطفی، پُرمحبت و پایبند و علاقه‌مند به خانواده بود و این مهر به‌ویژه درباره زنان خانواده، از مادرش گرفته تا همسر و دخترش، بسیار عمیق و گسترده بود. یکی از خاطرات تلخی که از آن یاد می‌کرد این بود که روز آزادی‌اش از زندان مصادف با روز مرگ مادرش بوده است.

زمانی هم که من به دانشگاه راه یافتیم، آن موقع فعالان سیاسی دانشگاهی بیشتر کمونیست‌ها بودند، ایشان حتی به من سپرده بود که مبادا در دانشگاه وارد فعالیت‌های سیاسی شوم و با تأکید می‌گفت: «فقط درس می‌خوانی و اگر سؤالی در مورد مسائل اجتماعی داشتی، با هم صحبت می‌کنیم.» پدرم قبل از انقلاب حتی اجازه نمی‌داد در حلقه‌های شعری یا انجمن‌های ادبی شرکت کنم و گاهی شعرهایم را به بعضی از انجمن‌های ادبی مثلاً انجمن ادبی باغ صائب می‌داد که چاپ کنند، اما بعد از انقلاب که همه خانواده با عشق و اعتقاد به میدان آمدیم، به‌راحتی توانستم در محافل شعری شرکت کنم. از اوایل دهه ۶۰ هم وارد حوزه هنری آن روز شدم. کانونی که توسط خانم صفارزاده، موسوی گرمارودی و بعضی دیگر ایجاد شده بود و با عنوان حوزه اندیشه و هنر اسلامی آغاز به کار کرد و با جذب جوانان شاعری چون سید حسن حسینی، قیصر امین‌پور و دیگران، سال‌های سال جریان شعری انقلاب را هدایت کرد. دیگر قلمم آزاد بود که بنویسم، به آن محافل می‌رفتم. با اولین دعوت حضرت امام به تشکیل انجمن‌های اسلامی هم به فعالیت در انجمن اسلامی فرهنگ و علوم پرداختم. در آن زمان، دو وزارتخانه فرهنگ و هنر و علوم با هم ادغام شده بود و انجمن‌های اسلامی آن‌ها نیز با هم فعالیت می‌کردند.

نکته‌ای که می‌خواستیم بگوییم این بود که من در سال‌هایی که دانشکده می‌رفتم، در میان دختران پوشش اسلامی یا حجاب دیده نمی‌شد. مدرسه عالی ترجمه آن روز که دوره لیسانس مترجمی زبان انگلیسی را می‌گذراندم در میان دانشکده‌ها معروف بودم به پوشش ناهنجار بعضی از دانشجویان؛ اما

## آذر منصوری: اولین قدم ما این است که باید با معترضان همدردی کنیم. تا همدردی نکنیم نمی‌توانیم دریافت درستی از درد جامعه داشته باشیم، این مبنایی‌ترین مقدمه است که بتوانیم مسئله را مورد بررسی و آسیب‌شناسی قرار دهیم

ما به همان صورت بود. بعضی از خانم‌های فامیل، مخصوصاً فامیل‌های مادرم حجاب نداشتند، اما بسیار باشخصیت و مبادی اخلاق بودند. عموماً نمازشان به‌جا بود، روزه‌شان را می‌گرفتند، سفره می‌انداختند و به شعائر دینی معتقد بودند، ولی به حجاب اهمیت نمی‌دادند. برای خانواده ما هم این امر بسیار عادی بود و هرگز به‌یاد ندارم که پدر یا مادرم در مورد حجاب به کسی تذکری داده باشند یا دخالتی در این مورد کنند. گرچه به من این‌طور یاد داده بودند که حجاب ظاهر، کامل‌کننده حجب و حیا و تقوای زن است.

■ اعظم طالقانی: صحبت‌های خانم راکی این مسئله را به یاد من انداخت: در آن زمان یک اقلیتی بود که در واقع در دایره اجتماعی و سیاسی بودند، حالا کاری ندارم فاطمه امینی را که در زندان کشتند و بعد هم گفتند از کوه افتاده! در مراسم ختمی که می‌رفتیم، جمعیتان حدوداً به‌اندازه‌ای بود که یک سالن پر می‌شد، همه هم می‌آمدند، می‌دیدند چقدر در بین جمعیت ۲۵ میلیونی آن موقع حتی گاهی اوقات یک کسی را که مبارز بود و فعال بود و چریک بود و هر چه بود، مردم لای نمد پیچیده بودند در خیابان ایران و با چوب می‌زدند! آن اقلیت توانست یک جنبش فکری در ایران ایجاد کند، به‌تبع اندیشه‌ای که ما می‌توانیم بگوییم حداقل یک‌صد سال قبل از آن ایجاد شده بود. فقط یک نکته‌ای را بفرمایید که خانواده‌تان و به‌طور خاص، پدرتان، شما را به فعالیت‌های اجتماعی تشویق می‌کردند؟

■ فاطمه راکی: تا قبل از پیروزی انقلاب

وابسته به آن این بود که به هر شکلی حکومت کنند و کشور را اداره کنند، حالا استقلال باشد یا نباشد، آزادی باشد یا نباشد؛ البته روزی که انقلاب شده بود ۲۳ یا ۲۴ سال بیشتر نداشتیم، سیاسی هم نبودم، اگرچه فرزند یک پدر سیاسی بودم که بعد به این مسئله بیشتر می‌پردازم. می‌خواهم تصویری از وضعیت مردم عادی جامعه در آن زمان را ارائه کنم: از دبیرستانی که می‌رفتم تا دانشگاهی که در آن تحصیل کردم، همین‌طور از خانواده‌ام و فامیل و همسایه‌هایی که داشتیم. اصولاً مسئله تفکر اجتماعی-سیاسی بین مردم مخصوصاً بین زنان بسیار کم‌رنگ بود. از قشرهای مختلف زنانی که با آن‌ها در ارتباط بودم، معلمان، دبیران و زنان فامیل و دیگرانی که به هر حال با آن‌ها حشر و نشر داشتیم، به‌طور کلی می‌توان گفت که بیشترین دغدغه آن‌ها این بود که برای تفریح کجا برویم، چه بخوریم، چه بپوشیم و دیگر مسائل روزمره زندگی. در مورد دختران هم بزرگ‌ترین دغدغه درس خواندن و قبولی در کنکور بود یا ازدواج کردن بود. من البته به آن اقلیت‌های سیاسی فعال راه نداشتیم که در میان آن، زنان هم مبارزه می‌کردند.

پدرم و مادرم ما را با تربیت اسلامی بزرگ کرده بودند و به‌خصوص پدرم، به ما بسیار شخصیت می‌دادند. به من که تنها دختر و فرزند بزرگ خانواده بودم، بسیار بهای می‌دادند. این طرز تربیت در شکل‌گیری شخصیت من بسیار مؤثر بود. در شهرستانی که زندگی می‌کردیم، پدرم به‌عنوان یک مبارز طرفدار مصدق شناخته شد و به خاطر همین سال‌ها زندان رفته بود. شعر می‌گفت و بدون اینکه بخواهد فرهنگ سیاسی را به ما منتقل کند، در تربیتان سعی می‌کرد که آرمان‌خواه و عدالت‌گرا باشیم. بارها به من می‌گفت: «در فرهنگ اسلامی ما این‌طور نیست که اگر یک سیلی خوردیم، طرف دیگر صورتان را بگیریم و بگوییم بزن. اگر یکی زدند، باید یکی بخورند، نه کمتر و نه بیشتر.» مخصوصاً می‌گفت: «به‌عنوان یک زن هرگز نباید به کسی اجازه تحقیر و توهین نسبت به خودت را بدهی.»

در مورد حجاب هم که ما با تربیت اسلامی پوشش داشتیم، مادرم چادر سر می‌کرد. از همان چادرهای پارچه‌ای گلدار، من هم همین‌طور. بعد که به تهران آمدیم، پوشش

**منصوره شایسته: اگر ما گروه مخالف خود را به رسمیت نشناسیم، گروهی که مشترکات زیادی با ما دارند ولی سنتی فکر می‌کنند، اگر زبان مشترک پیدا نکنیم و از طریق زبان مشترک سخن نگوییم، نمی‌توانیم موفق شویم**

من با روسری و لباس بلند در کلاس‌ها حاضر می‌شدم و یک خانم دیگر هم بود که آن موقع روسری‌اش را به شکل خاصی می‌بست که آن روزها متداول نبود (به شکل امروزی) ما در یک کلاس نبودیم، اما هر بار از دیدن هم بسیار خوشحال می‌شدیم. پدرم به من گفته بود هرگز در رژه‌ها و این‌گونه برنامه‌ها حتی برای تماشا شرکت نکنم. یک بار دیدم که اسم مرا برای یک برنامه رژه نوشته‌اند، خیلی برایم تعجب‌آور بود که اصولاً چرا باید دانشکده اسامی افراد را کتبا بنویسد و آن‌ها را اجبار به شرکت در مراسم کند. از پدرم پرسیدم که چه کنم؟ پدرم گفت «فکر کن نه دیدی نه شنیدی اگر هم کسی پیگیری کرد بگو ندیدم». مشخص بود که اصولاً به خاطر حجابم، دانشکده می‌خواست به این شکل مرا درگیر مسائل از آن نوع کند؛ اما اکثر مردم، یعنی مردمی که با آن‌ها سر و کار داشتم، عموماً به حجابم احترام می‌گذاشتند! حتی آن دخترانی که از نظر من اصلاً پوشش مناسبی نداشتند، بعضی‌هایشان می‌گفتند «خوش به حالت، تو چقدر خوبی، چقدر پاکی!»

■ **آذر منصوره:** سپاسگزارم برای مطرح کردن این موضوع و امید که منشأ اثر باشد و این مطالب خوانده شود و به هر ترتیب تا حدودی در انعکاس واقعیت‌ها مثر ثمر باشد، به‌خصوص در شرایط کنونی کشور که با صحنه‌هایی مواجهیم که ناشی از غفلت‌هایی بزرگ در طول این چهل سال است!

من به این مسئله که پیش از انقلاب چه کارهایی می‌کردم وارد نمی‌شوم. در زمان انقلاب من در سال سوم راهنمایی مشغول به تحصیل بوده و چهارده‌ساله بودم، اما بسیار فعال بودم. پدرم سیاسی بود و من هم در میان اعضای خانواده از همه سیاسی‌تر و به دنبال کتاب‌های دکتر شریعتی بودم. چهارده‌ساله‌های آن زمان با چهارده‌ساله‌های امروز بسیار متفاوت‌اند. در خاطر هست که در چهارده‌سالگی، بسیاری از کتاب‌های دکتر شریعتی را خوانده بودم و پنهانی به مدرسه می‌بردم، در همان سالی که انقلاب شد، به هم‌کلاسی‌هایم نیز می‌دادم تا بخوانند. یک‌بار هم مسئولان مدرسه این کارم را دیده بودند و پدرم را خواستند، او از من دفاع کرد که «من به

فرزندانم گفته‌ام که حتی برای نماز خواندن تا معنی نماز را نفهمیدید، نمی‌خواهم نماز بخوانید، مگر شما طوطی هستید که این‌گونه نماز بخوانید؟ پس باید کتاب‌ها را بخوانند، بفهمند و یاد بگیرند. این هم یک مسیری است برای آموختن و یاد گرفتن». باید بحثمان را روی برخی نکات و محورهای خاص متمرکز کنیم و بگوییم که در قبل از انقلاب اسلامی چه بود و بعد از انقلاب اسلامی انتظار ما از این انقلاب اسلامی چه بود و به دنبال چه بودیم؟ اکنون بعد از چهل سال به چه رسیدیم و باید به چه می‌رسیدیم و دلایل این نرسیدن‌ها چیست؟ و چرا امروز با این عرصه بازگشت به دوران پهلوی و مسائل این‌چنینی -که کاملاً قابل مشاهده است- مواجه هستیم.

به خاطر دارم در سال ۹۳، آقای تاج‌زاده از زندان به مرخصی آمده بود و در صحبت‌ها می‌گفتیم: ما نمی‌فهمیم این محدودیت‌ها، این سخت گرفتن‌ها برای مرخصی و... تداوم این رویکرد آخر قرار است به کجا برسد؟ واقعا این رویکردی که آقایان در پیش گرفته‌اند، چه دستاوردی برای این کشور دارد؟ آقای تاج‌زاده گفت «این‌گونه که این‌ها به‌پیش می‌روند من پیش‌بینی می‌کنم که زمانی مردم بیایند در خیابان‌ها و بگویند زنده‌باد پادشاه، زنده‌باد رضاشاه!». ما به دنبال دستاوردهایی بودیم که به دست نیامده است.

یادم هست موقعی که انقلاب شد، ما داشتیم از راه‌پله مدرسه بالا می‌رفتیم، یکی از هم‌کلاسی‌هایم با یکی دیگر دعوا کرد و گفت «چی می‌گی دهاتی؟» آن یکی گفت «این حرف‌ها چیه می‌گی؟ انقلاب شده دیگر دهاتی و شهری نداریم و همه مثل

همیم!» می‌خواهم بگویم تصویری که نسل ما داشت به‌خصوص در این بزنگاه، خیلی‌ها را در برمی‌گرفت. مردم به دنبال رسیدن به آرمان‌شهری بودند که فکر می‌کردند اگر آن رژیم را کنار زده و حذف کنند به آن آرمان‌شهر خواهند رسید. چنین تصویری بود که این انقلاب شکل گرفت، شاید آن‌هایی هم که امروز آمده‌اند و می‌گویند این‌ها نباشند و یکی دیگر بیاید، تصویری که از این بودن‌ها دارند، این است که اگر این‌ها نباشند، هر چه باشد از این‌ها که هستند بهتر است. این تصور، تصور خطرناکی است که به هر ترتیب ما باید مسئله را روشن کنیم و درباره آن حرف بزنیم یا این‌که اگر امروز ما نقد داریم -بالاخره بعضی از اتفاقاتی که در کشور اتفاق می‌افتد، بعضی از سیاست‌گذاری‌ها، تصمیم‌گیری‌ها که به هر ترتیب فرآیند پیشرفت و توسعه کشور را متوقف می‌کند یا به تأخیر می‌اندازد- به این دلیل نیست که قبل از این خیلی مدینه فاضله‌ای وجود داشته و شاخص‌ها خیلی خوب بوده، در بحث زنان هم واقعیت امر این است. پس از انقلاب سفید بود که بعد از آن همه تلاشی که زنان از دوره مشروطه کردند برای حق رأی و انتخاب شدن و انتخاب کردن، در مجلس بیست‌و‌چهارم زنان اجازه کاندیدا شدن یافتند و بیست نماینده زن به مجلس رفتند. ما خیلی فضای مناسبی نداشتیم از این جهت که زنان دیده بشوند یا در همه طبقات اجتماعی جایگاهشان تعریف شده باشد. به‌هیچ‌وجه چنین جایگاهی نداشتیم حتی در حزب رستاخیز زمانی که بالاخره حکومت پهلوی به این نتیجه رسید که باید احزاب حتی آن احزاب نزدیک به خودش را جمع کند و مملکت را به نظام تک‌حزبی برساند.

الآن هم به این نتیجه رسیدند که مثلاً کاری که عربستان اخیراً انجام داده، خوب است و در این تابلو، تعداد خانم‌هایی که ورود پیدا می‌کنند بهتر است بیشتر بشود. در صورتی که آن تحولات عمیق، بنیادین و ریشه‌ای به‌منظور تعریف جایگاه زنان در فرآیند توسعه کشور که اتفاق نیفتاد! این‌که قابل‌انکار نیست.

واقعیت امر این است که ما زن قاضی داشتیم. به لحاظ حضور زنان در مناسب و موقعیت‌ها شاید در بعضی از شاخص‌ها و صفمان از اینجا که هست بهتر بود، این



راهی برای اینکه حکومت به سر عقل بیاید و صدای مردم را بشنود متصور نیستند. اتفاقاً تجربه خوبی بود از این نظر که بعد از چهل سال شاید خیلی از آن‌هایی که جزو انقلابیون رده اول بودند به این نتیجه رسیدند که باید بیشترین تلاش را بکنند که انقلاب دیگری رخ ندهد! چون به هر ترتیب شاید بدترین نوع دگرگونی همین انقلاب باشد.

■ ■ ■ اعظم طالقانی: اول انقلاب آقای یزدی هنوز به ایران نیامده بود که نواری را به انجمن اسلامی آوردند، من آن نوار را گوش کردم. در آن پروسه‌ای که باید مردم یک کشور برای یک انقلاب طی کنند، شرح داده شده بود و آن چهار مرحله داشت. ما آن منازل را طی نکردیم در نتیجه من معتقدم ما انقلاب نکردیم، ما تغییر ایجاد کردیم! ولی آن تحول که در اندیشه و فکر از بعد اجتماعی و سیاسی اقتصادی باید ایجاد می‌شده، نشده بود و بعدش هم نشد. ولی همه سیاسی شدیم! مبانی علمی سیاست را نمی‌دانیم اما حرف سیاسی می‌زنیم. این اشکال کار ماست. الآن دخالت می‌کنیم ولی واقعاً دخالت‌مان علمی نیست. البته مطالبات، علم سیاست نمی‌خواهد.

**منصوره شایسته:  
ما مقصریم، یعنی  
جامعه روشنفکر  
ما، جامعه علمی ما  
باید مسائل کشور  
را به صورت مسئله  
و کاملاً شفاف با  
آمار طرح کند و به  
علما بدهد تا منشأ  
اجتهاد شود. رابطه  
عقل و تجربه و دین  
همین است**

۵۷ چه بود و آنچه زنان ایران در پس از این انقلاب اسلامی می‌خواستند چه بود. آن زمان است که می‌توانیم ببینیم بعد از انقلاب را با هم بررسی کنیم که چه بود و ما چه تصور کردیم و در نهایت بعد از چهل سال، ما به کدام شاخه‌های می‌توانیم افتخار کنیم؟ از کدام یک می‌توانیم دفاع بکنیم؟ نسبت به کدام یک نظر داریم و چه پیشنهادهایی می‌توانیم داشته باشیم. این چالش‌هایی است که وجود دارد. به گفته خانم طالقانی، شاه انقلاب کرد! یعنی کارهایی که شاه انجام داد، مسبب وقوع انقلاب شد. مردم زمانی به این نتیجه می‌رسند که باید انقلاب کنند که دیگر هیچ

را نمی‌شود در اواخر دوران حکومت پهلوی انکار کرد، ولی واقعیتی که وجود داشت این بود که مردم چهل سال پیش گفتند که ما این را نمی‌خواهیم؛ این وضع موجود را نمی‌خواهیم، زنان ایران هم گفتند. اتفاقاً در صفوف به هم فشرده گفتند که ما این را نمی‌خواهیم و بحث در خصوص فقدان آزادی‌های سیاسی و حق انتخاب آزادانه مردم که علت اصلی به نظر می‌رسد و مقدمه و پایه اصلی این تحول خواهی و دگرگونی نظام بود که اساساً جای خودش را دارد؛ بنابراین من فکر می‌کنم که ما برای بررسی قبل از انقلاب، باید سیر تحولاتی را بررسی کنیم که شاید نقطه آغاز این گونه بود: آغاز حرکت‌های مدنی زمان ایران در قالب نظامی که بعد از یک تحول بزرگ صاحب قانون اساسی شد و احزاب تعریف شدند و کم‌کم شکل یافتند، جامعه مدنی شکل پیدا کرد، زنان نشریه راه انداختند، کم‌کم مدارس دخترانه تأسیس شد و در همه این رخدادهای پس از مشروطه، بعد از کودتایی که موجب روی کار آمدن رضاشاه شد، از رضاشاه و در واقع خاتمه دوره رضاشاه و ورود به دوره پهلوی. به اعتقاد من، اگر این سیر به درستی بررسی و آسیب‌شناسی بشود، آن وقت می‌توانیم بگوییم که دلایل وقوع انقلاب



فیروزه مابری - منصوره شایسته

## فاطمه راکعی: قبل از انقلاب مشی حکومت و دولت‌های وابسته به آن این بود که به هر شکلی حکومت کنند و کشور را اداره کنند، حالا استقلال باشد یا نباشد، آزادی باشد یا نباشد

ممنوع بود. تلویزیون نمی‌دیدند، رادیو در خانه‌ها جایی نداشت، درست است که رشد اجتماعی سیاسی کم بود و از همه این‌ها بدتر، حس حقارت در همه بود؛ یعنی آدم‌ها می‌فهمیدند که وقتی آزادانه نمی‌توانند صحبت کنند و برای کاری بسیار ساده در زندان‌ها اسیر می‌شدند، کرامتشان شکسته می‌شد. وقتی که می‌دیدند ما چقدر مستشار امریکایی داریم که سران ارتش را باید این‌ها تعیین کنند، سیاست‌های کلی کشور را این‌ها باید تعیین کنند، بالاخره این عدم استقلال، کرامت آن‌ها را می‌شکست. و گرنه چه شد که انقلاب شد؟

درست است که گروه روشنفکر ما زمینه‌های فکری ایجاد کردند، ولی انقلاب، انقلاب مردمی بود. چه عقده‌های این مردمی که به نظر ما از نظر فکری فاصله سیاسی اجتماعی داشتند، به بیرون ریخت؟ بگوییم مثلاً خیلی وضعیت اقتصادی بد بود؟ این‌گونه نبود. این فاصله‌هایی که در کرامت بین روستایی و شهری بود، درست است که انتظارمان بوده که درست بشود اما نشده! اما این عقده‌ها باعث شد. ما باید این‌ها را به آمار تبدیل کنیم. به‌عنوان تشکل‌های مدنی به خودمان، به جوانانمان بگوییم که ما کجا ایستاده‌ایم. ما هست‌مان الآن چیست؟ کجا می‌خواستیم باشیم؟ موانع ما چیست؟ و ما هنوز خیلی امکانات داریم حداقل در زمینه زنان، در زمینه‌های علمی، هنری، فرهنگی، سیاسی و... چقدر زنان ما رشد کرده‌اند! اگر چه آن‌ها را به کار مناسب خود نمی‌گیرند، ولی اگر این زمینه‌ها برنامه‌ریزی شوند، مطالعه شود و آمار آن بیاید و بدانیم چه کسی در آینده کجا می‌تواند قرار بگیرد، به‌عنوان یک حزب تربیت مدیران سیاسی آینده داشته باشیم، خیلی از این مسائل ممکن است در آینده در دستان ما باشد. اینکه خانم طالقانی از قول دکتر یزدی می‌گوید «انقلاب به‌گونه‌ای پیش رفت که آن تحول فکری، فرهنگی، سیاسی که باید باشد، نبود» واقعاً این را به جوانانمان بگوییم. فقط این نیست که من علم سیاست نداشتم و هنوز هم ندارم. مهم‌ترین مانع این بود که تفکر فرد فرد ما در نظام استبدادی شکل گرفت و بعد از انقلاب، هرکدام از ما می‌خواستیم یک شاه باشیم.

پدر همسر من می‌گفت دنبال این حرکت‌ها نروید. ما می‌پرسیدیم چرا؟ و او می‌گفت اگر

می‌شود. مسائلی وجود دارند که فکر می‌کنیم پیشرفت است در حالی که پیشرفت نبوده؛ مثلاً در مجلس بیست‌وچهارم که بیست نماینده زن حضور داشتند، همه به خاطر داریم که نامه‌ای را همسر مهندس نفیسی خواند و کلمه «سند رقیبت» را به چه شکلی تلفظ کرد! باید به این فکر کرد که آن نماینده چه کسی بوده و آیا صلاحیت حضور در آن مجلس را داشت؟! باید پشت این جریان را دید که این نماینده ما بوده و چه افتخاری است برای ما؟

یا در خصوص نرخ اشتغال ۱۱ درصدی در زمان شاه، ما زنانی را داشتیم که برای فروش یک شامپو به شکل کاملاً عریان، کف شامپو را روی مناطق حساس بدنشان می‌چرخاندند که این محصول به فروش برسد. آیا این اشتغال ارزشمند بود؟ منظورم این است که اگر از بالا به مسائل بنگریم این فرصت برای ما پیدا می‌شود که ببینیم واقعاً چه چیزهایی درست بوده و ما آن‌ها را کنار گذاشتیم و با اینکه ممکن است الآن دست ما نباشد، ولی هرکدام از ما به‌عنوان نهادهای مدنی و حزبی، می‌تواند بخشی از کارمان مطالعه و پژوهش از بالا و به‌صورت فرایندی باشد. این‌ها نکات منفی بوده. حالا یکسری چیزهایی که واقعاً منفی بوده و جوانان امروز ما آن را حس نکرده‌اند را با آمار به آنان نشان بدهیم. درست است که مردم مسلمان ما آزاد بودند شعائر مذهبی داشته باشند، اما واقعاً این مردم مراکز تفریحی داشتند؟ در مراکز اجتماعی می‌توانستند بیایند؟ دخترانشان را به دانشگاه می‌فرستادند؟ مگر چند درصد جامعه ما مثل پدر خانم راکعی بودند؟ حتی تحصیل از ششم ابتدایی به بعد، در خانواده‌های مذهبی برای دختران

■ آذر منصوری: من فقط در یک نکته صحبت‌هایم را تکمیل کنم، من روی شاخص‌ها تأکید کردم، قاعدتاً به لحاظ شاخص‌هایی که شاخص‌های اصلی توسعه‌یافتگی کشور هستند، باید مقایسه بکنیم که در قبل از انقلاب این شاخص‌ها در چه جایگاهی بودند و بعد از انقلاب در چه جایگاهی هستند؟ بحث زنان هم شامل همین موضوع می‌شود. اینکه زنان ایران قبل از انقلاب به لحاظ سیاسی اقتصادی، منزلتی و فرهنگی و اجتماعی در چه جایگاهی قرار داشتند؟ میزان دسترسی‌های آن‌ها به شاخص‌های توسعه در چه سطحی بود و بعد از انقلاب اسلامی چگونه؟ بخشی از این‌ها قابل دست‌یابی است ولی هرکدامش می‌تواند نیاز به یک پروژه و یک پژوهش جدی داشته باشد، مثلاً در مورد مجلس مطالعات خیلی خوب صورت گرفته، آنچه ما در قبل از انقلاب اسلامی داشتیم و آن اتفاقاتی که بعد از انقلاب اسلامی افتاده، به قول حضرت امام، میزان حضور زنان در مقدرات اساسی مملکت، مسائلی است که قابل اندازه‌گیری و ارزیابی دقیق‌اند. این‌ها چیزهایی است که به نظرم ما باید راجع به آن صحبت کنیم.

■ منصوره شایسته: من فکر می‌کنم ما مقصریم؛ یعنی، جامعه علمی و روشنفکری ما باید مسائل کشور را به‌صورت مسئله و کاملاً شفاف با آمار طرح کند و به علما بدهد تا منشأ اجتهاد شود. رابطه عقل و تجربه و دین همین است. اگر مسئله نباشد فیزیک رشد می‌کند؛ ما این طرف هم کم‌کاری می‌کنیم.

نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که الآن در داخل این جریان هستیم و آنچه ما را دور هم جمع کرده این است که از وضعیت موجود ناراضی هستیم و فاصله عمیقی را که بین آنچه انتظار داشتیم و آنچه ایجاد شده می‌بینیم؛ اما اگر ما بتوانیم از بالا نگاه کنیم، می‌توانیم فرآیندی ببینیم و وقتی که فرآیندی نگاه کنیم، مسائل شفاف‌تر می‌شود.

قبل از انقلاب، مسیرهایی را به سمت پیشرفت علمی و تلاش علمی رفته بودیم و چون انقلاب کردیم، راحت آن را کنار گذاشتیم؛ مثل سپاه دانش. وقتی زاویه دید را از بالا قرار دهیم، این‌ها طبقه‌بندی

افتاده‌ایم که خیلی‌ها می‌گویند چهل سال پیش بهتر بود و حتی برخی آرزوی بازگشت به آن را دارند به‌ویژه نسلی که در این حکومت پرورش یافته است.

اما برگردیم به موقعیت زنان؛ من فکر می‌کنم اتفاقی که هم در قبل از انقلاب و هم پس از آن افتاده، این است که همیشه حکومت خواسته است درباره زنان تصمیم بگیرد.

مثلاً درباره حجاب، اگر در قبل از انقلاب قصد کشف حجاب داشته و آن را نماد مدرنیسم می‌دانسته، پس از انقلاب به‌قصد اجباری کردن آن به‌عنوان نماد اسلامی برآمده است. قبل از انقلاب مهندسی کرده و گفته زنان وارد مجلس شوند و سازمان زنان تشکیل شود و درواقع توسعه جهانی این را طلب می‌کرده و ایران هم باید خود را به آن سمت می‌برده و هدایت می‌کرده، بعد از انقلاب هم این هدایت در مسیر دیگری اتفاق افتاد؛ اما در هر دو حالت، زن شهروند درجه ۲ شده است. جامعه مردانه است و هر دو برای زن، تصمیم گرفته‌اند.

البته در زمانی که زن نماد مدرنیسم بوده، یک اتفاق مثبتی هم می‌افتد. بدین شکل که وقتی چیدمان می‌شود که این تعداد زن باید در مجلس باشد چون فضای اجتماعی؛ و نه سیاسی، کمی آزاد گذاشته می‌شود، به‌طور طبیعی عده‌ای در این فضا رشد می‌کنند. در دانشگاه، در فضای اجتماعی، در مناصب اداری و جاهای دیگر. اتفاقی که می‌افتد این است که با توجه به سرشماری که هر ده سال انجام می‌شود، در سال ۵۷، نرخ اشتغال در جامعه زنان ۱۱ درصد است و پس از انقلاب و با توجه به برخوردی که با اشتغال زنان می‌شود یعنی بازخریدی اجباری، حذف از مناصب و... در سال ۶۵ به ۶ درصد تقلیل یافت! البته خیز آن از سال ۷۵ به بعد اتفاق می‌افتد و به غیر از دوره آقای خاتمی که به حدود ۱۶ درصد می‌رسد، امروز در سال ۹۶ تازه به ۱۲ درصد رسیده است؛ یعنی پس از چهل سال تنها یک درصد رشد داشته است!

## پنل دوم:

### بعد از انقلاب

■ اعظم طالقانی: در پنل دوم به این می‌پردازیم که با چه منطقی نسل سوم را

**فاطمه راکعی: به خاطر عملکرد غلط رهبران برخی گروه‌های سیاسی و ترور بعضی شخصیت‌های متفکر و ایده‌پرداز انقلاب و نیز تعداد زیادی از شخصیت‌های عالی نظام جمهوری اسلامی و بعد، درگیری کشور با جنگ تحمیلی و مسائل و معضلات بزرگی که برایمان پیش آمد، انقلاب نتوانست آن‌گونه که شایسته و بایسته بود به اهداف فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود نائل شود**

از زبان روشنفکران ما به زبان سنتی سخن گفتن؛ یعنی ما حقوق این‌ها را احیا کردیم، هم یک زبان مشترکی را پیدا کنیم، مثلاً این‌که زن دو شغله چه رشدی می‌کند یا در خانواده‌اش چقدر مؤثر است.

■ فیروزه صابر: مقایسه قبل از انقلاب و بعد از انقلاب بدون در نظر گرفتن شرایط زمان، به لحاظ روشی قابل نقد است. این حق طبیعی هر کسی است که بخواهد شرایط خود را با گذشته مقایسه کند. به لحاظ علمی هم می‌شود از منظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مقایسه کرد، اما تحلیل شرایط به قول دکتر شریعتی باید تابع «جغرافیای حرف» باشد و اینکه هر اتفاقی که می‌افتد در زمان خودش معنی پیدا می‌کند.

وقتی می‌خواهیم درباره انقلاب سخن بگوییم، اگر در شرایط امروز باشد، حتماً همه احساس خطا می‌کنند، اما اگر در شرایط خودش سنجیده شود، بن‌بست‌هایی بوده است. فقط هم سیاسی نبوده، اقتصادی هم بوده، آخرین برنامه عمرانی زمان شاه که قرار بود اجرا شود و نشد را بخوانید، بن‌بست‌ها مشهود است. الان شاید کسی باور نکند در برنامه ششم عمرانی، اعتبارات ۶ برابر امکانات مالی دولت در سال‌های برنامه بود که این موضوع در ذات خود بحران‌زاست. شاید کسی نتواند این را تصور کند، چون وضع اقتصادی همه در آن زمان خیلی بهتر از امروز بود و جای تأسف است که به‌واسطه عملکرد حکومت، به روزی

انقلاب شود هر یک نفر یک شاه می‌شود، ولی من این را پس از انقلاب با پوست و گوشتم احساس کردم که حتی چهار نفر با هم نمی‌توانند کار کنند. از اول روند دموکراسی کشور را چه چیزی به تأخیر انداخت؟ غیر از همین گروه‌های سیاسی چپ و مجاهدین و توده‌ای‌ها که به حق خودشان قانع نبودند؟ اگر به حق خود قانع بودند، اگر سلاح‌ها را تحویل دولت می‌دادند، اگر حقوق خود را در حد همان قانون اساسی - که قبولش نداشتند - دنبال می‌کردند و اگر ما افرادی بودیم که تفکر دموکراسی در ما احیا شده بود، من به حق خودم قانع بودم، حزب من و چارچوبم مشخص است...

■ اعظم طالقانی: درست است که اعضای نهضت آزادی اذیت شدند، ولی آن‌ها از اول فریاد می‌زدند که توده‌ای‌ها رنگ عوض کردند و آمده‌اند و کاملاً نفوذ کرده‌اند، ما باور نمی‌کردیم! من در یکی از کشورهای خارجی، دوره نقاهت عمل جراحی پایم را گذراندم، یک توده‌ای برای من مجله و روزنامه می‌آورد. به او گفتم شما این‌قدر نام امام را در این نوشته‌ها آوردید، می‌گفت ما نظرم این است که {نظرات} امام باید گفته شود و درواقع می‌خواست مرا نیز جذب کند!...

■ منصوره شایسته: آن زمان هم ما دو تفکر آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی داشتیم، اکنون پس از انقلاب باید ببینیم کدام تفکر درست‌تر بود؟ شاید ما از روزگار محو می‌شدیم، اگر صرفاً واقع‌گرا بودیم. عقلاً، توده مردم و مبارزان و همه ما تفکر جمعی کارکردن نداشتیم، چون در نظام استبدادی بزرگ شده بودیم. از ابتدا مدرسه ما شاگرداول پرور بود! همه زمین بخورند تا من شاگرداول بشوم!

ما اگر بتوانیم جامعه خودمان را باور کنیم، بالاخره این جامعه، یک قشر سنتی دارد. خیلی مسائل را بیابیم و از زاویه مشترک ببینیم. وقتی شما می‌گویید اشتغال، به‌طور رسمی به‌عنوان احزاب یا جامعه مدنی، اعلام کنیم که خانه‌داری شغل است و حق یک زن خانه‌دار است که ما این شغل را برای او به‌رسمیت بشناسیم. اگر فردی در بیرون از خانه هم کار می‌کند؛ یعنی دو شغله است. کشاورزی شغل است. دامداری شغل است.



اسمی از آنان در میان نیست. این‌ها خیلی مؤثر بودند.

■ فیروزه صابر: مسئله ما اینجا پایه‌های فکری نیست، مسئله این است که او به‌عنوان یک زن، به خود اجازه می‌دهد از این پس به‌جای پدرش، همسرش، برادرش یا به‌طور کلی دیگری که شهروند درجه یک است خودش برای خود تصمیم بگیرد که چگونه زندگی کند، چگونه بیندیشد، به‌عنوان یک شخص. زن همواره در جامعه‌ای که بسته است، بسته‌تر است. در جامعه مستبد، همه جامعه بسته‌اند، اما زن بسته‌تر است، چون شرایطش بسته‌تر است. وقتی برای کل جامعه، حکومت تصمیم می‌گیرد، برای زن، علاوه بر حکومت، مردان مستقیمش نیز تصمیم می‌گیرند؛ بنابراین همواره آسیب‌پذیرتر است. در آن شرایط، بخشی از نسل جوان ما که صاحب فکر شدند، چپ و راست و مذهبی و لامذهبی، فرقی ندارد و با آن کاری ندارم، عده‌ای از آن عبور کردند و به خود اجازه دادند به عرصه سیاسی یا اجتماعی وارد شوند، همپای مردان، تحرک سیاسی یا اجتماعی داشته باشند.

■ اعظم طالقانی: الان همین خانمی که روسری‌اش را برداشته و آویزان کرده، وسط جمعیت ایستاده و سکوت کرده، آیا این ناشی از استقلال فکری است؟

■ فیروزه صابر: این‌ها فرصت‌هایی بود که به نظر من مهیا شد، نه فقط برای جامعه زنان که برای کل جامعه‌ای که می‌خواهد مسیر توسعه‌اش را باز کند و زنان نیمی از جامعه هستند؛ خیلی مفید بود؛ اما به نظر من بعد از انقلاب و پس از گذشت دوره هیجانات، فرصت‌سوزی شد، چراکه زن دوباره شهروند درجه ۲ شد. مردم‌محوری در جامعه دوباره مطرح شد. برخورد بسیار زشت و بدی با زن شد. عده‌ای را از کارشان بیرون کردند، از نظر اجتماعی بسیار زننده و بد برخورد کردند، اصلاً همین حجاب نباید اجباری می‌شد. در هیچ جای قانون ما، اجباری برای حجاب نبود. حجاب موضوعی شخصی و اعتقادی است. اوایل انقلاب خیلی‌ها روسری گذاشتند ولی با برخوردی که اتفاق افتاد و من آن را کاملاً در خاطر دارم، در سال

## فیروزه صابر: این خوب بودن، از منظر گذاردن حجاب نیست، بلکه از این جهت که خودش تصمیم به این کار گرفته و این خوب است، این فرصتی بود که برای نسل جوان ما ایجاد شد که پای تصمیم‌های خود بایستند

■ اعظم طالقانی: البته نقش دکتر شریعتی و آقای مطهری را در این مسئله نمی‌توان نادیده گرفت، بعد از کتاب مسئله حجاب آقای مطهری، هرچند که اشکالاتی به آن وارد می‌کنند، اما دانشجویان دختر و دختران، پوشش خود را تغییر داده و روسری یا مقنعه گذاشتند.

در روز ۱۶ شهریور ۵۷ وقتی از میدان آزادی آمدیم در پیچ‌شمیران به هنگام پیاده شدن از وانت، با خانم‌ها قرار فردا را در میدان ژاله گذاشتیم. منزل ما نزدیک بود، می‌آمدم میدان ژاله، وضعیت را می‌دیدم و سریع به منزل بازمی‌گشتم و با پاریس تماس می‌گرفتم و وقتی گوشی را برمی‌داشتند می‌پرسیدم که مردم را می‌کشند! چرا اجازه نمی‌دهید مردم اسلحه به دست گیرند؟ در میدان ژاله، دو مسئله اثر زیادی بر ذهن من گذاشت، چون زنان جلو نشستند و بچه‌هایشان را در بغل گرفتند تا آن‌ها خجالت بکشند و تیراندازی نکنند و مردها پشت سر زنان ایستادند. در نتیجه زنانی که تیر به آن‌ها اصابت کرد، اغلب شهید شدند و تا روزها در جوی‌های اطراف، لنگه‌کفش و کیف و وسایل زنانه دیده می‌شد. آن شب یکی از برادران من که یک زنی را که سخت مجروح بود و شاید هم شهید شد؛ در ماشین خود انداخت و به بیمارستان برد. اعصابش به هم ریخته بود. من هم شب تا صبح در بیمارستان‌های خیابان شهدا بودم و خون پاک می‌کردم، کار دیگری از من بر نمی‌آمد. این یک مسئله. مسئله دوم اینکه وقتی به خرمشهر رفتم پس از یک هفته از آزادی آن، به قبرستان رفتم و دیدم تعداد زیادی از زنان را در آنجا دفن کرده‌اند که اکنون هیچ

متقاعد کنیم که این نظام اصلاح‌پذیر است و می‌توان تحول و تغییر ایجاد کرد هرچند هزینه دارد.

قوه قضائیه باید شفاف عمل کند تا قضاوت‌ها و شایعات گسترش نیابند. باید اتاق فکر ایجاد کنیم. شاید ما زنان بتوانیم کاری کنیم. در حوزه‌های علمیه، در تدریس‌ها، در مجالس سخنرانی، صحبت‌ها، بیایم در خودمان دسته‌بندی و فهرست‌بندی کنیم، شاخص‌ها را مشخص کنیم تا بتوانیم به نتیجه برسیم. من چندین بار برای مقام رهبری و رئیس قوه قضائیه نامه نوشتم، نه اینکه مؤثر نبود، مؤثر بود. در یکی از نامه‌ها گفتم شما که تعریفتان از کرامت انسانی آیه قرآن است و می‌گویید کرامتی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده را قبول نداریم، با این رفتاری که انجام می‌دهید کدام کرامت را قبول دارید؟ نسبت به زنان هم که به‌هیچ‌وجه کرامت ذاتی و واقعی ملاحظه نمی‌شود.

■ فیروزه صابر: به‌واسطه این حضور سیاسی است که طلسم گوشه‌نشینی زن شکسته شد و وارد عرصه‌های مختلف اجتماعی شد؛ مثل ادبیات، شعر، هنر و در بخش‌های مختلف و حتی سینما که فسق و فجور نامیده می‌شد، زن هم وارد می‌شود. به عبارتی در اوایل انقلاب فرصتی ایجاد می‌شود که زن وارد این عرصه‌ها شود. فرصت دیگری نیز که برای زنان در اوایل انقلاب ایجاد می‌شود، این است که بسیاری از دختران جوان در نسل جوان به‌واسطه این حضور سیاسی و اجتماعی، قدرت استقلال فکری می‌یابند. به این معنی که بسیاری از دختران مثل خود من، نسبت به خانواده‌شان تغییر می‌کنند، حجاب می‌گذارند، مذهبی می‌شوند، با خانواده‌هایشان مبارزه می‌کنند که البته این مبارزه شدت و ضعف دارد. بعضی از دوستان ما مبارزات جدی با خانواده‌هایشان داشتند و این خوب بوده! این خوب بودن از منظر گذاردن حجاب نیست، بلکه از این نظر که خودش تصمیم به این کار گرفته و این خوب است، این فرصتی بود که برای نسل جوان ما ایجاد شد که پای تصمیم‌های خود بایستند. عده‌ای هم به زندان رفتند، برخی اعدام شدند، عده‌ای هم مسیر خود را یافتند، ولی از همان‌جا شروع شد.

هنوز راه درازی در پیش دارند. نرخ بیکاری در جامعه زنان، اکنون ۲۰ درصد است، در جامعه جوان به ۴۰ درصد رسیده، یا مثلا در مجلس، تنها ۶ درصد از مجلس را زنان تشکیل می‌دهند. در این سال‌های اخیر در جامعه زنان دچار یک اتفاق شدیم که بخشی را به فال نیک می‌توان گرفت و برای بخش دیگر متأسف می‌شویم. اینکه حکومت هنوز مسیر را تنگ می‌کند و می‌خواهد بازدارندگی ایجاد کند، اما جامعه زنان راه را برای خود باز کرده‌اند و این نیز یک فرصت است؛ چراکه باید آینده را نیز در نظر داشت و تنها به گذشته فکر نکرد. ما الآن همه نسبت به جامعه زنان و جامعه خود مسئولیم. پدیده‌هایی هم که می‌آید یک بخش آن مربوط به حکومت است و در بخش دیگر ما نیز مقصریم. اگر نگاه تشکلی‌گرای داشته باشیم، علی‌رغم همه فشارهای اجتماعی، سیاسی باید برنامه‌ریز باشیم و از فرصت‌های به وجود آمده به‌خوبی استفاده کنیم.

بنابراین، حضور زنان که خود راه خود را باز کردند، یک فرصت است. جامعه مدنی که در حال حاضر کمی می‌تواند نفس بکشد نیز یک فرصت است و به نظر من زنان با روحیه صلح‌جویانه خود در ایران می‌توانند بسیار مؤثر باشند. زنان به تفکر سازمان‌یافته

## فیروزه صابر: اتفاقی که هم در قبل از انقلاب و هم پس از آن افتاده، این است که همیشه حکومت خواسته است درباره زنان تصمیم بگیرد

در جامعه وجود داشت، به همان نسبت در جامعه زنان، با دوز بالاتری اتفاق می‌افتاد. اما اتفاقی که در جامعه زنان ما افتاده، آن است که علی‌رغم همه این چالش‌ها، خود زنان روزنه‌هایی را باز کردند و البته این کار بدون برنامه‌ریزی بود، مثلا در دهه ۸۰ در سطح وسیعی وارد عرصه آموزش شدند. نرخ دختران دانشجو به بیش از ۶۰ درصد رسید. درباره حجاب، آنچه حاکمیت می‌خواست نشد، هرچند که آن آزادی هم که زنان می‌خواستند، نشد. با این حال با آنکه پرورش‌یافته بعد از انقلاب‌اند، زنان به این باور رسیدند که با همه سختی‌ها خودشان مسیر را باز کنند.

۱۳۵۹ حجاب در اداره‌ها اجباری شد و بعد در جامعه که در سال ۱۳۶۰ می‌ریختند و با موتور زنان را آزار می‌دادند و می‌گفتند «یا روسری یا توسری!» شعار این بود! از نظر اجتماعی هم وقتی این شعار داده می‌شد، بسیاری یا سکوت کردند یا تأیید کردند یا بالاخره جو اجتماعی، هرچه که بود، این مسئله تأیید شد و مسیر وقتی به سمت سرکوب می‌رود برای زن آسیب‌ها بیشتر می‌شود. به نظر من، وقتی این دوران چهار دهه انقلاب را می‌بینید، یکی دو سال اول که سال‌های شکوفایی بود، در آن سال‌ها زن می‌توانست به‌خوبی در بستر اجتماع حضور پیدا کند و توسعه یابد. بعد از سرکوبی که رخ می‌دهد یک شوک ایجاد شد. در سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۶۰ برای نسل ما شوک ایجاد شد، بخشی از آن کاملا سیاسی بود ولی از نظر اجتماعی هم شوک ایجاد شد حضور کمیته، گشت ارشاد و مانند این‌ها توهین جدی به زنان بود. الآن یادمان رفته و البته که خیلی از آقایان هم انکار می‌کنند که این کارها را در آن زمان انجام می‌دادند. دانشگاه تعطیل شد و گوشه‌گیری‌ها تشدید شد. ولی از نیمه اول دهه ۷۰، خیزی ایجاد شد که در دهه ۸۰ جدی شد. با دوران اصلاحات، فضا تا حدودی باز شد. اساسا افت‌وخیزهایی که



فاطمه راکعی - آذر منصوری

به همراه احساس تحقیر، نوعی به تمسخر گرفتن لهجه و زبان اقوام و اقلیت‌ها و فاصله اقتصادی و فرهنگی بین شهرهای بزرگ و کوچک و روستاها و همچنین وابستگی سیاسی جدی کشور به امریکا که دیگر برای همه آشکار شده بود، زمینه را برای انقلاب آماده می‌کرد.

هم‌زمان، چریک‌های فدایی خلق به‌نحوی و مجاهدین خلق فعالیت‌های متشکلی را برای به قول خودشان، آگاهی توده‌ها و «جامعه بی‌طبقه توحیدی» پی می‌گرفتند، گرچه متأسفانه در مقابل انقلاب اسلامی، مواضع درستی را اتخاذ نکردند و محبوبیت کاریزماتیک امام و انسجام و وحدت ملی را که حول محور امام ایجاد شده بود و در پیروزی انقلاب نقش اساسی داشت، نادیده گرفتند.

در این میان شخصیت‌هایی چون دکتر شریعتی و شهید مطهری نیز نقش‌های بی‌بدیلی را برای آگاهی دانشجویان و جوانان داشتند؛ اما درباره توده‌های مردم، گمان می‌کنم مهم‌ترین نقش را برای تحریک، نارضایتی اقتصادی داشت که البته نقش کاریزماتیک امام برای این که این تحریک به انقلاب پیوندند، نقشی عظیم و تاریخی است، ولی آن تحول واقعی و ژرف فکری که باید در آحاد مردم ایجاد می‌شد، هم آگاهی نسبت به چرایی «نه» به رژیم شاه و هم شناخت لازم به چرایی «آری» به انقلاب اسلامی صورت نگرفته بود.

شخصیت معنوی و کاریزماتیکی امام و شعارهایی مثل «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» در شرایطی که نه استقلال بود، نه آزادی و نه جمهوریت، شعارهای بسیار گیرایی بودند. همچنین عدالت‌خواهی، رسیدگی به امور مستضعفان، ترسیم زندگی اخلاقی و معنوی برای جامعه و... تمامی این‌ها برای مردم خواسته‌هایی ایده‌آل و آرمانی بود که متأسفانه به خاطر عملکرد غلط رهبران برخی گروه‌های سیاسی و ترور بعضی شخصیت‌های متفکر و ایده‌پرداز انقلاب و نیز تعداد زیادی از شخصیت‌های عالی نظام جمهوری اسلامی و بعد، درگیری کشور با جنگ تحمیلی و مسائل و معضلات بزرگی که برایمان پیش آمد، انقلاب نتوانست آن‌گونه که شایسته و بایسته بود به اهداف فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود نائل شود.

## فیروزه صابر: زنان به نسبت فشارهایی که متحمل شدند، راه را برای خود باز کردند و راهشان را پیدا کردند، مثلاً در جامعه‌ای که حجاب اجباری است و مجازات هم دارد، حجاب این‌گونه است. چون خودشان تصمیم می‌گیرند

مقام زن، یک زن سیاه‌پوست از نماینده ایران که کارشناس وزارت امور خارجه بود پرسید که چرا ارت زنی در ایران نصف ارت یک مرد است. او هم از من پرسید. گفتم که به او بگو در اسلام آنچه به زن می‌رسد در مجموع بیش از ارثیه کاملی است که به یک مرد می‌رسد. اجرت‌المثل، نفقه، مهریه، زنان حق شیردادن را با اجرت دارند و... ارت از پدر و مادر دارند که اگر همه این‌ها را محاسبه کنید بیش از نیم است و مرد نیمه‌ای که بیشتر می‌برد نفقه همسرش باید کند حتی اگر همسر شاغل باشد یا ثروتمند باشد. باید به او بگویی که مشکل ما در اجراست و در قوانین، این مشکل را می‌توانیم حل کنیم.

فاطمه راکعی: مسائلی را که باعث شد زمینه برای انقلاب اسلامی سال ۵۷ آماده شود، می‌توان در حوزه‌های مختلف برشمرد: مسائل مهم فرهنگی، اجتماعی و هم سیاسی و اقتصادی. یاد می‌آید که اختلاف طبقاتی در جامعه وجود داشت و اکثریت مردم به لحاظ مشکل مسکن در فشار بودند. خیلی از خانواده‌ها به خاطر فیلم‌هایی که از تلویزیون پخش می‌شد در خانه‌هایشان تلویزیون نداشتند. بسیاری به خاطر مسائلی که با فرهنگ اسلامی-ایرانی ما منافات داشت، مثل ظاهر شدن بعضی خانم‌ها با مینی‌ژوپ در کوچه و خیابان و نظایر آن، بسیار از حکومت ناراضی بودند. خبرهایی هم که از برخی اعدام‌ها و شکنجه‌های سیاسیون می‌رسید، احساسات مردم را جریحه‌دار می‌کرد. سنگینی سایه ساواک را هم مردم همه‌جا احساس می‌کردند و عدم احساس امنیت بر کشور مستولی بود. در مجموع، فقدان عدالت، آزادی و مشکلات اقتصادی

و حرکت تشکل‌گرا نیاز دارند که افراد روشنفکر سیاسی، مدنی و اجتماعی برای این موضوع باید کاری جدی انجام دهند و زنان خود در امر پیش‌قدم باشند.

اعظم طالقانی: آیا این فرصت‌ها همیشه مثبت است؟

فیروزه صابر: زنان به نسبت فشارهایی که متحمل شدند، راه را برای خود باز کردند و راهشان را پیدا کردند، مثلاً در جامعه‌ای که حجاب اجباری است و مجازات هم دارد، حجاب این‌گونه است. چون خودشان تصمیم می‌گیرند.

اعظم طالقانی: فساد هم بیش از گذشته شده است.

فیروزه صابر: در حال حاضر و بر اساس آمار، ۱۲ میلیون نفر حاشیه‌نشین داریم، حدود ۸ میلیون نفر ساکن بافت‌های فرسوده داریم و اتفاقاً در جامعه‌ای که فساد و آسیب‌های اجتماعی بیشتر است، زنان بیشتر در معرض آسیب قرار می‌گیرند. به همراه خانم شجاعی در زمان آقای خاتمی به کنفرانسی در آفریقای جنوبی رفته بودیم و در آنجا با وزیر دادگستری و معاون او دیدار داشتیم. دیدم که زندان آپارتاید به دادگستری تبدیل شده بود. این وزیر، مصدق را به‌خوبی می‌شناخت و می‌گفت من در زمان مصدق شما، در همین زندان بودم و دکترایم را در همین‌جا گرفتم! خانم معاون که سیاه‌پوست و از مبارزان بود به وی می‌گفت: شما دو امتیاز از من بیشتر داشتید، یکی اینکه سفید بودید و من سیاهم و دوم اینکه شما مرد بودید و من زنم! این یعنی، در جامعه‌های این‌چنینی، همیشه زن بیشتر متضرر می‌شود.

موضوع این میزگرد بسیار خوب است. نمی‌توان به جوانان گفت گذشته به این دلیل بد بود! مردم از این مسئله عبور کرده‌اند. ما باید بگوییم الان چه کنیم؟ این مهم است؛ یعنی هم نگاه نقادانه به دولت و حکومت و هم این که راهکار هم بدهیم. این بحث را نباید ببندیم. این گفت‌وگوها هم به یافتن راهکارها کمک می‌کند.

اعظم طالقانی: در اجلاس کمیسیون



■ آذر منصوری: انقلاب ما در نوع خودش یک انقلاب نرم بود و در مقایسه با بسیاری از انقلاب‌های دنیا، یک انقلاب مردانه بود. این را بگوییم که بعداً بتوانیم راحت‌تر نقد کنیم. من به‌صورت موضوعی به بحث زنان می‌پردازم.

درباره وضعیتی که پیش آمده، من به دوستان دیگر پیشنهاد دادم که اولین قدم ما این است که باید با معترضان همدردی کنیم. تا همدردی نکنیم نمی‌توانیم دریافت درستی از درد جامعه داشته باشیم، این مبنای‌ترین مقدمه است که بتوانیم مسئله را بررسی و آسیب‌شناسی کنیم و به قول خانم دکتر راکعی پژوهش کنیم. بیاییم وارد مسئله بشویم و از ابعاد مختلف آن را آسیب‌شناسی کنیم. در این اعتراضات از ۱۰۰ درصد معترضان حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد زنان بودند، چون جنس و طبقه اعتراضات بیشتر مشمول طبقات فرودست می‌شد و طبقات متوسط خیلی در این اعتراضات حضور نداشتند، در مقایسه با جنبش سبز که زنان بیشتر بودند یا پایه‌ای مردان بودند و به‌عبارتی طبقه متوسط بودند در این اعتراضات حضور چشم‌گیری نداشتند.

ما ناگزیریم مقایسه کنیم. بسیاری از مطالعات تطبیقی و مقایسه‌ای هستند. اگر از جنس یک پژوهش به موضوع نگاه کنیم، باید این مقاطع و تحولات تاریخی را کنار هم بگذاریم. من نیز معتقدم وقایع تاریخی را باید در زمان خودش مطالعه کرد؛ یعنی اگر از انقلاب ۵۷ می‌گوییم، برویم به سال ۵۷ و مقتضیات آن دوره را ببینیم.

طبق گزارش مجمع جهانی اقتصاد، رتبه شکاف جنسیتی ایران در بین ۱۴۴ کشور جهان، ۱۴۰ است؛ یعنی به لحاظ میزان دسترسی به شاخص‌های توسعه و فرصت‌ها با آخرین کشور دنیا ۴ رقم فاصله داریم؛ به‌عبارتی وضعیمان از نظر دسترسی به فرصت‌های برابر و شاخص‌های توسعه، مشارکت سیاسی، اقتصادی، اشتغال، بهداشت، آموزش مطلوب نیست؛ فارغ از اینکه این گزارش جهت‌گیری‌های خودش را دارد و این را نمی‌کنم.

حال چرا در این وضعیت قرار داریم؟ به لحاظ آزادی‌های اجتماعی، مجموعه‌ای از آزادی‌های اجتماعی را از زنان گرفته شده. از جمله حضور زنان در ورزشگاه‌ها، اما اگر فلان مرجع تقلید بگوید زنان نمی‌توانند

## آذر منصوری: انقلاب ما در نوع خودش یک انقلاب نرم بود و خیلی انقلاب خشن نبود و در مقایسه با بسیاری از انقلاب‌های دنیا، یک انقلاب مردانه بود

چون درد داریم، نه اینکه قصد داشته باشیم. واقعاً بیاییم جنبه‌های مثبت و آن پتانسیل‌های پشت جریان‌ها را شناسایی کنیم و اگر برای آن طرح و برنامه داشته باشیم، به‌عنوان سازمان واسطه، آینده در دست ماست. ما می‌توانیم برنامه داشته باشیم مثلاً من آدمم را شناسایی کردم شما می‌خواهید به مجلس معرفی کنید، مثلاً در جاهای مختلف می‌زگرد بگذاریم، گفت‌وگو راه بیندازیم، درواقع با این پتانسیل شناخته‌شده وارد عمل می‌شویم.

نکته دیگر اینکه اگر ما گروه مخالف خود را به رسمیت نشناسیم، گروهی که مشترکات زیادی با ما دارند ولی سنتی فکر می‌کنند، اگر زبان مشترک پیدا نکنیم و از طریق زبان مشترک سخن نگوییم، نمی‌توانیم موفق شویم. ما بالاخره مخالفیم با خودی و غیرخودی، ما مخالفیم با همه‌چیز را گردن دشمن انداختن! ولی یک واقعیتی را بیاییم از این زبان، قسمتی را که واقعیت است، مطرح کنیم. واقعاً چه سرمایه‌گذاری‌هایی شد که جمهوری اسلامی به زمین بخورد؟ وقتی شما این را باز می‌کنید می‌بینید همین‌که ما هستیم بعد از چهل سال، باز هم باید خدا را شکرگزار باشیم.

پدرم در آن زمان که به جبهه می‌رفت، می‌گفت وقتی در تهرانیم و شهید می‌آورند، می‌گوییم چقدر شهید می‌آورند! ولی وقتی می‌رویم به جبهه، می‌گوییم با این همه مهمات که مصرف می‌شود چطور این آدم‌ها زنده‌اند؟

چهل سال از انقلاب اسلامی گذشته است، ما می‌توانیم یک فضایی را باز کنیم. با کمک احزاب و نهادهای مدنی. من خودم در حزب زنان اصلاح‌طلب هستم.

پس از جنگ، در دولت سازندگی کارهای نسبتاً خوبی انجام شد گرچه کاستی‌ها و مشکلاتی وجود داشت اما آنچه با گذشت زمان، هرروز به‌صورت پررنگ‌تری خود را نشان داد و به‌ویژه بعد از درگذشت امام، خیلی صریح‌تر عیان شد تفکری بود متمایز از تفکر حضرت امام که ابتدا زیر لوای نام امام و بعدها به‌صورت یک خوانش دیگر از دین خود را مطرح و بلکه به ملتی تحمیل کرد. تفاوت این دو خوانش به‌قدری است که از اولی به نام اسلام رحمانی و از دومی به‌عنوان خوانشی می‌توان یاد کرد که خود را مطلق می‌داند و هیچ حق و جایگاهی برای خوانش‌های دیگر قائل نیست. چنین دیدگاهی متأسفانه در سطوح بالای نظام، فراتر از مجلس و دولت وجود دارد و در طول چند دهه، یا روی کار بوده یا به‌صورت دولت در سایه، در جهت تضعیف و مانع‌تراشی برای دولت‌ها و مجالس ناهمسو با دیدگاه‌های خود عمل کرده است.

■ منصوره شایسته: من واقعاً اعتقاد این است که سازمان‌های غیردولتی این کار را بکنند، چون مردم دولت را قبول ندارند. پس در این میان، تنها سازمان‌های غیردولتی، نهادهای واسطه باقی می‌مانند. حتماً باید همه این‌هایی که هم‌فکر و همدردند یک هسته پژوهشی تشکیل دهند و این هسته پژوهشی اتفاقاً باید مقایسه هم بکند، از بالا نگاه کند که ما چه سیری کردیم به مشروطه رسیدیم؟ چه سیری کردیم به زمان رضاشاه و محمدرضا شاه رسیدیم، بعد، زمان قبل از انقلاب چه چیزهایی واقعاً خوبی بودند؟ ما مقصر بودیم سپاه دانش را منحل کردیم، باید واقعیت‌ها را بفهمیم، چه مدیران کارآمدی را حذف کردیم؟ چه چیزهایی ظاهراً خوب بودند و ما فکر می‌کردیم که خوب‌اند و چه چیزهایی بد بودند. تفسیر کنیم، وقتی این مقایسه را انجام دادیم، متوجه می‌شویم انقلاب اسلامی چه می‌خواست و چه شد که به اینجا رسید.

الآن یک فضای ناامیدی مد شده؛ یعنی اگر من در جمع شما بخواهم از یک جنبه مثبت انقلاب دفاع کنم بعضی وقت‌ها خجالت می‌کشم! می‌ترسم که به من این انگ بخورد که این آدم متحجر است! یعنی ما داریم به این فضای ناامیدی می‌رویم،

روبه‌روی مردان! من کشورهای اسلامی دیگر هم رفتم دیدم که زنان نباید وارد مسجد بشوند. این‌ها اهل تسنن هستند.

■ آذر منصوری: هر جامعه‌ای برای خودش هنجارهایی دارد، حتی جوامع اروپایی نگاه می‌کنند ببینند هنجار این جامعه چیست. آنجا هم مردم حق ندارند لخت و عریان بیرون بروند. می‌خواهم بگویم که ما چارچوبی را مشخص کردیم البته این چارچوب گفته که اگر اسلامی نباشد و عرفی نباشد قانون می‌تواند با آن برخورد کند. ما تعریف نکردیم که این حجاب که از آن سخن می‌گوییم دقیقاً چیست؟ به‌صورت کلی گفتیم. به همین دلیل از همان اول گفتند اگر موی کسی بیرون باشد باید قیچی شود. دیدند جامعه مقاومت می‌کند، از این مسئله گذشتند. وقتی مدل مانتوها عوض شد، همه چیز تغییر کرد. یکسال دیگر گفتند اگر کسی چکمه به پا کند نماد تبرج است، این‌قدر خانم‌ها چکمه پوشیدند که دیگر کسی به چکمه خانم‌ها هم کاری نداشت. در مجلس نهم یا دهم بود گفتند که ساپورت نماد بدحجابی است، جامعه زنان باز مقاومت کردند. می‌خواهم این را بگویم که ما می‌توانستیم جامعه را باحجاب کنیم در صورتی که به مطالبات دیگر زنان هم توجه می‌کردیم، به شرطی که به آن‌ها هم حقوق شهروندی برابر می‌دادیم، ولی ندادیم! آقای روحانی در این دوره حتی فرماندار زن نمی‌تواند بگذارد! می‌گویند زن نمی‌تواند والی شود و مقام بخشداری یعنی والی‌گری! چون زن مقام ولایت ندارد... من نمی‌گویم کار نشده، ما بعد از خاتمه جنگ، شش برنامه توسعه نوشتیم، در همه این برنامه‌ها، جایگاهی برای زنان دیده شده، یعنی حکومت ایران توجه داشته به این که جایگاه زنان را ارتقا ببخشد.

ما در بحث آموزش و وضعیت خلی خوب است. درست است در دولت آقای احمدی‌نژاد، تفکیک جنسیتی شد و رشته‌ها سهمیه‌بندی شد، ولی با این حال الان بیشتر از ۶۰ درصد از دختران و زنان ما در دانشگاه‌ها قبول می‌شوند. ما اتفاقاً به لحاظ حضور زنان در نهادهای مدنی و فعالیت‌های سیاسی و ارکان جامعه مدنی وضعیت بد نیست، شاید بتوان گفت نسبت به خیلی از کشورهای ایران که رتبه‌شان از ما بهتر است،

**اعظم طالقانی: یک‌بار به بلوچستان رفتم و از من خواستند به‌عنوان یک زن سخنرانی کنم. آنجا حتی یک زن نبود! همه مرد بودند! پرسیدم پس خانم‌ها کجا هستند؟ گفتند که آن‌ها اجازه ندارند وارد مسجد شوند! گفتم سخنرانی نمی‌کنم**

در این مقدرات اساسی غایب‌اند، حذف‌اند و اصلاً اجازه ورود به این سطوح را ندارند! حتی برای تحصیل در خارج از کشور، ما مسئله داریم.

مجموعه این شرایطی که ایجاد شده، منزلت اجتماعی زن را به‌عنوان یک شهروندی که باید از حقوق برابر برخوردار باشد، تحت تأثیر قرار داده و زن را به شهروند درجه دو تبدیل کرده است. ما می‌گردی داشتیم با آقای مطهری که انجمن اندیشه و قلم برگزار کرده بود در خصوص کارنامه حجاب در جمهوری اسلامی، گفتم بحث من درباره حجاب این است که همان نگاهی که رضاشاه نسبت به زن داشت در جایگاهی که در ساختار حاکمیتی خودش برای زن تعریف کرده بود که من این زن را باید حجابش را بردارم تا این جامعه من بشود نماد یک جامعه مدرن و توسعه‌یافته؛ ما هم بعد از انقلاب فکر کردیم باید به‌زور زنان را با حجاب کنیم که نماد اسلامی این جامعه با این پوشش تأمین بشود! یعنی من مرد، اجازه دارم برای حتی پوشش زن هم خودم تصمیم بگیرم!

■ اعظم طالقانی: بعد از مدتی که فشارها زیاد شد، ایران برای این که ثابت کند که من واقعاً اسلامی‌ام... به خاطر آن‌ها نسبت به مسئله حجاب بیشتر فشار می‌آورد. یک بار به بلوچستان رفتم و از من خواستند به‌عنوان یک زن سخنرانی کنم. آنجا حتی یک زن نبود! همه مرد بودند! پرسیدم پس خانم‌ها کجا هستند، گفتند که آن‌ها اجازه ندارند وارد مسجد شوند! گفتم سخنرانی نمی‌کنم. خانم‌ها را آوردند اما با پارچه یک دیوار کشیدند بین آن‌ها و باز هم من ماندم

در ورزشگاه حضور پیدا کنند، این تبدیل می‌شود به مصوبه شورای فرهنگی اجتماعی زنان شورای انقلاب فرهنگی! در حالی که عربستان دارد در حال حاضر برعکس این روند عمل می‌کند. درحالی که این موارد جزو شاخص‌های توسعه و حکمرانی خوب است. امروزه عربستان به مسائل زنان توجه می‌کند و ما به این جنبه توجهی نداریم!

در ایران ظرفیت‌هایی به لحاظ تخصص، توانمندی، انسجام اجتماعی، رشدیافتگی افکار عمومی و دیگر شاخص‌ها وجود دارد که اصلاً با فضای عربستان قابل مقایسه نیست. هر چند ما به فرایند دموکراتیزاسیون و آزادی انتخابات نقد داریم، ولی حتی یک‌هزارم آزادی سیاسی که در ایران وجود دارد در عربستان نیست. در آنجا حکومتی است که شیخ‌نشین‌ها با هم رقابت می‌کنند و هر قبیله‌ای که زور بیشتری دارد، سردمدار است؛ اما به لحاظ ارتباطات با جامعه بین‌المللی و حفظ این برندها و شاخص‌هایی که تعیین‌کننده اعتبار هر کشوری است در حال به وجود آوردن تحولات به‌صورت زیرکانه هستند.

ما در زمینه هنر و تمایل دخترانمان به کسب مهارت‌های هنری، در مقایسه با پسران از یک تبعیض انکارناپذیر رنج می‌بریم. زنان ما نمی‌توانند آواز بخوانند! امسال که کنسرت دهه فجر برگزار شد که داستان‌ها شد. می‌خواهم بگویم چه شد، مشکل کجاست و چه کاری می‌توانیم انجام دهیم. ما خانم‌هایی را داشتیم که در کنار امام به‌صورت دسته‌جمعی سرود می‌خواندند.

به لحاظ اقتصادی هم همین گزارش می‌گوید در میان ۱۴۴ کشور جهان نمی‌دانم رتبه ۱۴۲ هستیم ۱۴۳ یا ۱۴۴! در کل دنیا هم در این مسئله خیلی وضع خوب نیست. ولی شاخص مشارکت اقتصادی زنان ایران خیلی پایین است، شاخص مشارکت سیاسی در همین گزارش ۱۳۷ است، مجلس را از ۳/۵ درصد با سهمیه‌بندی و هزار ترفندی که در سطح گفتمان‌سازی و چانه‌زنی و تعامل که ما این موضوع را بتوانیم در شورای سیاست‌گذاری جا بیندازیم؛ به ۶/۱ درصد رساندیم. دیگر از وزیرش نمی‌گویم، از قوه قضائیه‌اش نمی‌گویم، از شورای نگهبانش نمی‌گویم، از مجمع تشخیص مصلحت نظامش نمی‌گویم که اصلاً خانم‌ها از حضور

ترتیب ما تا صورت مسئله زنان را به‌درستی ندانیم، وضعیت موجود را آسیب‌شناسی نکنیم، نمی‌توانیم به راه‌حل‌ها برسیم؛ اما یک راه‌حل کلی این است که الزامات حکمرانی خوب در جمهوری اسلامی در جامعه ایرانی تأمین بشود و تحقق پیدا کند که طبیعتاً یکی از این الزامات رفع همه تبعیض‌های جنسیتی، قومیتی و مذهبی و تأمین حقوق برابر شهروندی افراد است. ما همچنان با الگوی توسعه متوازن، همه‌جانبه و پایدار مشکل داریم که در این الگو باید فرصت‌های برابر برای شهروندان تأمین شود. جامعه ما همچنان از تناقض تاریخی سنت و مدرنیته رنج می‌برد! امروز یک نگرش فکر می‌کند که زن شهروند درجه دوم است و می‌تواند و اختیار دارد برای جزئی‌ترین امور او هم تصمیم بگیرد. تا مسئله زنان، مسئله از جنس مشکل، از جنس چالش، از جنس آسیب، از همه این صورت وضعیتی که امروز زنان ایران دارند تبدیل به مسئله دولت به معنی عام خودش در کشور نشود، مشکلی حل نمی‌شود. من امروز دعوایم با احزاب سیاسی این است که چرا احزاب زنانه شکل می‌گیرد؟ برای این که احزاب فراگیر ما مسئله زنان برایشان مسئله نیست. مسئله این است که صدای ۵۰ درصد از جمعیت کشور ما آن‌طور که باید در حاکمیت شنیده نمی‌شود و اگر این صدا شنیده نشود، من به شما قول می‌دهم که سال بعد رتبه جنسیتی ما از این هم که هست بدتر می‌شود. ❖

## آذر منصوری: مسئله این است که صدای ۵۰ درصد از جمعیت کشور ما آن‌طور که باید در حاکمیت شنیده نمی‌شود و اگر این صدا شنیده نشود، من به شما قول می‌دهم که سال بعد رتبه جنسیتی ما از این هم که هست بدتر می‌شود

شد و جلسه را ترک کرد.

■ آذر منصوری: همه این اتفاقات افتاده و وقتی که شما می‌آیید با دین مانع از رفتن زنان به ورزشگاه می‌شوید یا با تکیه بر دین، زنان را از بسیاری از حقوق اجتماعی‌اش منع می‌کنید، معلوم است که چنین نتیجه می‌گیرید! یعنی هر چه کاشتید درو می‌کنید! مشخص است که این نسل با این همه تحولاتی که در جامعه جهانی اتفاق افتاده، فناوری ارتباطات و دسترسی به همه‌چیز شما نمی‌توانی بگویی باید در چارچوب بسته من حرکت کنی! او می‌بیند که دنیا به چه سمت می‌رود و به اسم دین همه این‌ها را از او سلب شده است.

ما اصلاح‌طلبان می‌گوییم این چیزی که شما از آن می‌گویید که دین نیست! این قالبی است که دور دین کشیده شده. به هر

وضع ما به لحاظ این ظرفیت‌ها بهتر باشد! این‌ها قابل اندازه‌گیری نیست و شاید در آن گزارش نمی‌آید. نقدی که به آن گزارش وارد است؛ همین است! وقتی از شاخص مشارکت سیاسی سخن می‌گویید، شاخص مشارکت سیاسی فقط این نیست که چند نماینده در مجلس دارید یا چند مدیر زن دارید؟ باید دید در فضای ظرفیت عمومی حضور زنان و مشارکت زنان به چه شکلی است؟ یعنی این که من نقد دارم به این گزارش، اما مسئله این است که طبیعتاً ما هم در مسئله حجاب و هم پر کردن شکاف‌های جنسیتی که همه این‌ها در مجاورت هم قرار دارند، اگر توجه می‌کردیم به حقوق شهروندی زنان و ایجاد فرصت‌های برابر برای آن‌ها در برنامه‌های توسعه و حکومت اعتماد زنان را اگر جلب کرده بود، این مشکلات رفع می‌شد؛ و رای همه تلاش‌هایی که در حال اتفاق افتادن است که جمهوری اسلامی را زمین بزنند یا به جمهوری اسلامی فشار بیاورند، مثلاً یک گروه ۵ نفره نمی‌توانند در ایران درباره یک مسئله صنفی یا اجتماعی اعتراض کنند، چون ترامپ شروع به حمایت از آنان می‌کند و آن‌ها سریعاً انگ می‌خورند که قصد توطئه دارند!

■ اعظم طالقانی: در جلسه پارلمان اسرائیل، نخست‌وزیر امریکا گفت: ما چه تورات بخوانیم، چه قرآن چه انجیل... باید همه به هم کمک کنیم تا همه به هم نزدیک شویم. سپس گروه عرب معترض





## چشم‌انداز انسانی و دموکراتیک انقلاب

محمد توسلی

که نهضت آزادی، برخلاف گروه‌های دیگر، در راستای سست کردن بنیان‌های استبداد و باز کردن فضای باز سیاسی و ادامه فعالیت‌های سیاسی قانونی از امینی حمایت کرد. اما شاه همان اندازه حمایت از امینی را هم برنتابید. در چنین شرایطی بود که مهندس بازرگان در دادگاه نظامی سال ۴۲ جمله معروفی را گفت که ما آخرین گروهی هستیم که به زبان قانون با شما سخن می‌گوییم و بعد از ما دیگر با این زبان با شما صحبت نخواهند کرد.

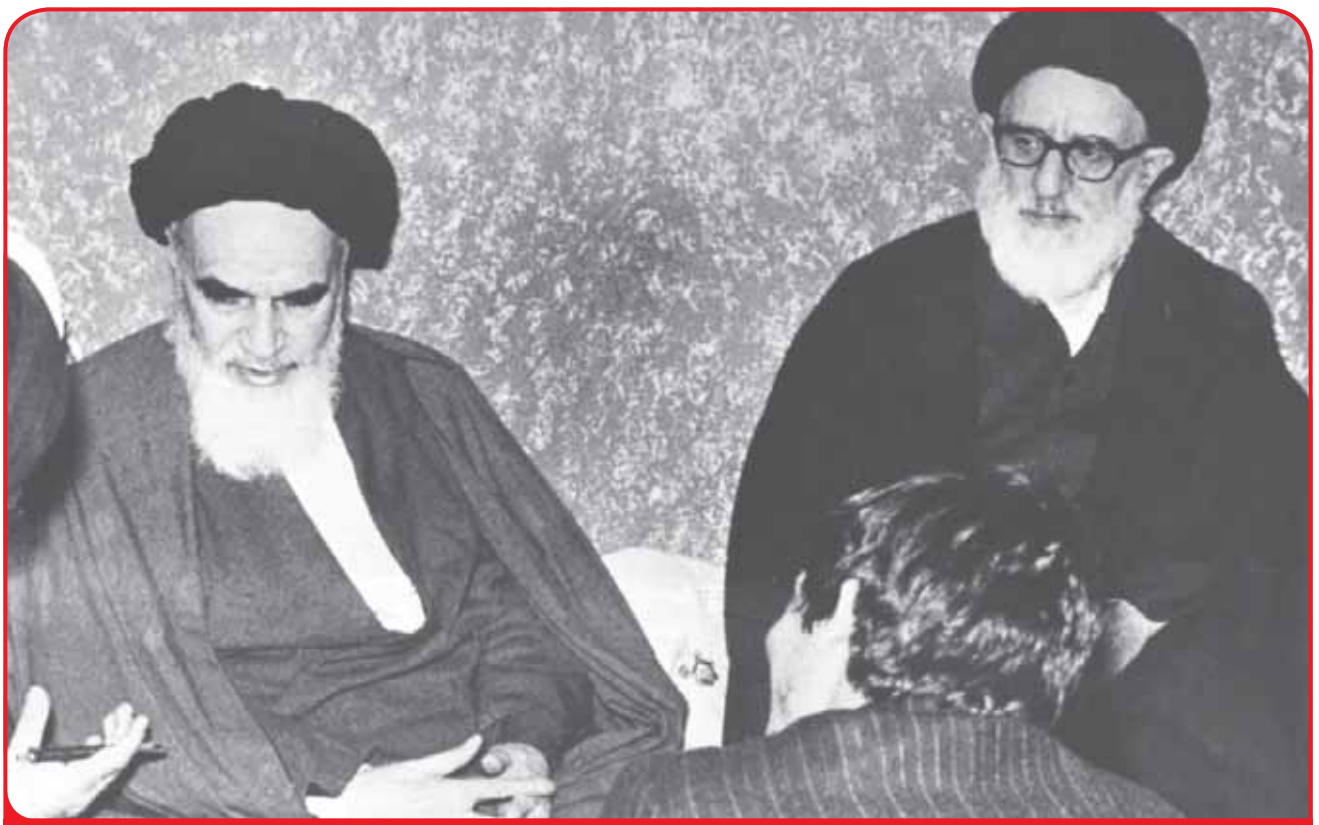
مردم چه بدیل و چشم‌انداز نظری (ایدئولوژیک - سیاسی) جایگزینی داشتند؟

در انقلاب سال ۵۷ همه گروه‌های سیاسی و عموم مردم حضور داشتند؛ البته برخلاف برخی اظهارنظرها که در انقلاب پابره‌ها و طبقات فرودست و به تعبیر فرهنگی آن روز مستضعفین جامعه نقش اصلی در انقلاب داشتند اتفاقاً این قشر از جامعه حضور بسیار کم‌رنگی در رویدادهای انقلاب داشتند. اطلاعات مستند و مشاهدات عینی از جمله فیلم‌های راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا به‌وضوح نشان می‌دهند که طبقات متوسط

باشد. لذا شعار جمهوری اسلامی می‌دادند. آیا راه دیگری به‌جز انقلاب برای اصلاح نظام گذشته باقی نمانده بود؟ شاه تمام راه‌های مبارزه قانونی و مسالمت‌آمیز را به‌کلی مسدود کرد. در انتخابات دوره بیستم مجلس تنها یک نماینده جبهه ملی، آقای الهیار صالح از کاشان، توانست به مجلس راه پیدا کند. شاه مجلس را منحل کرد تا همان یک نفر هم در مجلس نباشد. شاه حتی امینی را هم تحمل نکرد و این در حالی بود



دلائل فرهنگی وقوع انقلاب در ایران در سال ۱۳۵۷ چه بودند؟ انقلاب اسلامی سال ۵۷ ریشه در مطالبات تاریخی ملت ایران دارد؛ مطالباتی که از مبارزات صدساله ملت ما دنبال می‌شده است. از دوره جنبش مشروطه، نهضت ملی تا سال ۵۷ مشکل اصلی جامعه ما حضور فرهنگ استبدادی و حاکمیت و سلطه شاهان و اقتدارگرایان در جامعه بوده است. بیدارگران و اصلاح‌طلبان ما بیشتر بحث محدود کردن اختیارات قدرت و استقرار و حاکمیت اراده مردم و به زبان امروز، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر را دنبال می‌کردند. می‌خواستند انسان بر سرنوشت خویش حاکم باشد تا توسعه در جامعه میسر شود. ریشه تاریخی انقلاب در عمق تاریخ ما بوده و در هر مرحله یک گام بلند برداشته شده است. در انقلاب ۵۷ مردم شعار آزادی سر می‌دادند که از مظالم شاه و ابزار سرکوبش؛ یعنی، ساواک به‌ستوه آمده بودند. از طرفی از حضور آمریکا و سلطه آن بیزار بودند و شعار استقلال می‌دادند. ضمناً ملت ما مردم مسلمانی بودند و می‌خواستند ارزش‌های اسلامی در مناسباتشان حاکم



شهری و قشرهای تحصیلکرده و آگاه جامعه و نسل جوان نقش اصلی در جنبش اجتماعی آن دوران داشتند. من که مسئولیت تبلیغات راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا و استقبال از آیت‌الله خمینی را بر عهده داشتم از نزدیک شاهد این واقعیت‌ها بودم، اما در مدیریت انقلاب دو گروه نقش موثرتری داشتند که بدون حضور و همکاری این دو گروه، به دلایلی که قبلاً به تفصیل توضیح داده‌ام، انقلاب هرگز پیروز نمی‌شد. روحانیت مبارز به رهبری آیت‌الله خمینی که بیشتر نقش بسیج توده‌های مردم را ایفا کرد و روشنفکران دینی به رهبری مهندس بازرگان و یاران ایشان چون آیت‌الله طالقانی، دکتر ابراهیم یزدی و... در نهضت آزادی ایران که بیشتر نقش مدیریت انقلاب را در داخل و خارج کشور بر عهده داشتند. شعارهای عمده مردم علاوه بر مطالبات تاریخی مردم از انقلاب مشروطه که آزادیخواهی و استقلال‌طلبی و حاکمیت ملت بود همواره تأکید بر فرهنگ مذهبی مردم داشت. شعار «نهضت ما حسینیه» نمود این نگاه فرهنگی بود. رهبر فقید انقلاب نیز در نوفل لوشاتو پاریس همین چشم‌انداز انسانی و دموکراتیک را برای جمهوری اسلامی تصویر کرده بودند و مردم در دوازدهم فروردین ۵۸ به همین اعتبار به جمهوری اسلامی

رأی دادند؛ بنابراین تنها گزینه مطرح همین گفتمان بود. گفتمان رقیب البته طیف چپ مارکسیسم بود که پس از پیروزی انقلاب با شعار تداوم انقلاب برای جایگزینی و گرفتن قدرت تلاش همه‌جانبه به عمل آورد، اما با شکست مواجه شد.

### ■ کدام اندیشه‌ها و متفکران نقش تعیین‌کننده در گفتمان غالب بر انقلاب را داشتند؟

همان‌گونه که توضیح داده شد همکاری روشنفکران دینی و روحانیت مبارز که بیشتر دیدگاه اسلام سنتی داشتند نقش اصلی داشتند. در جمع روحانیت مبارز علاوه بر اندیشه اسلام سنتی آیت‌الله خمینی که نگاه ملامحسن نراقی را برای دستیابی به قدرت در قالب نظریه ولایت‌فقیه قبلاً در نجف مطرح کرده بودند، البته مرحوم دکتر بهشتی هم حضور و نقش سازمان‌دهی قوی برای گرفتن قدرت داشتند. در جمع روشنفکران دینی البته دکتر شریعتی به لحاظ نظری نقش مؤثری در جذب و تربیت نسل جوان و دانشجو داشت و به نیاز فکری آنان در مقابل فرهنگ مارکسیسم پاسخ داده بود، اما در شرایط انقلاب گفتمان و توان مدیریتی مهندس بازرگان و یاران ایشان در نهضت آزادی نقش بیشتری برای جلب همکاری عموم روشنفکران و اقشار متوسط

### ■ آیا نظام برآمده از انقلاب، اگر نه نماینده تمامی افق‌های فکری جامعه، که محصول خواست و آرای اکثریت مشارکت‌کننده در انقلاب بود؟

بله، اکثریت جامعه با چشم‌اندازی که آیت‌الله خمینی در پاریس برای آینده جمهوری اسلامی در بام رسانه‌های جهانی مطرح کرده بودند و افکار عمومی جهان را هم به‌عنوان گفتمانی انسانی جلب کرده بود موافق بودند. اما اینکه چرا در سال‌ها بعد به مبانی آن چشم‌انداز که در بسیاری از اصول قانون اساسی هم تبلور پیدا کرد عمل نشد به بحث طولانی نیاز دارد که خارج از ظرفیت این گفت‌وگوی کوتاه است. ♦



## آرمان انقلاب؛ استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی

### فضل الله صلواتی

دکتر فضل الله صلواتی در سال ۱۳۱۷ در شهر اصفهان به دنیا آمد. ایشان از زندانیان سیاسی دوران پهلوی، نخستین فرماندار اصفهان پس از انقلاب اسلامی و نماینده اصفهان در دوره اول مجلس شورای اسلامی و تحلیل‌گر مسائل سیاسی است. وی از سال ۱۳۶۶ هفته‌نامه‌ای به نام نوید اصفهان را منتشر می‌کرد که در سال ۱۳۷۷ توقیف شد. ایشان دکترای ادبیات عرب داشته و داماد علامه محمدتقی جعفری است. وی صاحب تالیفات جامعی در تاریخ اسلام و زندگی برخی امامان است.

#### ■ دلایل فرهنگی وقوع انقلاب در

#### ایران در سال ۱۳۵۷ چه بودند؟

انقلاب اسلامی ایران که در سال ۱۳۵۷ به ثمر رسید در اثر اندیشه‌های فرهنگی و بینش‌های علمی از دوران دور تاریخ تا آن روز بود. از ابتدای مسلمانان به مسلمانان القامی شد که اسلام دین عدل و داد و ضد ظلم است و سنت محمد (ص) و روش علی (ع) مبارزه با ظلم و تجاوز و بی‌عدالتی بود، همین تفکر به قیام امام حسین (ع) در برابر یزید منجر شد و نتوانست ظلم و ستم یزید را تحمل کند و به قیمت شهادت خود و یارانش و اسارت خاندانش، در برابر ظالمان بنی‌امیه ایستادگی کرد. از آن روزگار و تا امروز و تا آینده، روش حسین (ع) برای شیعیان و دیگر آزادی‌خواهان جهان، الگو و اسوه است. در هر مجلس و محفل مذهبی نام حسین (ع) و یارانش برده شود و مردم تحت تأثیر قرار می‌گیرند و این شهادت و اسارت برای پیروان و دوستداران خاندان پیامبر (ص) سرمشقی شد و دومین مسئله، رنج‌هایی بود که مردم ایران از حکومت سلاطین، از دوران ساسانیان گرفته تا حملات اعراب و حکومت

بنی‌امیه و بنی‌عباس و مغول‌ها و افغان‌ها و قاجاریه و پهلوی‌ها، تحمل کرده بودند. شاید مردمی که از تاریخ اطلاعات زیادی ندارند، ندانند که قاجارها و پهلوی‌ها چه بر سر مردم ما آوردند. شاید ندانند چه قتل‌عام‌ها انجام شد و چه شکنجه‌ها، سربردن‌ها و ظلم‌هایی روا داشتند. امروز خیلی‌ها دوران سیاه آغا محمدخان قاجار، کشتار محمدعلی‌شاه و بستن مجلس شورای ملی، قتل‌عام مشروطه‌خواهان، تجاوزهای وحشتناک روس و انگلیس و جدا کردن قسمت عمده‌ای از خاک ایران، کودتای سید ضیاء و رضاشاه، کشتن آزادی‌خواهان توسط رضاخان و برکنار کردن رضاخان توسط انگلیس‌ها را از یاد برده‌اند. مردم مظلوم ایران اسلحه‌ای نداشتند که در برابر گروه متفقین در جنگ‌های اول و دوم جهانی بایستند، مهاجمان هر کاری خواستند کردند، شاهی را بردند و شاهی را آوردند، بدون آنکه یکی از احاد ملت ایران باخبر باشد. مردم می‌فهمیدند و همه را در بایگانی ذهن خود ثبت می‌کردند، کودتای امریکایی-انگلیسی علیه حکومت ملی دکتر مصدق رنج‌ها و فشارهایی را بر ملت تحمیل

کرد و دیکتاتوری شاه و ساواک تا ۱۵ خرداد ۴۲ ادامه یافت. در آن ایام با فریاد آگاهان نهضت آزادی ایران و پیش‌قراولی آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و دیگر دلسوزان جامعه تا حدودی باعث بیداری شد، ولی به‌جز تعدادی از روشنفکران و آگاهان مذهبی، دیگران به میدان نیامدند، بالاخره با آگاهی‌بخشی و میدان‌داری امام خمینی، توده‌ها نیز علیه ظلم و دیکتاتوری به‌پا خاستند. گرچه حکومت شاه، قیام سال ۱۳۴۲ را سرکوب کرد، ولی بذر همت و حرکت و انقلاب پاشیده شد و اندیشه‌های فرهنگی ضد ستم رشد پیدا کرد و از سرکوب و شکنجه و کشتار و زندان و ساواک کاری ساخته نشد. عالمان بزرگی چون منتظری و بهشتی و دیگر یارانشان به صحنه آمدند، در حوزه‌های علمیه و در دانشگاه‌ها بدون اینکه اسلحه‌ای ردوبدل شود روزبه‌روز اندیشه انقلاب شکل می‌گرفت، گرچه از سال‌های ۵۰ به بعد گروه‌های مسلح و چریکی پیدا شدند و مبارزه مسلحانه شکل گرفت، ولی رهبران انقلاب با آگاهی‌بخشی، خط و مشی فرهنگی پیروزی را دنبال می‌کردند. نوشته‌های مهندس بازرگان، سخنرانی‌های دکتر شریعتی، اطلاع‌رسانی‌های آیات: منتظری، بهشتی، هاشمی رفسنجانی و ربانی شیرازی و هیئت‌های مؤتلفه اسلامی، همه اقشار جامعه از کارگر و بازاری، دانش‌آموز و دانشجو را به آگاهی رسانید. فشارهای بی‌حدواندازه ساواک در کمیته‌های ضد خرابکاری باعث شد که همه به دنبال رهبر انقلاب، امام خمینی راه بیفتند و بت بزرگ طاغوت را بشکنند و انقلاب اسلامی را با بینش‌های فرهنگی و روشنفکری به پیروزی برسانند. اسلحه‌ها و خشونت‌ها، هرگز در پیروزی انقلاب نقشی نداشت، گرچه کم و بیش تیری رها می‌شد و ظالمی به خاک می‌افتاد، ولی با افزایش سطح اندیشه و فرهنگ مردم در ایران انقلاب اسلامی به‌وجود آمد.





و ایدئولوژی مذهبی-سیاسی از سال ۱۳۲۰، اثرگذار بودند، آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر شریعتی و آیت‌الله مطهری بودند و بعد رهبری و پیشوایی و سخنرانی‌های امام خمینی، انقلاب اسلامی را به پیروزی رسانید، گرچه آن اندیشه‌های متعالی سال‌ها پس از پیروزی انقلاب، به دست مداحان و برخی ظاهرینان و ساده‌اندیشان افتاد.

اما امید به اصلاحات و حرکتهای مفید و مؤثر برای آینده درخشان برای کشور داریم.

■ آیا نظام برآمده از انقلاب، اگر نه نماینده تمامی افق‌های فکری جامعه بود، بلکه محصول خواست و آرای اکثریت مشارکت‌کنندگان در انقلاب بود؟

انقلاب متعلق به همه مردم ایران بود و دوست و دشمن و مخالف و موافق همه تسلیم آن شدند، در رأی‌گیری‌ها همه به امید استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی اکثریت رأی مثبت دادند، مطیع سردمداران کشور شدند و به دموکراسی و برابری و برادری دل بستند. انتخابات مجلس و ریاست‌جمهوری را نماد آزاداندیشی دانستند، آن‌ها فکر نمی‌کردند روزی پیرمردانی پیدا شوند که مردم را خوب و بد کنند، بعضی چهره‌های مردمی و افرادی را که رأی آورده‌اند، رد صلاحیت کنند، دخالت افراد غیرمسئول را در امور کشور نمی‌پسندیدند، فکر نمی‌کردند افرادی به خود اجازه دهند که در کار دولت مردمی و منتخب اکثریت جامعه سنگ‌اندازی کنند و چوب لای چرخ دولت بگذارند، گاهی مانع برگزاری مراسم مذهبی شوند یا آن را ابتذال بکشند، افرادی را تحریک کنند که مرگ بر دولت بگویند. اینان دشمنان مردم و دشمنان آزادی و دموکراسی و آشوبگر بودند. باید فریاد مردم را شنید، باید به انتقادات و اعتراض‌های آن‌ها توجه کرد. با خشونت هیچ کاری به پیش نمی‌رود، انتقادهای دلسوزان مملکت باعث موفقیت حکومت‌ها می‌شود، چرا نمی‌توانیم با استقلال خود با مردم و ملت‌های دنیا تعامل داشته باشیم تا دشمنان، تحریم‌ها را به ما تحمیل نکنند و ملت و رشد و توسعه کشور آسیب ببیند. ما باید ایران را در دنیا سربلند و سرفراز و مقتدر کنیم. بر اسلام و مسلمانی خود تکیه کنیم و اعلام کنیم که تفکر داعشی و طالبی نداریم، بلکه از همه افکار و اندیشه‌ها والاتریم. به فرمایش حضرت علی (ع) «ما تنها بنده خدا هستیم، نه برده و بنده بت‌ها، آدم‌ها، قدرت‌ها». باشد که پیروز و موفق شویم. ♦ «بمنه و کرمه»

## روشنفکرانی که در مسیر قرآن و ایدئولوژی مذهبی-سیاسی از سال ۱۳۲۰، اثرگذار بودند، آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر شریعتی و آیت‌الله مطهری بودند و بعد رهبری و پیشوایی و سخنرانی‌های امام خمینی، انقلاب اسلامی را به پیروزی رسانید، گرچه آن اندیشه‌های متعالی سال‌ها پس از پیروزی انقلاب، به دست مداحان و برخی ظاهرینان و ساده‌اندیشان افتاد

اشعار آئینی آن زمان، با دوران پس از انقلاب قابل مقایسه نیست. از هنگامی که گفته شد سنتی عمل شود! همه چیز برگشت و به برخی اعمال و رفتار ظاهری هیئت‌های مذهبی بها داده شد و میدان را به مداحان کم‌سواد سپردند تا هرچه می‌خواهند بگویند، چون کس دیگری قصد انقلاب نداشت! و هر کاری و هر روشی را سستی می‌دانستند.

■ کدام اندیشه‌ها و متفکران، نقش تعیین‌کننده در گفتمان غالب بر انقلاب را داشتند؟

من از ابتدای نهضت، حتی از دوران مرحوم دکتر مصدق، در جریان همه حرکتهای و تحولات بودم، جز اندیشه‌های اسلامی چیز دیگری را مشاهده نکردم. گروه‌های چپ و ملی‌گرا تلاش‌هایی داشتند، ولی همه مردم ایران از کودکی با اندیشه‌های مذهبی رشد یافته بودند. در زندان‌ها شاهد بودم که گروه‌های مختلف کمونیستی چقدر فعالیت، چه تلاش‌ها و چه جان‌فشانی‌ها می‌کردند، حتی بعضی از اعضای سازمان مجاهدین خلق که تغییر موضع دادند، هیچ‌کدام به نتیجه نرسیدند و کسی از آن‌ها حمایت نکرد و به‌جز تعداد محدود خودشان، هیچ‌کس به آن‌ها بهایی نداد و همه آن‌ها یا برگشتند یا تباه شدند. نه تنها در ایران که در تمام کشورهای اسلامی، اندیشه‌های کمونیستی و سوسیالیستی جایی برای خود باز نکرد، بلکه تنها باعث اختلاف شدند و خود و عده‌ای را به کشتن دادند. روشنفکرانی که در مسیر قرآن

■ آیا راه دیگری به‌جز انقلاب برای اصلاح نظام گذشته باقی نمانده بود؟

آری، راه‌هایی وجود داشت، غرور و لجاجت شاه مانع شد که در ابتدای کار صدای انقلاب مردم را بشنود، اگرچه در آخر شنید که دیگر دیر شده بود. قیام ۱۵ خرداد ۴۲، برای شاه هشدار بود که روش خود را تغییر دهد، خشونت‌ها را کم کند، زندانیان سیاسی-عقیدتی را آزاد کند، به سخن روحانیون که صمیمانه با او برخورد می‌کردند گوش دهد و با احترام کنار آید، به روشنفکران و آزاداندیشان زمان و آزادی‌خواهان ایران، زندان‌های طولانی‌مدت ندهد، فشارها را بیشتر نکند، علم، مزدور خانه‌زادش را در مسند نخست‌وزیری ننشاند که همه را تهدید به زندان و اعدام نکند، کشتار ۱۵ خرداد ۴۲ را محکوم کند، ولی شاه اقدامی نکرد و برعکس آن را انجام داد، پول‌های حاصل از افزایش قیمت و گران شدن نفت از سال ۵۰، صرف خریدن تسلیحات نظامی فراوان شد و پرورش متمدن‌ان چاپلوس در اطراف شاه باعث شد که از سر به زمین کوبیده شود و دیگر نتواند انقلاب توده‌های مردم را کنترل کند و بالاخره به زباله‌دان تاریخ سقوط کرد.

■ مردم چه بدیل و چشم‌انداز نظری (ایدئولوژیک - سیاسی) جایگزینی داشتند؟

در انقلاب اسلامی ایران، مردم تابع رهبران خود بودند و ایدئولوژی خاصی در نظر نداشتند. از ابتدا در گوش آن‌ها، از منبری‌ها گرفته تا هیئت‌ها و سخنرانی‌های دانشگاهی و روشنفکری، همه از عدالت و روش حضرت محمد (ص) و علی (ع) گفته شده بود و ندای اسلام و عدالت‌گستری خوانده شده بود. حنای چپ‌گراها و ایدئولوژی‌های بیگانه، در برابر سخنرانی‌های دکتر علی شریعتی در دانشگاه‌ها و در حسینیه ارشاد تهران رنگی نداشت. اندیشه‌های چپ (کمونیستی) آن زمان، در برابر قاطعیت امام خمینی و حمایت قاطبه مردم از ایشان همه مثل برف آب شدند. هیچ ایدئولوژی یا تفکر سیاسی، امکان طرح شدن نداشت، همه جامعه اسلام را می‌خواستند و طالب عدالت و آزادی بودند. چشم مردم به عدالت علی (ع) و آزاداندیشی او بود، همان سخنانی که یک عمر از عالمان آگاه و مصلحان دلسوز شنیده بودند. از همان روز ۱۵ خرداد ۴۲ تا پیروزی انقلاب در روز ۲۲ بهمن ۵۷، همه شعارها در حسینیه‌ها، مسجدها، هیئت‌ها، حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها، انقلابی بود. کتاب‌های مذهبی و

# استبداد شاه، دلیل ناگزیری وقوع انقلاب

محمدجواد کاشی

دلائل فرهنگی وقوع انقلاب در ایران در سال ۱۳۵۷ چه عواملی بودند؟

من در این زمینه به سه نکته اشاره می‌کنم: نادیده گرفته شدن و تحقیر فرهنگی؛ ناتوانی مدرنیته در جایگزینی آنچه در فضای فرهنگی ما را ویران می‌کرد؛ و کاسته شدن از مشروعیت فرهنگی مدرنیته. در ابتدا اجازه بدهید به نکته اول اشاره کنم. انقلاب ایران واکنش یک حوزه فرهنگی به حاشیه‌روی خود بود. اجازه بدهید کمی درباره تجدد بیشتر حرف می‌زنم. تجدد در فرآیند گسترش خود مدعی و پرغرور به دیار ما رسید. به نحوی که هیچ وجهت و تشخیصی برای داشته‌های فرهنگی و سنتی ما قائل نبود. با تلگراف و جاده و راه آهن و رادیو و تجارت و صنعت به دیار ما رسید. ایستاد و نشان داد که این موهبت‌ها با آخرین استانداردهای یک کشور اروپایی سازگار است. در مقابل چشمان حیرت‌زده از ما خواست با استانداردهای یک فرد اروپایی فکر کنیم، زندگی کنیم، دوست بداریم، برنامه‌ریزی کنیم، آرزو کنیم، راه برویم، بنشینیم و اما ما اگر هم می‌خواستیم نمی‌توانستیم.

فضای شهری گسترش پیدا کرد، راهکارهای زندگی ما با سویه‌های مناسبات سرمایه‌داری پیوند خورد، نهادهای مدرن نظیر ارتش و پارلمان و دانشگاه و بروکراسی تسلط پیدا کرد، اما این همه لزوماً مولد روان‌ها و خرده‌های سازگار با خود نشد. بلکه شاید به‌عکس، هرچه مناسبات جدید توسعه پیدا کرد، روان‌های تک‌تک ما ناآرام‌تر شد. احساس بیگانگی سراپای وجودمان را فراگرفت. با شهر بیگانه بودیم. با دیگری الفت و صمیمیت پیشین را نداشتیم، فضای بی‌اعتمادی در عرصه عمومی گسترش پیدا کرد، حتی با خود نیز احساس بیگانگی می‌کردیم. کارهایی را انجام می‌دادیم و اهدافی را در ذهن می‌پروراندیم که لزوماً دوست نداشتیم. از سر ناچاری برای عقب نماندن از دیگران به آن‌ها تن داده بودیم. زندگی پر از رقابت و چشم‌وهم‌چشمی و احساس موفقیت و ناکامی همه لحظاتمان را پر کرد و همین

**فضای شهری گسترش پیدا کرد، راهکارهای زندگی ما با سویه‌های مناسبات سرمایه‌داری پیوند خورد، نهادهای مدرن نظیر ارتش و پارلمان و دانشگاه و بروکراسی تسلط پیدا کرد، اما این همه لزوماً مولد روان‌ها و خرده‌های سازگار با خود نشد**

وضعیت سبب شده بود که پیش از هر چیز با خود احساس بیگانگی کنیم. تجدد پیرامونی به خلاف تجددی، که در مرکز جریان داشت، یک مرز دوگانه‌ساز عمیق تولید کرد. یک‌سوی آن ما آشنا و امن بود که از دست‌رسمان دورافتاده و ناتوان بود و یک‌سوی دیگر، آن‌ها که قدرتمند، ثروتمند و معقول بود، اما نسبت به آن احساس آشنایی و امنیت نداشتیم. این مرز عمیق همه‌جا حضور داشت، حتی در درون خودمان.

ما برای نخستین بار احساس کردیم در یک گستره بزرگ جای گرفته‌ایم، اما به‌منزله یک عضو برابر شناسایی نشده‌ایم. علی‌الاصول کودک و نابالغ و نیازمند کمک و مساعدت بزرگان به حساب می‌آمدیم. این احساس را به‌هیچ روی پس از حمله اعراب یا مغول‌ها و افغان‌ها نداشتیم. از آن‌ها شکست نظامی خورده بودیم، اما شکست فرهنگی نه؛ اما در مقابل تجدد احساس شکست فرهنگی داشتیم. به‌طور عمیق احساس می‌کردیم در مقابل یک اندام بزرگ و پوشیده از افتخارات و ارزش‌های فرهنگی، باید کوچک‌تر بودن را بپذیریم. اما پذیرش فرودستی موقتی بود. بخش‌های متفاوتی از فرهنگ و جامعه ما به مقاومت برخاستند. ما به دو دلیل قادر نبودیم به این وضعیت تن دهیم. پذیرش فرودستی با پیشینه فرهنگی و سابقه درازمدت تاریخی ما سازگار نبود. چطور ممکن است یک کانون فرهنگی و تاریخی با هزاران

سال سابقه یک‌باره بپذیرد که فرودست است. علاوه بر این پذیرش فرودستی با متنی هم که قرار بود به آن تسلیم شویم سازگار نبود. آزادی و برابری اصلی‌ترین آرمان‌ها و شعارهای تجدد بودند. چطور می‌توانستیم ضمن پذیرش این آرمان‌ها خود را فرودست بنامیم؟ بنابراین، هم به دلایل تاریخی و هم به دلایل مرتبط با عصر تجدد، از پذیرش فرودستی تن زدیم و جامعه ایرانی به تدریج نطفه‌های مقاومت پروراند.

به آنچه گفتم یک نکته دیگر هم بیفزایید. تجدد در عمل با زبان نرم و خوش‌هم از ما نخواست از کسوت پیشین خود به‌در آیم و با آن‌ها همراه شویم. کتک و تحقیر در کار بود. واقعاً می‌خواستند به فرودستی و بردگی تن دهیم. من رضاشاه و خدمات او را نادیده نمی‌گیرم. او حقیقتاً نقش مهمی در گسترش تجدد در جهان ما داشت، اما همه‌چیز را از زاویه دید همان مردمی بنگرید که به‌طور عملی و زیرپوستی تجدد رضاشاه را تجربه می‌کنند. این تجدد با کتک زدن زنان باحجاب و زور و سرکوب سیاسی توأم بود. نگوئیم چاره‌ای جز تجدد آمرانه نبود. چاره بود یا نبود از این واقعیت نیز نگذریم که تجدد با تحقیر و نادیده‌گرفتن ما و حرمت و پیشینه و جهان‌مآلوف ما توأم بود. اگر شعار تجدد آزادی و برابری و کرامت و انسانیت بود، در جهان زیسته ایرانی بیشتر با تحقیر و نادیده‌گرفتن و سرکوب توأم بود. من اصلاً وارد بحث استعمار نمی‌شوم. اگر قصه را به آنجا ببریم، ماجرا فوق‌العاده حادتر می‌شود. اینکه نخبگان جامعه ایرانی احساس کنند گاهی باید از منافع خود و کشور خود برای منافع قدرت‌های بزرگ گذر کنند، این احساس فرودستی و تحقیر را دوچندان می‌کند.

اما گفتم مسئله یک بعد دیگر هم دارد. مدرنیته آمرانه عصر پهلوی هرچه پیش می‌رفت، شتاب رشدش کندتر می‌شد. واقع این بود که این سنخ از گسترش مدرنیته سازمان جامعه سنتی ما را سست و ویران می‌کرد، اما قادر نبود جان‌شینی برای آنچه فروریخته بود تعیین کند. صورت‌بندی

دیگر، انقلابیون، به‌منزله مصادیق فرهنگ و سنتی که به مقاومت برخاسته بود، سودای تأسیس جهانی دیگر داشتند که اصولاً با هیچ کجای جهان پهلوی سازگاری نداشت. همان قدر که شاه اعتراض‌کنندگان را مصادیق ارتجاع سرخ و سیاه می‌دید، اعتراض‌کنندگان نیز شاه را مصداق خائن و فاسد و وابسته و نوکر بیگانگان می‌دانستند. در فضای انقلابی تجدیدی که مغرور آمده بود و البته سرخورده بود، با سنتی مغرور مواجه شده بود که تازه ظهور کرده بود و خلق چشم‌انداز می‌کرد. اصلاح‌گری به اعمال و رفتار و قواعد سازش و مذاکره ربط دارد. تا جایی که نظرتان درباره اصلاح به این سنخ از اعمال پراگماتیسمی برمی‌گردد، بله تا حدودی می‌توانست اصلاحاتی صورت بگیرد، اما فرآیند پایدار اصلاحات نیازمند یک ساختار گفتگمانی مشروعیت‌بخش هم هست. اصلاحات هیچ بستر معنی‌دار گفتگمانی نداشت. ممکن بود فرآیند تحولات آرام‌تر شود، اما نهایتاً ما با همین وضع مواجه بودیم، اگرچه شاید با تلفات و خسارات اندکی کمتر.

■ ■ مردم چه بدیل و چشم‌انداز نظری (ایدئولوژیک-سیاسی) جایگزینی داشتند؟

به نظرم انقلاب ایران را نباید بر اساس یک سازه خوب ساخته‌شده ایدئولوژیک شناسایی کرد. انقلاب سال ۵۷، فرآیندی در دل تجدد بود. اتفاقی در فرآیند گسترش تجدد به جهان پیرامون. تجدد چشم دیدن جهان پیرامونی به‌منزله یک طرف برابر را نداشت. دین را در عرصه عمومی به رسمیت نمی‌شناخت، سنت‌های تاریخی را به‌منزله اشیای موزه‌ای و بیانگر حوزه‌های نابالغ انسانی جلوه می‌داد. حرکت مردم در جهت به‌هم زدن این قاعده دنیای آن روز بود. تحقیر غرب، عیان کردن حفره‌های وضعیتی که غربی‌ها در فضای فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ما ساخته بودند، بر پرچم آویختن نشانگان دینی و سنتی، احیای شخصیت‌های تاریخی و دینی، تکیه بر عمامه به سرها به‌جای تاج به سرها، پناه آوردن به نهادهای مذهبی به‌جای نهادهای مدرن، رنگ دینی زدن به نهادهای پهلوی مانند مدارس و دانشگاه‌ها و تسخیر خیابان‌های دوران پهلوی؛ بنابراین، خیلی در پی پیدا کردن چشم‌اندازهای

**تجدد چشم دیدن جهان پیرامونی به‌منزله یک طرف برابر را نداشت. دین را در عرصه عمومی به رسمیت نمی‌شناخت، سنت‌های تاریخی را به‌منزله اشیای موزه‌ای و بیانگر حوزه‌های نابالغ انسانی جلوه می‌داد. حرکت مردم در جهت به‌هم زدن این قاعده دنیای آن روز بود**



شده، آنچه سهم آن‌هاست زور و سرکوب و خشونت است؛ بنابراین، مدرنیته دیگر آن مشروعیت پیشین را نداشت. این همه به نظر من بسترساز مقاومت در عرصه فرهنگی و ظهور یک انقلاب بزرگ بود. ■ ■ آیا راه دیگری به‌جز انقلاب برای اصلاح نظام گذشته باقی نمانده بود؟

بینید روی کاغذ بله، امکان اصلاح بود. شاه می‌توانست در مقابل موج انقلاب، در همان روزهای نخست، باب گفت‌وگو بگشاید و با تن دادن به خواست معترضان از حدت و شدت اوضاع بکاهد، اما همان‌طور که گفتم این نکته فقط روی کاغذ معنی‌دار بود. اصولاً میان افقی که شاه در آن واقع شده بود و فی‌الواقع قربانی آن بود و افقی که انقلابیون در آن جای داشتند و بعضاً قربانی آن بودند، راه مصالحه‌ای نبود. شاه همساز با گفتمان تجدد آمرانه، می‌خواست عصر جدیدی را رقم بزند که بر ویرانه‌های سنت و فرهنگ مألوف ایرانی برقرار شود. از سوی

جامعه سنتی به هم می‌ریخت، اما چقدر جامعه ایرانی به سمت یک جامعه سازمان‌یافته مدرن حرکت می‌کرد؟ آیا هم‌زمان با گسترش مدرنیته تکنولوژیک، شهری مانند تهران به شهری مثل لندن و پاریس تشابه پیدا می‌کرد؟ آیا با مدیریت شهری مشارکتی شبیه شهرهای اروپایی مواجه بودیم؟ نهادهای مدنی گسترش پیدا می‌کردند؟ سازمان سیاسی به سمت یک الگوی مشارکتی و رقابتی از جنس دموکراسی‌های مدرن حرکت می‌کرد؟ قانون و نظام قضائی بی‌طرف داشتیم؟ سازمان حزبی نیرومند پیدا می‌کردیم؟ نظام سیاسی قادر بود تجلی یک نظم اومانیستیک از جنس نظام‌های اروپایی باشد؟ دولت به‌راستی عهده‌دار گسترش آزادی و عدالت بود؟ مدرنیته به‌سرعت سازوکارهای جامعه سنتی را فرومی‌پاشید، اما قدرت نداشت به‌جای آن، جامعه مدرن را جانشین کند. جامعه به‌سرعت راه زوال طی می‌کرد، شهر فضای ناامن بود. وقتی از ناامنی سخن می‌گویم به‌معنای عمیق کلمه است. فقط به این قناعت نکنید که نوامیس مردم در خیابان‌ها امنیت داشتند یا نداشتند که البته نداشتند. مسئله این بود که اصولاً فضای شهری فضای بیگانگی و ترس و ناامنی برای مهاجرانی بود که از جامعه آشنای خود گسیخته بودند و در شهر رها شده بودند. تجدد ویران کرد، اما قدرت جانشینی نداشت و همین ناتوانی سبب شده بود که به‌تدریج از سرعت و شتاب خود بکاهد. از همه این‌ها گذشته، جامعه و دنیای مدرن، پس از جنگ جهانی اول و دوم و پس از رویدادهایی مانند جنگ ویتنام، مسئله اسرائیل و کودتاهایی که با هدایت و پشتیبانی کشورهای غربی روی داد، دیگر مشروعیت پیشین را هم از دست می‌داد و از ثقل آن به‌عنوان یک آرزوی بلند کاسته می‌شد. تصویری که مردم در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی از جهان مدرن و تجدد داشتند، دیگر با ارزش‌های آزادی و عدالت و عقل و فردگرایی شناخته نمی‌شد، بیشتر با امپریالیسم و کودتا و خشونت و سرکوب شناخته می‌شد. مردم این سوی جهان بیشتر و بیشتر به این نتیجه می‌رسیدند که اگر هم تجدد و جهان جدیدی در کار است، به آن‌ها مربوط نیست. از تجدیدی که با آزادی و عقل و قانون آذین



## وقتی انقلاب را از زاویه جهان‌زیست عمومی مردم مطالعه می‌کنید، همه چیز به اینجا و مشکلات فرهنگی عموم مردم برمی‌گردد. انقلاب نیز تا جایی که به این سطح عمومی مربوط است، یک انقلاب دینی، اسلامی، شیعی و مرتبط با یک مسئله کاملاً محلی و تاریخی است

مردم نباشید، مردم خیلی چشم‌اندازی نداشتند. یک سنت و تاریخ می‌خواست خود را در مقابل به حاشیه رفتن و تحقیر شدن اثبات کند و مردم چنین می‌کردند. منظورم این نیست که در مقابل شکاف طبقاتی جامعه آن روز در پی عدالت نبودند، یا در مقابل فضای استبدادی و بسته آن روز در جست‌وجوی آزادی نبودند، استقلال نمی‌خواستند یا در جست‌وجوی نظم‌ی عاری از فساد بوروکراتیک نبودند. بودند، اما هیچ‌یک از این خواست‌ها در یک ساختار فکری و برنامه‌ای مشخص مدون نشده بود. هیچ مانیفستی وجود نداشت؛ بنابراین، آن جنبش با این سنخ از مطالبات توضیح‌دانی نیست. آنچه به آن رویداد انرژی می‌داد و بسیاری از حرکت‌ها را توضیح می‌داد، خروج از فضای تحقیر و نادیده‌گیری بود. ظلم و استبداد و وابستگی و فساد، دستمایه‌های از مشروعیت انداختن نظم مستقر بودند. فرض بر این بود که با خروج رقیب از صحنه و بازگشت به فضای مألوف و صمیمی از دست رفته همه شرور و مفسد نیز از میان خواهند رفت.

### کدام اندیشه‌ها و متفکران نقش تعیین‌کننده در گفتمان غالب در انقلاب را داشتند؟

چون اصل مصاحبه را از زاویه فرهنگی آغاز کردید، من انقلاب را از زاویه آنچه در جهان‌زیست مردم جاری بود پیش بردم. از آن زاویه، به نظرم اندیشه‌های محافظه‌کارانه نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری فضای انقلابی داشت. هیئت سنتی و روضه‌خوانی‌ها و منابر سنتی نقش مهمی در همراهی نکردن مردم با تجدد آمرانه عصر پهلوی داشت، اما واقعیت این بود که نخبگان جامعه ایرانی مانند دانشجویان و تحصیلکردگان فضای شهری نیز همراهان انقلاب بودند. اگر سخن از این اقشار برود، قطعاً روشنفکران چپ و روشنفکران مذهبی نظیر مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی و دکتر علی شریعتی نقش بسیار مهمی داشتند.

وقتی انقلاب را از زاویه جهان‌زیست عمومی مردم مطالعه می‌کنید، همه چیز به اینجا و مشکلات فرهنگی عموم مردم برمی‌گردد. انقلاب نیز تا جایی که به این سطح عمومی مربوط است، یک انقلاب دینی، اسلامی، شیعی و مرتبط با یک مسئله

مردن برقرار کند و یک‌صدا تلاش داشت درون همان خیمه مدرن ظاهر شود، خلل و حفره‌های جهان‌مدرن را ترمیم کند و از ذخایر فرهنگی و دینی و سنتی، امکانی برای غنای بیشتر جهان‌مدرن فراهم کند. هر یک از این دو صدا، راهبران و اندیشمندان و ذخایر فکری خود را داشتند. **آیا نظام برآمده از انقلاب، اگر نه نماینده تمامی افق‌های فکری جامعه که محصول خواست و آرای اکثریت مشارکت‌کننده در انقلاب بود؟**

در پاسخ به پرسش قبلی گفتم که انقلاب حاصل هم‌آمیزی دو صدا بود. هر دو از این حیث مشابه بودند که می‌خواستند بر فضای تحقیرکننده تجدد غلبه کنند؛ هر یک با عزم و دستمایه فکری و حامل اجتماعی مختلف. به نظرم نظام برآمده از انقلاب، بیشتر بازتاب‌دهنده صدای نخست شد. هرچه از لحظه پیروزی عبور کنیم، بیشتر و بیشتر صدای دوم و همه دستمایه‌های فکری و گفتمانی‌اش، حذف شدند و به حاشیه رانده شدند. من احتمال می‌دهم در آن فضا حقیقتاً جمهوری اسلامی بیشتر نماینده اکثریت مشارکت‌کنندگان در انقلاب بود، اما تجربه چهل سال گذشته، فضا را تغییر داده است. اگر به کلی از افق انقلابی عبور نکرده باشیم، تصور می‌کنم این صدای دوم است که می‌تواند به‌منزله یک استعداد نادیده گرفته شده انقلابی دوباره فراخوان شود.

جمهوری اسلامی در حیات چهل‌ساله‌اش این نکته را نادیده گرفته که همه قدرتش در همان ترکیب دو صدا بود. صدای نخست، پیام انقلابی را به عمق زیست‌جهان یک موقعیت تاریخی و فرهنگی خاص متصل می‌کرد و صدای دوم، امکان گفت‌وگوی این افق خاص با عرصه جهانی فراهم می‌کرد و این امکان را پدید می‌آورد که با ارزش‌های عموم بشری همسازي کند. چسبیدن به صدای نخست متأسفانه آن را به سمت یک پدیده فرقه‌گرایانه، گسیخته از فضای جهانی و مردود برای اقشار تحصیلکرده شهری برد. هرچه گذشت کمتر توانست موجودیت خود را برای نسل‌های بعدی توضیح دهد. به‌نظرم آن صدای مغفول در شرایط حاضر تنها مفر ما از بحران مشروعیت امروزی است. ❖

کاملاً محلی و تاریخی است. چیزی است مختص به خود که به هیچ کجای دیگر عالم ربط ندارد. گفتمان برانگیزاننده نیز تا جایی که با این اقشار سروکار دارد کاملاً بر مفاهیم و انگیزش‌های محلی استوار است، اما اگر انقلاب را از زاویه اقشار روشنفکری و تحصیلکرده آن روز بنگرید، مسئله چهره دیگری پیدا می‌کند. رویدادی است در مقابل حفره‌های تجدد درست همان‌طور که در اروپا، آسیا، آفریقا و خاورمیانه ظهور کرد. اتفاقی بود علیه توسعه‌طلبی امپریالیستی و علیه نظم ناعادلانه اقتصاد سرمایه‌داری. رویدادی پیوسته با شبکه رویدادهای جهانی بود. گفتمان برانگیزاننده این وجه از انقلاب سال ۵۷، سنخ دیگری داشت و اندیشه‌های راهبر چپ یا روشنفکران مذهبی مانند شریعتی از این حیث بااهمیت بود.

اجازه بدهید بیشتر توضیح دهم. انقلاب ایران دو صدا و دو سنخ حاملان و دو نظم گفتمانی داشت که البته در فضای یوتوپیک انقلابی در هم آمیخته بودند: یکی در مقابل فضای تحقیرکننده و آمرانه تجدد، خواهان روز و روزگار دیگری بود. مثلاً می‌خواست نظمی معنوی و متشعرانه برپا کند. نظم از دست رفته را دوباره از نو احیا کند و رهایی از وضع تحقیرکننده را با احیای خود از دست رفته امکان‌پذیر کند؛ و اما صدای دیگر، احیای آن خود از دست رفته را ناممکن می‌دید و تلاش داشت بر تحقیر که با ارزش‌های مدرنیته نیز سازگار نبود غلبه کند. خود فرهنگی را به‌منزله یک سوژه جمعی برابر با هر خود جمعی دیگر فضای مدرن برقرار کند. یک‌صدا در تلاش بود خیمه‌ای بیرون خیمه جهان

## دیکتاتور سرمست از درآمد نفتی

الهه کولایی

دلایل فرهنگی وقوع انقلاب در ایران، در سال ۱۳۵۷ چه بودند؟

رژیم شاه پس از نیمه دهه ۱۳۵۰ که از درآمد نفتی سرمست شده بود و مخالفان مسلح خود را قلع و قمع کرده بود، با غرور ناشی از پیروزی هایش با انکار نفوذ عمیق مذهب در جامعه ایران، در پی تبعید امام خمینی و سرکوب همه مخالفان مارکسیست و مذهبی خود، با توهم ناشی از قدرت منطقه‌ای ایران که در فضای تنش‌زدایی در میان آمریکا و شوروی، امکان طرح سیاست خارجی او با عنوان «مستقل ملی» فراهم کرده بود، ناپدید کردن بنیان‌های مذهبی را به عنوان ضرورت نوسازی و امروزی کردن ایران هدف قرار داد. او مانند پدرش مذهب و همه نهادهای اجتماعی - اقتصادی آن را مانع امروزی شدن ایران می‌دانست؛ بنابراین مبدأ سال هجری را تغییر داد و بنیادهای تاریخی نظام پادشاهی را متفرعانه به رخ مردم ایران و جهان کشید. او مبدأ سال رسمی ایران را از اسلام به پادشاهی تغییر داد و «جشن هنر» را به نماد بی‌بندوباری در جامعه‌ای مذهبی تبدیل کرد. از سوی دیگر با گسترش آموزش متوسطه و آموزش عالی بر شمار دانش‌آموختگان افزود و با افزایش آگاهی جوانان، عملکرد خود را بیشتر زیر سؤال برد. وابستگی فرهنگی او به غرب، برای جریان‌های ملی‌گرا هم زمینه‌ساز ناراضی‌ت و اعتراض بود، به‌ویژه که روش‌های استعمار نو بر این حوزه تمرکز داشت.

آیا راه دیگری برای اصلاح باقی نمانده بود؟

در طول سال‌های پس از کودتا مخالفان شاه با شیوه‌ها و ابزارهای مختلف برای اصلاح و تغییر رفتار شاه تلاش کرده بودند. ولی پاسخ او با پشتوانه فرهنگ اقتدارگرایی دیکتاتورمآب راه را بر اصلاح بست. او هرگز سخن مصلحتان و نیک اندیشان را نپذیرفت و در اصل نشنید. امکان طرح دیدگاه‌های مختلف را در چارچوب فرهنگ تمرکزگرایی پادشاهی فراهم نکرد و به مشروط شدن تن نداد؛ که اگر تن می‌داد، تداوم این نظام را تضمین می‌کرد. نظام‌های پادشاهی مشروطه هنوز در اروپا وجود دارند؛ در حالی که مردم به اعمال حاکمیت خودباور دارند. شاه در برابر لحن مشفقانه امام خمینی در خرداد ۴۲ انعطاف نشان نداد و او را از کشور بیرون کرد. تا این رویکرد به حذف و نابودی‌اش منجر شد. او حتی در برابر امواج روبه گسترش انقلاب ناباور بود. او اصلاح را خیلی دیر شروع کرد...

این سنت همه نظام‌های بسته و کم‌توسعه است که ضرورت اصلاح را دیر درک می‌کنند، مانند رهبری حزب کمونیست شوروی در نیمه سال ۱۳۶۰. شاه هم صدای مردم و خواسته‌های آنان را دیر شنید. در واقع اصلاحاتی که شاه در سال ۱۳۵۷ کم‌کم متوجه ضرورت آن می‌شد، دیر شده بود.

مردم چه بدیل و چشم‌اندازی از نظر ایدئولوژیک-سیاسی داشتند؟

دهه ۱۳۵۰ که اتحاد شوروی قدرتی بزرگ به شمار می‌آمد، انقلابیگری رواج داشت و جنبش‌ها و حرکت‌های اعتراضی علیه استبداد و استعمار بر اساس مشی انقلابی دنبال می‌شد. این باور وجود داشت که به‌یکباره و ناگهان، می‌توان ظلم، استبداد و استعمار را از میان برد و برابری و برادری را جایگزین کرد. گفتمان ضد ظلم شیعه و قیام امام حسین (ع) در این زمینه مشی انقلابی را تقویت کرد. سیره آن بزرگوار و فرهنگ شهادت‌طلبی، مبارزه با رژیم قدرتمند و نیز مقتدر شاه را آسان کرد. محیط بین‌المللی هم راهگشا بود. شاه متفرعانه بدون داشتن پایگاه داخلی، با قدرت برآمده از درآمد نفت، خود را از حمایت آنان هم بی‌نیاز احساس کرد. مصاحبه او در مورد نقش و جایگاه ایران با بی‌بی‌سی و برنامه‌های جاه‌طلبانه او در این زمینه بسیار گویاست. او حتی ابتدا خود را از حمایت امریکایی‌ها هم بی‌نیاز حس کرده بود.

مردم با توجه به گفتمان انقلابی حاکم بر جهان و تحت تأثیر اندیشه‌ها و آموزش‌های «دکتر شریعتی» و «روشنفکران مذهبی» که تصویری به‌روز از دین و زندگی دینی بر پایه ارزش‌های اسلامی، عدالت و برابری و تکريم ارزش‌های اخلاقی و دینی و در مجموع یک بهشت زمینی، ایده انقلاب به نام دین و حکومت به نام دین را دنبال کردند. همه پشتیبانان و تلاشگران انقلابی بر این باور بودند که با سقوط رژیم پادشاهی حکومتی عادل، برپاکننده قسط و برابری و برادری بر ایران حاکم می‌شود... دیو چو بیرون رود، فرشته درآید...

دوگانگی حاکم بر اندیشه ایرانی این انتظار را ایجاد کرد که با سرنگونی حکومت شاه، مقدمه حکومت عدل و داد فراهم می‌شود. رؤیای ایرانیان نفی رژیم پادشاهی، به‌عنوان نماد ظلم و نابرابری و فساد همه‌جانبه بود، به‌ویژه در این طراحی، سخنرانی‌های امام خمینی و تصویر او از نظام پیش‌رو تعیین‌کننده بود. البته بسیاری از ایرانیان کتاب ایشان را در مورد حکومت اسلامی نخوانده بودند و بر اساس پیام‌هایشان از نجف و بعد پاریس در مورد آینده پس از سقوط شاه، قضاوت می‌کردند.

کدام اندیشه‌ها و متفکران در گفتمان

غالب انقلاب نقش داشتند؟

همان‌گونه که اشاره شد در فضای نظام دوقطبی در جهان و رویارویی اتحاد شوروی با آمریکا، مشی انقلابی راه مبارزه و رهایی دانسته می‌شد. انقلابیون ایرانی که در تبعید یا مهاجرت بودند، این روش را تقویت کردند و گسترش دادند. وجود اتحاد شوروی هم پشتیبان مؤثر این روش بود و البته شاه که به آمریکا وابستگی داشت. هرچند با روی کار آمدن کارتر، دشواری‌های زیادی در آمریکا برای سیاست‌های سرکوب‌گرایانه

او ایجاد شده بود. او همیشه با بزرگ‌کردن خطر سلطه‌طلبی اتحاد شوروی و گسترش کمونیسم در ایران، برای افزایش حمایت آمریکا کوشیده بود؛ بنابراین انقلابیگری در اواخر دهه ۱۳۵۰ تنها یک موضوع داخلی نبود. در اصل تحولات بین‌المللی همیشه بر ایران و مسائل داخلی آن بسیار تأثیرگذار بوده است.

بی‌تردید جامعه روشنفکران و دانش‌آموختگان ایرانی در سیر تحولات انقلاب، از اندیشه‌های دکتر شریعتی بسیار تأثیر پذیرفتند. نگارنده یکی از آنان است، که هرچند در دوره سخنرانی‌های دکتر در حسینیه ارشاد، در سنین پایان کودکی بود، ولی تأثیر آن را در محیط پیرامون خود لمس کرد. با توجه به سرشت دوپاره جامعه ایران و تقسیم آن به دو بخش سنتی و جدید، دکتر شریعتی به‌شدت بخش امروزی را تحت تأثیر قرار داد. در حالی که بخش سنتی هم به‌شدت تحت تأثیر آرای یک مرجع دینی بود که به‌زودی همه مردم انقلابی رهبری او را پذیرفتند. بخش امروزی جامعه ایران، مذهبی یا حتی لائیک و غیرمذهبی، این رهبری را برای پیروزی انقلاب اسلامی ضروری یافتند. در شب‌های انقلاب، حتی کمونیست‌ها هم الله اکبر می‌گفتند زیرا یکپارچگی انقلابیون را برای پیروزی بر شاه حیاتی یافتند.

آیا نظام برآمده از انقلاب، اگر نه نماینده

همه افق‌های فکری جامعه... که محصول

خواست و آرای اکثریت مشارکت‌کنندگان

در انقلاب بود؟

واقعیت این است که مردم در شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، اجزای مطالبات تاریخی خود را برای حاکم شدن بر سرنوشت خود و به‌دست آوردن حق تعیین سرنوشت خود جست‌وجو می‌کردند، اما تعریف روشن و مدون از چگونگی اجرایی شدن این آرزوها وجود نداشت. به‌دلیل ضعف نهادهای اجتماعی - سیاسی و غیرسیاسی - و سطح توسعه جامعه ایران، این بار هم مردم ایران بیشتر می‌دانستند چه نمی‌خواهند نه اینکه چه می‌خواهند... یا می‌توانند بخواهند. هرچه این خطوط روشن‌تر شد فاصله‌ها و شکاف‌ها هم در میان انقلابیون مشخص‌تر شد.

به این ترتیب درک روشنی از شیوه‌ها و امکانات تحقق شعارهای انقلابی وجود نداشت؛ مانند همه انقلاب‌ها، به‌زودی مسیر انقلابیون از یکدیگر جدا و رویارویی‌ها آغاز شد. در واقع عادات تاریخی و فرهنگ سیاسی، بارزاده و حکم سیاسی و نظامی تغییر نمی‌کند. تجربه‌های گذار به دموکراسی در جوامع مختلف نشان داده، انقلاب‌ها در مسیری کمتر یا بیشتر، مشابه یکدیگر تحول پیدا می‌کنند. این همان درسی است که باید از تجربه انقلابیون دیگر آموخت. سنتی که در اصل انقلابیون با آن بیگانه‌اند. آن‌ها همیشه خود را یکتا و بی‌همتا می‌پندارند... ♦

# علیه نابرابری، فقر، فساد و ناکارآمدی

سعید مدنی

**میرسپاسی معتقد است انقلاب اسلامی نقطه عطفی است که بحران سیاست سکولار را در زمان ما نشان می‌دهد. به هر حال انقلاب ۱۳۵۷ نشان می‌دهد که مذهب در سیاست امروز بسیار اثرگذار است**

با این وجود برای توضیح عوامل وقوع یک انقلاب نباید با اشاره به یک عامل به تبیین همه‌جانبه‌ای از آن واقعه رسید. برای مثال وقتی از عوامل فرهنگی بحث می‌شود، این عوامل وابسته به مجموعه از عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی هستند. گاه تصور می‌شود انقلاب محصول اراده و خواست مجموعه‌ای از نیروهای سیاسی اجتماعی بوده و حاصل آموزش‌ها و مفاهیمی است که از سوی این نیروها در جامعه ترویج شده است. در حالی که تحولات اجتماعی بیش از ذهنیت، حاصل عینیت اجتماعی هستند. به همین دلیل برای تبیین علل فرهنگی ناچاریم ابتدا مؤلفه‌های مهم مؤثر در انقلاب را توضیح دهیم. انقلاب سال ۵۷ به‌اختصار محصول چند عامل مهم بودند:

اول، ساختار سیاسی حاکم بر نظام پهلوی؛ شاه در نظر داشت بدون یک حکومت دموکراتیک یا احزاب مستقل فقط با استفاده از ساختار فرماندهی مرکزی کشور را اداره کند و از کشوری جهان‌سومی به جامعه‌ای توسعه‌یافته هدایت کند. این ایده تناقضات درونی بسیاری داشت.

دوم، توسعه نامتوازن؛ وظیفه دولت در نظام پهلوی حمایت از منافع بورژوازی در حال رشد بود، بدون اینکه زمینه‌های سیاسی یا فرهنگی مناسب را برای مشارکت این بورژوازی فراهم کند. توسعه اقتصادی به

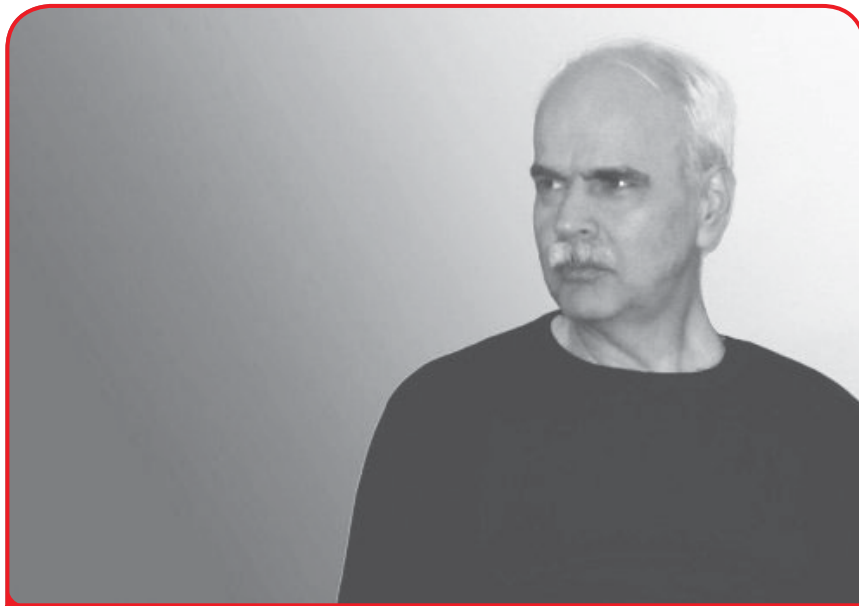
انقلاب سبب شده است که مدل‌های ساده و تک‌خطی به‌نفع مدل وبری، که نقش فرهنگ را در دگرگونی‌های اجتماعی عمده می‌کند، کنار گذاشته شوند.

نیکي کدی از دیگر محققان درباره انقلاب اسلامی تأکید می‌کنند انقلاب اسلامی نشان داد تنها عوامل ساختاری شکل‌دهنده انقلاب نیستند، بلکه در انقلاب اسلامی تبدیل مذهب شیعه به یک نیروی انقلابی در وقوع انقلاب نقش محوری داشته است، به هر حال اهمیت عوامل فرهنگی در وقوع و فرآیند و نتایج انقلابات روزبه‌روز از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود. به‌ویژه در تبیین جنبش‌های جدید نقش فرهنگ بیش از هر زمان دیگری مورد بحث قرار گرفته است.

دلائل فرهنگی وقوع انقلاب در ایران در سال ۱۳۵۷ چه بودند؟ تا پیش از انقلاب ۵۷، در نظریات انقلاب از جمله نظریات ساختارگرایی و مارکسیستی جدید و حتی روان‌شناختی، فرهنگ و مقوله‌های مربوط به آن جایگاه مهم و قابل‌توجهی نداشتند. این متغیرها یا به‌طور کلی در این نظریات غایب بودند یا به‌عنوان یک متغیر اصلی تعیین‌کننده مورد توجه قرار نداشتند. آبراهامیان در مقاله خود تأکید می‌کند که مذهب شیعه به‌عنوان یک نظام فرهنگی نه‌تنها افیون توده‌ها نبود، بلکه یک ایدئولوژی انقلابی رادیکال بود که توانست دگرگونی اساسی در همه ابعاد زندگی اجتماعی ایران به‌وجود آورد. از سوی دیگر شواهد نشان می‌دهد در جهان سوم، دو تمدن هندو و اسلام، در فرهنگ، نقش سیاسی مهمی ایفا کرده‌اند. جان فوران، محقق که درباره انقلاب ایران تحقیقات مهمی انجام داده، مدعی است با مطالعه انقلاب اسلامی و نیکاراگوئه به این نتیجه رسیده است که باید در نظریه‌های انقلاب به عوامل ساختاری و فرهنگ توجه متناسبی شود. او در تبیین انقلاب‌ها به توسعه وابسته، دولت سرکوبگر متکی بر یک شخص، شکل‌گیری یک فرهنگ سیاسی مقاومت، بحرانی ناشی از رکود اقتصادی و فضای باز بین‌المللی اشاره دارد. در نظریه‌های انقلاب، دیدگاه ساختارگرایی، همواره غالب بوده است و کمتر به عناصر فرهنگی توجه می‌شده و لاقلاً تعیین‌کننده محسوب نمی‌شده‌اند.

اما در میان کسانی که درباره انقلاب اسلامی مطالعه کرده‌اند، با تلفیقی از نظریات ساختاری و فرهنگی روبه‌رو می‌شویم. در واقع در حال حاضر تبیین‌های چندعلتی که در آن‌ها عوامل فرهنگی نیز به‌عنوان یک عامل در کنار دیگر عوامل دیده می‌شوند بیشتر مورد توجه صاحب‌نظران هستند.

میرسپاسی، معتقد است انقلاب اسلامی نقطه عطفی است که بحران سیاست سکولار را در زمان ما نشان می‌دهد. به هر حال انقلاب ۱۳۵۷ نشان می‌دهد که مذهب در سیاست امروز بسیار اثرگذار است. این





متجددان مسلمان ساخته بودند، اما درون آن را روحانیون فقه‌اندیش و حوزوی. به همین دلیل مردم عموماً تابلو و منوی را که در مقابلشان بود می‌دیدند و از غذای زهرآلود، تلخ و بدمزه که در آشپزخانه در حال پخت بود اطلاع زیادی نداشتند یا اصلاً به دلیل اعتماد بی‌حد و حصر به آشپز تمایل نداشتند درباره غذایی که در حال پخت بود کنجکاوی کنند. خیلی زمان زیادی لازم نبود تا این تعارض سر باز کند و درون و بیرون یکی شود. با شروع بحث‌ها در مجلس خبرگان اول معلوم شد که بین آنچه در منو آمده و آشی که پخته شده تفاوت‌های زیادی وجود دارد.

■ ■ ■ کدام اندیشه‌ها و متفکران نقش تعیین‌کننده در گفتمان غالب بر انقلاب را داشتند؟

قبلاً به این سؤال پاسخ داده‌ام. اوایل انقلاب ترکیب «معلم، مجاهد و امام» را برای پاسخ به سؤال شما به کار می‌بردند. تنها تفاوت امروز با چهل سال پیش این است که به تدریج معلوم شد که با این سه می‌توان انقلاب کرد، اما نمی‌توان نظام واحدی پی‌ریزی کرد.

■ ■ ■ آیا نظام برآمده از انقلاب، اگر نه نماینده تمامی افق‌های فکری جامعه که محصول خواست و آرای اکثریت مشارکت‌کننده در انقلاب بود؟

به هر حال موافق و مخالف انقلاب ایران مردمی و توده‌ای بودن انقلاب را نفی نمی‌کنند. ممکن است کسی ادعا کند ۹۸ درصد به جمهوری اسلامی رأی ندادند، اما نمی‌تواند ادعا کند در آن مقطع اکثریت قریب به اتفاق مردم خواهان ایجاد نظامی تازه بر ویرانه‌های رژیم پهلوی نبودند و به آیت‌الله خمینی و روحانیون اعتماد جدی نداشتند. با توجه به خوش‌بینی‌های مفرط اغلب نیروهای حاضر در جامعه ایران، آن‌ها هم تصور می‌کردند با کمی مدارا و تساهل می‌توان نظام تازه تأسیس را روی ریل مطالبات انقلاب پیش برد، اما بعداً متوجه شدند اختلافات از آنچه آن‌ها فکر می‌کردند عمیق‌تر است و البته راه دیگری جز برگشت به جامعه مدنی و دیده‌بانی برایشان نماند. در واقع در همان سال‌های اول انقلاب از نظام اخراج شدند. اگرچه گروه‌هایی هم با ارزیابی‌های غلط و خطاهای استراتژیک وارد منازعه‌ای شدند که خسارات جبران‌ناپذیری در پی داشت. ❖

**رژیم پهلوی در سراسیمه  
عدم مشروعیت افتاده  
بود و شاه هم در  
فرصت مناسب شروع با  
تجدیدنظر و اصلاحات  
نکرد. شما اگر سند  
ارزیابی عملکرد برنامه  
پنجم عمرانی شاه را  
بخوانید، می‌بینید  
که صادقانه و صریح  
بحران‌های آن زمان  
پهلوی را توضیح داده  
است**

کرد. روشنفکران دینی از جمله شریعتی در این میان نقش مهم و بسزایی داشتند.

■ ■ ■ آیا راه دیگری به جز انقلاب برای اصلاح نظام گذشته باقی نمانده بود؟

همان‌طور که توضیح دادم انقلاب محصول ترکیبی از عوامل ساختاری و فرهنگی است. عوامل ساختاری نقش اول را در وقوع بحران دارند. نابرابری، فقر، فساد و ناکارآمدی روزافزون به بحران دهه ۱۳۵۰ منجر شد تا آنجا که مرحوم مژلومیان زیر برنامه ششم عمرانی شاه نوشت: «این برنامه بوی خون می‌دهد». از این‌رو رژیم پهلوی در سراسیمه عدم مشروعیت افتاده بود و شاه هم در فرصت مناسب شروع با تجدیدنظر و اصلاحات نکرد. شما اگر سند ارزیابی عملکرد برنامه پنجم عمرانی شاه را بخوانید، می‌بینید که صادقانه و صریح بحران‌های آن زمان پهلوی را توضیح داده است. پهلوی قبل از وقوع اعتراضات از سال ۱۳۵۶ روند سقوط را آغاز کرده بود و فقط شاه به‌عنوان قدرتمندترین فرد می‌توانست آن را نجات دهد.

■ ■ ■ مردم چه بدیل و چشم‌انداز نظری (ایدئولوژیک - سیاسی) جایگزینی داشتند؟

توضیح دادم که در بین جریان‌های فکری سیاسی موجود آن زمان فرهنگ شیعی هژمونی را داشت و همان بود که آلترناتیو یا بدیل نظام شاه را تعیین می‌کرد، اما این فرهنگ در آن مقطع ملغمه‌ای بود از نظرات دموکراتیک تا استبدادی، از نظریات سوسیالیستی تا ارتجاعی و راست، از دیدگاه‌های مترقی و علم‌گرا تا دیدگاه‌های جهل‌گرا و خرافی. این ائتلافی بود که تابلو آن را روشنفکران و روحانیون دینی نوگرا و

همراه خود خواست و تمایل به مشارکت را ایجاد می‌کند و مقاومت در برابر این خواست به نارضایتی دامن می‌زند.

سوم: بحران‌های درونی اقتصاد ایران: تورم زیاد، تأمین بخشی از نیروی کار از خارج از کشور، افزایش فساد و رشوه‌خواری، سیاست‌های اقتصادی نادرست به‌ویژه در بخش کشاورزی با واردات فراوان و سیاست‌های پولی و مالی نادرست در جریان شوک نفتی دهه ۱۳۵۰، وضعیت اقتصادی ایران را با بحران‌های بیشتری مواجه کرد.

چهارم: جمعیت بزرگ جوانان ناکام: در دوره پهلوی جوانان از یک‌سو با سابقه مشروطه‌خواهی و میل به آزادی و دموکراسی و توسعه به گذشته تاریخی معاصر پیوند خورده بودند و از سوی دیگر در طلب مجموعه‌ای از مطالبات برای توسعه و آبادی ایران بودند. اولی به‌نوعی باورهای مذهبی آن‌ها را تقویت می‌کرد و دومی خواست برای مدرنیسم. نظام پهلوی قادر به برآورده ساختن هیچ‌یک از این‌ها نبود.

پنجم: فرهنگ سیاسی شیعی: در تداوم تقویت فرهنگ شیعی تلاش برای ترویج قرائتی نو و مدرن و البته حماسی از آن در سطح عمومی جامعه، به‌ویژه ترویج آن در میان اقشار تحصیلکرده به‌خصوص دانشجویان تلاش‌هایی صورت گرفت. نقش روحانیت مبارز، روشنفکران مذهبی مانند دکتر علی شریعتی و سازمان‌های چریکی مثل سازمان مجاهدین خلق با وجود اختلافات نظری بین آن‌ها از اهمیت بسیار برخوردار است.

ششم: رهبری کاریزمای آیت‌الله خمینی و پذیرش این رهبری توسط اکثریت قریب به اتفاق نیروهای مخالف سلطنت.

به هر حال در دهه ۱۳۵۰ چهار فرهنگ سیاسی در جامعه ایران در حال نشو و نما بودند: اول فرهنگ سلطنتی اسلامی که این روزها در قالب نشریاتی مثل مهرنامه و سیاست‌نامه و امثال آن بازسازی و ترویج می‌شود؛ دوم ملی‌گرای؛ سوم آزادیخواهانه؛ و چهارم سوسیالیستی. در این جدال خاموش پیش از انقلاب، فرهنگ سیاسی شیعی موفق به جلب حمایت توده‌ای و بسیج و سازمان‌دهی شد. به نظر من به این دلیل که همه عناصر انقلابی و توسعه‌گرا و دموکراتیک چهار فرهنگ مورد اشاره را جذب و همه عناصر ارتجاعی آن‌ها را دفع

# انقلاب مُرد؟ زنده باد انقلاب!

احسان شریعتی

■ زمینه‌های فرهنگی وقوع انقلاب در ایران در سال ۱۳۵۷ چه بودند؟

نظام سلطنتی در دهه‌های آخر پهلوی اول و دوم، به‌ویژه از منظر ایدئولوژیک، دستخوش نوعی تشتت «گفتمانی» شده بود، به این معنا که شاهد نوسان پاندولی از آن ناسیونالیسم سکولاریستی آمرانه اولیه به نوعی هویت‌گرایی شبه‌ملی و حتی سنت‌گرایانه فولکلوریک سیر کرده بود؛ و به تعبیر خود متفکران رسمی آن دوران مانند دکتر سید حسین نصر می‌کوشیدند نوعی «سلطنت (ایرانی) اسلامی» بسازند.

در برابر این گونه هویت‌گرایی و بازگشت به خویش‌قومی-فرقه‌ای، در دو سپهر ملی و دینی، روشنفکران ملی-مردمی و مصلحان نواندیش مذهبی، به ایران مزدکی و اسلام‌ابذری ارجاع می‌دادند. و همین روایت بدیل بود که در میان جوانان و دانشجویان و اقشار پیشروی شهری مخاطبین گسترده‌ای یافت و موتور تغییر و تحول خواهی شد.

البته به‌طور طبیعی زمینه‌های فرهنگی اقشار و طبقات گوناگون اجتماعی در مرکز و شهرها یا مناطق و اقصی نقاط کشور متنوع و متفاوت بود که نیازمند بازبینی و پژوهش علمی است.

■ آیا راه دیگری جز انقلاب برای اصلاح نظام گذشته باقی نمانده بود؟

نخست اینکه، شیوه مدیریت سلطنت مطلقه شاه و مسئولان نظام گذشته، طی ۲۵ سال پس از کودتای ۱۳۳۲، تمامی راه‌های اصلاحات دموکراتیک را مسدود ساخته بود. تا زمانی که دیگر برای اصلاح‌گری دیر شده بود و کار از کار گذشته بود و عقب‌نشینی‌های پیاپی نهایی حکم ترجیح فرار برقرار را داشت! زیرا نوعی زمان‌بندی و زمان‌بندی اجتماعی وجود دارد که گویی پیش و پس یک بزنگاه تاریخی دوران و سرمشق (پارادایمی) معرفتی-گفتمانی، با وقوع رخدادی بزرگ و تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز تغییر می‌کند. سپس آنکه، انقلاب بهمن ۵۷، به‌ویژه در فاز نخست برخلاف تبلیغات حامیان نظام سابق، شبیه نوعی «انفجار» خودانگیخته توده‌های مردم بود که توسط یک رهبری سازمان‌یافته هدایت نمی‌شد. برای نمونه، امثال آیت‌الله طالقانی که در صحنه داخلی تظاهرات‌های اعتراضی از شخصیت‌های طراز اول انقلاب به‌شمار می‌آمدند، بیشتر نقشی هدایتی و تعدیلی و حتی میانجی‌گرانه داشتند تا آغازکننده حرکت مردم و سازمانده آن به‌معنای تشکیلاتی و به یاد دارم که حتی آیت‌الله خمینی نیز در پاریس چنین اظهار و اذعان می‌کردند که «از ۱۵ خرداد ۴۲ تاکنون ما از مردم دعوت به قیام می‌کردیم و

اجابت نمی‌کردند، اما الآن چند ماهی است که الهی شده» و به‌پا خاسته‌اند! منظور اینکه رژیم در اوج قدرت و پس از سرکوب مطلق تمام سازمان‌های انقلابی و اعلام حزب واحد ناگهان با شتابی غافلگیرکننده ظرف یک سال فروپاشید!

■ مردم چه بدیل و چشم‌انداز نظری (ایدئولوژیک - سیاسی) جایگزینی داشتند؟

مردم ایران، مانند سایر ملت‌های منطقه خاورمیانه و شرق و جنوب، از صدر مشروطه تاکنون، خواستار ورود به راه رشد و توسعه عمومی اقتصادی و سیاسی بوده‌اند و همچنان هستند؛ یعنی مسیری که آزادی و عدالت را با بهره‌گیری از دستاوردهای جدید تاریخ بشری، همچون نظام‌های مردم‌سالاری و جمهوری به ارمغان آورد و از آنجا که دخالت قدرت‌های استعماری و استبدادی، از انگلیس و روس تا امریکا و در جهت تأمین مطامع خود، همواره از حاکمیت‌های استبدادی حمایت می‌کرده‌اند، «استقلال‌طلبی» در صدر شعارهای انقلابی مطرح می‌شد. از منظر فرهنگی اما این مطالبات مادی و حقوقی هنگامی که با زبان و تاریخ و فرهنگ و جهان‌بینی ملی (مردمی) و مذهبی (نواندیش) بیان می‌شد، به‌طور طبیعی گسترده‌ترین مخاطبان اجتماعی را می‌یافت.

بنابراین در نردروشنفکران انقلابی بدیل دیکتاتوری سلطنتی و ایسته به امپریالیسم و کاپیتالیسم، نوعی جمهوری و دموکراسی و سوسیال‌دموکراسی بود که در سپهر عمومی با زبان عوام و بیان مذهبی با تعبیری چون «حکومت عدل علی» پژواک می‌یافت. در حاشیه این گفتمان البته سطوح متفاوتی از درک و برداشت‌های معرفتی و گفتمانی، در میان نیروهای سنتی در جغرافیای اجتماعی، شهرهای مرکزی یا مرزی در نواحی مختلف کشور و در میان طبقات اصلی اجتماعی در شهرهای بزرگ صنعتی شده و حاشیه‌نشینان و با توجه به ساختار و سبک زیست‌های گوناگون از ایلات و عشایری گرفته تا روستایی و مناطق کشاورزی یا صنعتی، محسوس بود. با گسترده شدن ابعاد کمی و توده‌های انقلاب، گرایش‌های ناشناخته‌تر حاشیه‌به‌متن می‌آمدند و این روند، به‌ویژه پس از پیروزی بهمن تسریع شد و در مجلس خبرگان نمود یافت.

■ کدام اندیشه‌ها و متفکران نقش تعیین‌کننده در گفتمان غالب بر انقلاب را داشتند؟

گفتمان آغازین انقلاب ترکیبی بود از سه عنصر ملی‌گرایی مردمی (استقلال و آزادی‌خواهی مصدقی، در برابر قوم‌گرایی نژادی-شوونیستی

حاکم)، عدالت‌خواهی چپ (در ادوار و نسل‌های تاریخ مبارزات از «اجتماعیون-عامیون» صدر مشروطه گرفته تا فداییان خلق و روشنفکرانی چون ملکی و جلال و صمد و گل‌سرخ و شعاعیان و...) و در آستانه انقلاب به‌ویژه، نواندیشی مذهبی (از سوسیالیست‌های خداپرست نخب و ... گرفته تا نهضت آزادی طالقانی و بازرگان و سحابی و... تا مجاهدین حنیف‌نژاد و شریعتی).

گفتمان انقلاب به‌تدریج حتی پیش از بهمن به سمت دینی‌تر شدن می‌رفت و پس از انقلاب به شکل روزافزون از میان روایات مذهبی گوناگون معطوف به قرائتی سنتی‌تر یا «اصولگرایانه‌تر» شد. برای نمونه، به‌جای روایت شریعتی روایت مرحوم مطهری مورد توجه نظام واقع شد و این شیفت‌های پارادایمی همچنان در طیف اصولگرایی ادامه یافت تا در این اواخر از مطهری به مصباح و...

■ آیا نظام برآمده از انقلاب، اگر نه نماینده تمامی افق‌های فکری جامعه که محصول خواست و آرای اکثریت مشارکت‌کننده در انقلاب بود؟

گشت یا چرخش گفتمان انقلاب به گفتمان نظام، یا به تعبیر شریعتی «نهضت به‌نهاد»، هرچند به‌تدریج و طی چند مرحله انجام شد، اما یک استحاله کیفی بود به‌گونه‌ای که گفتمان نظام و متفوق حاکمیت در دهه ۶۰ دیگر نه نواندیشی دینی روشنفکران مسلمان، که گفتمانی «اصولگرایانه» یا به‌اصطلاح «ولایی» یا «ضد التقاطی» (ضد لیبرال و ضد سوسیال)، یعنی فقهاتی سنتی و محافظه‌کار و روحانی‌سالار بود. این روایت نه‌تنها افق‌های فکری متنوع جامعه که حتی سایر گرایش‌های مذهبی دگراندیش را نیز نمایندگی نمی‌کرد. حامیان نظام گذشته با خلط دو روند در انقلاب و نظام یا نهضت و نهاد اصل تغییر و تحول خواهی رادیکال را زیر سؤال می‌بردند و با این موضع فراموش می‌کنند که در این صورت باید من بعد اصلاح‌طلب می‌شدند و نه برانداز!

انقلاب در شهرها و کلان‌شهر تهران با مشارکت به‌طور عمده طبقات متوسط شهری و کارگران رخ داد؛ و در سلسله انتخابات گذشته، از دهه هفتاد تاکنون، اکثریت بدنه انتخاباتی خواست خود را مبنی بر بازگشت نظام به آرمان‌های اولیه انقلاب به نمایش گذاشته است. اگر این مطالبات به‌مکتسبات بدل نشود، آنگاه اقشاری از جامعه در رفتارها و شعارهای خود یا به شکل قهقراپی به گذشته‌های دور برمی‌گردند یا به‌نحوی تخیلی به آینده‌های دست‌نیافتنی که هرچند بالقوه ممکن اما به‌ضروره منطقی و مطلوب، نخواهند بود. ❖

# استبداد با نیروی چماق‌داران

داوود سلیمانی

بوده بنا به نقلی صحت ندارد؛ بنابراین، این حرکت در آن زمان تأثیر بسیاری بر روی مردم به‌ویژه مذهبی‌ها داشت. به‌ویژه هنگامی که در جشن فرهنگ و هنر شیراز که مسئول مستقیم آن فرح دیبا بود اتفاقات ناخوشایندی در کارناوالی که در شیراز راه انداخته بودند به‌وقوع پیوست و احساسات مردم ایران و مذهبی‌ها را برانگیخت. علاوه بر اینکه مخالفان شاه در سطح جامعه نیز به‌کنایه یا صریح می‌گفتند تعداد مشروب‌فروشی‌ها و کاباره‌ها از میزان کتاب‌فروشی‌ها بیشتر است و از این قبیل مسائل که همگی موجب می‌شد این فرهنگ را مردم و رهبران نهضت مورد هجمه قرار دهند. البته نگاه انقلابی تندرویی هم بود که همه فرهنگ ایرانی و حتی نظام آموزش و پرورش و آموزش عالی را را نفی می‌کرد که البته بخش علمی آن زمان هم در خیلی از مراکز پیشرفته بود. این تندروها نظام آموزشی را به باد انتقاد می‌گرفتند و دانشگاه را یکسره مولود غرب و استفاده‌کنندگان علوم غربی می‌دانستند و به‌کلی نفی می‌کردند. البته الآن هم کم و بیش آن نگاه وجود دارد. نگاهی که معتقد است همه علوم به‌ویژه علوم

این زمینه شد در صدد به‌رخ کشیدن مجد و عظمت ایران در قرون پیش از اسلام بود. حال آنکه از نظر تاریخی واقعا این‌طور نبود. اگر ما کورش کبیر را استثنا کنیم، خیلی از پادشاهان گذشته چنان مجد و شکوهی برای ایران به‌ارمغان نیاوردند و حتی برخلاف تصور عموم و عاریت حدیثی که سند آن معلوم نیست پیامبر اسلام (ص) فرمود: انی بعثت فی زمن السلطان العادل که منظور انوشیروان

**شاه در این اواخر سعی در تحکیم فرهنگ خدایگانی داشت و خدا-شاه- مردم به یکی از نمادها تبدیل شده بود. او می‌خواست تاریخ شاهنشاهی را مبدأ تاریخ ایران قرار دهد و توجه نداشت که مردم و علما چنین امری را برنمی‌تابند**

دلائل فرهنگی وقوع انقلاب در ایران در سال ۱۳۵۷ چه بودند؟ دلائل فرهنگی وقوع انقلاب عمدتاً به نوع نگرش‌هایی برمی‌گشت که جامعه دینی ما زیاد آن را نمی‌پسندید. بالاخص روحانیت و به‌ویژه رهبران نهضت و مرحوم امام (ره) این‌گونه بودند. به‌یاد دارم مرحوم امام در یکی از سخنرانی‌های دوره انقلاب گفتند که ما با سینما مخالف نیستیم با فحشا مخالفیم و امثال این امور نشان‌دهنده فضایی است که در تلقی مردم، بالاخص رهبران نهضت، نسبت به فرهنگ زمان شاه حاکم بود. یا مورد دیگری که بود شاه در این اواخر سعی در تحکیم فرهنگ خدایگانی داشت و خدا-شاه- مردم به یکی از نمادها تبدیل شده بود. او می‌خواست تاریخ شاهنشاهی را مبدأ تاریخ ایران قرار دهد و توجه نداشت که مردم و علما چنین امری را برنمی‌تابند. او نفهمید که می‌توان بین اسلام و ملیت آشتی برقرار کرد و به دنبال نفی نمادهای اسلامی برآمد و برای جا انداختن فره ایزدی و ظل‌الله بودن شاه بسیار سعی و تلاش کرد. جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و مخارج هنگفتی که در

## پیام امام خمینی برای پایان

## اعتصاب مطبوعات

حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی:  
از مطبوعات که  
زیر بار دیکتاتوری  
و سانسور نرفتند  
تشکر میکنم

● مطبوعات به کار ادامه  
دهند تا تکلیف ملت با دولت  
غیرقانونی معلوم شود.

● پیام آیت‌الله‌العظمی  
خمینی به سران کشور  
بزرگ غرب

خون  
شهدا،  
آزادی  
قلم را



کیمیان  
شبه ۱۶ دیماه ۱۳۵۷ - ۷ مهر ۱۳۹۸ شماره ۱۰۶۰۵

## کابینه بختیار معرفی شد

فرمان،  
به عنایت  
عزای ملی:  
جبهه ملی دعوت  
به اعتصاب عمومی کرد

در ۲ ماه گذشته که روزنامه‌ها بعلت سانسور منتشر نشدند  
هزاران نفر در تظاهرات سراسر

برای استراحت  
شاه به خارج  
میروند  
بختیار: اعلیحضرت سلطنت  
میکند، و دولت حکومت

دکتر شاپور بختیار:  
ساواک و چند  
وزارتخانه  
بمنحل میشود  
«میدوارم آیت‌الله خمینی این  
اخبار را بجا بدهند که هر چه  
باید بگویم بگویم»





روشنفکران اسلامی نظیر مرحوم شریعتی رقم خورد و سازمان‌هایی چون مجاهدین خلق اولیه تحت تأثیر همین دو ایدئولوژی انقلابی دست به عملیات چریکی می‌زدند. هرچند در کودتای داخل زندان توسط بهرام آرام و تقی شهرام مسیر استحاله سازمان و شیفت به ایدئولوژی مارکسیستی رقم خورد، ولی همه این‌ها به‌نحوی نشان‌دهنده روحیه انقلابی‌گری در بین سازمان‌های مبارز در آن زمان نیز هست؛ بنابراین، جو انقلابی‌گری، هم رهاوردی جهانی و دارای پیشینه و هم رهاورد ایدئولوژی‌های انقلابی و به‌ویژه اسلام در داخل بود و در کنار این عوامل، عامل انسداد در اصلاح هم بود، لاجرم شاه راهی جز انقلاب باقی نگذاشت، البته انقلابی که رهبر داشت و مدیریت شد و بیش از ۹۲ درصد مردم آن را همراهی کردند.

■ کدام اندیشه‌ها و متفکران نقش تعیین‌کننده در گفتمان غالب بر انقلاب را داشتند؟

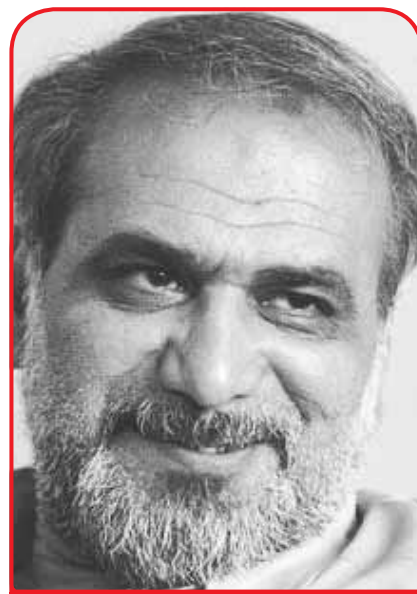
عمدتاً نقش اصلی را روحانیت انقلابی نظیر مرحوم منتظری، آیت الله طالقانی و سایر روحانیون نظیر آیت‌الله شهید مطهری، مفتاح، بهشتی و هاشمی رفسنجانی با رهبری مرحوم امام خمینی (ره) برعهده داشتند که این امر در بسیج کردن توده مردم نقش بسزایی داشت. در بین روشنفکران نیز اندیشه مرحوم شریعتی نقش کم‌بدیلی داشت.

■ آیا نظام برآمده از انقلاب، نماینده تمامی افق‌های فکری جامعه و محصول خواست و آرای اکثریت مشارکت‌کننده در انقلاب بود؟

شاید بتوان با شواهد فراوان این حقیقت را بیان کرد که پس از پیروزی انقلاب همگان از طریق انتخابات آزاد در برآمدن این نظام نقش داشتند. شورای انقلاب و مجلس خبرگان اول و حتی مجلس شورای ملی اول و تقریباً همه جریان‌های اصلی مشارکت داشتند، ولی به دلایلی که مجال دیگری می‌طلبد و از یکسو نوع تندروی‌های مشارکت‌کنندگان در انقلاب و از سوی دیگر سهم‌خواهی‌های گروه‌ها و بدبینی حاصل از عملکرد آنان از سوی برخی رهبران نهضت، شرایط را به‌گونه‌ای دیگر رقم زد که رفته‌رفته برخی نهادها نه در جهت بعد جمهوری و دموکراتیک نظام، بلکه به‌عنوان سدی در مقابل آن با تفسیرهای سلیقه‌ای از قوانین، نمایندگان دیدگاه‌های متفاوت را محدود و گاه حذف کردند. ❖

یا غیرمستقیم زیر نظر شاه و با اشاره او بود. شاه این حاکمیت استبدادی را با نیروی ارتش و بسیج نیروهای رستاخیزی و چماق‌دار حفظ می‌کرد و مخالفان را به زندان می‌انداخت و به نظرم سدی بر سر راه اصلاح بود. بدترین حالت این است که قدرت حاکمیت به‌گونه‌ای در برابر توزیع قدرت سخت شود که انسداد اصلاح اتفاق بیفتد. آنگاه انقلاب چه از نوع سرخ یا رنگی آن به ملت تحمیل می‌شود؛ بنابراین، شرایط به «انسداد در اصلاح» رسیده بود؛ لذا انقلاب شد و شانس خوبی که ملت داشت این بود که شورش و حرکت‌های انقلابی توسط کادر رهبری نهضت به‌ویژه مرحوم امام تدبیر می‌شد که عامل مهمی در موفقیت با کمترین هزینه شد. البته شهدای گران‌قدری در راه پیروزی انقلاب جان خود را فدا کردند، ولی در مقایسه با انقلاب‌های سرخ کمتر و کم‌هزینه‌تر بود.

نکته دیگری که در فرآیند انقلابی عمل کردن مردم و رهبران نمی‌توان نادیده گرفت، نشو و نما و رشد ایدئولوژی‌های انقلابی چپ از یک‌سو و ایدئولوژی مذهبی و اسلامی رادیکال از سوی دیگر بود. به هر حال ایدئولوژی انقلاب در شرق عالم پی‌درپی قد علم کرده بود، به‌ویژه ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی و حتی به‌نوعی استالینیستی کم نبودند و بخش بزرگی از اروپای شرقی تحت تأثیر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در شوروی سابق پایگاه ایدئولوژی‌های انقلابی شده بود. در ایران این امر با ظهور ایدئولوژی‌هایی در میان جوانان انقلابی و هسته‌های اولیه سازمان مجاهدین و به‌ویژه



انسانی باید اسلامی بشود. از این‌ها که بگذریم زمینه‌های فرهنگی پیش از انقلاب را بیشتر بر روی آن چیزهایی بدانیم که عنوان شد.

■ آیا راه دیگری به‌جز انقلاب برای اصلاح نظام گذشته باقی نمانده بود؟

ما برای تغییر هر رژیمی سازوکارهای چهارگانه‌ای را می‌توانیم نام ببریم: انقلاب سرخ؛ انقلاب رنگی؛ کودتا و اصلاح. شاید اگر الان بخواهیم قضاوت کنیم با توجه به بسیاری از پارامترها در عملکرد دولت‌های قبل و بعد انقلاب می‌توانستیم بهتر عمل کنیم؛ البته انقلاب ما به اعتقاد من انقلاب سرخ نبود، بلکه شبیه انقلاب‌های مخملی کنونی بود. آن زمان انقلاب به خوبی هدایت شد و در عین اینکه در این راه شهدایی تقدیم شد و افراد بسیاری در زندان‌های رژیم سختی کشیدند و شکنجه شدند که مرحوم منتظری و مرحوم طالقانی از جمله آن افراد بودند؛ بنابراین، باید اتفاقات را در ظرف زمانی و مفهومی خودش بررسی کرد.

■ مردم چه بدیل و چشم‌انداز نظری (ایدئولوژیک - سیاسی) جایگزینی داشتند؟

امروز شاید عده‌ای بر آن باشند که آن زمان امکان اصلاح وجود داشت. من معتقدم امکان آن کم بود، چون هسته قدرت شاه به‌شدت سخت شده بود و با تجربه تاریخی که از دولت ملی دکتر مصدق و بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ داشت این روند تدریجاً به استبداد و خودکامگی شاه افزود و اتفاق پس از مبارزات انقلابیون چپ مارکسیست و مجاهدین خلق در دهه بعد و شکل‌گیری ساواک و تشکیلاتی و سازمانی شدن آن این هسته قدرت گوشش بدهکار ملت نبود؛ بنابراین، چندان امیدی نبود. شاه به‌دلیل خوی استبدادی که رفته‌رفته پیدا کرده بود ملت را کنار گذاشت. حتی دو حزب دولت‌ساخته «مردم» و «ایران نوین» را برنتافت و روی کاغذ و عمل نظام تک‌حزبی؛ یعنی، حزب «رستاخیز ملت ایران» را به رسمیت شناخت که اتفاقاً آن‌ها خدایگان و ظل‌اللهی را تبلیغ می‌کردند. علاوه بر حذف مردم و سپس احزاب خودساخته، حتی لیست نمایندگان مجلس باید ابتدا از امضای شاه می‌گذشت؛ یعنی، از قبل نتیجه صندوق‌ها مشخص بود. شعار انقلاب سفید و مواد هشتمانه آن هم در سال ۴۶ درباره انتخابات آزاد واقعاً شعار بود و در آن سال‌های منتهی به انقلاب تمامی ارکان قدرت مستقیم

# تداوم انقلاب در غیاب نظارت سازمان‌های مدنی

نصرت‌الله تاجیک

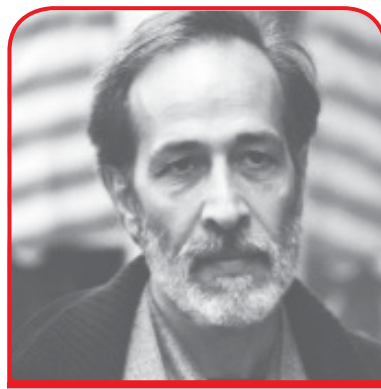
■ دلایل فرهنگی وقوع انقلاب در ایران در سال ۱۳۵۷ چه بودند؟

اگرچه برای وقوع انقلاب فقط مؤلفه‌های فرهنگی کفایت نمی‌کند و انقلاب در سال ۵۷ با دلایل و زمینه‌های متفاوتی حادث شد، اما آن قسمت از دلایل انقلاب که به جنبه‌های فرهنگی بازمی‌گردد بیشتر به تضاد بین سنت و مدرنیته معطوف می‌شود. رژیم پهلوی بدون توجه به فرهنگ عمومی کشور و خرده‌فرهنگ‌ها که از مذهب تأثیرپذیری زیادی داشتند در صدد اقداماتی برآمد که برای اکثریت جامعه پذیرفتنی نبود. این امر به تضاد بین حکومت و مردم تبدیل شد و از این منظر سیاست که در حقیقت مدیریت قدرت است وارد حل این تضاد شد و هر دو طرف سعی کردند از اهرم‌های قدرت خود برای برون‌رفت از این وضعیت استفاده کنند. رژیم به‌جای برنامه‌ریزی و استفاده از قدرت نرم به‌نادرستی از ابزار سرکوب استفاده کرد که به‌نوبه خود بر وخامت اوضاع افزود و به از بین رفتن مشروعیتش انجامید و ابتدا گروه‌های مبارز شکل گرفتند و وقتی مبارزه مردمی شد مردم نیز از قدرت بسیج خود برای رویارویی با این ماشین سرکوب بهره برد.

■ آیا راه دیگری به‌جز انقلاب برای اصلاح نظام گذشته باقی نمانده بود؟

اولاً، این پرسش را باید کسانی پاسخ دهند که یا حامی رژیم گذشته یا از رهبران و مسئولان آن بوده‌اند که آیا واقعاً راهی یا روزنه‌ای بازمانده بود که کورسوی امیدی باشد برای اینکه جامعه رادیکالیزه نشود؟! ثانیاً، به‌نحوی این پرسش نه‌تنها بین اصلاح و انقلاب مقایسه می‌کند، بلکه اصلاح را برتر از انقلاب می‌داند. درحالی‌که هریک از این دو مقوله بسته به شرایط جامعه از ملزومات تحولات اجتماعی هستند. از منظر یک مبارز، رژیم پهلوی خود با اقداماتش جامعه را دوقطبی کرد و به سمت انقلاب هل داد. مرحوم مهندس بازرگان در دادگاه در سال ۱۳۴۱ گفت این آخرین گروهی است که در چارچوب قانون اساسی مبارزه می‌کند و در این دادگاه محاکمه می‌شود. مرحوم بازرگان رهبر واقعی انقلاب را شاه می‌دانست که با اقداماتش باعث نارضایتی مردم و شورش آن‌ها شد. مهم‌ترین عامل در این زمینه

مرحوم مهندس بازرگان در دادگاه در سال ۱۳۴۱ گفت این آخرین گروهی است که در چارچوب قانون اساسی مبارزه می‌کند و در این دادگاه محاکمه می‌شود. مرحوم بازرگان رهبر واقعی انقلاب را شاه می‌دانست که با اقداماتش باعث نارضایتی مردم و شورش آن‌ها شد



مناسبات ناعادلانه اجتماعی و فساد بود که زمین را برای پاشیدن بذر انقلاب آماده می‌کرد.

■ مردم چه بدیل و چشم‌انداز نظری (ایدئولوژیک - سیاسی) جایگزینی داشتند؟

از کوزه همان برون تراود که در اوست. نمی‌توان از مردم مذهبی ایران که گرفتار اوهام و خرافات نیز بودند و هستند انتظار داشت که به‌جای افلاطون و ارسطو هم فکر کنند. «الناس علی دین ملوکهم!» نخبگان جامعه هم به‌درستی به‌دنبال استفاده حداکثری از اندیشه مذهبی برای بسیج اجتماعی بودند، پس از مردم چه انتظاری می‌توان داشت؟ اصولاً در قرن بیستم رژیم‌های شاهنشاهی رو به زوال بودند و پنداشت این امر که شاید با اصلاح امکان داشت بتوان رژیم را حفظ کرد کمی ساده‌انگاری است. تحولات سیاسی اجتماعی کشورها و مخصوصاً کشوری به اهمیت ایران

از جهت اقتصاد سیاسی و ژئوپلیتیکی در این امر دخیل بود؛ به‌عبارت دیگر، تحولات منجر به پیروزی انقلاب در سال ۵۷ یک تحول رشدیابنده و متعالی بود و تحولات بعدی آن باید در زمینه (Context) سیاست و حکومت دیده شود که تقسیم مراکز قدرت را شاید خوب طراحی و اجرا نکرده است، اما به‌دلیل عملکرد غلط رژیم گذشته، آنچه ایجاد نفرت مردم از رژیم گذشته را دامن زد تحقیری بود که مردم احساس می‌کردند. ■ کدام اندیشه‌ها و متفکران نقش تعیین‌کننده در گفتمان غالب بر انقلاب را داشتند؟

مرحوم دکتر شریعتی نقش بسزایی در تجهیز اندیشه دینی به مفاهیم سیاسی اجتماعی و مخصوصاً تبیین انقلابی از آن‌ها داشت. البته ایشان نیز فعالیت و تأثیراتش در ادامه تحولاتی بود که از سال‌های دهه ۳۰ شمسی در ایران و منطقه خاورمیانه اتفاق افتاد و نهضت‌های انقلابی شکل گرفته در جهان اسلام بود. گفتمان غالب در انقلاب آزادی و استقلال بود تا پاسخی باشد به آن تحقیر سیاسی - اجتماعی.

■ آیا نظام برآمده از انقلاب، اگر نه نماینده تمامی افق‌های فکری جامعه که محصول خواست و آرای اکثریت مشارکت‌کننده در انقلاب بود؟

این نظام بهترین چیزی بود که در آن زمان و با آن سطح از تحولات سیاسی اجتماعی و دانش و تجربه نخبگان و آمادگی مردم می‌توانست ارائه شود. نظام جمهوری اسلامی مطلوب و مقبول همه بود و حمایت قاطبه مردم ایران را همراه داشت. اگر این نظام به دلایلی نتوانست به انتظارات به‌حق مردم پاسخگو باشد، این امر صرفاً به نظام سیاسی کشور برنمی‌گردد، بلکه به مردم و فرهنگ آنان و نیز خرده‌فرهنگ‌های در متن و بطن جامعه و چگونگی آمادگی آنان برای تغییر برمی‌گردد. شاید یکی از ضعف‌ها موجود در کشور، غیاب نظارت و کنترل نهادینه‌شده سازمان‌های مدنی است. یکی از ویژگی‌های خرده‌فرهنگی مردم ایران شخصیت‌پروری است که این نیز به‌نوبه خود اجازه رشد نهادگرایی را در تحولات سیاسی اجتماعی نمی‌دهد. ❖

## رویه ناپسند حذفها

زهرا ربانی املشی

بودند و راه‌حل اصلاحات آن هم از نوع گام‌به‌گام مورد پذیرش آن‌ها نبود؛ البته اگر این راه‌حل برای مردم توضیح داده می‌شد، چه‌بسا این راه را برمی‌گزیدند، ولی متأسفانه با این روش توده مردم مخالفت کردند.

■ کدام اندیشه‌ها و متفکران نقش تعیین‌کننده در گفتمان غالب بر انقلاب را داشتند؟

مرحوم امام خمینی و شاگردان ایشان و مرحوم دکتر شریعتی در معرفی اسلام انقلابی نقش عمده‌ای داشتند.

■ آیا نظام برآمده از انقلاب، نماینده تمامی افق‌های فکری جامعه و محصول خواست و آرای اکثریت مشارکت‌کننده در انقلاب بود؟

خواست اکثریت بود، ولی بدیهی است اقلیت هم باید راضی و توجیه می‌شدند و آنان را به مخالف تبدیل نمی‌کردیم. متأسفانه از روز اول پیروزی انقلاب به‌جای همفکری و همکاری بین جریان‌های مختلف فکری و سیاسی، طریق حذف یکدیگر پیموده شد و در هر برهه‌ای از زمان گروهی حذف شدند و این رویه ناپسند هنوز هم ادامه دارد. ❖

نشانه‌های بسیاری،  
از جمله نامه سال  
۱۳۴۰ امام خمینی  
خطاب به محمدرضا  
شاه پهلوی که با عنوان  
محترمانه اعلیحضرت  
شاهنشاه آریامهر  
نوشته شده بود نشان  
می‌دهد امام خمینی  
از ابتدا قصد انقلاب  
و براندازی رژیم شاه  
را نداشتند، ولی  
مقاومت رژیم در برابر  
تغییر و اصلاح و حتی  
لجبازی نمودن با مردم  
و روحانیون، در ایجاد  
دگرگونی و انقلاب مؤثر  
بود

مکتب تشیع و مکتب اسلام در این راستا پایه‌ریزی شده بود.

■ مردم چه بدیل و چشم‌انداز نظری (ایدئولوژیک - سیاسی) جایگزینی داشتند؟

مردم عادی بیشتر دنباله‌رو امام و انقلاب

■ دلایل فرهنگی وقوع انقلاب در ایران در سال ۱۳۵۷ چه بودند؟

هر انقلاب سیاسی اگر با تحول و انقلاب فکری همراه باشد، انقلابی ماندگار و اساسی است. امام خمینی (ره) فرمود: انقلاب ما انفجار نور بود. ویژگی‌های انفجار نور عبارت است از: ۱. وقوع آن انفجاری و ناگهانی است؛ ۲. درست به دلیل همین ناگهانی بودن، خرابی‌های بسیار به دنبال دارد؛ ۳. توده مردم دنباله‌رو رهبران خویش خواهند بود بدون اینکه فلسفه و رمز و رموز آن را بدانند؛ و ۴. همان‌طور که ناگهان به وجود می‌آید خیلی زود و ناگهانی از شعارهای اصلی خود جدا می‌افتد و فاصله می‌گیرد.

کسانی که انقلاب را درک کرده‌اند به یاد دارند که تا ماه‌ها و حتی روزهای آخر پیروزی انقلاب، تعداد همراهی‌کنندگان انقلاب خیلی کم بودند، ولی به دلایل مختلف و با وعد و وعیدهایی چون استقرار حکومت عدل علی (ع)، حضور مردم در صحنه ملیونی شد و ایثارها و فداکاری‌های بی‌نظیری به وقوع پیوست.

■ آیا راه دیگری به جز انقلاب برای اصلاح نظام گذشته باقی نمانده بود؟

نشانه‌های بسیاری، از جمله نامه سال ۱۳۴۰ امام خمینی خطاب به محمدرضا شاه پهلوی که با عنوان محترمانه اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر نوشته شده بود نشان می‌دهد امام خمینی از ابتدا قصد انقلاب و براندازی رژیم شاه را نداشتند، ولی مقاومت رژیم در برابر تغییر و اصلاح و حتی لجبازی نمودن با مردم و روحانیون، در ایجاد دگرگونی و انقلاب مؤثر بود.

البته در مقابل امام خمینی که مردم را به انقلاب دعوت می‌کردند، عده‌ای نیز به اصلاحات فکر می‌کردند و آن را راه‌حل بهتری می‌دانستند، در رأس این افراد آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری و مهندس مهدی بازرگان بودند که به اصلاحات امید داشتند و ایجاد مراکزی چون دارالتبلیغ اسلامی و انتشار مجله





# بررسی علل انقلاب ۵۷، راه‌های جایگزین و میزان موفقیت آن

احمد گلزاده غفوری

اصلاحات صورت گرفته از جانب شاه به جمع خرده‌مالکان پیوسته بودند و طبقات میانی جامعه (کارمندان و کاسبان و تحصیلکردگان) به جمع مخالفان رژیم شاه پیوستند و فریاد انقلاب را سر دادند. این بار تهیدستان و طبقات فرودست بودند که با تحرکات طبقه متوسط هم‌شکلی کردند و مطالبات آنان را فریاد زدند. دانشجویانی که در دانشگاه‌های تأسیس شده در رژیم پهلوی به‌صورت رایگان تحصیل می‌کردند و آن‌ها که با بورس‌های تحصیلی به خارج از کشور رفته بودند و در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا به تحصیل مشغول بودند در خط مقدم انقلاب قرار گرفتند و مطالبات مدرن خود و ناخشنودی از فقدان آزادی و نبود نابرابری اجتماعی را به سایر گروه‌های اجتماعی منتقل کردند و گسترش دادند. اقداماتی که شاه به گمان خود برای کسب هویت ملی انجام می‌داد، از قبیل برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و دعوت و میزبانی رؤسای جمهور کشورهای قدرتمند جهان و فخرفروشی و نمایش تمدن کهن ایران به آنان، در فضای عمومی جامعه به ضد خود تبدیل شد و هرچه بیشتر بر نارضایتی عمومی افزود.

اجتماعی به‌وجود آمده خود را مدیون اصلاحات شاه می‌دانند و به او وفادار می‌مانند و هرگز به انقلاب طبقات فرودست نخواهند پیوست، اما جریان‌ات پیش‌آمده نشان داد پارامترهای دیگری نیز در این میان دخیل بوده‌اند که در محاسبات نظریه‌پردازان اقتصادی در نظر گرفته نشده بودند و آن دلایل فرهنگی و هویت‌خواهانه انقلاب بود. طبقات نسبتاً بهره‌مند که با

**شاه با همین استدلال  
و برای پیشگیری از  
نفوذ مارکسیسم و  
کمونیسم، به‌خصوص  
از سوی همسایه شمالی  
که انقلاب کارگران و  
کشاورزان تهیدست را  
نوید می‌داد، برای از بین  
بردن انگیزه اقتصادی  
شورش‌های مردمی،  
انقلاب سفید را به راه  
انداخت**

با مطالعه علل وقوع انقلاب‌های بزرگ جهان درمی‌یابیم بیشتر انقلاب‌ها انگیزه‌های اقتصادی داشته‌اند. وجود اختلاف شدید میان طبقات اجتماعی، فاصله زیاد سطح درآمدی و کیفیت زندگی و ایجاد نارضایتی عمومی با وجود بحران‌های اقتصادی، طبقات فرودست به طبقات پایین‌تر سقوط می‌کنند و آنگاه که چیزی برای از دست دادن نداشته باشند، انقلابی می‌شوند و علیه طبقات بهره‌مند شورش می‌کنند تا نظم موجود را بر هم بزنند و نظمی نوین ایجاد کنند.

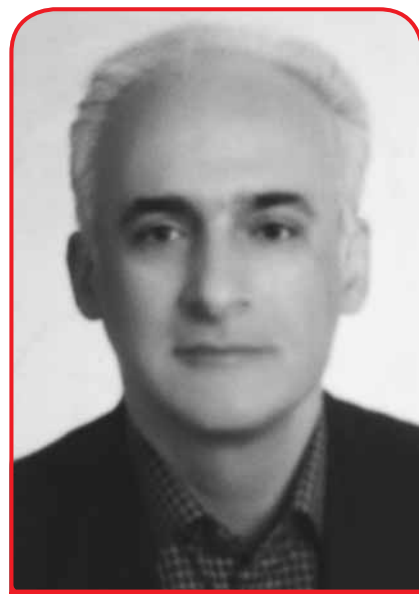
شاه با همین استدلال و برای پیشگیری از نفوذ مارکسیسم و کمونیسم، به‌خصوص از سوی همسایه شمالی که انقلاب کارگران و کشاورزان تهیدست را نوید می‌داد، برای از بین بردن انگیزه اقتصادی شورش‌های مردمی، انقلاب سفید را به راه انداخت و با اصلاحات ارضی بخشی از کشاورزان روستاها را که مزدبگیر ملاکان بزرگ بودند به جمع زمین‌داران اضافه کرد تا با گسترش خرده‌مالکان انگیزه‌های اقتصادی انقلاب را تضعیف کند. در شهرها نیز طبقات میانی جامعه با سطح درآمدی نسبتاً بالا گسترش یافتند، با این گمان که طبقه



## در بعد سیاسی نیز انقلاب اسلامی توفیق چندانی نداشته است. تجربه سایر جوامع نشان می‌دهد که در اکثر انقلاب‌ها، لزوماً گروه‌های پیشرو و مؤثر و مشارکت‌کننده در شکل‌گیری و پیروزی انقلاب به حکومت نخواهند رسید

در فروردین دوازدهم فروردین ۵۸، اکثریت مردم «جمهوری اسلامی» را تأیید کردند، بدون اینکه تصور واضحی از آنچه اسلامی شدن فرهنگ و سیاست نامیده می‌شد وجود داشته باشد.

با گذشت چند ماه از پیروزی انقلاب، تصور مبهم جامعه از «حکومت اسلامی» و آن‌گونه که در شعارهای زمان انقلاب و بدون هیچ پشتوانه فکری قوی تبدیل به «جمهوری اسلامی» شده بود، به تدریج چهره واقعی و عملی خود را نشان می‌داد و جامعه با شناخت بیشتری که هر روز از حکومت مذهبی پیدا می‌کرد، نسبت به سلطه روحانیون بر همه اعمال و رفتار و شئون زندگی انسان‌ها واکنش نشان می‌داد. تحولات فرهنگی و هویتی که ابتدا در جامعه مطرح می‌شد و سپس شکل رسمی به خود می‌گرفت، مقبولیت مردمی نمی‌یافت و هر چند با سیاست تهدید و ارباب به نتیجه می‌رسید و در نهایت شکل قانون به خود می‌گرفت و در عمل به اجرا درمی‌آمد،



دانشجویان و قشر تحصیلکرده اجتماع که با جنبش‌های آزادیخواه و برابری‌خواه در جهان آشنا شده بودند، پیشگام مردمی شدند که از تحقیرهای فرهنگی و هویتی در جهان سرمایه‌داری به ستوه آمده بودند و از فضای اختناق و سرکوب و دیکتاتوری زخم خورده بودند. آن‌ها سنگ بنای انقلاب را گذاشتند و با هر تحرکی سطح نارضایتی عمومی را یک گام به پیش می‌کشیدند.

گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی با انگیزه‌های مختلف آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی (از گروه‌های مذهبی و مارکسیست‌ها گرفته تا لیبرال‌ها و تکنوکرات‌ها) اثرگذاری زیادی بر قشر تحصیلکرده اجتماع داشتند، اما این گروه‌ها در فضای عمومی جامعه مذهبی ایران، در مقایسه با روحانیون که در گستره شهر و روستاها شبکه وسیع و نسبتاً متشکلی داشتند، پایگاه اجتماعی گسترده‌ای نداشتند؛ لذا با اتحادی نانوخته با مذهبی‌ها و روحانیون همراه شدند تا جنبشی عمومی را علیه حکومت پهلوی سامان دهند، با این امید که در حکومت آینده نیز متناسب با نیروی صرف‌شده، سهم شراکتی داشته باشند و البته این چانه‌زنی و مطرح ساختن مطالباتی از این نوع را به پس از پیروزی بر حکومت شاه موکول می‌کردند. این اتحاد و پیوستگی در بازدیدهای گروهی با رهبری انقلاب در نوفل‌لوشاتو پاریس نمایان بود؛ جایی که همه گروه‌ها، تجمع حول محور مذهبی و شخص وی را برای هماهنگی و یک‌صدا شدن بر علیه دیکتاتوری شاه پذیرفته بودند و از آن سو نیز به گروه‌ها و طیف‌های مختلف جامعه برای نقش داشتن در حکومت آینده نوعی اطمینان‌بخشی صورت می‌گرفت. این همراهی و اتحاد تا پای پلکان هواپیما در فرودگاه مهرآباد و چندی پس از آن نیز ادامه داشت.

با شکل‌گیری این اعتماد به نفس که قدرت هدایت جمعی در فضای ملت‌هت‌انقلاب و تغییر حکومت در دست روحانیون قرار دارد، قدرت چانه‌زنی گروه‌های سیاسی خارج از حلقه قدرت را کاهش داد و گروه‌های سیاسی و تحصیلکردگان لیبرال که تا لحظه ورود به ایران نزدیک‌ترین حلقه به رهبری انقلاب را تشکیل می‌دادند، به تدریج به حاشیه رانده شدند و جای خود را به تازه‌واردانی دادند که گرچه در جریان انقلاب به نسبت گروه‌های سیاسی هزینه به‌مراتب کمتری پرداخته بودند، اما ارتباط، هماهنگی و ادبیات مشترکی با شخص رهبر انقلاب داشتند.

اما جمهوری اسلامی پس از گذشت سال‌ها از عمر خود، به اقرار و تأیید نهادهای مسئول در تبلیغ فرهنگ مذهبی در درونی‌سازی و گسترش فرهنگ مذهبی و اسلامی هرگز موفق نبوده است. تغییراتی مانند ایجاد محدودیت در نوع پوشش و ارتباط زن و مرد، موسیقی و سایر تفریحات و همچنین اجباری شدن حجاب به مقاومت مدنی از سوی جامعه می‌انجامید یا به لایه‌های زیرین جامعه می‌خیزد و مردم به ناچار زندگی دوگانه‌ای را برمی‌گزیدند.

علی‌رغم خواسته‌ها و شعارهای زمان انقلاب در برچیده شدن فساد و رشوه و پارتی‌بازی و آنچه نظام اداری فاسد از آن رنج می‌برد، نه تنها توفیقی حاصل نشد، بلکه این انقلاب بود که در نظام فاسد اداری تحلیل رفت و نتایجی به‌مراتب فجع‌تر از قبل حاصل شد. ارزش‌های معنوی انقلاب به‌مرور جای خود را به دروغ، فساد، باندبازی و دزدی داد و حجم اختلاس از اموال عمومی سر به فلک کشید.

در بعد سیاسی نیز انقلاب اسلامی توفیق چندانی نداشته است. تجربه سایر جوامع نشان می‌دهد که در اکثر انقلاب‌ها، لزوماً گروه‌های پیشرو و مؤثر و مشارکت‌کننده در شکل‌گیری و پیروزی انقلاب به حکومت نخواهند رسید. در ایران هم پس از انقلاب ۵۷ و در اثر جابجایی و تغییر فضای حاکم از اتحاد و همراهی برای مبارزه علیه شاه به فضای رقابت برای تشکیل حکومت، نزدیکان رهبر انقلاب که حلقه قدرت را شکل می‌دادند به یارگیری سیاسی پرداختند و حلقه دوستان و نزدیکان به مرکز قدرت را هر روز تنگ‌تر و محدودتر ساختند تا سهم بیشتری نصیب خود کنند و گروه‌های به‌زعم خود غیرخودی را از صحنه خارج سازند. عده‌ای در محاسبات هزینه-فایده، لاجرم این جابه‌جایی قدرت را پذیرفتند، سکوت پیشه کردند و به حاشیه رفتند، ولی گروه‌هایی نیز با این تحلیل که برای محافظت از انقلاب و نیروهای فعال در آن و اندیشه‌های مرفقی در سطح اجتماع باید هزینه پرداخت کرد به مقابله با این انحصار و طردشدگی سیاسی پرداختند و بالطبع هزینه‌های گزافی نیز پرداختند.

به تدریج با پرننگ‌تر شدن خط و خطوط و مرزهای تفاوت فکری و رفتاری حاکمان با گروه‌های سیاسی به‌مرور با گسترش این طردشدگی محدودیت‌های عمده سیاسی و اجتماعی ایجاد شد و حاکمان کار را به برخورد‌های خشن فیزیکی کشانند و در مقابل در گروه‌های سیاسی نیز نوعی جبهه مقاومت

شکل گرفت.

فضای غالب شکل گرفته در سه سال اول انقلاب و حکومت شکل گرفته پس از آن، با فراز و نشیب‌هایی ادامه یافت و در این مدت، گروه‌های سیاسی در برابر فشار و سرکوب حکومت در جلب افکار عمومی، توفیق چندانی نیافتند، هرچند در مقاطع مختلف و در فرصت‌های به‌وجود آمده تحرکاتی هرچند محدود شکل گرفت و در جلب افکار عمومی نیز توفیق نسبی یافتند، اما در عمل استراتژی مشخصی برای مدیریت تغییر از سوی آنان مشاهده نمی‌شد.

مطرح شدن موضوع اصلاحات در فضای عمومی جامعه و مقایسه هزینه-فایده فرآیند اصلاحات در مقابل انقلاب، این بحث را مجدداً پیش کشید که آیا انقلاب سال ۵۷ علیه رژیم شاه، تنها راه باقیمانده و آخرین گزینه پیش رو بود یا امکان انجام اصلاحات و تغییرات مطلوب با هزینه‌های کمتر و کسب نتایج بهتر و مقرون به اهداف مورد نظر وجود داشت؟ در پاسخ باید به این نکته توجه داشت گرچه انجام اصلاحات و رفرم کم‌هزینه‌تر از انقلاب و بیشتر مقرون به هدف است، اما نکته اینجاست که همواره حکومت‌ها مرز بین اصلاح و انقلاب را تعیین می‌کنند. هر جا که حکومت راه را بر اصلاحات مسالمت‌آمیز ببندد، ناگزیر راه انقلاب برای مردم باز می‌شود و امکان انتخاب میان این دو روش به‌طور کامل در اختیار مبارزان و مخالفان حکومت‌ها نیست.

این مفهوم را کارل پوپر در کتاب معروفش، جامعه باز و دشمنانش، می‌گوید:

«دو قسم حکومت وجود دارد: یکی آنکه می‌توانیم بدون خشونت و خونریزی از شر آن خلاص شویم و قسم دیگر آنکه بدون خشونت و چه‌بسا به‌هیچ‌وجه- امکان خلاصی از شر آن میسر نیست. اولی دموکراسی و دومی حکومت جابرانه است.»

شاه تحت تأثیر عوامل مختلفی از جمله فشارهای دموکرات‌های حاکم بر آمریکا، مبنی بر رعایت حقوق بشر و کاهش فشار بر مخالفان و تلطیف فضای پلیسی و امنیتی، ناچار به تضعیف خفقان ساواک و پذیرش برخی اصلاحات و ایجاد فضایی نسبتاً بازتر شده بود، اما روحانیون با استفاده از شبکه گسترده و آماده به کار مبلغان مذهبی بیشترین بهره را از فضای ایجادشده بردند.

خود شاه البته چندان به لزوم اصلاحات اعتقادی نداشت و این را با برخورد‌های گاه‌به‌گاه خشن و سرکوبگرانه‌ای که به راه می‌انداخت نشان می‌داد و همین موضوع بی‌اعتمادی به انجام اصلاحات

## خود شاه البته چندان به لزوم اصلاحات اعتقادی نداشت و این را با برخوردهای گاه‌به‌گاه خشن و سرکوبگرانه‌ای که به راه می‌انداخت نشان می‌داد و همین موضوع بی‌اعتمادی به انجام اصلاحات را بیشتر گسترش می‌داد

را بیشتر گسترش می‌داد تا جایی که وقتی شاه اعلام کرد که صدای انقلاب مردم ایران را شنیده کسی به آن توجهی نشان نداد. پیشنهاد نخست‌وزیری به افراد شاخص جبهه ملی و در نهایت نخست‌وزیری بختیار و خروج شاه از کشور هم، راه را بر انجام اصلاحات نگشود، زیرا عملاً فضای گفت‌وگویی وجود نداشت که در آن اصلاحات امکان‌پذیر باشد، زمانی این تغییرات در سیاست‌های رژیم صورت گرفت که دیگر توده‌های مردم و مخالفان و مبارزان، چشمان خود را بر روی این تغییرات بسته بودند و به چیزی کمتر از سرنگونی رژیم و به‌ثمر رساندن یک انقلاب تمام‌عیار رضایت نمی‌دادند.

به‌عبارت دیگر انجام اصلاحات در فضایی که امکان گفت‌وگو میان حکومت و مخالفان وجود داشته باشد میسر است و با بسته شدن این فضا، فرصت برای انجام اصلاحات از دست خواهد رفت. در حکومت‌هایی که به انجام اصلاحات تن می‌دهند و انجام اصلاحات امکان‌پذیر است، نهادهایی وجود دارند که تغییر حکومت را بدون خشونت امکان‌پذیر می‌کنند؛ نهادهایی مانند رسانه‌های آزاد، نهادهای مدنی تأثیرگذار در حوزه‌های مختلف، حاکمیت فرهنگ انتقادپذیری در حکومت، دستگاه قضائی مستقل و قانون‌سالار غیروابسته به حاکمیت و پارلمان مردمی (هم از نظر روی کار آمدن، هم از نظر عملکرد و هم از نظر نظارت و ارزیابی) و از همه مهم‌تر حس همبستگی ملی که ماده اولیه همزیستی افرادی با عقاید و افکار متفاوت در کنار هم است.

در صورت فقدان این نهادها و شرایط، انجام اصلاحات واقعی و قانع‌کننده دشوار و غیرممکن می‌نماید. از این‌رو تنها با وجود فضای باز گفت‌وگو و انتقاد و با داشتن مطبوعات آزاد، امکان آن فراهم می‌شود که سیاست‌های

حکومت و دولت‌ها، مدام در معرض حک و اصلاح قرار گیرند. در طول عمر حکومت پهلوی چنین فضایی کمتر گشوده بود و زمانی به این نتیجه رسیدند که فضا را باز کنند که دیگر خیلی دیر شده بود و گوش شنوایی برای آن یافت نمی‌شد و ملت سراپا جوش و خروش و فریاد شده بود.

پیش‌زمینه انجام اصلاحات، وجود جامعه باز یا نسبتاً باز است. «جامعه باز»، جامعه‌ای است که در آن سیاست‌های دولت، برحسب انتقادات مستمر، تعدیل، تصحیح و دگرگون شود؛ البته دگرگونی در سیاست‌ها به‌طور اساسی ممکن است مستلزم تغییر هیئت‌حاکمه باشد، اما این تغییرات در صورتی که حکومت راه اصلاحات را مسدود نکرده باشد، از مسیر مسالمت‌آمیز و بدون خشونت و خونریزی صورت خواهد گرفت و در غیر این صورت، تنها با اعمال خشونت ممکن خواهد بود. از این‌رو پذیرش وجود مخالفان سازمان‌یافته و امکان گردش آزاد و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت از گروهی به گروه دیگر، شرط تحقق اصلاحات است.

شرایط به‌وجود آمده برای حکومت شاه می‌تواند درس عبرتی برای همه حکومت‌هایی باشد که به گمان خود از حمایت اکثریت برخوردارند و لذا خود را بی‌نیاز از نظارت نهادهای مدنی نظیر مطبوعات آزاد می‌دانند و فضای گفت‌وگویی انتقادی میان مردم و حاکمان را مسدود کرده و بنابراین اصلاحات را غیرممکن می‌سازند. در چنین شرایطی دو راه در پیش روی گروه‌های سیاسی و مردم تحت فشار اختناق باقی می‌ماند: یا در مقابل دیکتاتوری تمکین کنند و به زندگی فلاکت‌بار تحت سلطه حاکمان ادامه دهند، یا هزینه‌های گزاف انقلاب را بپذیرفته و حاکمان را در جریان تغییرات خشونت‌بار سرنگون سازند و حاکمان جدیدی برگزینند.

هرچند به شهادت تاریخ این سرنوشت محتوم همه حکومت‌های مستبد است، منتهی هر بار با وجود هزینه‌های فراوان و خسارات جبران‌ناپذیری که انقلاب‌ها به همراه دارند، حاکمانی که با انقلاب در رأس قدرت قرار می‌گیرند، از این واقعه درس نمی‌گیرند و برای حفظ انقلاب و ایدئولوژی حاکم، حکومت جابرانه‌ای را سامان می‌دهند و فضای گفت‌وگو و انجام اصلاحات و تعامل با جامعه مدنی را مسدود و محدود می‌کنند، غافل از اینکه ایجاد و حفظ جامعه باز تنها راه پیشگیری از انقلاب‌های خونین مجدد برای تغییر ناگزیر حاکمان است. ❖



# چرایی سقوط نظام شاهنشاهی و سلطنت مطلقه جایگزین مشروطه

محمد عسگری وفا

## و اما بعد

درباره آسیب‌شناسی نظام حکومتی گذشته، ریشه‌ها و دلایل وقوع انقلاب ۵۷ دیدگاه‌ها مختلف و تحلیل کم نیست، گرچه ممکن است کافی نباشد و کماکان از اولویت خاص خود برخوردار باشد، اما شرح و بیان امانت‌دارانه واقعیت‌های حاکم بر جامعه ایران از انقلاب مشروطه به بعد، به‌ویژه از کودتای ۲۸ مرداد تا روزهای منتهی به انقلاب، برای نسل‌های پس از انقلاب را بسیار مفید فایده و مؤثر می‌دانم. اگر زمینه‌سازی دقیق و درست برای مقایسه طبیعی دستاوردهای انقلاب یا کم‌وکاستی‌هایش نسبت به نقطه عزیمت صورت نگیرد، بعید است داوری منصفانه‌ای ممکن شود. اینکه کل جامعه در چه موقعیت خرد و کلان فردی و اجتماعی قرار داشتند و از چه امکاناتی برخوردار بودند و نحوه بهره‌برداری از آن امکانات چگونه بوده و در چه فضایی تنفس و زندگی می‌کردند و اکنون در کجا قرار دارند، منطقی‌ترین و نادیده گرفتن آن واقعیت‌ها و مقدمات ظلم به هر دو سوی واقعه است؛ بنابراین، با گزارش واقعی و امانت‌دارانه مشاهدات و دریافت‌های شخصی

بخواهیم اهل دیاری را به کیفر گناه هلاک سازیم پیشوایان و منعمان آن شهر را امر کنیم راه فسق و تبهکاری و ظلم در آن دیار پیش گیرند و آنجا تنبیه و عقاب لزوم خواهد یافت، آنگاه همه را به جرم بدکاری هلاک می‌سازیم.

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

خداوند کیوان و گردان سپهر

فروزنده ماه و ناهید و مهر

خرد گر سخن برگزیند همی

همان را گزیند که بیند همی

خرد را و جان را همی سنجد اوی

در اندیشه سخته کی گنجد اوی

بدین آلت رأی و جان و زبان

ستود آفریننده را کی توان

به هستیش باید که خستو شوی

ز گفتار بی کار یکسو شوی

پرستنده باشی و جوینده راه

به ژرفی به فرمانش کردن نگاه

توانا بود هر که دانا بود

ز دانش دل پیر برنا بود

از این پرده برتر سخن گاه نیست

ز هستی مراندیشه را راه نیست

سخن را با نام خداوند و ذکر صفات کمالیه به تناسب موضوع روش حکیمانه بزرگان علم و ادب این سرزمین آغاز می‌کنم، ما نیز که ریزه‌خوار این خوان گسترده‌ایم، پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر را با نام خدا و با بهره‌گیری از راستان‌نامه باستان حکیم ابوالقاسم فردوسی پی می‌گیریم. نامه‌ای که اگر صحنه‌آرایی‌های هنرمندانه و پرداخت‌های زیبایی‌شناختی را کنار نهدیم و گوهر جانش را به نقد جان مشتری باشیم و به مناقش خرد حجاب برگیریم، آنچه پرتوافکن می‌شود، به‌زعم این درس آموز نوپای کلاس اولی نوراست و ترجمان کلام سرشار از حکمت الهی در قرآن کریم است، به‌ویژه: «تَلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يَحِبُّ الظَّالِمِينَ»<sup>۱</sup> این روزگار را به اختلاف احوال (گاهی فتح و غلبه و گاه شکست و مغلوبیت) میان خلائق می‌گردانیم که مقام اهل ایمان به امتحان معلوم شود تا از شما مؤمنان آن را که ثابت در دین است گواه دیگران کند و خداوند ستمکاران را دوست ندارد. «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا»<sup>۲</sup> و ما چون



نمایی از اسدآباد همدان

چیست که بر تاج پادشاست  
نزدیک رفت پیرزنی کوژ پشت و گفت این اشک  
دیده من و خون دل شماس  
و دویستی‌های باباطاهر:  
اگر دستم رسد بر چرخ گردون  
ازو پرسم که این چون است و آن چون  
یکی را داده‌ای صد ناز و نعمت یکی را قرص  
جو آلوده در خون

اسدآباد در پنجاه کیلومتری مرکز شهر همدان  
و همسو با بزرگراه همدان-کرمانشاه، با مساحت  
۱۱۹۵ کیلومترمربع و اکنون جمعیتی بالغ بر  
۱۱۰ هزار نفر و در همسایگی استان کردستان  
واقع شده است. تا سال ۵۷ در تمام شهر و قریب  
یکصد روستای بزرگ و کوچک آن، فقط یک  
کتابخانه یک طبقه وجود داشت که سال ۵۰ با  
زیربنایی حدود ۳۰۰ الی ۴۰۰ مترمربع، تأسیس  
شده بود و تنها فضای فرهنگی، هنری و حتی  
ورزشی تمام منطقه بود.

در شهر سه مدرسه ابتدایی، یک دبیرستان  
پسرانه نوساز در رشته علوم تجربی و یک  
دبیرستان فرسوده خشت و گلی با سقف چوبی  
چهار کلاسه دخترانه در رشته علوم انسانی، دو  
مدرسه راهنمایی دخترانه و پسرانه با مقیاس  
کوچک‌تر، ولی با همان خصوصیت‌ها و بدون  
هیچ فضای کتابخانه‌ای، هنری و ورزشی  
سرپوشیده وجود داشت. تنها زمین فوتبال شهر  
خاکی و پر از شن و سنگ‌ریزه بود و در مسیل  
رودخانه تسطیح شده و از همه مشخصات  
یک مجموعه ورزشی فقط و فقط، مزین به دو  
چارچوب فلزی به نام دروازه شده بود و البته  
اتاق بزرگی از یک دبیرستان متروکه قدیمی  
هم به تمرین کشتی اختصاص داشت با تشکی  
برزنتی و فرسوده. نه سالن و سن نمایش تئاتری،  
نه سینمایی، نه کانون پرورش فکری کودکانی،  
نه مجتمع سرپوشیده یا حتی روبازی برای  
فعالیت‌های فرهنگی، نه آموزشگاهی در رشته‌ای  
از رشته‌ها، نه استخری و نه آموزش شنایی، نه  
تفریحگاه و نه تفرجگاهی، هیچ‌کدام در شهر  
وجود نداشت. تنها نام غیردرسی شنیده‌شده از  
اول ابتدایی تا سال دوم دوره متوسطه؛ یعنی  
ده سال سپری‌شده در اسدآباد، «پیشاهنگی»  
بود. شهر یک کتاب‌فروشی هم نداشت. در تمام  
مدارس، حتی دبیرستان‌ها، یک جلد فرهنگ  
لغت فارسی یا انگلیسی پیدا نمی‌شد. چوب و  
فلک و ضرب و شتم، چرا کتمان کنم! بود و از  
نوع مرغوبش هم بود! ترکه گل!

در اواخر دهه ۴۰ شاهد بودم فرزند همسایه  
مسکین ما که فرزندی بسیار باهوش، عاقل

## در آن دوره محبوب‌ترین کتاب نزد من و بسیاری از هم‌نسلانم، موش و گربه عبید زاکانی بود. چنان‌که شعرها و نوشته‌هایی هم که جنبه حماسی داشت و تهییج‌کننده بود و رنگ و بویی از اعتراض به فقر و فاصله طبقاتی داشت بسیار سریع در ذهن می‌نشست و در حافظه جای خوش می‌کرد

می‌داد و در چشم به‌هم‌زنی شبکه اطلاع‌رسانی  
این زنجیره دیگران را آگاه می‌کرد. آن روز نیز  
چنین کرده بودند. دو برادر از جمع کارگران آن  
روز ما، متعلق به خانواده‌های فقیر و تهیدست بود  
که چون پدر خود را از دست داده بودند با کار  
روزمزدی خانواده خود را اداره می‌کردند. برادر  
بزرگ‌تر در سن سربازی بود. به همین دلیل فرار  
کرد، ولی از دست گروه کمین از جهت مخالف  
افتاد. جوانی بسیار رشید و قوی‌هیکل و خیلی  
مؤدب و مورد احترام و علاقه اهل محل بود.  
همان قد و قامت کار دستش داده بود. چون  
در ارتش برای گذراندن دوره‌های خاص رزمی  
و جنگی انتخاب شده بود. متأسفانه چند روز،  
فقط چند روز پیش از پایان خدمت و ترخیصش  
دچار حادثه سقوط از ارتفاع شد و در جا جان  
سپرد. این جزئیات را یکی از هم‌دوره‌ای‌های  
صمیمی وی گزارش کرد. در روز انتقال جسد  
و تشییع او، یک محله شمع‌وار می‌سوخت و  
می‌گداخت و سرتاپای حکومت را به باد ناسزا  
گرفته بود. ناله‌ها از ظلم و تبعیض بر آسمان بود  
و بر این خدمت اجباری که فقط برای بچه‌های  
فقیر اجباری شده بود لعنت می‌فرستادند.  
از زمینه‌ها و تأثیر شرایط بر شکل‌گیری  
شخصیت و تمایلات و جهات فکری گفتم. بد  
نیست اشاره کنم در آن دوره محبوب‌ترین کتاب  
نزد من و بسیاری از هم‌نسلانم، موش و گربه  
عبید زاکانی بود. چنان‌که شعرها و نوشته‌هایی  
هم که جنبه حماسی داشت و تهییج‌کننده بود  
و رنگ و بویی از اعتراض به فقر و فاصله طبقاتی  
داشت بسیار سریع در ذهن می‌نشست و در  
حافظه جای خوش می‌کرد. مثل اجتماعیات  
پروین اعتصامی برای نمونه شعر «اشک یتیم»:  
روزی گذشت پادشهی از گذر گهی فریاد شوق بر  
سر هر کوی و بام خاست  
پرسید زان میانه یکی کودک کائن تابناک

خود از دهه ۴۰ خورشیدی به بعد، امیدوارم به  
نسبت توانم در یاری به این هدف حق‌مدارانه و  
حقیقت‌گرایانه، نقشی، ولو اندک، داشته باشم.  
این بخش، خاطرات دوران پیش از دی‌ماه  
۱۳۵۵ را دربردارد که تاریخ اشتغال به کارم در  
آموزش و پرورش شهر همدان است.

### بخش اول

من در سال ۱۳۳۴ در محله سیدان اسدآباد  
به دنیا آمده‌ام. در خانه‌ای روبه‌روی خانه و برج و  
باروی گلی، ولی بسیار مرتفع و وسیع امام‌جمعه  
پیشین اسدآباد؛ فردی که محبوب‌ترین و  
بانفوذترین شخصیت آن منطقه بود، در آن حد  
که عمال رضاشاه در منطقه بدون اذن وی هیچ  
اقدامی، حتی سربازگیری، نمی‌کردند و همه  
اعتبار معنوی و مادی‌اش پس از درگذشتش به  
فرزندان و نوه‌هایش رسیده بود و نیز در مجاورت  
بقایای خانه پدری سید جمال‌الدین اسدآبادی و  
منزل خواهرزاده ایشان.

زندگی در میان این دو نقطه و کانون سیاسی،  
اجتماعی و دینی و شنیدن متواتر از حوادث  
واقعه و کنش‌ها و واکنش‌های آن دو شخصیت  
کم‌نظیر، خصوصاً سید جمال‌الدین از یک طرف  
و فاصله طبقاتی خردکننده از طرف دیگر، کافی  
بود که کنج‌کاو‌های برانگیخته شود و بذر پرورش  
سیاسی و نگاه نفاذانه و بعضاً نفرت از دیکتاتوری  
رضاخان و محمدرضا در دل‌ها کاشته شود و  
چنین نیز بود؛ مثلاً منفورترین افراد حکومتی  
برای من از سنین بسیار پایین ژاندارم‌ها بودند و  
نفرت‌انگیزترین عمل، هجوم گاه و بیگاه مأموران  
ژاندارمری برای سربازگیری اجباری، به خانه‌ها  
و مزارع و باغات مردم بود. بازداشت خشونت‌بار  
جوانان رشید و در نتیجه تأثر عمیق عاطفی  
شاهدان عینی از این حمله‌های مغول‌وار و در  
پی آن بر آسمان شدن ناله و شیون و ابستگان  
دستگیرشدگانی که بعضاً بازگشتی جز مرگ  
نداشتند، به شدت مرا آزرده‌خاطر می‌کرد. از بد  
حادثه، یکی از تلخ‌ترین و غمبارترین خاطرات  
دوران کودکی‌ام مربوط به همین موضوع است.  
در اوایل بهار ۳۸ یا ۳۹، چهارساله یا پنج‌ساله  
بودم. برای انجام کارهای ضروری برای آمایش  
باغ‌های انگوری تعدادی کارگر همراه پدرم  
مشغول به کار بودند. از همه آنان برای رفع  
خستگی و صرف چای و میان‌وعده غذایی  
دعوت شد. تازه در کنار سفره مستقر شده بودند  
که هیاهویی به پا شد. این رسم مردمان روستا  
و شهرهای کوچک در تقابل با غافل‌گیری‌های  
ژاندارمری بود. اولین فردی که مأموران را  
مشاهده می‌کرد به نزدیک‌ترین فرد از اهالی خبر

مرور می‌کردم تا در حضور بزرگ‌ترها و لیبیک به درخواستشان برای قرائت روان و آهنگین کتاب‌های مورد نظر، خصوصاً اشعار نوشته‌شده به خط نستعلیق، آمادگی کافی داشته باشم. در چنان شرایطی، معلمی از شش کلاس‌های قدیمی، دارای طبع شعر و نسبتاً خوش‌قریحه و خوش‌لحن، هر سال بخش‌هایی از ترجیع‌بند فرخی سیستانی را در همه جشن‌ها می‌خواند و از تکرارش هم اصلاً خجالت نمی‌کشید. من ده سال به همان ترتیب آن را شنیدم و شاه‌بیت آن را هنوز هم به یاد دارم:

بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی  
ملک را در جهان هر روز جشنی باد و نوروزی  
دانش‌آموز فقیر گرسنه بی‌تن‌پوش مناسب و با  
گیوه یا گالش به پای روستایی و غیرروستایی  
نه‌چندان غنی‌تر از او را چهار ساعت سر پا نگه  
می‌داشتند تا برخلاف میل و رغبت اکثریت  
قریب به‌اتفاق معلمان باشرف با خیمه‌شب‌بازی  
چند نفر جیره‌خوار متظاهر و حتی متجاوز به  
دانش‌آموز تحت‌تعلیم خود در واقع «نامعلم» و  
دزد فرهنگ و اخلاق و اهل دود و دم و هرگونه  
فسق و فجور دیگر از جمله شرب خمر، آدم‌بدم  
نعره‌بزنند بدین بایستگی و بدان شایستگی و در  
«صف گماشتگان» فریاد جاوید شاه سر دهند.  
در نقطه مقابل و در همان صفاها و از زبان  
همان دانش‌آموزان نوجوان و جوان، اولین شعار  
تمسخرآمیز و شاید رندانه علیه شاه را با گوش  
خودم شنیدم: «جاوید شاه... شید شاه»، وصف  
رندانه، آگاهانه و مسبوق به سابقه ذهنی از دو امر  
است: نخست اینکه، شهر ما عمدتاً مرکب از دو  
طبقه اجتماعی بود: اربابان خرده‌مالک، فرزندان  
و ایل و تبارشان؛ و رعیت و کارگران و کسبه  
جزء و فرزندان و بستگانشان. در مدرسه هم  
ترکیب دانش‌آموزان دقیقاً مبین همین امر بود.  
پس طبیعی است اگر فرزند مالک زمین از دست  
داده در اجرای اصول انقلاب سفید، حرف پدر را  
شنیده باشد و در چنان صفی و آن چنان جشنی،  
چنان فحشی را نثار شاه کند، ولی جالب این  
است که نفرت دور و بر من نیز که مانند خودم  
از طبقه مقابل بودند نیز هم‌صدا می‌شدند و  
همه با هم آن جوابیه موزون و خوش‌ساخت  
دهان خردکن را در آن هیاهو فریاد می‌کردند  
و می‌خندیدند و جشن خود را داشتند (جهان  
گو بی‌صفا شو من صفای دیگری دارم)؛ امر دوم  
به میراث فکری سلسله‌جنبان انقلاب مشروطه  
و ادبیات رایج از اجتماعیات دوره مشروطیت  
برمی‌گردد، از جمله اشعار تند میرزاده عشقی  
علیه رضاشاه (پدر ملت ایران اگر این بی‌پدر

چنان‌که معمولاً هر سال در دهه محرم با منع  
واحضار بعضی سخنرانان و بعضی دستگیری‌ها،  
این تنها امکان کار فرهنگی را منتفی یا  
بی‌خاصیت می‌کردند. این فقر و فلاکت نفرت‌زا  
فقط مختص حوزه فرهنگ نبود. همه امکانات  
بهداشتی ما خلاصه می‌شد به یک درمانگاه  
روزانه برای ویزیت و مداوای سرپایی مراجعات  
سطحی با حضور چندساعته یک پزشک هندی  
و مرد مسنی به‌عنوان تزریق‌تجی که خشونت  
به‌طور طبیعی از چهره‌اش می‌بارید. در چنین  
منطقه‌ای با چنان شرایطی، هر سال چند نوبت  
در سرما و گرما و به‌مدت چند ساعت در نیم‌روز  
چهارم و نهم آبان، ششم بهمن، سوم اسفند و  
۲۸ مرداد، جشن‌های فرمایشی و واقعاً توخالی  
شاهنشاهی در محوطه دبیرستان پسرانه برگزار  
می‌شد و حمد و ثناهای به‌اصطلاح مقامات  
اداری شهر از پشت بلندگو نثار «خدايگان  
بزرگارتشتاران» می‌شد و حماقت را به آنجا  
می‌رساند که نعره‌زده شود «چه فرمان یزدان  
چه فرمان شاه». قطع‌نظر از ضد فرهنگی بودن  
این شعار متکبرانه سیاسی، بلاهت و حماقت از  
سر و روی خود عبارت و طراحان و بهره‌برداران  
آن می‌بارید، چون در چنان محیطی با بافت  
اجتماعی شدیداً مذهبی، که گاه در خاندانی با  
دهها فرزند و نوه و نبیره، همه نام‌ها بلااستثنا  
به نام علی و ترکیباتی با محوریت همین اسم،  
نام‌گذاری می‌شد و ارادت باطنی به علی (ع) در  
میان مردم چنان تبلور یافته بود که شاه ولایت  
را علی (ع) می‌دانستند و غیر از خدا و پیامبر و  
علی و اولاد علی، اطاعت از هر کس دیگری  
در هر درجه و مقامی را شرک می‌شناختند،  
کاربرد صفت «خدايگان» در واقع امضای سند  
سقوط شاه محسوب می‌شد، حتی روستاییان  
کم‌سواد یا بی‌سواد ساده‌دل، اما کاملاً آشنا با  
سنت شیعی و سخت‌پایبند به آن، شعار «چه  
فرمان یزدان، چه فرمان شاه» را کفرآمیز دانسته  
و شاه را با فرعون و نمرود و امثال‌ذلک مطابقت  
داده و منفور می‌شدند. در روستاها و جمع‌های  
زیادی در آن منطقه، تمام فصل زمستان و در  
شب‌های عادی و خارج از مناسبت‌ها و مراسم  
رسمی عمومی مذهبی، در منازل خود، به‌صورت  
دوره‌ای در شب‌نشینی‌های طولانی، مقاتل‌خوانی  
می‌کردند و قصه‌خوانان خوش‌قریحه و دارای  
صوت و لحن جذاب قصه‌های تاریخی منظوم  
و منثور از پیشوایان دینی و قهرمانان ملی یا  
محلی را می‌خواندند. من خود از کودکی در  
چنین محفالی رشد یافتم و از سوم و چهارم  
ابتدایی روزها چنین کتاب‌هایی را چند بار

و باجربزه و شجاع بود به رئیس دبیرستان  
پیشنهاد کرده بود به‌جای شهریه ثبت‌نامی،  
محیط دبیرستان را درخت‌کاری کند و پذیرفته  
شد و این کار را به‌تنهایی انجام داد. در تمام  
دوران تحصیل یا شاگرداول بودم یا نفر دوم و  
فقط در یک درس تجدیدی شدم: درس علوم  
اجتماعی. مدرس آن هم بخشدار شهر بود. وقتی  
پیگیری کردم گفتند دستور سراسری بوده تا  
علاوه بر اینکه بچه‌ها مجبور می‌شوند طی  
تابستان کتاب‌های نوشته‌شده به نام شاه؛ یعنی،  
مأموریت برای وطنم و انقلاب سفید را در دست  
بگیرند و مطالعه کنند، در همه محافل خانوادگی  
و گروهی هم نقل‌مجلس باشد. از بارزترین نکات  
موضوع تمسخر در بین جوانان نسبت به این  
کتاب‌ها این بود که مگر شاه سواد و توان نوشتن  
هم دارد؟! و نیز اینکه انگار خود را بالاتر از  
کوروش و داریوش دانسته، در کسوت یک ناجی  
مورد تأیید آسمان دچار توهم خودخداپنداری  
شده است. شکل‌گیری مقایسه و انطباق این  
پدر و پسر با فرعون در ذهن و سوابق ذهنی  
بزرگ و کوچک ما، خصوصاً نسل جوان شاغل  
به تحصیل، از مشترکات فکری بنیادی و در  
سرلوحه‌نقدها بود. شاید بر اساس همین ذهنیت  
بود که یک روز در سال ۵۶، در دفتر معلمان و  
در جمع همکارانی که رئیس مدرسه‌اش، برادر  
رئیس راهنمایی و رانندگی شهر بود، هرچند که  
خودش انسان باشخصیت و بامرامی می‌نمود،  
گفتم شاه اگر خجالت نمی‌کشید، به‌جای این  
عبارت ثابت «با تأییدات خداوند متعال ما... مقرر  
می‌داریم» در بالای صفحه توشیح قوانین و  
فرامین می‌نوشت «با تأییدات ما، خداوند متعال  
مقدر داشت که چنین و چنان شود» یا روزی  
نیمه‌های درس تاریخ پنجم ابتدایی، درس رارها  
کردم و به سمت دفتر مدرسه رفتم. معاون بسیار  
باهوش و اهل مطالعه و فعال سیاسی که مروج  
فرهنگ مبارزه عدالت‌خواهانه بود و مؤانستی با  
معلمان هم‌سنخ داشت، فوری و در حضور همان  
مدیر گفت خسته شدی؟! بلافاصله گفتم، بله  
خسته‌ام، ولی نه از کار، از شنیدن این همه تاریخ  
بافته از دروغ و غلو و حماقت و بدتر از آن اینکه  
تعلیم‌دهنده این‌ها به بچه‌های مظلوم هستم.  
تمام فضای مشارکت اجتماعی مردم در امور  
مختلف به تکیه‌ها و مساجد و مراسم و مناسک  
سنتی مذهبی از جمله تعزیه محدود بود، که  
آن را هم از دهه ۵۰ به بعد با هجوم مأموران  
ژاندارمری به هم می‌ریختند و برای لعن و نفرین  
و بدویراه جمعیت پیر و جوان و زن و مرد  
ناکام‌مانده از فیض تعزیه هم‌تره خرد نمی‌کردند.



یا هر فعالیت فرهنگی، هنری یا تفریحی دیگری نبود. این‌ها که هیچ، حتی در آن مجموعه حمام پیش‌بینی نشده بود و چون خارج از مرکز شهر بود تا یک الی یک‌ونیم کیلومتری دانشسرا هیچ خبری در هیچ زمینه‌ای از موارد نام برده شده نبود. با دنیای خارج هیچ ارتباط فکری و دادوستد علمی و پیوند فرهنگی و هنری وجود نداشت. الا اینکه در آن فاصله و نزدیک‌تر از ما به مرکز شهر و نرسیده به زندان شهربانی و درست در مسیر اصلی تردد ما، ساختمانی با سقف چوبی و دیوارهای خشت و گلی بسیار بلندی وجود داشت که قلعه‌ای فرسوده و سیلی خورده از باد و باران در گردش روزگاران را شبیه‌تر بود تا یکی از بناهای مقبول و مورد انتظار در هگمتانه، پایتخت بازمانده از مادها و به ارث رسیده به دوقلوی همزاد اشرف پهلوی، با ادعای وقوف بر دروازه تمدن بزرگ نوین. آنجا محل نگهداری بیماران روانی و ظاهراً فقط نگهداری آن‌ها بود! کسی نمی‌دانست چند نفر و چند سال بود که در آنجا بودند، گرچه چهره‌های آفتاب‌سوخته و درهم فرورفته و مستأصلی که با هر وسیله و طریقی خود را به پشت دریاچه‌های کوچک چسبیده به سقف می‌رساندند و از صبح تا شام از هر رهگذری تقاضای کمک و دریافت غذا و سیگار و شیرینی می‌کردند، می‌شد برآوردهایی داشت.

در هر صورت، سید معلمی را که قرار بود دانشسرا با روش‌ها، تجهیزات و علوم و فنون نوین آموزشی و تربیتی برای مجموعه انسان‌ساز و جامعه‌پردازی چون آموزش‌وپرورش از هر جهت آماده کند، در یک فضای ایزوله‌شده شبانه‌روزی و دور از مرکز شهر محصور کرده بود تا مانند هر دبیرستان عادی دیگری تمام روز در کلاس و شب تحت کنترل و نظارت معاون دانشسرا و سرپرست شب باشد. از همان قماش که پیش‌تر توصیف کردم. ارزاق معلمان را از انباری با همدستی انباردار که دانشجویی گماشته شده توسط خودشان بود برای تظاهر به امانت‌داری اموال معلمان کش می‌رفتند. با کمال تأسف و نیز اهل شرب خمر، فساد جنسی و زنا و اخلاقی بود. تا آنجا که علی‌رغم متأهل بودن، بارها دیده شده بود به همسر سرایدار باغی در مجاورت دانشسرا و متعلق به یکی از مالکان سرمایه‌دار شهر هم رحم نمی‌کند.

به هر صورت، معلمی که قرار بود سفیر فرهنگی جامعه شهری و نظام حکومتی در روستاها باشد، هم باید تحمل چنان جرثومه‌هایی را بکند و هم در حصار خوابگاه و کلاس، فقط کتاب حفظ

## هرگز قشون کشی روستاییان مظلوم و مستضعف با کمپرسی حمل مصالح ساختمانی و کامیون‌های حمل بار را در دهه ۴۰ برای گرامیداشت‌های اصول شش‌گانه به اصطلاح «انقلاب سفید» یا «شاه و ملت» فراموش نکرده‌ام

نفرت مردم بیشتر می‌افزود.

هرگز قشون کشی روستاییان مظلوم و مستضعف با کمپرسی حمل مصالح ساختمانی و کامیون‌های حمل بار را در دهه ۴۰ برای گرامیداشت‌های اصول شش‌گانه به اصطلاح «انقلاب سفید» یا «شاه و ملت» فراموش نکرده‌ام. روستاییانی که از جنایات و فساد زاندارمری و مأموران آلوده به تریاک و الکلی در به جان هم انداختن آن‌ها و سپس غارت اموالشان از طریق کارچاق‌کن‌های دست‌آموز و ارتشاء ناشی از آن، با وجود قضات رشوه‌خوار و مقامات اداری اهل دوز و کلک در هیچ زمانی در امان نبودند و نیز فرار مردمان آگاه و اصیل از این تجمعات بیگانه با درد مردم را در دهه ۴۰ از یاد نبرده‌ام. روزی به پدرم گفتم شیخ کاظم حمزه‌ای را دیدم که تک و تنها سوار بر الاغ از شهر خارج می‌شد، او که باغ و مزرعه‌ای ندارد به کجا می‌رفت. خندید و گفت ایشان هر سال یکی دو روز مانده به هر جشن و رویداد رسمی ملوکانه‌ای از شهر خارج می‌شود تا بهانه‌ای برای حضور نداشتن در مراسم و گریز از دعا و ثنای شاه داشته باشد، یا آقا جلال جمالی را که مظهر ادب و کمال و یادآور سید در هر بزنگاهی. روحش شاد و گرمی و در محضر روزی خواران آستان ربوبی هم یاد باد از آن روز که پدران و شیرین پرسید آیا شعر بی‌نقطه سراغ دارید و نگاه به خطی خوش و سپید بر صفحه سیاه دیوار روبه‌رو نقش بیداری زد و از بیدارگری سترگ سخن راند. شعری از خواهرزاده سید جمال خطاب به ایشان با این مطلع:

ولد صالح والا گهرم گل مه‌رو و مه گل صورم

از مهر ۵۱ تا خردادماه ۵۳، در دانشسرای مقدماتی همدان، دوره دوساله‌ای برای آموزش معلمی در دوره ابتدایی گذراندم. در آن دو سال خبری از سالن ورزش و تئاتر و استخر و آموزش موسیقی

است...؛ سابقه عملکرد رضاخان و فوج قزاق در همدان و وحشی‌گری‌های سربازان روسی در زمان اشغال منطقه و رشادت‌های مردم در دفاع از دولت ملی مرحوم مصدق و اقدام علیه محمد رضاشاه، به طوری که اولین یا در شمار اولین‌هایی بوده‌اند که مجسمه شاه را زنجیر کنان با کامیون به زیر کشیدند و نیز حمله به فیضیه و ضرب و شتم طلاب و دستگیری، زندان و سپس تبعید رهبر فقید انقلاب بر مردم متدین و سنتی منطقه تأثیر داشت و روحانیت همدان در اعتراض به آن دستگیری و زندان و تبعید بسیار فعال بود و نقشی بارز داشت. از بدترین کارهای دربار ایراد اتهام وابستگی رهبر فقید انقلاب و رهبران روحانیت به انگلستان و انعکاس این اتهام سخیف در رادیو بود. من به‌طور مستقیم شنیدم و هنوز هم لحن و صدای غرای خواننده متن از رادیو، در یکی از غروب‌های ایام پس از دستگیری را به خاطر دارم و میزان تأثیر مرحوم پدرم و پوزخندهای توأم با مضحک دانستن چنان تبلیغات احمقانه‌ای در ذهنم مانده است.

بالاخره آن سرزمین، دیار ملاحسینقلی همدانی، عین‌القضات، باباطاهر، ابن‌سینا، آخوند ملاعلی معصومی، میرزاده عشقی و سید جمال‌الدین اسدآبادی است. مجموعه این عوامل از مردمان آن دیار، حتی از روستاییانش، مردمانی آگاه، بیدار و سیاسی ساخته بود و هر پدیده‌ای زیر ذره‌بین نقد و تجزیه‌وتحلیل قرار می‌گرفت. به‌عنوان مثال، مرگ مرحوم تختی، در اولین ساعات صبح بعد از حادثه با لشکری از غم بر جانمان یورش آورده بود. موضوع محوری پیچ‌پیچ‌ها و تبادل اطلاعات در آن واقعه تأکید بر نقش محوری شاهپور غلامرضا با مباشرت ساواک در قتل بود. یا در اوج حساسیت مردم متدین به کشتار فلسطینیان توسط اسرائیل، خصوصاً قتل‌عام صبرا و شتیلا به سرکردگی «شارون» که بعدها به همین دلیل لقب «قصاب صبرا و شتیلا» یافت و کمک‌های خیره‌کننده مالی چهره‌های سرشناس یهودی همدان به اسرائیل با سرکردگی یکی از پزشکان شهر خشم عمومی را برانگیخته بود. چنان‌که ارتباط قاچاقچی معروف و مشهور به «دایی قاسم همدانی» با دربار، خصوصاً شاهپور غلامرضا، بسیار زبازد مردم بود و به‌عنوان نشانه فساد افسارگسیخته در نظام، همه‌جا نقل محافل بود.

در چنین فضایی، دم از انقلاب سفید زدن و وعده رساندن مردم به دروازه‌های تمدن بزرگ نوین با برگزاری جشن‌های کذایی و نمایشی نه‌تنها دردی را دوا نمی‌کرد، بلکه بر بی‌اعتمادی‌ها و

## معلمی که قرار بود سفیر فرهنگی جامعه شهری و نظام حکومتی در روستاها باشد، هم باید تحمل چنان جرثومه‌هایی را بکند و هم در حصار خوابگاه و کلاس، فقط کتاب حفظ کند و دیگر هیچ؛ حتی آزادی عمل برای انتخاب گشت‌وگذار آن دبیرستانی را هم نداشته باشد

شخصی خود را نداشت. یک افسر نظامی هم مأمور مراقبت شبانه‌روزی از او بود و نقش سوم هم به پزشک معالجه‌ی اختصاص داشت که او هم نظامی بود. پیام نمایشنامه این بود که خوی متکبرانه آن نظامی‌الینه‌شده حتی در آن شرایط هم دست از سر این بیمار رنجور محتاج دیگران برنمی‌دارد و اجازه نمی‌دهد درک کند که معالجه او با فرمان نظامی و اوامر و نواهی متکبرانه و مستبدانه شدنی نیست. او بیماری است که باید به فرامین پزشک و مراقبش تسلیم باشد، نه فرمانده ستادی که فرمان می‌راند و همه باید فقط از او اطاعت کنند. این کار را هم پس از گذشت حدود یک ماه یا بیشتر از تمرینات، تعطیل کردند.

۳. در سال ۵۲ از یکی از دبیران علوم اجتماعی دعوت کردیم با ما از تجارب اجتماعی خود در دوران خدمت بگوید و هفته‌ای یک بار به صورت پرسش و پاسخ جلسه برگزار کند. جلسه اول برگزار شد و بسیار هم از آن استقبال شد، ولی جلسه دوم را حتی اجازه ندادند گفت‌وگو به پایان برسد. گویا جاسوسان خبر جلسه را به مقامات رسانده بودند که در آن وقت شب به معاون دانشسرا که سرپرست شبانه هم بود و در منزل سازمانی مجاور دانشسرا با خانواده‌اش مستقر بود زنگ زده بودند و وادارش کرده بودند که علی‌رغم موافقت قبلی رو در روی دبیر مدعو و دانشسرایبان بایستد و جلسه را تعطیل کند. انتظارش را هم داشتیم؛ آن هم معاونی با آن اوصاف پلید.

۴. مطلبی بسیار مهم‌تر و تأثیرگذارتر بر روحیه معلمان جوان، از یک‌سو و بنیان‌کن‌تر برای نظام متزلزل شاهنشاهی از سوی دیگر، این بود: در یکی از روزهای بهمن‌ماه سال ۵۲، هرچه منتظر ماندیم تا زنگ پایان درس پیش از نهار نواخته شود، خبری نشد. اعتراض‌ها

کند و دیگر هیچ؛ حتی آزادی عمل برای انتخاب فعالیت فوق‌برنامه و گشت‌وگذار آن دبیرستانی را هم نداشته باشد. در نهایت امتحانی را پشت سر گذارد و وارد روستا بشود. ارمغان علمی-آموزشی و فرهنگی چنین معلمی برای روستا و آموزش و پرورش چه می‌توانست باشد، مخصوصاً وقتی که خبر تشریفات عجیب‌وغریب و هزینه‌های تصورناپذیر پذیرایی از سران کشورهای عموماً خائن به ایران، اسکان آنان و حمل‌ونقل هوایی با آن اقتضائات و صدالبته افتضاحات در شیراز و جشن هنرش را می‌شنیده و در همان حال درگیر پیامدهای بازداشت‌ها و زندان و شکنجه و اعدام مبارزان آزادی‌خواه و عدالت‌طلب بوده. از جمله نمایش تلویزیونی دادگاه فرمایشی جریان گلسرخ و کرامت دانشیان و چند ماه بعدش مصائب خود همدان را که اشاره خواهد شد و نیز در نظر بگیرید نمک‌پاشی بر این‌گونه زخم‌ها را وقتی که دیکتاتور خودرأی مورد حمایت امریکا و انگلیس، در برابر چشم مردم و سران کشورهای دیگر کوروش را مستقیماً خطاب قرار داد و گفت تو آسوده بخواب که ما بیداریم. در حالی که با گستاخی تمام، دم از آزادی و دموکراسی و انقلاب سفید و انقلاب شاه و ملت می‌زد، خود و همه سیستم تمرکزگرای وابسته به فردش، آستانه تحملی در حد کدخدای یک آبادی دوران زندگی بدوی را هم نداشت. بد نیست برای نمونه چند اتفاق کوتاه و گویا را از آن دوران بازگو کنم.

۱. در پاییز سال ۵۱، از حدود سیصد نفر دانشجو معلمان سال اول و دوم، شش یا هفت نفر شبانه در یک کلاس برای آموزش‌های قرآنی جمع شدیم که پس از دو سه شب این جلسه را تعطیل کردند.

۲. روزی از روزهای زمستان ۵۱، دوستی پیشنهاد کرد نمایشنامه‌ای را بخوانم و اگر موافق باشم برای ایفای نقش در تمرینات شرکت کنم. گفتم کجا قرار است اجرا شود. گفت در سالن غذاخوری دانشسرا دکور می‌بندیم و برای بچه‌ها اجرا می‌کنیم، بلکه آغازی باشد برای راه‌اندازی این‌گونه فعالیت‌ها و در عین حال، هم مهارت‌آموزی برای معلمان است و هم استفاده درست‌تری از اوقات فراغتشان. زمینه‌های مقدماتی آن هم فراهم شده است. فقط باید مدتی در یک گوشه از خوابگاه و در زمانی که بچه‌ها حضور ندارند به صورت فشرده تمرین کنیم. موضوع نمایش مقطعی از زندگی یک صاحب‌منصب نظامی تندخویی در بستر بیماری بود که قدرت انجام هیچ‌یک از امور

بالا گرفت و سرک کشیدن‌ها و کنجکاوی‌ها زیاد شد، معلوم شد عده‌ای ناشناس در محل خوابگاه‌ها، واقع در سالن روبه‌روی کلاس‌های درس در حال ترددند. بعد که آن‌ها رفتند و در کلاس‌ها باز شد و وارد خوابگاه‌ها شدیم، معلوم شد مأموران ساواک قفل تمام کمد‌های شخصی را باز کرده‌اند و نظم و نظام وسایل افراد را به هم ریخته‌اند. هیچ‌کس نمی‌دانست چه خبر است و چه شده است. بی‌اطلاعی از هدف مأموران و علت واری و جست‌وجو ذهن‌ها را مشوش کرده بود و اضطراب و نگرانی تمام فضا را پر کرد، اما برای لحظه‌هایی همگان دل خوش بودند که از مهلکه‌هایی یافته‌اند و بلایی نازل نشده است.

افسوس که چنین نشد و دیری نپایید. بعد از ظهر تعدادی از کلاس‌ها بیرون کشیدند، اعم از دبیر و دانشجو. دقیقاً به خاطر دارم که درس شیمی داشتیم و دبیر خوش‌سیمای بلندبالا و باشخصیت ما، جناب کوشا، کیف‌دستی ساده زیپ‌دار مشکی‌اش را تازه روی میز قرار داد و درس را شروع کرده و نکرده مرا بیرون کشیدند. نگاهی به ایشان کردم و نگاهی به بچه‌ها که یعنی خداحافظ و حلالم کنید. در همان حال، یکی از دوستان کرد منطقه اورامانات کرمانشاه، که خیلی هم با هم صمیمی بودیم، دستش را به علامت حرکت تیغه گیوتین به سمت گردنش برد و اشاره کرد به قطع سر و گردن. بعداً شنیدم که پس از من، عکس‌العمل بسیار تند هم کلاسی‌ها و نصیحت آن دبیر گران‌سنگ او را به خود آورده بوده و در حین اشک ریختن سوگند یاد کرده بود که غیرارادی و طبق عادت ذهنی به عملکرد ساواک چنان کرده است. من چون غیر از این برداشتی نداشتیم، بی‌اعتنا به این امر، با کمی آشوب درون از کلاس درس خارج شدم، حتی به من اجازه رفتن به خوابگاه و پوشیدن لباس گرم ندادند و در آن سرمای ده‌ها درجه زیر صفر آن سال‌ها، با معلم دیگری از کلاسی دیگر، ما را سوار بر جیب شهباز آبی‌رنگی یک‌راست به زیرزمین‌های ساواک همدان منتقل کردند. هنوز آهنگ گفتار دوست همدرد و همراهم را در گوش جان دارم. یواشکی گفت فلانی من آدم کم‌طاقتی هستم، با اولین کشیده به گریه می‌افتم. خواهش می‌کنم بعداً پیش دوستان ما را خراب نکنی و آبروداری کن. این دو نمونه را که خود گویای اشتها ساواک در بین مردم بود و معرف ستمگری و خشونت‌پیشگی نظام به خاطر داشته باشید، تا در فرازی دیگر نمونه‌های دیگری را نیز باز گویم. به هر حال با اینکه خودم هم کمی دلهره داشتیم،

در انتهای وقت مرا به طبقه بالا بردند و در اتاقی نشاندند که میز بزرگی با تعدادی صندلی داشت. فردی که در این اتاق وارد شد و روبه‌روی من نشست، بسیار اتوکشیده، شیک‌پوش و مؤدب بود. مقدمه‌چینی‌هایی کرد که حس کردم روش را عوض کرده‌اند. بعد از نیم ساعتی از اتاق خارج شد. دنبال نکته‌ای و دستاویزی بودم که با طرح آن بتوانم شرایط را برآورد کنم. ناگهان توجهم به شعاری بر روی دیوار سمت راست جلب شد و برقی در ذهنم جهید:

چو ایران نباشد تن من مباد

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد

چند دقیقه‌ای نگذشته بود که همان فرد بر گشت و شروع کرد به پرسیدن، ولی اصلاً رفتارش با تحکم و الفاظ تحقیرکننده یا تهدیدآمیز نبود. در فرصتی مناسب سؤال کردم آیا من می‌توانم در قبال این همه سؤال و جواب، یک سؤال بپرسم؟! گفت بله، به شرطی که ما در پاسخ‌گویی معذور نباشیم. گفتم شما به معنا و مفهوم شعر روی دیوار خود را ملتزم می‌دانید؟ گفت اگر نمی‌دانستیم که نمی‌نوشتیم. گفتم خب من هم به آن ایمان دارم، پس چرا مرا از کلاس درس و در حضور دوستانم از کلاس خارج کرده‌اید و به‌عنوان خرابکار تحت بازجویی قرار داده‌اید؟! تبسمی کرد و گفت چه کسی به شما گفته خرابکار؟! من که کمی خیالم راحت‌تر شده بود فوری گفتم پس لابد کسی از داخل دانشسرا به من این تهمت را زده و در این صورت امکان قانونی برای پیگیری قضایی دارم. جوابم این بود که شما در اینجا هستید فقط برای یک بررسی روتین کاری و بعد اضافه کرد بررسی ما هم تمام شده و شما می‌توانید به دانشسرا برگردید. تنها خواسته ما این است که در این مورد با کسی صحبتی نکنید. از ساواک که خارج شدم تا دانشسرا را پیاده‌گزر کردم. چون در آن وقت شب زمستانی خبری از تا کسی نبود، اما متأسفانه از بعضی از دوستان دیگر خبری نشد. همچنین بعداً معلوم شد که یکی از دبیران هم در بازداشت است. تا اینکه بعد از چند ماه همه آزاد شدند، اما هنوز به‌درستی قدرت ایستادن بر سر پا را نداشتند. در همان نگاه اول فهمیدم، نه تنها آن سروصداهایی که پیش‌تر اشارت رفت برای ارباب نبوده، بلکه واقعاً شروع شکنجه بوده و تا مدتی ادامه داشته است. بازجویی و شکنجه‌ها در ساواک همدان و زندانشان در سنجق سپری شده بود. جرم بعضی را که من دقیقاً می‌دانم این‌ها بود: خودم ضمن نگهداری دیوان

و دیده‌هایمان از ایشان و نیز تجربه شخصی حاصل از کار شبانه‌روزی در کوه و دره‌های انبوه جنگلی و دشت و صحرا و در نتیجه مواجهه با انواع خطرات و کشمکش‌ها و زدوخوردها «ترس» معنی ندارد. پس مردانگی کن و مقاومت باش و الا این نانچیه‌ها فکر می‌کنند ترسیده‌ام و ترسم هم لابد ناشی از نقشی بزرگ در زنجیره‌ای از فعالیت‌های به‌زعم آنان خرابکارانه است. تنهاماندمن طول کشید و کم‌کم چشمانم به فضای تاریک اتاق عادت کرد، دیدم بهتر شد یا شاید به‌قول معروف چشمم بازتر شد. تازه بعد از حدود یک ربع ساعت، ابزارهای شکنجه، آویخته بر دیوار روبه‌رو و حوض آب وسط اتاق به من خوشامد گفتند. به آن‌ها و قصه‌های کم‌وبیشی که شنیده بودم می‌اندیشیدم که نکیر و منکر وارد شدند. دو نفر چهره جدید حدوداً سی و پنج‌ساله و بازجویی‌ها را شروع کردند. آماده بودم. چون مدتی قبل از دوست همشهری و هم‌دانشسرایم ام‌نکته‌ای راهبردی و کارگشا شنیده بودم. برادرش که من نیز او را می‌شناختم، دانشجوی سال آخر دانشگاه جندی‌شاپور اهواز بود که دستگیر شده بود و حدود دو سال بازداشت بود و زیر شکنجه روانی‌اش کرده بودند و سپس آزادش کرده بودند. دانشگاه را رها کرده بود و در منزل پدری زمین‌گیر شده بود. بعد از یک سال، هنوز گوشه‌گیر و منزوی بود و بعضاً در خواب دچار کابوس می‌شد. گاه که در شرایط روحی بهتری قرار داشته، سفارش راهبردی و کلیدی‌اکیدش این بوده است که در برابر بازجوها غدبازی نکنید و ادای قهرمان‌ها را در نیابورید و فقط سعی کنید رل احمق‌ها را بازی کنید. چون اگر احساس کنند تیزهوش و با فکر هستید به این راحتی رهایتان نمی‌کنند. من چون اهل ورزش کشتی و آشنا با بدل‌کاری در فنون بودم و نیز در بازی شطرنج هم ممارستی داشتم و این بازی به تقویت ذهنی و قدرت پیش‌بینی حرکات رقیب، بسیار کمک می‌کند، در حین بازجویی ضربدری دو بازجو، نسبت به تمرکز ذهنی بر موضوعات و خط سیر سؤالات و جواب‌های خودم وضع بد نبود و این راه‌حل بسیار کارساز واقع شد. ضمن اینکه وابستگی تشکیلاتی هم نداشتم؛ بنابراین، غیر از دوستان دانشسرای، ارتباطم با افراد سیاسی شهر خودم مکشوف نبود. در بازجویی چهار پنج‌ساعته هم پاسخ‌هایی در حد اطلاعات یک بچه کشاورز و چوپان روستایی ارائه دادم و آن‌گاه که از صمیمی‌ترین دوستانم و شغلشان پرسش شد تمام پاسخ‌ها از همان جنس بود.

برای خنده و مثلاً تقویت روحیه، یواشکی در گوشش گفتم، سیلی که خوبه، امیدوارم سر و کار با شیشه‌نوشابه نباشد و اگر شد، لاقط پبسی باشد نه کوکاکولا و کانادارای! طرف که خیلی آدم متدین و صاف‌وساده و خوش‌مشربی بود تا خود ساختمان ساواک قادر به کنترل خنده پنهانی‌اش از سرنشینان جلو جیب نبود (چند سال پیش که بعد از سال‌ها به‌طور تصادفی در همدان ملاقاتش کردم، اولین خاطره متبادر به ذهنمان همین بود و باز هم بعد سال‌ها، کلی خندیدیم).

وارد ساواک که شدیم، در همان بدو ورود، تمام محتویات جیب‌ها را خالی کردند، کمربندها را گرفتند و از هم جدایمان کردند. هریک را با چشم‌بند و همراه با مأموری به سمتی هدایت کردند. چون جهت قدم‌ها فرود از پله بود، استنباط خط سیر به سمت زیرزمین دشوار نبود، اما از همان ابتدای ورود به راه‌پله زیرزمین، صدای داد و فریاد و ضربه‌ها خشن اصابت شلاق و کشیده به گوش می‌رسید. ابتدا فکر کردم این درست است که نه من داماد و نه ساواک برای ما حمله آماده کرده که حالا بخواهد گریه‌اش را دم حمله بکشد، ولی چون مطمئنم از من مدرک سوئی ندارند که کارم به شکنجه بکشد، پس تولید این صداها فقط برای ارباب و ترساندن است. وارد اتاقی شدیم، مرا بر یک صندلی سرد و استخوانی نشاندند و چشم‌بند را برداشتند و گفتند چند دقیقه‌ای منتظر باشم. هنوز روی صداها تمرکز داشتم. از تن صدای کسی که قسم می‌خورد و التماس می‌کرد که هیچ اطلاعی ندارد، یا هیچ رفاقت و نشست‌وبرخاستی با آن‌ها ندارد (لابد از ارتباطش با کسانی سؤال شده بود)، او را شناختم و فهمیدم غیر از آن کس که همراه من سوار ماشینش کرده بودند کسان دیگری از دانشسرا در بازداشت هستند و تا حدودی حساب دستم آمد که قضیه شخصی نیست. خیلی سردم بود و پاهایم می‌لرزید. من به خاطر ابتلا به بیماری سخت ریوی در پنج‌سالگی، در برابر سرما مقاوم نیستم و اگر سرما شدید باشد، حتی اگر تمام بدنم را بیوشانم و گرم باشد، ولی جریان هوای تنفسی‌ام از حدی سردتر شود، رنگ پوستم کبود می‌شود و درد ناخوشایندی همه بدنم را فرامی‌گیرد. همه مفصل‌هایم دردناک می‌شوند و زانوهایم به لرزش درمی‌آید.<sup>۴</sup> به همین دلیل شروع کردم با زانویم، با زبان حال حرف زدن و با کف دست‌هایم ماساژ دادن. پاهایم را مخاطب قرار دادم که در خانواده ما، بنا بر آموزه‌های پدر



و سیاست و پخمه عزیز نسین، تحفه‌های ارزشمند دانشجوی روشنگری از اهالی سنقر کلیایی در همان اردو برای ما بود. من و یکی دیگر از دوستانم جزو جوان‌ترین‌های اردو بودیم. شاید به همین دلیل دانشجوی حراف و همه تن حریفی با تبلیغ بهاییت روی ما تمرکز کرده بود. ظاهراً او تنها نبود و با خونسردی و پشت‌گرمی خاصی هم در کار تبلیغ بود. بین متدینین شایع بود که بهاییت از طرف سیستم حمایت می‌شود.

تلخ‌ترین خاطره ما از آن اردو، به صبح یکی از روزهایی برمی‌گردد که در مقابل یک دکه روزنامه‌فروشی، واقع در خیابان رشید یاسمی کرمانشاه با دیدن تیتیر روزنامه کیهان خشکمان زد و نای راه رفتن نداشتیم. خسرو تره‌گل اعدام شد. او از ساکت‌ترین، کم‌حرف‌ترین و بی‌جنب‌وجوش‌ترین بچه‌های سال اولی بود. اتهام او قتل و ترور ذکر شده بود؛ اما بعداً که پیگیری کردیم هیچ‌کس، حتی نزدیک‌ترین دوستان زندگی شبانه‌روزی چندماهه‌اش در دانشسرا، یک نکته شبهه‌ناک از رفتارهای او سراغ نداشتند و به شوخی می‌گفتند اصلاً او مال این حرف‌ها نبود.

آخرین نکته قابل‌ذکر از اردو اینکه، سرپرست اردو که بسیار باهوش و کاردان و در عین حال خوش‌رقص برای رژیم بود، مانند تمام مقامات دولتی مکلف بود همراه دانشجویان در مراسم جشن ۲۸ مرداد شرکت کند، با لطایف‌الحیل تلاش کرد بفهماند که حضور در مراسم وظیفه‌ای ملی - میهنی است و بهانه‌تراشی برای حضور نیافتن از این جمع پسندیده و مقبول نیست. تلویحاً یعنی که مشارکت نکردن ممکن است گران تمام شود. این هم یکی دیگر از نمودهای عمق درک سیاسی و اجتماعی این‌گونه کارگزاران از جریان دانشجویی در چهار سال پیش از انقلاب بود. آن هم در تابستانی که حکومت چند اعدامی علنی داشته است. از جمله، اعضای گروه ابوذر نپاوند و نیز جریان خسرو گل‌سرخ و کرامت الله دانشیان و...

از آذرماه ۱۳۵۳ در قالب ۵۷ نفر از فارغ‌التحصیلان دانشسراها و دانشکده کشاورزی همدان برای گذراندن دوره آموزش نظامی به پادگان هنگ سپاهیان انقلاب واقع در ۲۰ کیلومتری سراب و در مسیر جاده بستان آباد به سرعین اردبیل اعزام شدیم. بخشی از آموزش صرفاً نظامی بود و بخشی هم روش تدریس دروس، که بسیار تکراری و خسته‌کننده بود، چون تخصصی‌تر و

## از یکی از دوستان علت بازداشتش را پرسیدم: گفت من تیتیری از کیهان را که نوشته بود: «زندانیان سیاسی در اروپا شکنجه می‌شوند» کلمه اروپا را با خودکار به ایران تبدیل کرده بودم. با همین سرنخ منزل پدری‌ام را بازرسی کرده بودند و چند جلد کتاب را یافته بودند که تجدید چاپ آن‌ها با نظر مستقیم و غیرمستقیم ساواک منع شده بود

محیط حل شده‌ای و او جواب داده بود که نه اشتباه می‌کنی، انسان آگاه و صاحب اراده، جذب محیط نمی‌شود، بلکه تلاش می‌کند محیط پیرامونی را در جهت ایده‌ها، افکار و عقاید خود تغییر دهد. با چنین بهانه‌هایی آن دبیر گران‌قدر باب گفت‌وگو را باز می‌کرد. این موارد که در شمار قطره‌ای هم به حساب نمی‌آیند، حاکی از آن است که در آن نظام بسته سیاسی و در آن برهوت فرهنگی، همین مقدار کار فرهنگی، هنری و فکری، حتی از عوامل آموزشی در دستگاه رسمی کشور، منتهی اندکی متفاوت با سوءظن تحلیل می‌شده و ظرفیت تحملش نبوده است.

در تیرماه ۱۳۵۳ (سال فراغت از تحصیل)، به‌عنوان رتبه دوم دانشسرا به اولین دوره اردوهای عمران ملی دانشجویان در اردوگاه «خضر زنده» کرمانشاه، معرفی شدم. قریب هزار نفر دانشجوی دختر و پسر از سنوات و رشته‌های مختلف و از دانشگاه‌های سراسر کشور در این به‌اصطلاح اردوی عمرانی - ملی حضور داشتند. مدت آن تا پایان مرداد بود. من چیزی از سازندگی و عمران ندیدم. در عوض، برای جمعی وقت‌گذرانی و پذیرایی شبانه‌روزی مفت و مجانی بود و از غروب هم بساط ساز و آواز و رقص مختلط و پای‌کوبی تانیمه‌شب ادامه داشت. عده قلیلی درگیر مشروب و فسادهای آشکار اخلاقی و گروه‌سومی هم در گوشه و کنار فرصت را غنیمت شمرده و پنهانی، کار فکری و سیاسی خود را انجام می‌دادند، هرچند ضوابط رسمی اردوگاه را هم مراعات می‌کردند و در برنامه‌های تفریحی و بازدید از تفرجگاه‌ها و موزه‌ها و مسابقات دوستانه ورزشی مشارکت فعال داشتند. کتاب‌های شهید جاوید، ارزیابی ارزش‌ها، سیاست مدرن یا تعریفی از هنر

شعر ایرج میرزا و فرخی یزدی، غزلی از فرخی را به خط درشت نوشته بودم و به دیواره داخل کمد خود الصاق کرده بودم. ابیات زیر از همان غزل است:

در کف مردانگی شمشیر می‌باید گرفت  
حق خود را از دهان شیر می‌باید گرفت  
تا که استبداد سر در پای آزادی نهد دست خود  
بر قبضه شمشیر می‌باید گرفت  
همچنین، مدت‌ها قبل، در یک روزنامه دیواری، که حداکثر یک هفته بر دیوار آویزان بود و اولین و آخرینش هم شد، شعر «پاییز در زندانم». ا. بامداد را بدون ذکر نام شاعر نوشته بودم. اسم هیچ‌کس زیر نوشته‌اش درج نشده بود. فقط اسامی گروه در گوشه‌ای ذکر شده بود. بعد از بررسی، به دفتر دانشسرا احضار کردند و بعد از چند پرسش و گفت‌وگو تذکر دادند که مهم این نیست شعر را چه کسی نقل کرده، مهم این است چه کسی گفته، پس لازم بود شاعر را معرفی می‌کردید. عصبیت معترضانه را از فحوای کلام و رنگ رخسار رئیس وقت دانشسرا دریافتم و حس کردم همه ماجرا این نیست، چنان‌که بعدها بارز شد در دیداری در یک کلاس درس که به‌مناسبتی از افراد نام برد و توصیفی کرد، به من که رسید با طعن و لحنی نیشدار گفت اگر آب باشد، شناگر قابلی است.

از یکی از دوستان علت بازداشتش را پرسیدم: گفت من تیتیری از کیهان را که نوشته بود: «زندانیان سیاسی در اروپا شکنجه می‌شوند» کلمه اروپا را با خودکار به ایران تبدیل کرده بودم. با همین سرنخ منزل پدری‌ام را بازرسی کرده بودند و چند جلد کتاب را یافته بودند که تجدید چاپ آن‌ها با نظر مستقیم و غیرمستقیم ساواک منع شده بود. یکی از دبیران باسواد، تأثیرگذار و متعهد و مسئول نسبت به وظیفه معلمی‌اش، جرمش این بود که با دانشجویانش خیلی صمیمی است و در کلاسش تبادل نظر مداوم وجود دارد و کلاسی گفت‌وگومحور است و هر از گاهی پیش از شروع درس یا در پایان کلاس می‌گفت دوستانم نامه‌ای برایم نوشته، یا فلان فامیل در مجلسی به من چنین گفته و من جواب او را چنین داده‌ام، نظر شما چیست. عموماً هم بار سیاسی بارزی نداشت، بلکه آگاهانه بر جنبه بینش‌دهی و خردورزی و روش تفکر تأکید داشت. مثلاً یادم هست که دوستش نوشته بود از وقتی که به مرکز استان منتقل شده‌ای و سطح کلاس آموزشی‌ات بالا رفته است، دیگر یادی از ما نمی‌کنی. انگار در

خواندن فرمت یادشده، گویا دچار فراموشی شد و از ترس یا هر امر دیگری، غش کرد و روی زمین ولو شد.

دوم اینکه، زمان بازدید از آسایشگاه‌های گردان همان افسری که گفتم فوق‌العاده سخت‌گیر و عقده‌ای بود، ناگهان با قفل شدن نیم‌دردی (نصف در از نظر ارتفاع) مابین آسایشگاه شماره یک و دو روبه‌رو می‌شوند؛ و هر چه تلاش می‌کنند باز نمی‌شود و کلیدی هم در دسترس نبوده، چون معمولاً وقتی بچه‌ها در حال استراحت یا آماده‌باش برای بازدید بودند قفل نمی‌شد. احتمالاً کسی از بچه‌های گردان برای حال‌گیری در آن فرصت طلایی شیطنت کرده و آن را قفل کرده بوده. فرمانده گردان موصوف با آن تبختر نسبت به ما، روی چهار دست و پا روی زمین خم شده بود و پشتش را پله کرده و تقاضا کرده بود که قربان مفتخر فرموده عبور فرمایید. خبر رسید که اویسی با عصبانیت محیط را ترک کرده و وارد گردان دیگری شده بود.

سوم اینکه، در گردان اخیر درس نظامی آن روز، آموزش باز و بسته کردن تفنگ ژ ۳ بود. کار بسیار راحتی هم بود، خصوصاً برای تحصیلکرده‌ها، ولی از بس جلال و جبروت کذایی و ترس و وحشت بر محیط حاکم کرده بودند، طرف در برابر اویسی دست و پایش را گم کرده بود و بعد از باز کردن قطعات سلاح نتوانسته بود آن‌ها را جمع و سرهم کند. بنا بر شنیده‌ها و بر اساس ظاهر مشاهدات ما، این کل مأموریت اویسی بود.

بعد از او تازه مصیبت بقیه شروع شد. در مراسم صبحگاهی فردای آن روز، سرهنگ حسین سپه‌پور، فرمانده پادگان، اعلام کرد به خاطر بی‌عرضگی بعضی فرماندهان گروهان‌ها من تنبیه شده‌ام و دو سال ترفیعم را از دست داده‌ام. با این اعلام، ناگهان کل سپاهیان داخل میدان صبحگاهی و درجه‌دارها و سربازان خدماتی غیرسپاهی، ناخودآگاه به خنده افتادند، چنان‌که در آن میدان وسیع، سرهنگ گوینده خبر هم متوجه شد و با عصبانیت داد کشید، این من نیستم که مسخره می‌کنید، بلکه خودتان را مسخره می‌کنید که عرضه یادگیری یک امر ساده نظامی را نداشته‌اید و با بی‌شرمی تمام فریاد کشید اگر فرمانده گردان آن سپاهی بی‌عرضه شرف دارد، گزارش مکتوب قضیه و نام و مشخصات آن سپاهی را به ستاد تقدیم کند تا همین امروز به‌عنوان سرباز صفر به پادگان جلدیان<sup>۵</sup> معرفی‌اش کنم. من نزدیک

## تخفیف و تحقیر شخصیت افراد و حاکمیت ترس را بزرگ‌ترین سرمایه فرمانروایی و فرمانبرداری تلقی کرده بودند و در دستور کار خود قرار داده بودند. همان‌که قرآن کریم از فرعون یاد می‌فرماید: «فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»

باید دفتر کارش را ترک می‌کرد و به خانواده‌اش می‌پیوست. وقتی خبردار شد که پوکه پیدا نشده است او را زیر مشت و لگد گرفت و به پدر و مادرش فحش داد که یالله بگو گلوله را کجا گذاشته‌ای و برای چه کاری برداشته‌ای. چه خوش گفته شده است که هر که باد بکارد، طوفان درو می‌کند. آن‌ها ترس کاشته بودند، ولی نصیب خوشان هم همواره وحشت و لرز بود. در گم شدن پوکه اصل را بر این گذاشته بودند که طرف ضد حکومت است و لابد یا چریک است یا با چریک‌ها پیوندی دارد، مگر که خلافش ثابت شود. تنها عکس‌العمل این سپاهی و معلم آینده نظام شاهنشاهی این بود که جناب سروان مادر من مرحوم شده است، هر کاری دوست دارید انجام دهید، ولی لطفاً به مادرم اهانت نکنید. من همین حالا که بعد از ۴۳ سال آن واقعه را گزارش می‌کنم، درد آن تحقیر و بی‌فرهنگی و سوءظن از یک طرف و مظلومیت آن جوان و ساحت آموزش و پرورش و فرهنگ جامعه از طرف دیگر برایم بغض‌گلوگیر شد و حلقه‌های اشک در چشمانم، امکان ادامه کار را برای لحظاتی سلب کرد. سه حادثه دیگر را هم شاهد بوده‌ام که مکمل نکات مشروحه فوق هستند:

نخست، ورود ارتشید اویسی به پادگان بود و قضیه افسری که به‌عنوان افسر میدان، باید متن کلیشه‌ای مرسوم و از پیش نوشته شده‌ای را از حفظ می‌خواند و از اویسی تقاضا می‌کرد اجازه فرماید برنامه افتتاح و اجرا شود. ما از روزهای قبل ترس و لرز حاصل از خبر بازرسی و بازدید اویسی و سخت‌گیری و قسی‌القلبی او را در فضای عمومی پادگان حس کرده بودیم. شخصیت او، هم از این جهت و هم به خاطر اعتیاد وحشتناک به تریاک، اشتها عام داشت. به هر روی، افسر میدان موقع اجرای برنامه و

مفصل ترش را در دانشسرا گذرانده بودیم. با این حال برای آگاهی و آشنایی این ۵۷ نفر سپاهی فارس‌زبان بزرگ‌شده در شهر و عموماً ناآشنا به فرهنگ روستانشینان ترک‌زبان کوچ‌رو هیچ برنامه‌ای در بین نبود و محلی از اعراب هم نداشت، اما تا خواهی دیسپلین خشک نظامی برقرار بود با فرماندهان عموماً عصا قورت داده که نفرت‌پراکنی می‌کردند و مملو از کینه و حسادت بودند و پنهان هم نمی‌کردند. گروهانی بود که معمولاً از دویست نفر سپاهی‌اش روزی هفده هجده نفر به خاطر سینه‌خیزهای ممتد و طولانی و نشست‌وبرخاست‌های مکرر و خیز پنج ثانیه روی برف بیهوش می‌شدند و کارشان به درمانگاه کشیده می‌شد. چون هر کس ناتوان از انجام بود، تمارض و تمرد از اجرای دستور مافوق تلقی می‌شد و کمترین جریمه‌اش دوییدن دور تا دور پادگان یا میدان تیر یا نگهبانی در شب و بعضاً زندان در بازداشتگاه دژبان بود. تا می‌گفتی ما که نظامی کادر نیستیم، چرا این همه سخت‌گیری و تحریب روحیه؟! جواب می‌دادند اولاً ارتش چرا ندارد. ثانیاً شما باید تاوان همه خوش‌گذرانی‌هایتان با ... در روستا و بخوروی خواب‌های بقیه دوره خدمت را همین حالا پس بدهید تا عدالت بین ما و شما برقرار شود. این فرهنگ ریشه در طرز تفکر حاکمیت نظامی‌گری پهلوی بر کشور داشت. در مقدمه کتاب آموزش نظامی عبارتی نوشته شده بود که تجلی همین فرهنگ بود: «ای سرباز! بدان و آگاه باش که از لحظه ورود به پادگان، مالک نفس خود نیستی!» بچه‌ها برای سربسرها گذاشتن با نظامیان، وقتی به این فراز می‌رسیدند قرائتشان نفس بود با فتنه نون و ف و جدا چنین نیز بود.

تخفیف و تحقیر شخصیت افراد و حاکمیت ترس را بزرگ‌ترین سرمایه فرمانروایی و فرمانبرداری تلقی کرده بودند و در دستور کار خود قرار داده بودند. همان‌که قرآن کریم از فرعون یاد می‌فرماید: «فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» یک روز در میدان تیراندازی، جوان فوق‌دیپلمی که بسیار بادب و متدین و باشخصیت بود، پوکه یک گلوله را از میان برف‌ها پیدا نکرد. سروان فرمانده گروهان، که مرد میان‌سالی بود، حکم کرد اگر تا فردا صبح هم لازم شد، تمام میدان را می‌گردی، ولو سانتیمتر به سانتیمتر، تا پوکه را پیدا کنی. تعدادی از بچه‌ها همراه او شدند و متأسفانه موفق نشدند از لابه‌لای برف و گل‌ولای آن پوکه را پیدا کنند. آخر وقت اداری شد و سروان

فرمانده آن گردان بودم، صورتش قرمز شده بود و این تغییر رنگ و شدت تأثر تا گوش‌ها و پیشانی‌اش اثر گذاشته بود و قابل تشخیص و حس بود. به‌وضوح دیدم دندان‌هایش را به هم می‌فشارد و به‌سختی خود را کنترل کرده است. نگران سلامتی و آبرویش بودم و از خجالت نگاهم را از صورتش می‌زدیدم، ولی قادر هم نبودم چشم از او بردارم. آرام‌آرام خودش را به همان سپاهی مورد اشاره سرهنگ فرمانده پادگان رساند و با صدای رسا و نسبتاً بلند که همه بشنوند او را خطاب قرار داد: ما از این فحش‌ها زیاد شنیده‌ایم و دیگر به این روحیات عادت نکرده‌ایم، ولی من با سرنوشت شما بازی نمی‌کنم، اگر شده که تمام ستاره‌های روی دوشم را از دست بدهم، اجازه نخواهم داد که سردوشی تو را ازت بگیرند. نگران نباش. من گزارشی رد نخواهم کرد.

دوران آموزش در هنگ سپاهیان انقلاب سراب تمام شد. ۵۷ نفر از استان همدان بودیم و باید ما را به محل خدمت‌مان در آذربایجان شرقی و شهرستان اهر اعزام می‌کردند، ولی بدون هیچ توجیهی و برنامه‌ای به پادگان رضاپاد مراغه واقع در کنار جاده بناب-مراغه بردند. سعی شد از اول تا ۲۹ تیرماه ۵۴ در جلساتی تکراری از مباحث نظامی سرگرم‌مان کنند. تنها خاصیت حضور در آنجا برای من و تعدادی از دوستانم این بود که سه‌خاطره به یادگار ماند و بر آشنایی بیشتر ما با فضای داخلی سیستم نظامی آن زمان افزود.

نخست اینکه، در یکی از جلسات، بر اساس نوع سؤال طرح‌شده و اعلام نظرها و دیدگاه‌ها، با افسری کرمانشاهی گره خوردیم که بعد از چند روز و در نتیجه گفت‌وگوهای بیشتر و ارزیابی و جلب اعتماد یکدیگر، کاملاً صمیمی و نسبتاً آزاد تبادل نظر می‌کردیم. افسری بود دارای بینش سیاسی و انتقادی نسبت به نظام و شیوه اداره ارتش و علاقه‌مند به برخورداری از نظر روشنفکران و فعالان سیاسی - اجتماعی. البته با حفظ شرایط تأمین. این ارتباط تا مدت‌ها بعد و از طریق مکاتبه ادامه داشت. او در دوران انقلاب از نظامیانی به‌شمار می‌رفت که خیلی زود به مردم پیوستند.

خاطره دوم، افسر نظامی دیگری از اهالی تبریز که سرپرست مستقیم این گروه ۵۷ نفره بود و بسیار محترم و اهل مماشات با بچه‌ها بود و در اعمال دیسپلین خشک نظامی سخت‌گیری نمی‌کرد و به‌اصطلاح نظامی، اوقات آزاد و راحت باش ما بیش از دیگر مجموعه‌ها بود. چند بار از

دفتر فرماندهی به او تذکر داده بودند. جواش به آن‌ها این بود که این‌ها معلم‌اند نه کادر نظامی! تا اینکه در اواخر توقف ما در پادگان، یک روز صبح حدود ساعت ده‌ونیم، یازده که در خوابگاه و در حالت آزاد و راحت باش بودیم و در گروه‌های چندنفره هریک مشغول برنامه‌های خود بودیم ناگهان با ورود سرزده فرمانده و یکی دو نفر از همراهانش روبه‌رو شدیم و مورد بازدید و بازرسی قرار گرفتیم و بعد با اخم و تخم‌های رایج در پادگان‌ها، همه را به خط کردند و باز به قسمت آموزش نظامی منتقل کردند. افسر مربوطه هم در کنار بچه‌ها و در حالت خبردار منتظر حضور فرمانده بود. بعد از حضور و انجام تشریفات نظامی که معلوم بود بهانه است و از چیز دیگری عصبی و ناراحت است، وقتی روبه‌روی افسر سرپرست ما قرار گرفت به او گفت شما مثل اینکه ستاره‌ها تو دوست نداری! اشکالی ندارد سروان، ازت می‌گیریمشان. نکته‌خاطره‌انگیزی که پیش‌تر ذکر شد اینجا بود که یک افسر کادر نظامی به فرماندهش جواب داد، جناب سرهنگ آسمان این همه ستاره دارد، ولی به هیچ‌کدام فخر نمی‌فروشد. حالا من برای از دست دادن یک ستاره ماتم بگیرم؟! اینکه بعداً با او چه کردند بر ما مستور ماند، چون به تبریز منتقل شدیم و بعد از اجرای مراسم استقبال و خوشامدگویی به استان با اهدای گل توسط فرماندار، شهردار و مدیرکل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی و پذیرایی شام در شاه‌کلی تبریز به اهر منتقل شدیم. صبح روز بعد در اهر و منطقه ارسباران (نام قدیمش قره‌داغ)، مقامات شهر از ما استقبال رسمی کردند و با خوشامدگویی اهدای گل توسط فرماندار، شهردار و رئیس آموزش و پرورش شهرستان اهر در اختیار اداره سپاه دانش برای تقسیم و تعیین محل خدمت قرار گرفتیم.

در آن زمان و آنجا. بود که خاطره سوم رقم خورد و توسط دوستان سپاهی‌دانش بومی متوجه شدیم شاه و همسرش در نیمه تیرماه در آن استان بوده و از شهرستان اهر هم دیدن کرده است و همین قضیه باعث شد تا به تدابیر امنیتی مقامات ذی‌ربط برای اعزام خارج از برنامه ما به پادگان مراغه پی ببریم. به‌عبارت دیگر، حضور و پخش شدن تعداد کثیری سپاهی تازه‌وارد را به مصلحت ندانسته بودند که فقط ۵۷ نفر از آن‌ها از دو مرکز تحصیلی همدان و همه هم از آن استان با سابقه خاص سیاسی بودند، به‌ویژه که بعضی از آن‌ها مسبوق

به سابقه آشکارای سیاسی هم بودند و همین امر زنگ خطر تلقی شده بود و دستور دور باش ما و درواقع قرنطینه در پادگانی به فاصله ۱۵۰ کیلومتری را صادر کردند و بی‌آنکه ما را به حساب آورند و یک کلمه توضیح دهند یک ماه از عمر این همه معلم و آن همه نظامی پادگان و هزینه‌های مربوطه را هدر دادند. در اهر، یک هفته قبل از «نزول اجلال موکب ملوکانه» بنا بر ادبیات رایج آن روزگار، شهر با هجوم سنگین گارد مخصوص و مقامات امنیتی مواجه می‌شود و تعدادی از مبارزان و فعالان سیاسی بازداشت می‌شوند و خیمه سنگین ترس و وحشت و سکوت حکم‌فرما می‌شود. این حس و حال تا مدت‌ها بعد از بازگشت شاه کماکان ادامه داشت. دو نشانه ظاهری و ملموس از آن را بعد از معرفی محل اسکان موقت در اهر و شرح‌حالی از وضعیت جسمی و روحی و روانی یکی از سپاهیان توضیح می‌دهم. پیش از اعزام به روستا، مدتی در شهر اهر و در ساختمان یک مدرسه راهنمایی اسکان یافتیم. در هر اتاقی چهارالی شش تخت یک طبقه جای داده بودند. شب دوم یا سوم دوست همشهری کردزبانم که بسیار مهربان و صمیمی بود خبر داد که در بین سپاهیان کسی هست که طی شبانه‌روز یکی دو نوبت دچار تشنج شدید و انقباض عضلانی می‌شود و از دهانش کف بیرون می‌زند و دچار چنان تکانه‌هایی می‌شود که هم‌اتاقی‌هایش از او می‌ترسند. برای همین قصد دارد به‌تنهایی در حیاط بخوابد، اگر موافقید به اتاق ما منتقلش کنیم یا همراه او ما هم شب‌ها در حیاط مدرسه بخوابیم. از او تشکر کردم و همین کار را کردیم. نقل این قضیه برای این بود که تمام دوندگی‌های این جوان در شش‌ماه حضور در پادگان آموزشی برای درخواست ارجاع پرونده پزشکی‌اش به کمیسیون پزشکی ارتش برای معافیت از آموزش و زندگی در پادگان و محیط استرس‌زای آن و تعیین محل خدمت معلمی‌اش در جایی که امکان سکونت با خانواده را بدهد به‌جایی نرسیده بود و کسی دردش را درمان نکرده بود.

#### و اما آن نشانه‌ها:

نخست اینکه: در همان مدرسه راهنمایی، روزی یکی از دوستان سپاهی‌دانش از اهالی رشت که با لهجه غلیظ گیلکی تکلم می‌کرد، موقع رفتن گروهی برای گشت‌وگذار و آشنایی با سطح شهر پرسید چیزی لازم ندارد. گفتم اگر میسور بود، لطفاً کتاب شهید جاوید را برای من



## توسط دوستان سپاهی دانش بومی متوجه شدیم شاه و همسرش در نیمه تیرماه در آن استان بوده و از شهرستان اهر هم دیدن کرده است و همین قضیه باعث شد تا به تدابیر امنیتی مقامات ذی ربط برای اعزام خارج از برنامه ما به پادگان مراغه پی ببریم

بعد از بازگشت وقتی امانتی‌ام را دریافت کردم، دیدم با مازیک آبی و با خط درشت نستعلیق نام و مشخصات کامل من روی آن درج شده و به امانی بودن آن تصریح شده است. فوری به یاد قصه شهید جاوید و حکومت ترس و وحشت بر زندگی مردم افتادم که این چنین مرد پخته و سنجیده‌ای را نیز تا این حد محافظه‌کار کرده است.

بالاخره روز موعود و اعزام به روستا فرارسید. منطقه‌ای کوهستانی گسترده و صعب‌العبور با آب‌وهوای متفاوت در گستره محل مأموریت. در آن زمان شهرستان اهر دربرگیرنده بخش کلیبر، خداآفرین، ورزقان و هوراند بود. همین حالا در این مجموعه، قریب هزار روستا وجود دارد. در ذهنم هست آن زمان گفته می‌شد ۱۴۰۰ روستا. با جمعیتی که حالا حدود ۳۰۰ هزار نفر است و آن زمان، بیش از ۶۰ درصد جمعیت روستانشین بودند.

سهم من که به‌واسطه گروهیان یک شدن (فقط ۵ درصد سپاهیان یعنی رتبه‌های اول تا پنجم، گروهیان یک می‌شدند)، حق انتخاب اول را داشتم، یکی از روستاهای بزرگ به نام بسطاملو از منطقه «قره‌داغ» در مسیر مواصلاتی مثلث کلیبر- دشت مغان - خدا آفرین نزدیک رود ارس با کوه‌پایه‌هایی که تمام کشتش گندم و جو مختصری به‌صورت دیم بود و شغل اصلی و فرعی مردم دامداری بود. روستای یادشده با تابستان سوزان، فقط برای چند ماهی از سال قابل سکونت بود و اهالی از خرداد تا پایان شهریور به دامنه‌های سهند و سبلان کوچ می‌کردند. تمامی راه‌های روستایی بلااستثنا خاکی و عموماً مال‌رو و در جاده اصلی دو یا سه اتوبوس دماغه‌دار عهد دقیانوس، هم حمل‌ونقل مسافر و هم بعضاً گوسفند و بز همراه مسافر را به‌عهده داشت. قرینه این منطقه در آن سوی

بخرید. با خوشرویی مشخصات کتاب را گرفت و رفت. ساعتی بعد با چهره‌ای بی‌رنگ‌ورو در شمایل مرده‌ای تمام‌عیار ولی عمودی برگشت و مستقیم آهنگ مرا دارد. رسیده و نرسیده نعره زد مرد حساسی تو دوستی یا دشمن غدار من؟! این چه کاری بود که با من کردی؟! هر چه تلاش می‌کردم آرام شود تا بگوید چه شده است عصبانیت و برافروختگی مجال نمی‌داد. تا اینکه از خر شیطان پیاده شد، گرچه لحن کماکان سرشار از بغض و کینه بود. معلوم شد به‌محض سؤال از کتاب شهید جاوید، در اولین کتاب‌فروشی، کتاب‌فروش با نگاه غضب‌آلود و لحنی حاکی از نابه‌جایی سؤال، پاسخ منفی داده و در عین حال خواسته بوده بفهماند که دنبال آن کتاب نگرده، اما ایشان که معلوم شد به‌قول معروف تو باغ نبوده، پیام را نگرفته بوده و در مسیر وارد کتاب‌فروشی بعدی شده و مجدداً همان سؤال را تکرار کرده. منتهی این بار کتاب‌فروش همه نشانه‌های قبلی را در بیان داشته، به‌اضافه زبان بدن یعنی با دست اشاره به تیغ گیوتین کرده که خود نماد رفتار ساواک با هر نوع فعالیت ناپسند دستگاه بود و پرسیده بود بیچاره مگر از جانت سیر شده‌ای که دنبال چنین کتاب‌هایی هستی. خودش می‌گفت نزدیک بود سنگ‌کوب کنم. برای کتاب‌فروش قسم خوردم که من برای خودم نمی‌خواهم و اصلاً هم نمی‌دانستم این کتاب ممنوع است و به‌سرعت آنجا را ترک کردم چون ترسیدم زنگ بزند و مرا لو بدهد. مجدداً پرسید چرا با من این کار را کردی. من هم چندین بار توضیح دادم و چون دیرباور بود یا شاید ناشی از ترسش از ساواک بود باور نمی‌کرد، قسم یاد کردم که من هم نمی‌دانستم این کتاب ممنوع شده است. داستان اردوی کرمانشاه و هدیه بودن کتاب را شرح دادم و گفتم که از آن به بعد هم که ما در پادگان‌ها بوده‌ایم و از بیرون خبر نداشته‌ایم. چون کتاب تحقیقی جدیدی درباره قیام امام حسین (ع) بود قصد داشتم برای دوستانم تهیه کنم و هدیه بدهم.

نشانه دوم اینکه: برای چند روزی به همه سپاهیان آن دوره مرخصی سفر به خارج از استان و دیدار با خانواده اعطا شد. به راهنمایی دوستی از شهرستان اهر، قرار شد طی این مدت وسایل اضافی شخصی‌ام را که در روستا مورد احتیاجم بود در مغازه پدرش که بازاری بسیار متدین، مهربان و مردمداری بود به امانت بسپارم و پس از بازگشت دریافت کنم و از همان‌جا مستقیماً به روستا ببرم. چنین شد.

ارس «قره‌باغ» بود. سهم این منطقه از آب ارس صفر و سهم اتحاد جماهیر شوروی در آن حد که جز سبزی و خرمی و فعالیت چشم‌گیر زارعان و حمل‌ونقل ریلی کشاورزان در صبح و عصر چیز دیگری دیده نمی‌شد. رسماً از مأموران بهداشت بخش کلیبر که تابع اهر بودند شنیدم که در کل کشور دو نقطه جزام‌خیز وجود دارد. یکی در خراسان و دیگری همین منطقه محل مأموریت ما. در منطقه ما با حدود سیصد روستا و بنا بر نقل دوستان، در تمام آن هزار یا ۱۴۰۰ صد روستا، نه از خانه بهداشت خبری بود، نه از حمام! زمستان در طویله‌ها که واقع در زیر اتاق نشیمن بود با آب گرم استحمام می‌کردند و تابستان در رودخانه‌ها و غیر از سه چهار روستا در هیچ روستایی هم از جاده شوسه و ماشین‌رو خبری نبود. تا آنجا که به خاطر دارم، فقط سه مدرسه دو کلاس شایروانی دار به نام نوبنیاد (از جمله مدرسه‌ای که مدیر معلمش خودم بودم با یک سپاهی دیگر)، از محل اعتبار تخصیص‌یافته به برکت جشن‌های معروف شاهنشاهی وجود داشت. بقیه همه خشت و گلی تک‌اتاقه که اهالی خودشان ساخته بودند. آن هم نه در تمام روستاها. گاه بچه‌های مظلوم رنگ‌پریده و رنجور از فقر و فلاکت سه یا چهار روستا با فاصله‌های بعضاً ۵ کیلومتری، باید به روستای دارای مدرسه و معلم رجوع می‌کردند. در تمام روستاها، حتی در منطقه‌ای به نام آبش‌احمد که سیلی از آب گرم از کوه به داخل دره سرازیر می‌شد، کمترین نشانی از توجه و سامان‌دهی و بهره‌برداری دیده نشد. برق که جای طرح ندارد. هیچ روستایی را هم سراغ ندارم که از لوله‌کشی آب بهره‌مند بوده باشد. به‌جز احتمالاً روستای محل استقرار پاسگاه ژاندارمری در ۵۰ کیلومتری ما، که الآن در تردید هستم. تأمین آب آشامیدنی خانواده از چشمه‌های واقع در دره‌ها و کوه‌پایه‌ها با فاصله ۱۵۰ تا ۲۰۰ متری، منحصراً بر عهده زنان و دختران بود. در خمره‌های مسینی که جابه‌جایی ظرف خالی آن هنر می‌خواست، چه

رسد به پُرش با ۲۰ الی ۲۵ لیتر آب! غیر از معلم و مدرسه، هیچ نشانی از حضور دولت و دولتیان در آن مناطق دیده نمی‌شد، یا به‌ندرت دیده می‌شد. چه رسد به کار فرهنگی، توسعه و ترویج کشاورزی یا عمران روستایی. تابستان سال دوم خدمت (۵۵) مأموریت اداری به روستای آبش‌احمد رفتم برای دعوت از روستاییان، برای تعمیر و بازسازی سقف فروریخته مدرسه کاه‌گلی و تیرچوبی تک‌اتاقه

**در تمام روستاها، حتی در منطقه‌ای به نام آبش احمد که سیلی از آب گرم از کوه به داخل دره سرازیر می‌شد، کمترین نشانی از توجه و سامان‌دهی و بهره‌برداری دیده نشد. برق که جای طرح ندارد. هیچ روستایی را هم سراغ ندارم که از لوله‌کشی آب بهره‌مند بوده باشد**

علی‌الصبح بزد نعره‌ای که ای محمود شب سمور گذشت و لب تنور گذشت البته با آن راهنما، چنان رسمی و اداری گذشت که تا پایان دوره خدمت ما، هرگز در مدرسه ما توقیفی نکرد و بیتوته‌ای ننمود و هم‌غذا و هم‌نشین نشدیم. ما هم از صبح شنبه تا ظهر پنجشنبه، طبق برنامه درسی مدارس شهر، سر کلاس و محل خدمت حاضر شدیم و یک روز هم از مرخصی استفاده نکردیم و به لطف الهی بیماری و گرفتاری هم پیدا نکردیم تا محتاج اجازه ایشان یا امری در این حدود نباشیم. بعدها شنیدم که او به دیدار سپاهی‌دانشی رفته که هم هم‌پیماله و هم‌منقل و هم در زد و بند مالی با هم بوده‌اند. آن سپاهی در نهایت پستی، دختری روستایی را با فریب و نیرنگ و وعده ازدواج حامله کرده بود و در مشروب‌خواری و خوش‌گذرانی و از زیر کار در رفتن شهره عام و خاص شده بود. زد و بندش با راهنما و چند نفر دیگری در مناطق دیگر چنین بود که راهنما غیبت سپاهی را گزارش نمی‌کرد و در عوض حقوق ماهیانه‌اش به نسبت ایام غیبت و ترک روستا، به راهنمای تعلیماتی متعلق می‌شد. گمانم حکومت مرکزی اصلاً آن مناطق را فراموش کرده بود و عمال محلی هم همین‌طور. نماینده فرمایشی مجلس مثل بسیاری جاهای دیگر که بعضی را هم می‌شناختم، دو تن از خوانین رقیب با هم بودند که با نسخه دربار نوبتی به نام مردم و به کام خود عنوان نمایندگی را یدک می‌کشیدند. هرگز در طول دوره سپاهیگری خود و دوستان دوره بعدم نشنیدم که نماینده مجلس، در منطقه حضور یافته باشد و از مردم خبری گرفته باشد. اصلاً انگار نه، نه درکی از منطقه و دردهایشان داشتند و نه برایشان مهم بود که بر مردم چه می‌گذرد. برای نمونه در منطقه‌ای که کارش

آن مدرسه. تأکید رئیس اداره بر این بود که اگر همکاری نکردند، از اعزام معلم در پاییز خبری نیست و کیست که نداند تیرماه در آذربایجان، از یک طرف زمان برداشت محصول دیم و از طرف دیگر کوچ اجباری دامداران به بیلاق است. من چون خود آشنا به کار کشاورزی و اشتغالات کشاورزان بودم و از وضعیت قابل پیش‌بینی روستا خبر داشتم و مایل نبودم از مردم بیگاری بکشیم، زبان را بهانه کردم و گفتم از معلمان بومی هم‌زبان و آشنا به فرهنگ روستاییان منطقه استفاده کنید. آن‌ها ممکن است به ما که غریبه هستیم روی خوشی نشان ندهند. گفتند نه، اتفاقاً می‌خواهیم از لباس و هیبت نظامی شما استفاده کنیم. همان روحیه مستبدانه نظامی‌گری از نوعی که شاه بود و پیش‌ترها اشرات رفت.

به آبش احمد رفتیم و مدرسه ساخته شد، ولی خدا می‌داند که چه زجری را متحمل شدیم از شاهد بودن بر فقر و استیصال آن مردمان. ناگفته نماند که راهنمای تعلیماتی ناظر بر کار معلمان و سپاهیان این سیصد روستا، مرد حدوداً پنجاه‌ساله‌ای بود با سه همسر و هجده فرزند و یک استر، که مرکب او بود برای سفر به روستاها و کار بازرسی و نظارت. روزی که ما را برای معرفی به کدخدا و تحویل مدرسه به روستا می‌برد، در همان اتوبوس و قبل از رسیدن به محل استقرار به من گوشزد کرد که بعضی سپاهیان خیلی خوب‌اند و میهمان‌نوازند و به من خیلی احترام می‌کنند و در پذیرایی‌ها سنگ تمام می‌گذارند و بعضی دیگر چنان‌اند که لبه‌ناشان را تاکنون نچشیده‌ام. حرف‌هایی که کاملاً حس کردم بوی خط‌دهی و بهره‌کشی و سوءاستفاده می‌دهد. حدود ساعت نه شب و در تاریکی مطلق به روستا رسیدیم. با فانوسی که تهیه کرد کلید مدرسه را تحویل داد و خداحافظی کرد. پرسیدیم کجا این وقت شب، نام روستایی را برد که طبعاً نمی‌شناختیم. ولی این‌گونه بی‌اعتنا رها کردن و در آن تاریکی قال گذاشتن دو همکار غریبه میهمان را دور از ادب اهل فرهنگ یافتیم. آن شب که گفتنی‌هایی هم دارد گذشت. من که سلطان و سلطان‌زاده نبوده‌ام و زندگی در چنان شرایطی هم برایم نمی‌توانست تحمل‌ناپذیر باشد، ولی به یاد قصه شب سمور و لب تنور سلطان محمود افتادم: شنیده‌ایم که محمود غزنوی شب دی شراب خورد و شبش جمله در سمور گذشت گدای گوشه‌نشینی لب تنور گرفت لب تنور بر آن بینوای عور گذشت

تولید لبنیات بود و چون در کل منطقه هم یک کارخانه صنایع تبدیلی که هیچ، حتی صنایع فرآوری مواد لبنی هم نبود و مازاد تولیدش به هدر می‌رفت یا در دست عمال دلالان شهری بود، از باب تغذیه رایگان، پنیر هلندی سفت لاستیک مانند زردرنگی را که به شکل و اندازه حلقه لاستیک ماشین سواری بسته‌بندی شده بود، بین مدارس توزیع می‌کردند. چیزی که کلاً دور انداخته می‌شد و اعتراضات هم بی‌فایده بود.

آخرین مطلب قابل ذکر و درجای خود حائز اهمیت از دوران سپاهیگری اینکه: در طی رفت‌وآمد با معلمان روستاهای منطقه، مخصوصاً مجاوران رود ارس، با یکی از معلمانی ملاقات داشتیم که خود را دوست نزدیک صمد بهرنگی قلمداد و مدعی بود تبعیدی به روستایی نزدیک به پاسگاه ژاندارمری است و به همین دلیل هر هفته باید دفتر پاسگاه را امضا کند. از او هم مثل بسیاری از معلمان شنیدیم که صمد بهرنگی را ساواک با مباشرت یا دسیسه راهنمای تعلیماتی وقت با نام خانوادگی هوجقانی، که حالا رئیس آموزش و پرورش اهر ارسباران شده بود، در ارس غرق کرده است. در تابستان سال ۱۳۵۵ هم خبردار شدیم که یکی از معلمان منطقه اسلحه کمری به دست به‌قص کشتن هوجقانی وارد اتاقش شده و اقدام به تیراندازی کرده است ولی هوجقانی از سوء‌قصد جان سالم بدر برده و کسان دیگری زخمی شده بودند.

**پی‌نوشت:**

۱. آل‌عمران ۱۴۰
۲. الاسراء ۱۶
۳. ضمن پوزش از کاربرد بعضی الفاظ که ناشی از الزام به گزارش واقعیت مشاهدات و مشهورات زمان موضوع گزارش است یادآور می‌شوم که شرح همه عملکردهای آن چند نامعلم فاسد و مفسد در این مقال نه می‌گنجد و نه گفتنی است. همین‌قدر اضافه کنم که آن معلم خوش‌قریحه موصوف، دبیر ریاضی مدرسه ابتدایی، مدیر مدرسه راهنمایی و دبیر ریاضی دبیرستان که از همه بدتر بود اشتها به فساد داشتند.
۴. این امر از زمانی که در دوران دفاع در برابر تجاوز دنیای استکبار و استثمار و استثمار با عملگی صدام به میهن اسلامی در شلمچه، مختصری از گازهای شیمیایی حیف‌ومیل کردم حادثر شده و وخامت بیشتری پیدا کرده و درمان هم آن را ریشه‌کن نکرده است.
۵. پادگان جلدیان واقع در مرز پیرانشهر و به‌عنوان تبعیدگاه‌های کشنده سرباز شهره بودند. ❖



## درس‌هایی برای حال و آینده

سعید حاتم تهرانی

نظر می‌گیرند که چنانچه آن مفروضات به کار بسته می‌شد، می‌توانست آن حادثه به‌گونه‌ای دیگر رقم بخورد، مناسب است به‌یاد داشته باشیم طرح مفروضات امروزین ما متأثر از میزان تجارب و آگاهی‌های امروز ماست و لذا بدون در نظر گرفتن جغرافیای وقوع آن حادثه، نمی‌توان به جمع‌بندی‌های قابل قبول دست یافت. از این‌رو، نمی‌توان فراموش کرد شرایط واقعی که منجر به وقوع آن حادثه شدند، بخشی از شرایط عینی و ذهنی آن روز بودند.

با توجه به این مقدمه، پرسش‌های زیر پاسخ می‌دهم.

■ دلایل فرهنگی وقوع انقلاب در

ایران، در سال ۱۳۵۷ چه بودند؟

برای پرهیز از اطاله کلام و حتی‌المقدور ارائه مختصر پاسخ‌ها، برخی پاسخ‌ها را به صورت‌بندی‌های مشخص و پیاپی مطرح می‌کند. در پاسخ این سؤال، به نظر:

۱. جامعه ایران از حدود ۱۵۰ سال پیش با ورود مدرنیته از دنیای غرب مواجه شد و رویکردهای مختلفی نسبت به مبانی و آثار مدرنیته از خود بروز داد که یک طیفی از

حاکمیت، منجر به طرح چنین پرسش‌هایی شده است. از این‌رو بدون تردید، غرض از طرح پرسش‌هایی از این دست و تلاش برای یافتن پاسخ‌هایی برای آن‌ها نمی‌تواند انتزاعی باشد و هدف از طرح آن‌ها، کاوش برای بهره‌گیری درباره انتخاب‌ها و تصمیمات جدید برای حال و آینده است. ضمن آنکه بررسی‌کنندگان در هنگام آسیب‌شناسی شرایط وقوع حادثه‌ای، مفروضاتی را در

انسان و بالطبع جوامع

انسانی، قدرت اختیار

و انتخاب در حیطه

محدودیت‌ها و امکانات

دارند. از یک منظر

انسان‌ها برای نقش‌آفرینی

تا پیش از شکل‌گیری و

وقوع حوادث و وقایع، در

چارچوب قانونمندی‌های

تاریخی و اجتماعی امکان

انتخاب و اتخاذ تصمیم

دارند

جهان هستی زنده، هدفمند و قانونمند است و جوامع انسانی نیز به‌عنوان پدیده‌ای از پدیده‌های هستی، مشمول قانونمندی‌هایی در مسیر حرکت خود هستند. در میان موجودات جهان هستی، انسان و بالطبع جوامع انسانی، قدرت اختیار و انتخاب در حیطه محدودیت‌ها و امکانات دارند. از یک منظر انسان‌ها برای نقش‌آفرینی تا پیش از شکل‌گیری و وقوع حوادث و وقایع، در چارچوب قانونمندی‌های تاریخی و اجتماعی امکان انتخاب و اتخاذ تصمیم دارند، اما به‌محض وقوع هر حادثه‌ای تصمیمات انتخاب‌کنندگان در هر سطحی از تأثیر محقق می‌شود و حوادث قطعیت می‌یابند و لذا هرگونه تغییری در وقایع قطعی‌شده نیازمند انتخاب و تصمیم‌های جدید است. انقلاب ایران نیز مانند بسیاری از حوادث دیگر ایران و اقصی نقاط جهان، یک انتخاب و تصمیم تحقق‌یافته است و لذا خود آن تصمیم بازگشت‌پذیر نیست. فی‌الواقع آسیب‌شناسی‌های حدود چهل‌ساله، در جامعه ایران، چه در سطح نخبگان و مردم و چه از ناحیه مسئولان رده‌های مختلف





دیگر شکل بگیرد. فی‌المثل اگر ضرورت تسلط بر روحیات افراطی و تفریطی در کل جامعه ایران در آن سال‌ها به‌عنوان یک بحث جدی اجتماعی از زاویه دید روان‌شناختی و جامعه‌شناختی، به صورتی گسترده طرح می‌شد یا تصمیماتی از سوی مسئولان ارشد نظام اتخاذ می‌شد، مثل اعلام بیماری شاه، تشکیل شورای سلطنت، آزادی زندانیان سیاسی و امکان شکل‌گیری احزاب سیاسی توسط، ملی‌ها، ملی - مذهبی‌ها و حتی عالمان دینی مایل به حضور در فعالیت‌های سیاسی و تصمیماتی از این قبیل و نیز در سطح متفکران آن روز در درون طیف مذهبی، با سرعت و عمق بیشتری به تعاملات درون طیفی پرداخته می‌شد و هم از سرعت برخی جریان‌های درون طیفی کاسته می‌شد و هم ظرفیت‌های بیشتری برای تعامل با آنان به خرج داده می‌شد و مفروضاتی از این دست، احتمال طی این مرحله از پروسه دوران گذار به شکل دیگری را نیز می‌توان متصور بود؛ اما هیچ‌کدام از این مفروضات به وقوع نپیوست.

نکته ظریفی در این میان وجود دارد که می‌تواند راهگشایی برای آسیب‌شناسی‌های امروز ما باشد. ممکن است با عدم وقوع مفروضات بالا، امروز نیز به چنین نتیجه‌گیری دست یابیم که امکان عدم وقوع انقلاب به‌طور کلی وجود نداشت، ولی این به آن معنی نیست که همه رفتارهای صورت‌پذیرفته از سوی موافقان انقلاب نیز، الزاماً رفتارهایی در شأن رفتارهای مبتنی بر درک و شعور انقلابی بوده است. فی‌المثل، من خودم دانشجو بودم. گاهی اعتراضات دانشجویی از سلف‌سرویس شروع می‌شد و ما دانشجویان با ریختن غذاها و شکستن بشقاب‌ها اعتراض خود را نشان می‌دادیم؛ اما امروز این سؤال جدی برای خودمان نیز وجود دارد که این رفتارها بیشتر ناشی از «شور جوانی» بود یا «شور و شعور انقلابی». شاید در سال‌های پایانی نظام گذشته و نیز چند سال ابتدای انقلاب، بیشتر شور جوانی بر فرآیند انجام امور حاکم بود تا شور و شعور انقلابی.

■ مردم چه چشم‌انداز نظری (ایدئولوژیک - سیاسی) دیگری داشتند؟

به نظر خودم هیچ. غالباً با این گفته آشنا هستیم که مردم و حتی نخبگان آن روز،

## گاهی اعتراضات دانشجویی از سلف‌سرویس شروع می‌شد و ما دانشجویان با ریختن غذاها و شکستن بشقاب‌ها اعتراض خود را نشان می‌دادیم؛ اما امروز این سؤال جدی برای خودمان نیز وجود دارد که این رفتارها بیشتر ناشی از «شور جوانی» بود یا «شور و شعور انقلابی»

معلول شرایطی است و آثاری نیز از خود به‌جای می‌گذارد. لذا اگر بخواهیم بینیم راه دیگری به غیر از انقلاب برای اصلاح نظام گذشته باقی بود یا نبود، یک راه آن این است که با ارائه مفروضاتی، فرض کنیم اگر شرایط این واقعه به‌گونه‌ای دیگر بود، انقلاب به وقوع می‌پیوست یا خیر؟ با چنین رویکردی، بدیهی است که ابتدا می‌بایست به طرح آن مفروضات پرداخت. به نظر من بلی. اگر برخی حرکت‌های فرهنگی مانند حرکت مرحوم دکتر شریعتی، با آن سرعت به وقوع نمی‌پیوست و برخی تصمیمات مسئولان ارشد نظام شاه، در آن سال‌ها، خصوصاً سال‌های ۵۴ تا ۵۷، به‌گونه‌ای دیگر اتخاذ می‌شد، می‌توان فرض کرد که این احتمال وجود داشت که فرآیند و پروسه انتقال نظام سلطنت به‌نظام جمهوری اسلامی، به‌عنوان یکی از مراحل پروسه دوران گذار برای جامعه در حال توسعه ایران، به صورتی



نظرات را در برمی‌گیرد. هرچند در میان برخی رویکردها، تشابهاتی نیز وجود داشت، اما دو سر این طیف تفاوت نسبتاً فاحشی با یکدیگر داشتند. یکی از دلایل فرهنگی وقوع انقلاب اسلامی ایران، این تفاوت قابل‌توجه است.

۲. یکی از این رویکردها را برخی از مردم و تحصیلکرده‌های آن روز جامعه انتخاب کردند و برداشت آن سر دیگر طیف این بود که رویکرد مقابل به‌دنبال حذف جدی مذهب و آثار فرهنگ مذهبی جامعه ایران است و از قضا توسط حاکمان آن عصر نیز حمایت می‌شود. فی‌المثل برخی فعالان مذهبی آن روز نگرش‌های امثال تقی‌زاده را این‌گونه ارزیابی می‌کردند.

۳. در این میان، البته رویکردهای میانه‌ای نیز وجود داشت، از قبیل رویکرد مرحومان، طالقانی و بازرگان و دکتر سبحانی و در دهه‌های بعد، رویکرد مرحومان شریعتی و مطهری و بهشتی. این رویکرد بر این موضع استوار بود که ما بین فرهنگ دینی و مدرنیته، امکان تعامل وجود دارد.

۴. در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در مواقعی رویکرد میانه نیز علی‌رغم حفظ مواضع فرهنگی خود نسبت به مدرنیته، در بعد تقویت این نظر عمل کرد که حاکمیت عصر مدافع جدی حذف مذهب از طریق حمایت از مدرنیته است و لذا موجب شد این اندیشه در جوانان و از طریق آنان در جامعه تقویت شود که امکان برقراری یک خط ارتباطی و تعاملی و گفت‌وگومحور با حاکمانی که فرض بر این بود مدافع جدی یکی از رویکردها هستند وجود ندارد.

۵. برخی وقایع آن ایام مانند اولین شوک نفتی و تصمیمات مسئولان کشور در آن ایام در مواجهه با آن و برخی دیگر از تصمیمات اجتماعی و سیاسی دهه ۵۰ توسط مسئولیت ارشد نظام آن روز، خصوصاً از سال‌های ۵۴ تا ۵۷ نیز عاملی در جهت تقویت جمع‌بندی تقابل شد. شاید معنی این سخن مرحوم بازرگان که می‌فرمود رهبر منفی انقلاب شخص شاه است، همین باشد. مجموع عوامل فوق را در یک نگاه مختصر، می‌توان علل فرهنگی وقوع انقلاب دانست.

■ آیا راه دیگری به‌جز انقلاب برای اصلاح نظام گذشته باقی نمانده بود؟

با توجه به نکات مطرح‌شده در مقدمه، هر واقعه‌ای که به وقوع پیوست و قطعی شد

درباره نخواستن نظام موجود تفاهم داشتند، اما نمی‌دانستند که چه چیزی می‌خواهند. هیچ‌کس و هیچ جریانی، به‌طور کلی افق روشنی از آنچه می‌خواهد، در دست نداشت. البته متفکرینی نظریاتی داشتند و بالطبع آن نظریات در قانون اساسی، اعم از نسخه اولیه پیشنه‌دای و آنچه در مجلس خبرگان قانون اساسی تصویب شد، نمونه‌ای از آن نظریات است، اما همه می‌دانیم که برخی از آن نظریات نیز در طی یک دهه، دستخوش تجدیدنظر قرار گرفت و به برخی از آن‌ها نیز جامه عمل پوشانیده نشد.

■ کدام اندیشه‌ها و متفکران، نقش تعیین‌کننده در گفتمان غالب انقلاب را داشتند؟

در سال‌های اولیه دهه ۳۰، گفتمان ملی غالب بود. در سال‌های پایانی این دهه گفتمان ملی-مذهبی و از ابتدای دهه ۴۰ با فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی، ورود آیت‌الله خمینی به‌عنوان مرجعی مدافع حضور در فعالیت‌های سیاسی و بالطبع انعکاس آن در میان قشرهای میانی و پایینی جامعه و در سال‌های اواخر دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰ گفتمان مبارزه مسلحانه (اعم از مذهبی و سوسیالیستی آن) و در سال‌های نزدیک به وقوع انقلاب نیز گفتمان عالمان دینی مایل به حضور در فعالیت‌های سیاسی، دست‌به‌دست هم دادند و با حضور جدی‌تر گفتمان «تکلیف‌محور» مرحوم امام در سال‌های آخر و انتخاب عملی ایشان به‌عنوان مرجع و رهبر بلامنازع انقلاب، عملاً در ظرف مدت کوتاهی، گفتمان عالمان دینی حاضر در صحنه انقلاب بر سایر گفتمان‌های قبلی غلبه یافت. البته همکاری عمومی همه این گفتمان‌ها از عوامل مهم وقوع انقلاب و شکست نظام قبلی بود.

■ آیا نظام برآمده از انقلاب، اگر نه نماینده تمامی افق‌های فکری جامعه، محصول خواست و آرای اکثریت مشارکت‌کنندگان در انقلاب بود؟

با توجه به پاسخ‌های قبلی، نتیجه‌گیری خودم این است که در آن شرایط، بلی. نماینده‌ای که به نظر می‌آمد اکثریت جامعه را با خود همراه کرده است، متولی برپاسازی نظامی شد که محصول انقلاب به‌حساب می‌آمد. البته نمی‌توان از نظر دور داشت که در همین برداشت و گفتمان غالب نیز

هیچ‌کس و هیچ جریانی، به‌طور کلی افق روشنی از آنچه می‌خواهد، در دست نداشت. البته متفکرینی نظریاتی داشتند و بالطبع آن نظریات در قانون اساسی، اعم از نسخه اولیه پیشنه‌دای و آنچه در مجلس خبرگان قانون اساسی تصویب شد، نمونه‌ای از آن نظریات است، اما همه می‌دانیم که برخی از آن نظریات نیز در طی یک دهه، دستخوش تجدیدنظر قرار گرفت و به برخی از آن‌ها نیز جامه عمل پوشانیده نشد.

از همان ابتدا قرائت‌های بعضاً متفاوتی وجود داشت. همین قرائت‌های متفاوت نیز به تجزیه این گفتمان در یک دوره کمتر از ده‌ساله انجامید.

### سخن پایانی

گرچه برای در نظر گرفتن همه جوانب، نیاز بوده و هست که مبسوط‌تر از این به طرح پاسخ‌ها پرداخته شود، اما برای رعایت اختصار از یک طرف و نیز بسنده نمودن به طرح مسئله، تلاش کردم به حداقل‌گویی اکتفا کنم.

گرچه نه این پرسش‌ها را تنها پرسش‌های کنونی نسبت به آن واقعه می‌دانم و نه آنچه خود در پاسخ بیان کردم قطعی می‌شمارم، شاید حتی اگر همین پرسش‌ها نیز به نحو دیگری مطرح می‌شد، سبک پرداختن به بررسی از واقعه انقلاب هم متفاوت می‌شد، اما به هر صورت، اگر بناست از بررسی آن واقعه عظیم درس‌هایی برای حال و آینده بگیریم، راهی نداریم جز اینکه در مورد برخی مسائل به تفاهم برسیم، از جمله به برخی از نکات مهم در این فرصت مختصر، اشاره می‌کنم:

۱. پذیرش ضرورت استمرار تعامل در سطوح داخلی و بین‌المللی؛

۲- ادامه گفت‌وگو در همه سطوح، اعم از گفت‌وگو در سطح خانواده، نهادهای مدنی، میان نخبگان و نیز گفت‌وگوهای ملی و بالاخره گفت‌وگو میان حاکمان (به معنای

کل مسئولان نظام) و مردم.  
۳- طرح واقعیت‌ها و پرهیز از دروغ‌گویی و دروغ‌شنوی. بالا بردن روحیه پذیرش تجربه‌اندوزی از نسل‌های قبل و روحیه میدان دادن به نسل‌های نو و آمادگی یافتن برای حمایت جدی از مخاطراتی که حتی ممکن است در اثر برخی اشتباه‌ورزی‌های نسل‌های جدید، پدید آید؛

۴- بالا بردن ظرفیت تحمل یکدیگر و زنده نگه داشتن روحیه امید به آینده؛

۵- دست شستن از «افراطوتفریط» و نیز ویژگی‌هایی چون «نفرت خصومت‌گرایانه» و از این قبیل؛

۶- رسیدن به یک درک و شناخت مشترک و جامع‌الاطراف از مشکلات و راه‌حل‌ها و بها دادن به مشارکت همه نخبگان و صاحب‌نظران، در همه رشته‌ها و نیز میان نخبگان درون مسئولان نظام و نخبگان بیرون از فعالیت‌های حاکمیتی.

برای این کار به نظرم در چند مرحله و حداکثر بیست سال فرصت داریم. در ابتدا می‌بایست با به‌کار بستن پنج نکته برشمرده بالا، یا نکات دیگری که صاحب‌نظران رعایت آن‌ها را توصیه می‌کنند، تلاش کنیم به نتیجه مندرج در نکته شش دست یابیم. هنگامی که به درک و شناخت مشترک و جامع‌الاطراف از مشکلات و راه‌حل‌ها رسیدیم، حداقل زمان را برای زمینه‌سازی اجرای آن راه‌حل‌ها صرف کنیم. افزایش روحیه پذیرش تجارب از یکسو و نیز روحیه فراهم نمودن فرصت برای نسل‌های جدید از سوی دیگر دو بال ضروری برای عبور از این مسیر بحرانی است.

تنها با در نظر گرفتن یک دوران گذار با این مختصات و سایر ملزومات و لوازمی که مورد نیاز است، می‌توان انتظار داشت که از مخاطرات ناشی از گسست‌های نسلی و عدم انتقال تجارب بین‌نسلی و نیز مخاطرات بالفعل و بالقوه بیرونی عبور کنیم و دوباره مرتکب خطاهایی نشویم که در سال‌های دهه ۵۰ توسط موافقان حرکت‌های انقلابی یا اصلاحی صورت پذیرفت یا توسط حاکمان آن روز به وقوع پیوست. در سایه توکل به خدا و پشتکار در انجام امور با یکدیگر، باید گام برداشت، خداوند نیز به فضل و رحمت و کرمش، مساعدت‌مان خواهد کرد. به امید خدا و آرزوی تحقق خواست‌هایمان از آن منان و کریم. ❖

# انقلاب، حاصل نزاع میان سنت و تجدد

رضا سرحدی

دلائل فرهنگی وقوع انقلاب در ایران در سال ۱۳۵۷ چه بودند؟

نقطه گسست جامعه سنتی ایران با دولت پهلوی از آنجایی آغاز شد که پهلوی‌ها تجدد را در تضاد با مذهب و سنت تعریف کردند. رضاشاه و محمدرضا شاه سعی در حذف کامل مذهب و سنت آن هم به صورت بسیار سریع کردند که شوکی به جامع ایرانی وارد شد؛ بنابراین جامعه ایرانی از زمان رضاشاه در تلاش بود تا با حذف کامل سنت و مذهب توسط نهاد قدرت مبارزه کند، اما در دوره محمدرضا شاه اقداماتی صورت گرفت که می‌توان آن‌ها را کاتالیزور انقلاب دانست. اقداماتی نظیر کاهش شدید عناصر اسلامی و به خدمت گرفتن عناصر فرهنگی قبل از اسلام، مدرنیزاسیون در تضاد با مذهب و سنت، لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بسیاری موارد دیگر که در واقع کاتالیزوری برای انقلاب اسلامی ایران به شمار می‌آیند. البته باید توجه داشت که عوامل فرهنگی برای گفتمان اسلام سیاسی به رهبری امام خمینی حائز اهمیت است و در نزد گفتمان‌های چپ و ملی دلائلی نظیر مشارکت مردم و کاهش اقتدار شاه عوامل جدی مبارزه بودند.

آیا راه دیگری به جز انقلاب برای اصلاح نظام گذشته باقی نمانده بود؟

از هنگامی که نهضت مقاومت ملی در روز بعد از کودتای ۲۸ مرداد شروع به کار کرد، تلاش برای اصلاح نظام سیاسی شاه آغاز شد، به نحوی که اعاده استقلال و حکومت ملی در دستور کار قرار گرفت و این نهضت آغازی بود بر تلاش برای اصلاح در چارچوب نظام سیاسی پادشاهی که خواسته همه بود. پس از آن گروه‌های دیگری نظیر گروه‌های چپ نیز به دنبال این مهم بودند تا اینکه پس از فوت آیت‌الله بروجردی، تلاش برای اصلاحات به شخص امام خمینی رسید. باید توجه داشت که فعالیت‌های امام خمینی تا قبل از تبعید در راستای اصلاح انجام می‌گرفت، اما پس از تبعید، امام خمینی رویه اصلاح را کنار گذاشت. ایشان در سال ۱۳۴۷ و طی سخنرانی‌هایی سلطنت را مغایر با اسلام اعلام کرده و بر لزوم برپایی حکومت اسلامی تأکید کرد؛ بنابراین امام خمینی به عنوان رهبر پذیرفته شده مبارزان، برچیده شدن سلطنت را با کمک اسلام و مفاهیم اسلامی تبیین کرده بود و پس از این اعلام دیگر راهی برای اصلاح باقی نمی‌ماند. در همین راستا بود که امام خمینی مذاکره با حامیان سلطنت را قبول نکرد و به کم‌تر از برچیدن سلطنت راضی نبود.

مردم چه بدیل و چشم‌انداز نظری

ایدئولوژیک - سیاسی جایگزینی داشتند؟

در خصوص بدیل ایدئولوژیک باید خاطر نشان کرد که گفتمان‌های ملی‌گرایی و چپ در ابتدا به ایجاد مفاهیم و شعارهایی مبادرت ورزیدند که بعداً مورد استفاده در انقلاب اسلامی قرار گرفتند. آن‌ها تا قبل از ظهور امام خمینی در سپهر سیاست ایران و آغاز مخالفت با رژیم پهلوی طرفدار داشتند و نیروهایی را نیز جذب کردند؛ اما پس از اینکه این دو گفتمان به حاشیه رانده شدند، گفتمان اسلام سیاسی به رهبری امام خمینی بسیاری از شعارها و خواسته‌های آن‌ها را در خود نهادینه کرد و در واقع گفتمانی ساخته شد که شعارهای قبل و در قالب گروه‌های مختلف در کنار یکدیگر مفضل‌بندی کرد. این تجمع سبب شد تا چه ملی‌گراها که خواستار مشارکت مردم و کاهش قدرت شاه بودند و چه چپ‌ها که تساوی و توجه به قشر ضعیف را در کانون گفتمان خود قرار داده بودند، در غیاب و سرکوب این گفتمان، طرفداران آن‌ها به جمهوری اسلامی ایران پیوسته و همه آرمان خود را در آن می‌دیدند؛ بنابراین در هنگام انقلاب اسلامی ایران بدیلی غیر از جمهوری اسلامی ایران و رهبری امام خمینی وجود نداشت.

کدام اندیشه و متفکران نقش تعیین‌کننده در گفتمان غالب بر انقلاب را داشتند؟

گفتمان سازهای است که در گذر زمان می‌تواند تغییر کند و یا هر گفتمانی به جای گفتمان دیگری هژمون شود و شرط هژمون شدن یک گفتمان به ضعف و یا حذف گفتمان رقیب برمی‌گردد. آنچه در فرآیند به ثمر نشستن انقلاب اسلامی ایران مهم است، آغاز مخالفت‌های گفتمان‌های گوناگون با رژیم پهلوی است. بدون در نظر گرفتن گذشته که چراغ راه آینده است امر تاریخی کامل نیست؛



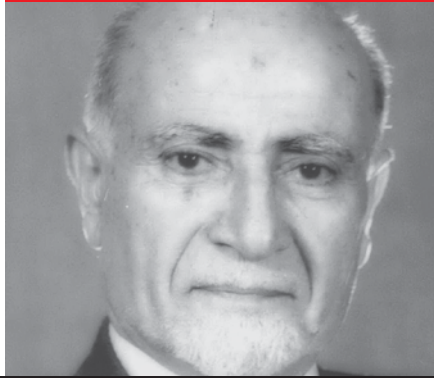
بنابراین گفتمان غالب در انقلاب اسلامی ایران، اسلام سیاسی به نمایندگی امام خمینی است که مهم‌ترین متفکران آن را باید علی شریعتی، جلال آل احمد و مرتضی مطهری دانست؛ اما گفتمان ملی‌گرایی که مهندس بازرگان نماینده آن به حساب می‌آید و همچنین گفتمان چپ در این فرآیند و حتی تهیه دال‌هایی برای گفتمان اسلام سیاسی به رهبری امام خمینی بسیار سهیم بودند. اندیشه‌ای که شریعتی، جلال آل احمد و شهید مطهری دنبال می‌کردند نوعی اسلام سیاسی چپ را ترویج می‌کرد که می‌توان آن را بازنگری اساسی در اسلام دانست. شریعتی دال‌هایی را برای گفتمان اسلام سیاسی مفضل‌بندی کرد که تأکید ویژه‌ای بر نوعی سوسیالیسم اسلامی و مبارزه اسلامی داشت. همچنین این نظریه‌پردازان معتقد بودند که مذهب شیعه از تمامی عناصر مربوط به یک ایدئولوژی رهاسازی برخوردار است.

آیا نظام برآمده از انقلاب، اگر نه نماینده تمامی افق‌های فکری جامعه که محصول خواست و آرا اکثریت مشارکت‌کننده در انقلاب بود؟

باید با این جمله آغاز کرد که «پیروزی پدران زیادی دارد، در صورتی که شکست یتیم است.» برای آغاز هر انقلابی، بسیج توده‌ها و گروه‌های مختلف امری حیاتی برای پیروزی آن انقلاب محسوب می‌شود. انقلاب اسلامی ایران نیز از گروه‌های مختلفی شکل گرفته بود که پس از پیروزی هر کدام خواستار اعمال نظر خود در خصوص نظام برآمده از انقلاب بودند. بر همین اساس نظام برآمده از انقلاب را نمی‌توان محصول خواست و آرای اکثریت مشارکت‌کننده در انقلاب دانست. به نحوی که فداییان از «جمهوری دموکراتیک خلق»، نهضت آزادی از «جمهوری دموکراتیک اسلامی» و امام خمینی از «جمهوری اسلامی ایران» سخن می‌راندند. این آغازی بود بر مخالفت‌های گروهی و پس از تصویب پیش‌نویس اولیه توسط دولت مهندس بازرگان، اختلاف بالا گرفت که چپ‌گرایان مخالفان اصلی آن بودند. در ادامه نیز برخی از جریانات فراندوم قانون اساسی را تحریم کردند. نهایت می‌توان گفت که همه نظریات اعمال نشد و قدرت ساختاری و سیاسی بیشتر در اختیار گفتمان اسلام سیاسی به رهبری امام خمینی قرار داشت که در تصویب قانون اساسی نقش اساسی ایفا کردند.

\* دانشجوی دکتری علوم سیاسی و پژوهشگر تاریخ معاصر ایران (دانشگاه فردوسی مشهد) ❖





## بازرگان؛ روشنفکری دینی و چالش‌های جدید

مقدمه



مرحوم ابراهیم یزدی

شادروان مهندس بازرگان، اگر نگوییم بنیان‌گذار جنبش روشنفکری دینی ایران است، قطعاً و بی‌تردید یکی از بارزترین چهره‌های مؤثر این جریان محسوب می‌شود. بازرگان به‌عنوان یک روشنفکر دینی، برای مدت بیش از پنجاه سال (۱۳۲۰ تا ۱۳۷۳) مؤثرترین چهره روشنفکری دینی بوده است. یادش را گرامی می‌داریم.

جنبش روشنفکری دینی و نواندیشی دینی با چالش‌های جدید و بی‌سابقه‌ای روبه‌رو است. چالش‌هایی که نوع آن با چالش‌های دهه‌های گذشته تفاوت‌های اساسی و جدی دارد. چالش‌های کنونی به‌طور عمده از درون خود مسلمانانها و نه از بیرون از آنها سرچشمه می‌گیرد. دو دهه حکومت و قدرت به نام خدا و دین و عملکردی نه‌چندان مقبول یا قابل دفاع در قلمرو مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی بسیاری از مسلمانان را به تفکر و طرح پرسش‌های جدی درباره توانمندی‌های دین در حل مسائل پیچیده جامعه کنونی واداشته است و نسل جوان و جدید را به‌طور قابل ملاحظه‌ای دین‌گریز و در مواردی دین‌ستیز کرده است.

در این بحث، ابتدا دو جریان «روشنفکری دینی» و «نواندیشی دینی» متمایز از هم بررسی می‌شوند و سپس چالش‌های رو در روی جریان روشنفکری دینی مورد بحث قرار گرفته است.

روشنفکری دینی، آن جریان فکری، فرهنگی-اجتماعی است که در عصر حاضر از حدود شصت سال پیش، از بعد از شهریور ۱۳۲۰ آغاز شده است، اما نوگرایی دینی

می‌کند، بلکه در اثر تعامل میان فرهنگ بومی و ارزش‌های اسلامی، فرآورده‌های حاصل در یک جامعه دیگر متفاوت است. به‌عنوان مثال، فرهنگ و سنن رایج در مصر، عموماً اسلامی هستند، اما با فرهنگ و سنن رایج در ایران که آن‌ها نیز اسلامی هستند، متفاوت است؛ دوم اینکه جامعه بشری در حال تغییر و تحول دائم است و در اثر این تغییر و تحول شکل‌ها و قالب‌های فرهنگی و سنت‌های دینی نیز تغییر می‌کند، یا ضرورت تغییر آن‌ها به‌صورت یک فشار اجتماعی- فرهنگی ظاهر می‌شود. به‌طوری که باورهای رایج در تعارض با وضعیت جدید اجتماعی قرار می‌گیرند؛ و سوم اینکه در اثر دو عامل یادشده در بالا، باورها و سنت‌های رایج جامعه به‌تدریج از آموزه‌ها و ارزش‌های اصلی وحیانی- قرآنی فاصله می‌گیرد و چه‌بسا محتوای آن‌ها به‌کلی غیردینی یا حتی ضد دینی هم بشود؛ بنابراین، اصلاح‌گری دینی یا بازسازی و نوسازی اندیشه‌های دینی یا درواقع نواندیشی دینی، پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر، مستمر و قدیمی است.

از این زاویه، نواندیشی دینی در تعارض با جریان سنت‌گرایی دینی قرار می‌گیرد. سنت‌گرایان، آداب و عادت‌ها و هنجارها و رفتارهای رایج دینی در جامعه را معادل و مساوی با اصل دین می‌گیرند و در برابر هر نوع تشکیک و تردید درباره اصالت آن‌ها مقاومت می‌کنند و هیچ نوع بازنگری در قالب یا محتوا را بر نمی‌تابند و آن را به‌منزله تشکیک و تفسیر در اصل دین می‌پندارند. جریان روشنفکری دینی، در مقایسه با

جریانی با قلمرویی گسترده‌تر از جریان روشنفکری دینی است و از منظر تاریخی بسیار قدیمی‌تر از جریان روشنفکری دینی است.

نواندیشی دینی سابقه و ریشه در تاریخ اسلام و مسلمانان دارد. در هر عصری متفکری یا متفکرانی برای بازسازی و نوسازی باورهای دینی ظهور کرده‌اند. نواندیشی دینی درواقع ادامه همان جریانی است که در تاریخ اسلام به‌عنوان «اصلاح‌گران» مطرح بوده‌اند. ریشه این حرکت در حدیث نبوی است که فرمود: «ان الله یبعث لهداه الامه علی رأس کل مائه سنه من تجدلها دین‌ها»؛ خداوند بر سر هر صد سال کسی را برمی‌انگیزد تا دین این امت را تجدید کند. این حدیث در کتاب‌های شیعی و سنی نقل شده است. ضرورت بازسازی و نوسازی باورها و رفتارهای دینی دین‌باوران ناشی از سه عامل عمده و اساسی است: اول اینکه میان ارزش‌های جدید و جهانی، مثلاً اسلام، هنگام ورود یا عرضه آن به یک جامعه، با فرهنگ و باورهای رایج مردم، نوعی هم‌کنشی و تعامل برقرار می‌شود. ارزش‌های جدید وحیانی در اسلام، به‌ندرت تمامی باورها و سنت‌های رایج مردم را نفی یا ریشه‌کن

## جریان روشنفکری ایران، به‌عنوان یک پدیده سیاسی- اجتماعی از آغاز قرن بیستم از ورود و تقابل یا تعامل فرهنگ و تمدن جدید غرب به ایران و با جنبش مشروطه‌خواهی ایران شکل گرفت و بروز و ظهور خارجی پیدا کرد

و ملی بشود؛ یعنی، آن مقولات و مفاهیم در فرهنگ ملی گذارده شوند و در فرهنگ ملی ادغام بشوند. در کشوری مانند ایران که هویت ملی دو رکن ایرانیت و اسلامیت دارد مقولات و مفاهیم بنیادین مدرنیته باید ایرانی‌زده و اسلامیزه بشوند، قالب‌های ویژه بومی ایران-اسلامی پیدا کنند و در فرهنگ ملی ما ادغام شوند. همان کاری که از زمان امپراتور میجی در ژاپن صورت گرفته است، ولی در ایران که از زمان امیرکبیر هم‌زمان با امپراتور میجی وارد عصر جدید شده است، چنین پوششی صورت نگرفت و ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم.

جنبش روشنفکری دینی چنین رسالتی دارد. روشنفکران غیردینی یا به چنین ضرورتی اعتقاد ندارند یا قادر به انجام آن نیستند. این دسته از روشنفکران ممکن است به دلیل ایرانی بودن و داشتن علاقه ملی برای ایرانی‌زده کردن مفاهیم مدرنیته تلاش‌هایی کنند، اما قطعاً اسلامیزه کردن آن‌ها انحصاراً کار روشنفکر دینی است.

برخلاف جریان نواندیشی دینی که سابقه‌ای به قدمت دین اسلام دارد و برخلاف جریان روشنفکری ایران که از آغاز سده بیستم در صحنه ایران ظاهر شده است، جریان روشنفکری دینی یا حداقل آن جریانی که امروز با این نام و با این مشخصات شناخته می‌شود و در سطح جامعه مطرح می‌باشد قدمتی حدود شصت سال دارد؛ یعنی، از شهریور ۱۳۲۰، پس از سقوط استبداد سلطنتی رضاشاه آغاز شده است. این بدان معنا نیست که پیش از آن تاریخ، روشنفکر دینی در ایران نبوده است. در جریان مشروطه‌خواهی و در سال‌های پس از آن شخصیت‌های روشنفکر با انگیزه و دغدغه دینی و گرایش دین‌مداری وجود داشته‌اند، اما به یک جریان سیاسی، اجتماعی و فکری تبدیل نشده و شناخته نشده بودند. تولد این جریان را باید از شهریور ۱۳۲۰ به بعد دانست.

تاریخ شصت‌ساله جنبش روشنفکری دینی را می‌توان به سه دوره کم و بیش مشخص تقسیم کرد:

دوره اول، از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲؛ دوره دوم، از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷؛ و دوره سوم، از ۱۳۵۷ تا به امروز. هریک از این سه دوره ویژگی‌های خاص خود را دارند و جریان روشنفکری دینی در هر دوره با چالش‌های ویژه‌ای

مشکلات اجتماعی و اقتصادی جامعه بوده‌اند، ولی امروزه با تغییر و دگرگونی در مناسبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه پیچیده کنونی موضوعیت خود را ز دست داده‌اند، نقد می‌کند، به چالش می‌طلبد و به دنبال و در صدد بازسازی آن‌ها هستند. از طرف دیگر در برابر مدرنیته که علت زیربنایی، یا معلول و نتیجه فرهنگ و تمدن غرب است مطلق‌گرا نیست. نه همه آنچه از غرب آمده است و برچسب غربی بر آن خورده است درست می‌پذیرد و نه آن‌ها را رد می‌کند. از این حیث وجه مشترکی با برخی از روشنفکران غیردینی دارد، اما روشنفکر دینی در این راستا نقش دیگری هم دارد که هیچ گروه دیگری از روشنفکران یا نواندیشان دینی ندارند و آن بومی کردن مقولات بنیادین مدرنیته است. روشنفکری دینی در برخورد با مدرنیته اهدافی را دنبال می‌کند از جمله، شناخت مقولات و مفاهیم کلیدی و زیربنایی مدرنیته. تمدن جدید یا تجدد یک روبناها و سمبل‌ها یا نمادهایی دارد که در مناسبات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و در سلوک و هنجارهای فردی و اجتماعی و غربی‌ها بروز بیرونی پیدا کرده است، اما این روبناها و نهادها به دنبال قبول و اعمال یک سلسله مفاهیم و مقولات اساسی جدی و نهادینه شدن آن‌ها به‌وجود آمده‌اند. تجدد یا مدرنیته اقتباس و تقلید کورکورانه از تمدن غرب و نمادهای آن نیست. با چنین تقلیدی جامعه «مدرن» نمی‌شود، بلکه برعکس موجب بروز اختلال و سردرگمی در هویت ملی و از خودبیگانگی می‌گردد. مدرنیته در یک جامعه هنگامی نهادینه می‌شود که عناصر اصلی و کلیدی آن بومی

جریان نواندیشی دینی، پدیده‌ای کم و بیش جدید است. روشنفکری دینی، نیز همچون نواندیشی دینی، در جست‌وجوی کشف ارزش‌ها و مفاهیم کلیدی آموزه‌های وحیانی-قرآن و خارج ساختن آن‌ها از قالب‌های شکل‌گرفته گذشته و یافتن یا پرداختن به قالب‌های جدید و متناسب با شرایط زمان و مکان است.

اما روشنفکری دینی، رسالتی بیش از بازسازی و نوسازی اندیشه‌های رایج دینی مردم دارد و آن تغییر و تحول در مناسبات و ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه است. به این ترتیب جنبش روشنفکری دینی، یک جریان سیاسی، اجتماعی-فرهنگی (فکری) است که دو ویژگی دارد: دین‌مداری و روشنفکری. جنبش روشنفکری دینی از حیث ویژگی روشنفکری‌اش با جریان روشنفکری عام ایران تشابهاتی دارد، اما دین‌مداری روشنفکری دینی این جریان را از روشنفکری غیردینی جدا و متمایز می‌سازد.

جریان روشنفکری ایران، به‌عنوان یک پدیده سیاسی-اجتماعی از آغاز قرن بیستم از ورود و تقابل یا تعامل فرهنگ و تمدن جدید غرب به ایران و با جنبش مشروطه‌خواهی ایران شکل گرفت و بروز و ظهور خارجی پیدا کرد.

روشنفکری دینی سه رسالت دارد: ۱. دغدغه یا انگیزه نوسازی و بازسازی اندیشه‌ها و باورهای رایج دینی. در این بعد با جریان نواندیشی دینی، هم‌کنشی و همسویی دارد، اگرچه ممکن است در موضوعات و محتوای مسائل ضروری با نواندیشی دینی توافق نداشته باشد؛

۲. این جریان بر اساس ویژگی روشنفکری‌اش به دنبال اصلاح، بازسازی، نوسازی و تغییر در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه از وضع موجود به وضع مطلوب است. از این حیث وجوه مشترکی با جریان روشنفکری غیردینی دارد؛

۳. در تعارض میان سنت و مدرنیته، برخلاف روشنفکری غیردینی، معتقد به «نسبیت» است؛ یعنی، ضمن قبول ضرورت بازنگری و بازسازی سنت‌های رایج دینی، تمامی این سنت‌ها را نفی نمی‌کند، بلکه نگرش گزینشی دارد؛ یعنی، آن دسته از سنت‌ها که زمانی کارساز، خلاق یا حل‌کننده

هم سنت‌گرایان درباره تحصیلات جدید یکی بود؛ نفی دینداران و ترک خداپرستی. علاوه بر این باورهای دین رایج مردم آن‌چنان آغشته به خرافات و تهی از عقلانیت بود که مرز میان آموزه‌های اصیل قرآنی با باورها و رفتارهای رایج، اما غیردینی مردم به‌کلی مخدوش بود. بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین و اصیل‌ترین مرجع و منبع آموزه‌های دینی؛ یعنی، قرآن کریم، به‌کلی مهجور بود. قرآن خواندن و مراجعه به قرآن برای فهم دین، نه‌فقط در میان مردم عادی رسم نبود، حتی در حوزه‌های علمی نیز تدریس قرآن و علوم قرآن رایج نبود و کسانی نظیر علامه طباطبایی که محور اصلی کار دینی خود را بر تفسیر و تفهیم قرآن قرار داده بود، مورد انواع بی‌مهری قرار گرفته بود. در این دوره و در چنین شرایطی، روشنفکری دینی با چالش‌های گسترده و مؤثر جریان چپ، حزب توده ایران، روبه‌رو بود.

در شهریور ۱۳۲۰ با خروج رضاشاه از ایران و پیدایش جو سیاسی- فرهنگی نسبتاً آزاد، سه جریان فکری، سیاسی و اجتماعی عمده شامل حرکت چپ مارکسیستی، حرکت ملی و حرکت اسلامی به ترتیب زمانی در صحنه پدید آمدند. بنا به دلایل

## علاوه بر این باورهای دین رایج مردم آن‌چنان آغشته به خرافات و تهی از عقلانیت بود که مرز میان آموزه‌های اصیل قرآنی با باورها و رفتارهای رایج، اما غیردینی مردم به‌کلی مخدوش بود

روز بودند. مدارس جدید و علوم جدید در نظر بسیاری از دینداران معادل و برابر با بی‌دینی بود. بسیاری از خانواده‌های مسلمان از فرستادن، حتی پسران خود به مدارس جدید، از ترس بی‌دین شدن آنان امتناع می‌ورزیدند. جو غالب در محیط‌های روشنفکری و تحصیلکرده‌ها نیز چنان بود که علوم جدید نظیر فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی را در تعارض با باورهای دینی می‌دانست و اگر کسی این علوم را می‌آموخت، لزوماً می‌بایستی اعتقاد به دین و خدا را کنار بگذارد. از این حیث جمع‌بندی هر دو گروه، هم تحصیلکرده‌های جدید و

روبه‌رو بوده است و لاجرم شکل و محتوای فعالیت جریان روشنفکری دینی تحت تأثیر شرایط روز متفاوت بوده است و فرآورده‌های متفاوتی داشته است.

### دوره اول

در این دوره سرچشمه چالش اصلی روشنفکری دینی از بیرون از قلمرو دینداران بوده است. اگرچه با چالش‌هایی از طرف سنت‌گرایان نیز روبه‌رو بوده است. در این دوره، نسل جدید و جوانی که در طول بیست سال حکومت رضاشاه رشد کرده بود و تربیت شده بود، عموماً و اکثراً دین‌گریز یا بی‌تفاوت و منفعل درباره مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بود و در اکثر مورد، غرب‌زده و بیگانه از خویشتن خویش بوده است. نسل جدید و جوان تحصیلکرده آن دوره، بریده از ریشه‌های خود بود، حتی قادر به تفاهم با پدر و مادر خود هم نبودند. آنچه برای پدران و مادرانشان مقدس بود، برای آنان عقب‌ماندگی محسوب می‌شد و آنچه در نظر آنان علامت ترقی، پیشرفت و تمدن بود، در نظر پدران و مادرانشان علائم بی‌دینی و بی‌هویتی بود. از طرف دیگر، جامعه دینداران عموماً و روحانیون خصوصاً به‌شدت سنت‌گرا، متحجر و بریده از زمان و ناآشنا و بیگانه با شرایط جدید



۱۳۵۸ قم، دیدار دکتر ابراهیم یزدی و مهندس مهدی بازرگان با آیت‌الله سیدمحمدرضا گلپایگانی



مادرانی که ضمن علاقه به تحصیل فرزندان خود نگران دین و ایمان آن‌ها بودند، ثابت کند که تضاد و تعارضی میان علوم جدید با دین‌باوری وجود ندارد. ارزیابی عملکرد جریان روشنفکری دینی در این دوره نشان می‌دهد که این جریان تا چه میزان در راستای اهداف خود موفق بوده است.

#### دوره دوم

جریان روشنفکری دینی از اواسط سال ۱۳۳۲؛ یعنی، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سال وارد مرحله و دوره تازه‌ای شد. ویژگی عمده در این دوره که آن را با دوره قبل متمایز می‌سازد سیاسی شدن جریان روشنفکری دینی با حضور فعال در نهضت آزادی و ورود روحانیان به صحنه مبارزات سیاسی و پیوستن آنان به جنبش ضد استبدادی است.

در دوره اول، روحانیان و کل جریان سنت‌گرا به شدت غیرسیاسی و ضد سیاسی بود. تعداد انگشت‌شماری از روحانیان گرایش‌ها یا فعالیت‌های سیاسی داشتند و همین تعداد اندک هم از جانب روحانیان سنت‌گرا و متحجر مطرود یا تحت‌فشار بودند. مرحوم آیت‌الله طالقانی، هم به‌عنوان یک روحانی سیاسی و هم به‌دلیل تکیه محوری بر آموزش بحث و تفسیر قرآن کریم در میان سایر روحانیان عنصری نامطلوب بود. سنت‌گرایان دین و سیاست را به کلی از هم جدا می‌دیدند و از هرگونه عمل اجتماعی و یا سیاسی پرهیز داشتند. در میان روحانیان صاحب‌نام، آخوندهای درباری نیز کم نبودند. همه این‌ها در شرایطی بود که جنبش چپ ایران، حزب توده، از نظر سیاسی به شدت فعال بود و با شعارهای عدالت‌خواهی، ضد استبدادی و ضد استعماری، نه فقط در میان دانشجویان و استادان و دانش‌آموزان، بلکه در میان کارگران و توده‌های مردم نیز نفوذ و پایگاه گسترده‌ای به‌دست آورده بود.

در جنبش ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق علاوه بر آیت‌الله کاشانی تعدادی از روحانیان در تهران و شهرستان‌ها و نیز برخی از مراجع قم به حمایت از دکتر مصدق و جنبش ملی شدن صنعت نفت پرداختند. در انتخابات دوره هفدهم تعدادی از روحانیان سیاسی از طرف مردم انتخاب و به مجلس راه یافتند. این حضور و فعالیت در بهبود اجتماعی چهره سنت‌گرایان و کاهش

**جریان روشنفکری دینی  
از اواسط سال ۱۳۳۲؛  
یعنی، پس از کودتای  
۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سال  
وارد مرحله و دوره  
تازه‌ای شد. ویژگی  
عمده در این دوره که  
آن را با دوره قبل متمایز  
می‌سازد سیاسی شدن  
جریان روشنفکری  
دینی با حضور فعال در  
نهضت آزادی و ورود  
روحانیان به صحنه  
مبارزات سیاسی و  
پیوستن آنان به جنبش  
ضد استبدادی است**

دکتر شریعتی «از خود بیگانه» و بریده از «خویش‌تن خویش» بود؛ از جانب دیگر همه آنچه از غرب به نام تمدن و تجدد به ایران داده شده بود، از جمله دین‌گریزی را به‌عنوان اصل تجدد و تمدن پذیرفته بود. این اندیشه تبلیغ می‌شد و جا افتاده بود که اگر اروپاییان از شرقی‌ها و ایرانیان جلو افتاده‌اند به این دلیل است که دین را کنار زده‌اند. بخش عمده‌ای از ادبیات علمی نیمه اول قرن بیستم مبلغ جدایی و تعارض میان علم و دین بود. بخش بزرگی از مترجمان و نویسندگان ایرانی در آن دهه‌ها، تحت تأثیر جهان‌بینی و ایدئولوژی‌های دین‌گریز و دین‌ستیز، تنها آن بخش از ادبیات علمی، فلسفی و هنری را به فارسی ترجمه می‌کردند که منعکس‌کننده این نگرش‌ها بود. در حالی که در میان نویسندگان و متفکران و دانشمندان غربی تعداد دین‌باوران کم نبودند.

نواندیشان و روشنفکران دینی که در آن دوران تعدادشان بسیار کم و اندک و انگشت‌شمار بودند، با چالش‌های جدی از سوی این جریان روبه‌رو بود؛ بنابراین، روشنفکری دینی با چالش‌هایی، هم از جانب جریان‌های غیردینی یا ضد دینی و هم با فشارهایی از جانب دینداران سنت‌گرا روبه‌رو بود؛ هم باید به شبهات ضد دینی که روشنفکران غیردینی مطرح می‌کردند پاسخ بدهد و هم مرز میان ارزش‌ها و باورهای اصیل قرآنی با خرافات رایج در میان مردم را تبیین کند و هم به چالش‌های سخنگویان دین و روحانیون به کلی بیگانه از تحولات اجتماعی و سیاسی و واپس‌گرا جواب بدهد و هم به پدران و

و عللی، حرکت چپ مارکسیستی، سریع‌تر از سایر حرکت‌ها فعالیت خود را آغاز کرد. به‌طوری که یک ماه پس از خروج رضاشاه، در مهرماه ۱۳۲۰، حزب توده ایران فعالیت خود را رسماً آغاز کرد. حرکت ملی و احزاب ملی و سازمان‌های معرف آن، از جمله جبهه ملی ایران با تأخیر نسبت به حزب توده وارد صحنه فعالیت‌ها شدند. حرکت اسلامی و سازمان‌ها و انجمن‌های وابسته به آن نیز برخی هم‌زمان با احزاب ملی و برخی پس از آن‌ها شکل گرفتند و فعال شدند.

حزب توده نه تنها فعالیت خود را زودتر از نیروهای ملی و مسلمان آغاز کرد، بلکه در مقایسه با آن‌ها به مراتب منسجم‌تر و سازمان‌یافته‌تر عمل می‌کرد. به همین علت به سرعت به یک نیروی سیاسی فعال و اثرگذار در ابعاد سیاسی، فرهنگی و فکری تبدیل شد. جهان‌بینی و ایدئولوژی حزب توده، از همان آغاز تأسیس بر پایه مارکسیسم-لنینیسم بود و رهبری حزب یا حداقل بخشی از آن، روابط بسیار نزدیکی با دولت اتحاد جماهیر شوروی داشت و حزب به «انترناسیونالیسم» با تعریف استالینی آن معتقد بود، اما طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ حزب توده، یک تشکل مردمی، مترقی، عدالت‌خواه و ظلم‌ستیز معرفی شده بود. به همین دلیل در آن دوره سه‌ساله توانست بخش عمده‌ای از روشنفکران، مترجمان، نویسندگان، هنرمندان و شاعران را به خود جلب کند. طی این دوره حزب توده، علی‌رغم جهان‌بینی و ایدئولوژی مادی، در مواردی به باورها و سنت‌های رایج جامعه احترام می‌گذاشت. مثلاً در ایام عاشورا و تاسوعا سردر حزب در خیابان فردوسی تهران یا در شهر ری با کتیبه‌های سیاه و اشعار سوگمندانه مرسوم پوشیده می‌شد. روزنامه‌های حزبی در سرمقاله‌های خود، حزب توده را ادامه‌دهندگان راه امام حسین (ع) معرفی می‌کردند.

با وجود این، فعالیت گسترده حزب توده در دانشگاه تهران، جو ضد دینی شدیدی را در میان استادان و دانشجویان ایجاد کرده بود؛ البته این جو فقط نتیجه فعالیت حزب توده نبود، بلکه همان‌طور که قبلاً اشاره شد و سیاست‌های فرهنگی حکومت بیست‌ساله رضاشاه نسل جدیدی را به‌وجود آورده بود که نه فقط با مذهب، بلکه با فرهنگ ملی نیز بیگانه بود. نسلی که به تعبیر

فشار چالش‌ها بر جریان روشنفکری دینی مؤثر بود، اما کافی نبود.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توسط امریکا و انگلیس و برگشت شاه به حکومت و قدرت و حمایت برخی از روحانیان از این کودتا و از حکومت شاه، از یک جهت موجب چالش جدیدی برای روشنفکری دینی شد، اما تشکیل نهضت مقاومت ملی ایران و وفاداری روحانیان منتخب مردم در دوره هفدهم مجلس از دکتر مصدق و همکاری جدی و فعال روحانیان برجسته (نظیر طالقانی، زنجانی، حاج سید جوادی و رضوی قمی) با استادان دانشگاه (بازرگان و سبحانی) و اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان در نهضت مقاومت ملی و مشارکت آنان در جنبش علیه استبداد، استیلاي خارجی، هم حرکت ملی و هم حرکت اسلامی را با تحولی جدید روبه‌رو ساخت. حرکت ملی که تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد، یک‌بعدی فقط ملی- بود، تبدیل به حرکتی دوبعدی «ملی-اسلامی» شد. حرکت اسلامی نیز که تا آن زمان به‌طور عمده، در بعد فکری-فرهنگی فعال بود، بعد سیاسی جدیدی پیدا کرد. ادبیات سیاسی جریان‌های ملی به‌شدت رنگ دینی گرفت. در طی همین دوره؛ یعنی، از سال ۱۳۳۲ به بعد بود که در زندان‌ها بر روی مسلمانان، به‌خصوص روشنفکران دینی نیز گشوده شد. این تغییر و تحول موقعیت جریان روشنفکری دینی را در افکار عمومی به‌خصوص در نزد روشنفکران تثبیت کرد و اعتبار تازه‌ای به آن بخشید. با آغاز دهه ۴۰ دو حادثه جدید بر موقعیت روشنفکری دینی اثر گذاشت و متناسباً آن را با چالش‌های جدیدی روبه‌رو ساخت: حادثه اول، تشکیل نهضت آزادی ایران در اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۰ بود. در میان مؤسسين نهضت آزادی، شخصیت‌های برجسته‌ای بودند که یا آغازگر یا شاخص‌ترین چهره‌های اثرگذار جنبش روشنفکری دینی ایران بودند. اعلام تأسیس این نهضت و سپس بازداشت و محاکمه سران آن در بهمن ۱۳۴۱، حرکت اسلامی ایران، به‌خصوص جریان روشنفکری دینی را به‌شدت سیاسی کرد. مراجعه به اسناد تاریخی نشان می‌دهد که به هنگام محاکمه و محکومیت سران و فعالان نهضت آزادی در دادگاه‌های نظامی شاه، طیف

## درگیری روحانیان، به‌خصوص مراجع و علمای بزرگ با شاه، در مخالفت با اصلاحات ارضی و حقوق زنان و فراندوم شاه و انقلاب سفید و بی‌اعتنایی شاه به مطالبات آن‌ها سبب شد که روحانیت ایران نه‌تنها وارد گود سیاست بشود، بلکه خود به یکی از محورهای اساسی آن تبدیل شود

وسيعی از نیروهای سیاسی، اعم از روحانیان حوزه‌های علمیه، استادان دانشگاه‌ها تا احزاب چپ، حتی حزب توده، به این محاکمه اعتراض و از مبارزات نهضت آزادی حمایت کردند.

حادثه دوم، رو در رویی روحانیان ایران با شاه و پیوستن آنان به جنبش ضد استبدادی بود. در دوره اول روحانیت ایران به‌طور عموم یا مخالف سیاست و به دور از هر نوع موضع‌گیری سیاسی بود یا به دربار وابسته بود. اندکی از آنان در مبارزات سیاسی با مردم همراهی می‌کردند، اما درگیری روحانیان، به‌خصوص مراجع و علمای بزرگ با شاه، در مخالفت با اصلاحات ارضی و حقوق زنان و فراندوم شاه و انقلاب سفید و بی‌اعتنایی شاه به مطالبات آن‌ها سبب شد که روحانیت ایران نه‌تنها وارد گود سیاست بشود، بلکه خود به یکی از محورهای اساسی آن تبدیل شود. رویکرد روحانیت ایران به مبارزات ضد استبدادی و ضد استیلاي بیگانه مناسبات آنان را با مردم عادی و از جمله با روشنفکران متحول ساخت و موجب آن شد که روحانیت ایران از انزوای تاریخی خود بیرون آید.

با تأسیس و علنی شدن فعالیت سازمان مجاهدین خلق اولیه، جهش تازه‌ای در موقعیت سیاسی و اجتماعی جریان روشنفکری دینی به‌وجود آمد و بیش از پیش توجهات مردم، به‌خصوص جوانان به این جریان جلب شد. جو غالب در محافل دانشگاهی نیز در مقایسه به دوره اول؛ یعنی، سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ به‌کلی متفاوت بود و آن جو غالب ضد دینی از بین رفته بود. جریان چپ مارکسیستی هم بنا به مصالح سیاسی از برخوردهای ایدئولوژیک

با جریان روشنفکری دینی پرهیز کرد. این وضعیت جدید جریان روشنفکری دینی را در معرض چالش‌های جدید قرار داد که ماهیتاً با نوع چالش‌های دوره اول متفاوت بود.

چالش‌های این دوره ماهیتاً فکری-فرهنگی و در رابطه با خود اسلام، جهان‌بینی توحیدی و ظرفیت‌های بنیادین آن برای اداره جامعه مدرن و حل مسائل و مشکلات پیچیده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود. تلاش پیشگامان روشنفکری دینی، مهندس بازرگان و دکتر شریعتی در این دوره معطوف و متمرکز به پاسخ‌گویی به این نوع پرسش‌ها بود. اگرچه بخشی از سنت‌گرایان دینی به تقابل با روشنفکری دینی و متفکران آن پرداختند، اما نتوانستند تأثیر نامطلوب چندانی بر کل جنبش اسلامی داشته باشند؛ حتی اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق در نیمه سال ۱۳۵۴، علی‌رغم برخی تأثیرات منفی نتوانست روشنفکری دینی را منحرف یا متوقف کند یا حتی آن را با چالش سیاسی، فرهنگی و فکری جدی روبه‌رو سازد.

اما به هر حال چالش‌های فکری-فرهنگی این دوره، بیش از پیش به غنای فکری جریان روشنفکری دینی منجر شد. محصول رویدادهای دوره دوم علاوه بر فرآورده‌های فکری و فرهنگی متنوع، در رابطه با اساسی‌ترین موضوعات و مقولات سیاسی-فکری، به بن‌بست رسیدن مبارزات مسالمت‌آمیز سیاسی، در سال‌های ۱۳۴۰ و جایگزین شدن آن با مبارزه مسلحانه برای سرنگونی قهرآمیز نظام استبداد سلطنتی، پیدایش سازمان مجاهدین خلق اولیه و چریک‌های فدایی خلق، موجب کاهش حساسیت و تقابل سیاسی میان نیروهای اسلامی و مارکسیستی شد. این امر تا آنجا پیش رفت که به نوعی نزدیکی فکری و ایدئولوژیکی میان دو جهان‌بینی متضاد، در جهت رشد بخشی از تفکرات التقاطی ایدئولوژیک بخشی از سازمان مجاهدین خلق در شهریور ۱۳۵۴ را می‌توان مشاهده کرد. این پدیده خود موجبات چالش فکری-فرهنگی جدیدی برای جریان روشنفکری دینی و واکنش‌های متناسب شد.

علی‌رغم تلاش فراوان مسئولان نظام شاه در فراهم ساختن امکانات رفاهی و آزادی‌های

استبداد سلطنتی و نه حتی دوران جنگ را دیده است. نسلی است که در دامن همین حکومت و در سیستم آموزش و پرورش آن و در میان خانواده‌هایی که بانیان انقلاب بوده‌اند به دنیا آمده و رشد کرده است. تجربه زندگی در زیر سایه یک حکومت به نام ارزش‌های دینی نه تنها باعث شد این نسل از دین فاصله بگیرد، بلکه کمترین قربانیت با تنزه‌طلبی و آرمان‌گرایی نسل دوران انقلاب که بار انقلاب و جنگ را به دوش می‌کشید ندارد.

استفاده از ابزارهای قدرت برای اعمال قرائت‌های خاصی از دین و به خدمت گرفتن دین برای حفظ قدرت موجب شده که بر جامعه کنونی ایران، به‌طور بی‌سابقه‌ای، ریاکاری حاکم شود. مردم و مسئولان، عموماً و اکثراً نقاب بر چهره دارند. ریاکاری روح حساس، ساده و حق‌طلب جوانان را به شدت آزرده است و آنان را به سوی گریز از دین رسمی سوق داده است.

کارنامه عملکرد دو دهه حکومت به نام خدا و دین، در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نه تنها فاقد جاذبه است، بلکه به شدت دافعه دارد. دامنه دافعه آن تنها محصور و منحصر به جوانان نیست، بلکه گسترده است و شامل همه اقشار جامعه است. آن رابطه عمیقی که حتی از دوران ایران باستان و پیش از ورود اسلام به ایران، میان مردم عادی و عامی با روحانیت وجود داشت، به میزان وسیعی کمرنگ شده یا از بین رفته است و امروز روحانیت ایران دیگر آن قدرت بسیج مردمی را ندارد.

در این دوره روشنفکری دینی با چالش‌های جدید روبه‌رو شده است. چالش‌هایی که از حیث شکل و محتوا با چالش‌های دو دوره قبلی متفاوت است. چالش‌هایی که نه از جانب روشنفکران چپ غیردینی و ضد دینی و نه از اطراف روشنفکران لائیک است، بلکه به‌طور مستقیم از حکومت روحانیان، به‌عنوان نهاد متولی دین و کارنامه عملکردها و جو غالب فرهنگی و اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. امروز به‌دنبال دو دهه حکومت به نام دین و خدا، جامعه ما با نسلی از زنان و مردان روبه‌رو شده است که یا دین‌گریزند یا دین‌ستیز و اگر این دو نباشند، تردیدهای

## از اوایل دهه ۱۳۵۰ تعارضات و تناقضات درونی نظام سلطنتی آرام آرام بروز و ظهور خارجی پیدا کرد. نظام سلطنتی که با کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آخرین بقایای مشروعیت خود را از دست داده بود، با بحران «تبادل ناپایدار» روبه‌رو شد

بسیج مردمی داشتند و روشنفکران عهده‌دار مهندسی انقلاب بودند. روحانیان به همان اندازه که با ذهنیت توده‌های مردم آشنا بودند و قادر بودند آنان را بسیج کنند با مناسبات و پیچیدگی‌های جامعه معاصر در ابعاد گوناگون، ناآشنا و بعضاً بیگانه بودند. در فرآیند انقلاب اسلامی، میلیون‌ها ایرانی، از زن و مرد و پیر و جوان و باسواد و بی‌سواد حضور و مشارکت داشتند. در دوران انقلاب، روحانیان بنا به‌ضرورت و شرایط خود را نیازمند همکاری و همگامی با روشنفکران، به‌خصوص روشنفکران دینی می‌دیدند، اما پس از پیروزی انقلاب، از یک‌سو روحانیان حمایت مستقیم توده‌های مردم یا اکثریت آماری جمعیت را داشتند و از سوی دیگر، با ساده‌نگری در مدیریت جامعه پیچیده کنونی خود را بی‌نیاز از همکاری روشنفکران، حتی روشنفکران دینی تصور کردند و چون رهبری انقلاب با یک مرجع تقلید (امام خمینی) بود، حکومت را حق خود دانستند و با توجه به حمایت‌های مردمی، آنچه را در دوران انقلاب نمی‌توانستند مطرح کنند یا طرح آن‌ها را اصلاح نمی‌دانستند، بی‌محابا مطرح کردند و اجرای آن‌ها را با جدیت پیگیری کردند و برخی از نگرش‌ها و قرائت‌های دینی که کمترین اشاره به آن‌ها پیش از انقلاب موجب شکست مبارزه و پراکندگی مردم و بروز علنی شکاف میان روشنفکران و روحانیان می‌شد با صراحت عنوان و اجرا شد. در طی ۲۵ سال گذشته، ترکیب سنی جمعیت و توزیع آن در شهر و روستا به‌کلی دگرگون شده است. ما جوان‌ترین ملت در دنیا هستیم. بیش از ۷۰ درصد جمعیت را گروه سنی زیر ۲۵ سال تشکیل می‌دهد. این نسل، نه دوران

اجتماعی خصوصاً در مسئله روابط آزاد جنسی میان دختران و پسران جوان و فعالیت‌های فرهنگی- هنری خانه‌های جوانان، نسل جدید به‌شدت آرمان‌گرا و منزله‌طلب شده بود و ساده‌زیستی، زهد و پرهیز از گناه در میان نسل جدید منش غالب شده بود.

به این ترتیب جریان روشنفکری دینی در اوایل دوره اول، فعالیت خود را در شرایطی شروع کرده که سنت‌گرایان دینی به‌شدت غیرسیاسی و ضد سیاسی بودند، جوانان عموماً دین‌ستیز یا دین‌گریز بودند و با چالش‌های سیاسی و ایدئولوژیک ضرورت تبیین مرز میان باورهای اصیل اسلامی با خرافات رایج در جامعه مطرح بود؛ و در دوره دوم سیاسی شدن جنبش اسلامی، چه در میان سنت‌گرایان و چه روشنفکران دینی، اقبال جوانان را به این باورهای اصیل اسلامی به‌شدت افزایش داد. در این دوره چالش میان جریان‌های دینی و جریان‌های غیردینی کاهش یافت و چالش عمده تبیین مواضع جریان روشنفکری دینی درباره مقولات درون‌دینی بود.

### دوره سوم

از اوایل دهه ۱۳۵۰ تعارضات و تناقضات درونی نظام سلطنتی آرام آرام بروز و ظهور خارجی پیدا کرد. نظام سلطنتی که با کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آخرین بقایای مشروعیت خود را از دست داده بود، با بحران «تبادل ناپایدار» روبه‌رو شد. از اواخر سال ۱۳۵۵، جنبش ضد استبداد و ضد استیلای خارجی بار دیگر اوج گرفت و گسترش تازه‌ای پیدا کرد و در نهایت موفق شد نظام استبداد سلطنتی را سرنگون سازد. با پیروزی سریع و غیرمنتظره انقلاب اسلامی و فروپاشی نظام استبداد سلطنتی، جنبش اسلامی ناگهان خود را با ضرورت مدیریت کشور در تمام زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی روبه‌رو دید. این در حالی بود که در میان همه نیروها و جناح‌های مؤثر در انقلاب، دیدگاه‌های روشن و مسنجمی درباره مسائل گوناگون وجود نداشت. در پیروزی انقلاب اسلامی، اگرچه تمام نیروها، قشرها و احزاب سیاسی و همه نقش داشتند، اما همکاری و هماهنگی دو جریان اصلی؛ یعنی، روشنفکری دینی با روحانیان نقش کلیدی و اصلی را داشت. روحانیان نقش



دگرگونی و دگردیسی‌اند. سنت‌های رایج یا در حال از بین رفتن هستند یا از بین رفته‌اند.

در چنین شرایطی فرآیند ایرانیزه و اسلامیزه شدن مقولات اساسی مدرنیته همچنان با موانع جدی از جانب سنت‌گرایان روبه‌رو است.

واکنش سوم به دنبال پاک کردن صورت‌مسئله نیست و تغییر ساختارهای سیاسی و قدرت را لزوماً به معنا یا معادل حل بحران به‌طور ریشه‌ای نمی‌داند. در کشور ترکیه، یک جمهوری تام، آن هم به‌طور کامل سکولار، حاکم است، اما سکولاریسم حاکم بر ترکیه، وجه تشابهی با سکولاریسم اروپایی ندارد، بلکه قرائت دیگری از استبداد شرقی است. از آنجا که ترکیه کشوری اسلامی است، مقولات و مفاهیم اساسی مدرنیته، از جمله مفهوم مشروعیت سیاسی قدرت و دولت و رابطه دین و دولت به‌طور ریشه‌ای حل نشده است. سکولاریسم حاکم بر ترکیه از ترس پیروزی اسلام‌گرایان، اولاً تمام سازمان‌ها و نهادهای دینی را به‌شدت کنترل می‌کند و از جانب دیگر هر زمان که در راستای توسعه سیاسی بازی دموکراسی را شروع می‌کند، لاجرم با نیروی اسلام‌گرایان روبه‌رو می‌شود و بازی را در نیمه به هم می‌زند؛ اما در دور بعدی با قدرت بیشتر اسلام‌گرایان روبه‌رو می‌شود. اسلام‌گرایان نیز هنوز نتوانسته‌اند درباره مقولات اساسی به جمع‌بندی‌های جدیدی برسند و هر بار که پیروزی جدیدی کسب می‌کند با بی‌توجهی به شرایط ویژه سیاسی و اقتصادی مطالب و مطالباتی را عنوان می‌کنند که حریف زورمند قادر به هضم آن نیست و لاجرم بازی را بر هم می‌زند. تجربه ترکیه به ما می‌آموزد که باید این مسائل را بررسی و شفاف کرد، نه آنکه صورت‌مسئله را پاک کرد.

روشنفکری دینی در این دوره با چنین چالش‌هایی روبه‌رو است. به‌عبارت دیگر، کلام آخر، آنکه روشنفکری دینی با چالش‌هایی به‌مراتب گسترده‌تر و پیچیده‌تر از دوره‌های گذشته روبه‌رو است. برخورد منطقی و مفید و مؤثر با این چالش پیش از هر چیز نیازمند به فهم ابعاد و عمق قضیه است.

زمستان ۱۳۸۱ ❖

## کشورمان یک تغییر و تحول و جابه‌جایی تاریخی را تجربه می‌کند. بسیاری از هنجارهای رفتاری فردی و جمعی سنتی در حال دگرگونی و دگردیسی‌اند. سنت‌های رایج یا در حال از بین رفتن هستند یا از بین رفته‌اند

اندیشه‌های سکولاریستی است؛ نه فقط جدایی نهاد دین از نهاد دولت، بلکه جدایی دین و دولت، دین و سیاست است. پیش از انقلاب گرایش‌های لائیسیتیه و سکولار عمدتاً اندیشه‌های وارداتی از غرب بود و محصول تجربه تاریخی جامعه غربی در تعارض میان دولت و کلیسا بود و ریشه در جامعه ما نداشت، اما پس از انقلاب و تجربه دو دهه گذشته، موجب پیدایش و رشد این اندیشه، نه فقط در میان روشنفکران غیردینی، بلکه در میان تعداد بسیاری از دینداران نیز شده است، به‌طوری که امروزه دیگر این نوع اندیشه‌ها و نگرش‌ها وارداتی محسوب نمی‌شوند.

اما دو واکنش یادشده در بالا، در واقع اعتراض به یک تجربه ناموفق تاریخی و نوعی «عارضه» و پدیده‌ای ناپایدار و گذرا محسوب می‌شود. پدیده‌ای که مضمون آن بیش از هر چیزی سلبی است. نفی آن چیزی است که نامطلوب است، نه تعریف‌کننده و توضیح‌دهنده وضعی که مطلوب باشد و نه ارائه‌دهنده راه‌حل‌های بنیادین تعارضات کلیدی میان سنت و مدرنیته در جهت نهادینه کردن مردم‌سالاری و تأسیس جامعه مدنی؛ پاک کردن صورت‌مسئله و تغییر ساختارها و هم‌زمان رها کردن بحران است. واکنش سومی هم وجود دارد، که نه بر پایه نفی دین و نه نادیده گرفتن نقش دین در جامعه است. انقلاب اسلامی ایران در تعارض تاریخی میان سنت و مدرنیته، معادله را به نفع مدرنیته تغییر داده است. کشورمان یک تغییر و تحول و جابه‌جایی تاریخی را تجربه می‌کند. بسیاری از هنجارهای رفتاری فردی و جمعی سنتی در حال

جدی خود را پیرامون مقولات دینی با صراحت ابراز می‌کند.

روشنفکری دینی در این مرحله از جابه‌جایی تاریخی، بیش از هر زمان دیگری از دو سو تحت فشار است. از یک‌سو، فشارهای اجتماعی-فرهنگی و مطالبات مردم و از سوی دیگر جریان‌های سنت‌گرایی که به ابزارهای قدرت مجهز شده‌اند و نوآوری و حتی بحث و گفت‌وگو درباره ضرورت‌ها را بر نمی‌تابند و به‌شدت سرکوب می‌کنند. سنت‌گرایی که در دوره اول؛ یعنی سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ یا ۱۳۴۰، در میان توده‌های عالمی و عادی جامعه نفوذ داشتند و با بازسازی باورهای دینی رایج مردم توسط روشنفکری دینی به‌شدت مقابله و مقاومت می‌کردند؛ اما فاقد قدرت اجتماعی-سیاسی یا ابزارهای قدرت بودند و نمی‌توانستند به نام خدا و دین اعمال قدرت کنند، اما امروزه آنان به ابزارهای قدرت و سرکوب و خشونت مجهز شده‌اند. چالش بزرگ روشنفکری دینی در این دوران اثبات این معنا برای نسل جدید و جوان است که ادعاها و قرائت‌های دینی برخی از روحانیان صاحب‌نام و قدرتمند، فاقد مبانی قرآنی است و اگر آن‌ها را به‌کلی بی‌ارتباط با آموزه‌های اصلی ندانیم، حداقل باید گفت قرائت‌های متفاوتی از این دین است که با زمینه‌های واقعی جامعه کنونی بیگانه و ناسازگار است و تنها نظرات برخی از روحانیان است نه همه آن‌ها، اما جامعه کنونی آن قدر متأثر از عملکرد نهادهای دینی مستقر در نهاد دولت است که این قرائت‌ها را عین دین می‌داند و روشنفکری دینی را اثبات مدعی خود نشان دادن چهره‌های واقعی دین با مشکلات متعدد روبه‌رو کرده است.

در این هنگامه آن گروه از روشنفکرانی که علی‌الاطلاق با انقلاب اسلامی مخالف بوده‌اند و در برابر آن تاب مقاومت نیاورده و شکست خوردند از وضعیت کنونی در راستای نفی دین و ارزش‌های دینی استفاده می‌کنند. اگرچه نیت و هدف اصلی این گروه‌ها سیاسی است، اما به‌رحال این نوع واکنش‌ها بر پیچیدگی مشکل بسی افزوده است، اما دین‌گریزی یا دین‌ستیزی تنها واکنش به رویدادهای دو دهه پس از انقلاب نیست. واکنش دیگر که ادامه واکنش دوم است رشد افکار و

## ثبت است بر جریده عالم دوام ما

دفاعیات مهندس بازرگان ۱۳۴۲/۹/۲۶ در دادگاه عادی ویژه شماره ۱ دادرسی ارتش

حکیمی، محمدمهدی جعفری و پرویز عدالت‌منش اتهاماتی وارد می‌کند، که مهندس بازرگان متهم ردیف اول بودند.

دادستان، آقای مهندس بازرگان را به بی‌ثباتی عقیده سیاسی متهم می‌کند و دلایلش را عضویت ایشان در حزب ایران (با وجود انکار مهندس) و کناره‌گیری به دلیل ائتلاف با حزب توده، که پس از کودتا دستگیر و با عفو آزاد می‌شود. در سال ۱۳۳۴ اقدام به تشکیل سازمان نهضت مقاومت ملی می‌کند. در سال ۱۳۳۹ به جبهه ملی می‌پیوندد و عضو شورای عالی می‌شود. با جبهه ملی به مشکل برمی‌خورند و در اردیبهشت ۱۳۴۰ با افرادی دیگر نهضت آزادی را تأسیس می‌کنند. در ادعانامه دادستان آمده است گرچه ظواهر مرامنامه و اساسنامه قانونی است، اما عملاً افسران و سربازان را به طغیان و مردم را به انقلاب و اغتشاش ترغیب می‌کنند و اعلامیه‌ها را به‌عنوان مدرکی علیه ایشان می‌دانند. اتهام بعدی تقاضای کمک از بیگانگان است و ادعا می‌شود که به دولت مصر تلگرام کرده‌اند. اهانت و نسبت ناروا به شخص اول مملکت زده‌اند. دادستان اتهامات را محرز و غیرقابل دفاع می‌داند.

متن نامه و اطلاعیه‌ای که هنگام جابه‌جایی از زندان قصر از داخل ائاثیه آقای دکتر سبحانی کشف شده، اشاره می‌کند و با استناد به آن ادعا می‌کند که اهداف واقعی جمعیت غیر از آن چیزی است که در مرامنامه و اساسنامه آمده است. سپس به نُه نفر از اعضا؛ یعنی مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، آیت‌الله سید محمود طالقانی، مهندس عزت‌الله سبحانی، دکتر عباس شیبانی، احمد علی بابایی، ابوالفضل

**در ادعانامه دادستان آمده است گرچه ظواهر مرامنامه و اساسنامه قانونی است، اما عملاً افسران و سربازان را به طغیان و مردم را به انقلاب و اغتشاش ترغیب می‌کنند و اعلامیه‌ها را به‌عنوان مدرکی علیه ایشان می‌دانند**

مهندس بازرگان و دیگر بنیان‌گذاران نهضت آزادی و تعدادی از اعضای آن در دادگاه نظامی ارتش شاهنشاهی در سال ۱۳۴۲ محاکمه شدند. خلاصه نکاتی از این محکمه از کتاب مجموعه آثار (۶) ایشان انتخاب شده است و تقدیم خوانندگان می‌شود.

«ادعانامه دادستان نظامی ارتش شاهنشاهی علیه آقای بازرگان و سایر بنیان‌گذاران و اعضای نهضت آزادی ایران در ۱۳۴۲ در پادگان عشرت‌آباد (پادگان ولی‌عصر فعلی)، به اتهام اقدام علیه امنیت کشور اقامه شد. در آن ایام مطبوعات نه‌تنها اجازه نیافتند که اخبار محاکمات را منتشر سازند، بلکه اجازه انتشار ادعانامه دادستان را نیز نداشتند.»

در این ادعانامه دادستان فعالیت نهضت مقاومت ملی پس از کودتای ۲۸ مرداد و فعالیت‌های مهندس بازرگان و یارانشان را یادآور شده، از تلاش‌های مهندس بازرگان در جبهه ملی و در ادامه تشکیل جمعیت نهضت آزادی و اساسنامه، مرامنامه و فعالیت‌های نشریاتی و تبلیغاتی آن را توضیح می‌دهد. سپس به



مهندس بازرگان در دادگاه

مهندس بازرگان از دکتر سنجابی درباره اعلامیه مورد ادعای دادستان استعلام می‌کنند و دکتر سنجابی اعلامیه فوق را جعلی و ساختگی می‌داند و آن را تکذیب می‌کند. روز اول دادگاه در سالنی با گنجایش قریب به ۱۸۰ نفر و در ابتدای پادگان عشرت‌آباد برگزار می‌شود، که جلسه دوم به اتاقکی با تقریباً سی نفر گنجایش و داخل پادگان بدون حضور خبرنگاران انتقال می‌یابد، که ایشان اعتراض می‌کنند و می‌گویند که اتهام ما اتهام سیاسی است و اینکه شما ما را خادم بدانید و یا خطاکار، ذینفع اصلی، قاضی و حاکم واقعی ملت ایران است و باید از جریان محاکمه آگاه شود و قضاوت نماید.

ایشان ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر را متذکر می‌شود و می‌گوید: «هرکس به مساوات کامل حق دارد که دعوی‌اش، به‌وسیله دادگاه مستقل و بی‌طرفی منصفانه و علناً رسیدگی شود.» ایشان به اینکه از جریان دادگاه مقدار بسیار کمی به‌صورت کلی و اجمالی در جراید منتشر شده اعتراض می‌کند و پاسخ مسئولین که روزنامه‌ها آزادند و خودشان نخواستند خبری از این واقعه درج کنند را غیرقابل قبول می‌داند و اعمال نفوذهای مقامات انتظامی را مطرح می‌کند. مهندس یادآور می‌شود که اگر دوستانمان مطالبی را درج کنند و سازمان امنیت مانع چاپ آن می‌شود. حتی اگر به شکل پلی‌کپی توزیع نمایند، مورد ضرب و شتم و دستگیری و حبس قرار می‌گیرند. در نتیجه این محاکمه سرّی و برخلاف تمام حقوق طبیعی و موازین قضایی است.

وی این مسئله را اقرار حکومت به خلاف قانون بودن محاکمه و اتهامات وارده بر خود، دانسته و گفته‌اند: «اگر چنین نبود و هیئت‌حاکمه به عمل خویش اعتماد و افتخار داشت از علنی بودن دادگاه و افشای مدافعات ما باکی نداشت، تا مقصر رسوا شود.» ایشان دادگاه را غیرقانونی و مخالف حقوق مسلم خود می‌دانند و تا وسعت محل دادگاه و حضور تماشاچیان غیرمأمور و انتشار مشروع مدافعات که خود یا دوستانشان بتوانند آزادانه چاپ و منتشر کنند و تا زمانی که کلیه شرایط و حقوقی که قوانین برای دادرسی و دفاع متهمین سیاسی مقرر داشته‌اند تأمین نشود سکوت اختیار کرده و دفاعی از خود نخواهند کرد، و وکلای منتخب را بر طبق مواد قانونی دادرسی کیفری ارتش عزل می‌نمایند که البته رئیس دادگاه حق عزل وکلای برای متهمین قائل نشد.

مهندس در ابتدای دفاع خویش یادآور می‌شوند که آغاز دادگاه‌های ایشان با پانزدهمین سالگرد اعلامیه جهانی حقوق بشر که دولت ایران آن را تصویب کرده مصادف شده است و از مواد اعلامیه حقوق بشر و آیات قرآن در سخنان خویش برای نشان دادن بی‌عدالتی‌ای که حقوق انسانی و دینی ایشان و یارانشان رانانیده گرفته بود و اثبات حقانیت خویش بهره بردند و با آوردن مثالی، در غیاب اشخاص و قلم‌های آزاد، در و دیوار دادگاه را بر بی‌گناهی خویش و یارانشان گواه می‌گیرند. مهندس می‌گوید: «این خلاف تمام موازین و اصول قضایی در هر جایی است، که کیفرخواست از نیات باطنی و قصد و هدف و مرام ما در ورای مرام ظاهری و اساسنامه و رفتارمان صحبت می‌کند و از طریق عکسبرداری روانی ما را متهم می‌کند. فکرخوانی می‌کنند و می‌گویند که کار ما قانونی است، اما نیت‌هایمان خراب؛ بنابراین ما نیز آنچه در دل داریم بیان می‌کنیم.»

در ادامه ایشان دفاع یک متهم را به سه دلیل می‌داند: اول: استمداد از افکار عمومی و استفاده تبلیغاتی که حق متهم است و با توجه به عدم ارتباط خود و دوستانشان با افکار عمومی و حضور نداشتن روزنامه‌نگاران آزاد، این قضیه را منتفی می‌داند. ایشان از دو جهت این محکمه را مهم می‌داند: اول اینکه محاکمه هیئت‌مؤسس یک حزب مؤمن و متعهد و منتقد هیئت‌حاکمه است، که صد درصد ملی و قانونی است و در تاریخ ایران به‌خصوص پس از قاجاریه سابقه نداشته است؛ ثانیاً در جهت شخصیت و شهادت اخلاقی و سابقه و صلاحیت و کلای مدافع و تزهایی است که با نهایت فصاحت در حمایت از قوانین بیان کردند. مهندس بازرگان در اینجا نیز به دلایل سرّی بودن دادگاه اشاره می‌کند و آن را غیرطبیعی و دستوری می‌خوانند.

دومین دلیل از دفاع، اثبات بی‌گناهی و تأثیر روی قاضی است که منظور اولیه، بدیهی و مستقیم مدافعه است. در این بخش به نحوه ورودشان به دادگاه در میان نظامیان و سرنیزه‌ها اشاره می‌کند و نیز به ظاهر قانونی دادگاه که به سخنان ایشان گوش فرا می‌دهد، اما نهایتاً این امر را که عدالتی در دادگاه باشد، خیال باطلی می‌دانند که با رأی نهایی دادگاه فرومی‌ریزد و نهایتاً دادرسان همان حرف‌های دادستان را تکرار می‌کنند.

ایشان دادرسی را بر اساس پرونده‌های ناقص

و جعلی می‌داند و می‌گوید: «باآنکه ظواهر را قانونی می‌دانند، می‌گویند که نیت [اما] خراب است و با آیات ۱۲ حجرات، ۳۶ اسراء؛ و ۶ حجرات بیان می‌کنند که اتهام و نسبت بد دادن، از نظر قانون ممنوع است و از نظر شرع گناه.» (کشف نیات کردن دادستان)

سومین دلیل نیز انجام تشریفات و اجرای مراسم است. به این منظور که برای بازجویی و صورت‌ظاهر و برای آنکه مسمایی در محاکمه و دفاع به عمل آمده باشد؛ و ادامه می‌دهند: «دو مورد قبل که برای ما واقعیت و خاصیتی نداشت و می‌ماند، این یکی که نه یک استثنا، که در محیط ما، به‌عکس رسم و کردار، بیشترین مورد دلیل برگزاری محاکمات است. در ایران ظواهر قانون خوب رعایت می‌شود، اما حقیقتی، واقعیتی و خاصیتی در باطن کارهای دادگستری و سنا و امثالهم وجود ندارند؛ یعنی هم هست و هم نیست. مطلبی است جزو اسرار مگو.»

ایشان در ادامه می‌گویند: «والا ما نه مخالف قانون اساسی هستیم، نه مخالف رژیم مشروطه سلطنتی، نه استقلال و نه امنیت کشور و نه فحش و اهانت. گفتیم و می‌گوییم و خواهیم گفت چرا قانون اساسی هست، ولی خلاف آن عمل می‌شود، روزنامه هست، اما آزادی قلم نیست، ادعای امنیت مالی و اداری و مسلمانی هست، اما خبری از آن‌ها نیست. دولت ما خود را از طرفداران و مجریان اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌داند، اما ارزشی برای بشر ایرانی قائل نیست ... شما می‌توانید ما را محکوم به سال‌ها زندان و بدتر از آن بکنید و جریده‌های تهران یک کلمه هم از مدافعات و نظریاتمان ننویسند؛ اما بدانید:

هرگز نمیرد آن‌که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما»

سپس با مطالبی که ذکر کردند، دفاع از خویش را بی‌فایده دانسته و در دفاع از خویش سکوت را پیش گرفتند. دادگاه تجدیدنظر و فرجام‌خواهی نیز بر همین سبک و سیاق برگزار شد و مهندس بازرگان همچنان بر ناعادلانه بودن نحوه برگزاری محاکمه و جعلی بودن مدارک و شواهد جرم تأکید داشتند.

منبع: بازرگان، مهدی؛ مدافعات: مجموعه آثار، شماره ۶، تهران، چاپ اول (۱۳۸۵)، شرکت سهامی انتشار با همکاری بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.

پی‌نوشت:

۱. در ادعانامه قیام ۲۸ مرداد آمده است. ❖





# سیاست

## آموزه‌های دی‌ماه

بودند؛ عده‌ای دغدغه معیشت داشتند و اعتراضشان به فقر بود، عده‌ای از طرف اصولگرایان سازماندهی شده بودند تا جریانی علیه دولت به راه بیندازند و عده‌ای نیز سودای براندازی داشته و با اهداف رادیکال و تحت تأثیر رسانه‌های گروه مخالف به خیابان‌ها آمده بودند. پس این خیزش جمعی به‌طور طبیعی ادامه نمی‌یافت، مگر آنکه با رویدادی دیگر همراه می‌شد؛ مثلاً تحرکات ایدایی نظامی یا وقوع درگیری‌های مسلحانه منطقه‌ای. (اتفاقاتی که عیناً در دیگر کشورها رخ داده بود.)



عماد بهاور

فعال سیاسی

جداگانه و بعضاً در تقابل با هم. مردمی هم که در تجمعات شرکت می‌کردند، هرکدام با دلایل و انگیزه‌های متفاوت به میدان آمده

از ابتدا معلوم بود که خیزش دی‌ماه ۹۶ به‌عنوان یک حرکت مستقل امکان تداوم ندارد. یک جنبش اجتماعی برای بقا و استمرار نیاز به سازمان، رهبری منسجم و اهداف عینی دارد. خیزش دی‌ماه ۹۶ هیچ‌کدام را نداشت: دارای سازمان نبود، چه واقعی و چه مجازی. هدایت آن توسط رسانه‌های مجازی صورت می‌گرفت که نمی‌توانستند جایگزین یک سازمان منسجم باشند. از طرفی، خیزش که آغاز شد تازه رهبرانی پیدا کرد؛ نه رهبرانی متحد و همبسته، بلکه هرکدام از گروه مخالفی



## درس آموزشی اصولگرایان

اصولگرایانی که می‌اندیشیدند اعتراضات اقتصادی به دولت روحانی ضربه زده و باعث ریزش آرای او و کوچک شدن پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبان خواهد شد، با واقعیت‌های تکان‌دهنده‌ای روبرو شدند که برایشان درس آموز بود:

اول اینکه؛ سیاسی شدن سریع اعتراضات اقتصادی نشان می‌دهد که بحران موجود، آن‌طور که همواره اصولگرایان می‌گویند، تنها بحران اقتصادی نیست. بحران اقتصادی را نمی‌توان از سایر بحران‌ها جدا کرد و راه حل بحران اقتصادی را جدای از رفع بحران‌های سیاسی دانست.

دوم اینکه؛ بحران‌های متعدد حاکمیت را تنها مربوط به ناکارآمدی یک بخش از حاکمیت نیست و نمی‌توان فقط دولت را در به وجود آمدن چنین شرایطی مقصر و مسئول دانست. ساماندهی اعتراضات علیه دولت به سرعت تبدیل به اعتراضی علیه کل حاکمیت شد و دیگر تنها دولت را هدف نگرفت. معترضین می‌دانستند که مدیریت تمام حوزه‌های اقتصاد در اختیار دولت نیست و باید کل ساختار مدیریتی کشور تغییر کند تا تغییری در شرایط اقتصادی رخ دهد.

موارد فوق‌بیش‌ازپیش آشکار کرد که تا بحران سیاسی حل نشود، بحران‌های اقتصادی و کارآمدی هم حل نخواهد شد. به عبارتی دیگر، این اعتراضات تأکید دوباره‌ای بود بر تقدم توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی و نشان داد که اگر توسعه سیاسی صورت نگیرد، اصلاحات اقتصادی هم تأثیر چندانی نخواهد داشت و هر چه در حوزه اقتصاد رشته کنند، یک‌شبه پنبه خواهد شد.

نتیجه این بود که اصولگرایان فهمیدند که ریشه مسائل و مشکلات مملکت، خوشان هستند و نمی‌توانند با جریان‌سازی علیه دولت این مسائل را فراق‌کنی کنند. همچنین دانستند که دست زدن به هر ماجراجویی، کلیت حاکمیت را به خطر خواهد انداخت. مهم‌تر از این‌ها فهمیدند بدون وجود احزاب و سازمان‌های قدرتمند و فراگیر، هرگونه حرکت اجتماعی ممکن است به‌راحتی از کنترل خارج شده و تحت هدایت غیر قرار گیرد. لذا اگر بخواهیم اعتراضات مدنی را علیه دولت سازماندهی کنیم، ابتدا نیازمند یک جامعه مدنی قدرتمند و نهادمند هستیم و الا در جامعه توده‌ای هر حرکتی ممکن

است به اغتشاش و خشونت بیانجامد.

از این‌جا داستان، اصلاح‌طلبان وارد ماجرا می‌شوند؛ اصلاح‌طلبانی که همواره بر توسعه سیاسی، تشکیل احزاب، تقویت نهادهای مدنی و توسعه مطبوعات و رسانه‌های مستقل تأکید داشته‌اند.

## درس آموزشی اصلاح‌طلبان

اعتراضات دی‌ماه را جریان اصولگرا به راه انداخت و جریان برانداز از آن بهره برد. در ابتدا و انتهای ماجرا، اصلاح‌طلبان هیچ نقشی نداشتند و اساساً این بازی آن‌ها نبود؛ بنابراین، به‌هیچ‌وجه لازم نبود که در زمین دیگران وارد بازی شوند. این بدان معنی نیست که حوادث اخیر کشور هیچ اهمیتی برای اصلاح‌طلبان نداشت؛ بلکه معنی‌اش این است که در هنگامه وقوع بحران، دیگر از دست اصلاح‌طلبان کاری بر نمی‌آید. وقتی فروپاشی آغاز می‌شود، دیگر اقدامات اصلاح‌طلبانه فایده‌ای ندارد و حرف‌های اصلاح‌طلبان دیگر شنونده و خریداری نخواهد داشت. برخی از اصلاح‌طلبان سعی کردند و در میانه دعوا وارد شده و با ارائه تحلیل و راهکار از تبعات آن بکاهند؛ اما جز ناسزا هیچ نشنیدند و سخنانشان تأثیری نداشت.

واقعیت این است که زمان اقدام اصلاح‌طلبانه قبل از وقوع بحران است. وقتی واقعه رخ داد از دست اصلاح‌طلبان هیچ کاری بر نمی‌آید و تنها می‌توانند نظاره‌گر ماجرا باشند. این همان سخنی است که بارها با عبارات دیگر بیان شده است: در صورت شکست اصلاحات، تغییرات سیاسی در شکل‌های رادیکال‌تر و خشن‌تری به وقوع خواهد پیوست.

اما نکته اینجاست که افول گفتمان اصلاح‌طلبی و از دست رفتن تسلط و هژمونی این گفتمان در عرصه اجتماعی، همه بر دوش حکومت نیست و تنها نمی‌توان حاکمیت را مقصر دانست. اصلاح‌طلبان خود نیز در افول گفتمان‌شان نقش مؤثری داشته‌اند و این درسی است که باید از حوادث دی‌ماه بگیرند. تجربه نشان داده که هر وقت زمینه ورود اصلاح‌طلبان به قدرت فراهم می‌شود، به‌سرعت گفتمان اصلاح‌طلبی افول کرده و هژمونی خود را در جامعه از دست می‌دهد. باید دید که چرا این اتفاق رخ می‌دهد. برخی عملکرد دولتمردان اصلاح‌طلب را زمینه نارضایتی مردم و سپس رویگردانی مردم از گفتمان اصلاح‌طلبی می‌دانند. واقعیت آن است که این همه ماجرا نیست. اقدامات

مؤثر و مفید بسیاری در دولت‌های خاتمی و روحانی رخ داد، اما از سوی مردم دیده نشدند. دولت اصلاحات پاک‌ترین و موفق‌ترین دولت در عرصه اقتصادی از دهه ۶۰ به این‌سو بوده است اما این باعث نشد که اصلاح‌طلبان از گفتمان عدالت‌جویانه رقیب خود شکست نخورند.

نکته اینجاست که برای «حفظ گفتمان» باید اقدامات مشخص دیگری انجام شود. یکی از وظایف اصلی احزاب و سازمان‌های اصلاح‌طلب، انجام یکسری اقدامات مؤثر برای حفظ تسلط گفتمانی در عرصه جامعه است، درحالی‌که هر وقت اصلاح‌طلبان امکان حضور در دولت و مجلس را یافته‌اند، این اقدامات را به کناری نهادند و از آن‌ها غفلت کردند.

گفتمان اصلاحات، گفتمان دموکراسی‌خواهی و حقوق بشر بوده است. اصلاح‌طلبان در داخل کشور و داخل مرزهای سیاسی نظام، همواره مدعی و پرچم‌دار این گفتمان بوده‌اند. اتفاقی که می‌افتد این است: در آستانه ورود به دولت پرچم دموکراسی‌خواهی و توسعه سیاسی زمین گذاشته شده و گفته می‌شود که اکنون زمان انجام اصلاحات اقتصادی و بوروکراتیک در کشور است و باید بدین کار مشغول شد؛ اما پرچم دموکراسی‌خواهی زمین نمی‌ماند. گفتمان براندازی که گفتمان رقیب اصلاح‌طلبی است آن را خواهد برافراشت.

در غیاب کنشگران مدنی اصلاح‌طلب و در غفلت از «اصلاح‌طلبی جامعه‌محور»، این گفتمان رادیکال براندازی است که پرچم‌دار دموکراسی‌خواهی در عرصه سیاسی خواهد شد و این بزرگ‌ترین درس اصلاح‌طلبان از وقایع دی‌ماه ۱۳۹۶ است.

اینکه چگونه باید پرچم دموکراسی‌خواهی را از براندازان پس گرفت، نیاز به بحث بیشتری دارد؛ اما در حال آنچه در دی‌ماه ۹۶ در ایران رخ داد، هم برای اصول‌گرایان و هم برای اصلاح‌طلبان، حاوی درس‌های تکان‌دهنده و تلنگرهای آگاهی‌بخشی بود که اگر از آن بهره نگیرند، عرصه سیاسی را به گفتمان رقیب برانداز خود خواهند باخت. هزینه‌های این باخت، تنها دامن حکومت و جناح‌های سیاسی آن را نخواهد گرفت بلکه تمامیت عرضی ایران (شامل خاک و مردم ایران) آسیب جدی خواهد دید. چنان‌که بسیاری از دلسوزان گفته‌اند، این آخرین فرصت برای بهره‌گیری از این آموزه‌هاست. ♦



## تاریخ

### چنین جبهه‌ای خدا خود نافرید!

زمینه‌های سیاسی، تاریخی و اجتماعی مبارزات ملی ایرانیان از کودتای ۲۸ مرداد تا جبهه ملی دوم گفت‌وگو با ناصر تکمیل همایون (بخش پنجم)



فرید دهدزی، محسن زمانی: نقش نهضت ملی ایران در تاریخ معاصر، انکارناپذیر است. همچنان که شکل‌گیری نهضت ملی ایران تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یکی از نقاط عطف مهم در تاریخ ایران زمین بوده و امکان و امتناع تداوم آن نهضت در مطالعات تاریخی همواره بررسی می‌شود. در گفت‌وگوهای پیشین با دکتر ناصر تکمیل همایون سعی داشتیم فرازها و فرودهای این جنبش و نهضت پس از کودتای ۲۸ مرداد را در قالب تشکیلاتی احزاب و سازمان‌ها بررسی کنیم. پس از کودتای ۲۸ مرداد با توجه به شرایط حاکم اختناق و خفقان پس از کودتا، احزاب و سازمان‌های ملی مجبور به ساماندهی خود در تشکیلات غیررسمی و مخفی بودند. نهضت مقاومت ملی ایران در پاسخ به نیازمندی تداوم نهضت و ضرورت پرکردن خلاها پس از کودتا تا سال ۱۳۳۷ ادامه حیات داشت. مهم‌ترین دلیل مخفی و نیمه‌مخفی نهضت مقاومت ملی، همان شرایط اختناق و خفقان بود، اما در نتیجه بحران‌های اقتصادی و به‌ویژه سیاسی حاکمیت و شرایط بین‌المللی، رژیم پهلوی چاره‌ای جز ایجاد فضای باز سیاسی نمی‌دید. از این رو جبهه ملی دوم در سال ۱۳۳۹ در چنین فضایی تشکیل شد. بررسی تاریخ سیاسی معاصر بدون بررسی تحولات تاریخی و سیاسی ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۳ ممکن نیست. همچنین یکی از مباحث مهم این دوره که همواره مورخان از مواضع گوناگون واکاوی می‌کنند، تاریخچه جبهه ملی دوم بوده که دقیقاً آغاز و انجام جبهه ملی دوم با همان دوره (۱۳۳۹-۱۳۴۳) توأمان شده است. در سه مصاحبه اخیر که با اقبال دانشجویان تاریخ و مورخان قرار گرفته بود، این تاریخچه جامعه‌شناسانه (سیاسی و تاریخی) را تا دولت امینی را بررسی کردیم. در ادامه سعی شده ساختار تشکیلاتی و سازمانی، دلایل و علل انحلال جبهه ملی دوم واکاوی شود.

از آنجا که دکتر ناصر تکمیل همایون ضمن ارتباط نزدیک با برخی از رهبران جبهه ملی، از اعضای حزب ملت ایران و جبهه ملی دوم، از نزدیک شاهد و ناظر رویدادها، تغییر و تحولات جبهه ملی دوم بودند، اهمیت داده‌های ایشان به‌عنوان یک شاهد راوی نیست، بلکه با توجه به وجهه علمی دکتر تکمیل، برخی داده‌ها با روش‌های تحلیلی جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی تاریخی، بیان می‌شود. در روند بحث گاهی ایشان به مقتضای گفت‌وگو به رویدادها نگاه درونی و در بیشتر مواضع نگاه بیرونی و بی‌طرف دارند. سرانجام در کنار نگاه تحلیلی، ارزیابی نقادانه ایشان، موجب روشن شدن برخی از مسائل مهم در موضوعات می‌شود.

خلیل ملکی خودشان وارد نمی‌شدند، بلکه از طریق افراد بانفوذتری مانند سنجابی، صالح و بختیار عمل می‌کردند! غیر از افراد بلندپایه، از افراد پایین‌مرتبه در تبلیغات استفاده می‌کردند. در زندان با دکتر حجازی در یک بند بودم و بیماری بدی گرفتم و بهوش می‌شدم. هر وقت من به هوش

پذیرش جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران به رهبری زنده‌یاد خلیل ملکی در ساخت سازمانی جبهه ملی دوم، دانستید. آن‌چنان که از کنگره و صورت‌جلسه‌ها برمی‌آید زنده‌یاد خنجی برای تحمیل عقیده‌ای مانند حذف جامعه سوسیالیست‌های

جناب دکتر، در شماره پیشین (شماره بیست‌ودوم) ضمن تحلیل جامعه‌شناختی تاریخی جبهه ملی دوم در بستر دولت دکتر علی امینی، به تعلق، تذبذب و تضادهای درون تشکیلاتی جبهه ملی دوم پرداختید. یکی از آسیب‌های مترتب را عدم



شما را منفجر و متلاشی خواهد کرد. نظام شما را جلب و جذب خودش خواهد کرد کاری از دستتان برنمی آید. کما اینکه همان چندنفری که وارد نظام شدند در واقع جذب نظام شدند و نتوانستند کاری بکنند. مثلاً فعالیت‌های «همایون صنعتی‌زاده» بیشتر این بود که با هم همکاری کنیم و جذب بشویم؛ حتی بعد از این قضایا، در جبهه ملی چهارم؛ آقای هوشنگ نهبانندی به منزل ما آمد و تقاضای مذاکره با شهید داریوش فروهر را کرده بود. فروهر گفته بود که من تحت هیچ شرایطی حاضر نیستم با نهبانندی صحبت کنم، مگر اینکه مذاکره در خانه شما (منزل ما = تکمیل همایون) باشد!

من هم گفتم ایرادی ندارد. نهبانندی هم همین پیشنهاد را به فروهر کرد: «یعنی شما وارد نظام شوید اصلاحات را آغاز کنید و در نهایت نظام را تغییر دهید! اعلیحضرت هم موافق با این امر است» که فروهر جواب داد: «اعلیحضرت اولین بار نیست که چنین تقاضایی کرده و برای چندمین بار این تقاضا را مطرح کرده و هر وقت اعلیحضرت در موضع ضعف قرار می‌گیرد این تقاضا را می‌کند و هر وقت که احساس قدرت می‌کند، دستور زندانی کردن همه ما و مخالفان خودش را صادر می‌کند. ما به اعلیحضرت هیچ‌گونه اعتماد و اعتقادی نداریم و هیچ‌گونه همکاری هم نخواهیم کرد».

■ آیا دکتر صدیقی هم جزو گرایشی بود که باید وارد نظام/سیستم شد و پیکار را از درون نظام شروع کرد یا معتقد بود باید پیکار از بیرون نظام صورت بگیرد تا نتیجه بهتری خواهد داد؟

دکتر صدیقی تا زمانی که از وی تقاضا کردند

**در جبهه ملی دوم این گرایش؛ یعنی، رویکرد تک‌حزبی -مرحوم خنجی- رونق پیدا کرد. آیا احزاب و گروه‌های مختلف باید در یک جبهه منحل شوند و با یک ایدئولوژی تشکیل شود یا اینکه نه احزاب و گروه‌ها با هم باقی بمانند و در یک امر مشترک با هم همکاری کنند! این امری بود که دکتر مصدق قبول داشت که اصناف، احزاب و گروه‌ها باید وجود داشته باشند**

فرهنگی و پاره‌فرهنگی هستیم، نمی‌توانیم همه را در قالب یک حزب واحد قرار دهیم. باید یک جبهه باشد که هم بر مبنای یک اصول و اشتراک، هم آن اصول و هم استقلال و آزادی و دموکراسی باشد.

■ طیف‌هایی که در جبهه ملی دوم بودند، آیا یک رویکرد در زمینه مواجهه با حاکمیت داشتند؟ به نظر می‌رسد طیف‌های مختلف جبهه ملی در قلمرو برخورد با حاکمیت تفاوت بنیادین داشتند. عده‌ای رادیکال و انقلابی بودند و عده‌ای بسیار معتدل!

یک گرایش وجود داشت که ما وارد نظام شویم و از درون نظام را منفجر کنیم، یا اینکه همین‌طور در بیرون نظام بمانیم. یک گروه معتقد بودند به نظام برویم و گروهی معتقد بودند از بیرون نظام هم می‌توان به اهداف رسید. دکتر مصدق و بسیاری دیگر از رهبران معتقد بودند که اگر شما وارد نظام شوید، به‌جای اینکه شما نظام را منفجر و متلاشی کنید، این نظام است که

می‌آدم می‌دیدم حجازی یک دستمال خیس بر پیشانی من گذاشته و دست‌هایم در دستانتان بود و نهایت محبت را به من می‌کرد. انسانیت کاملی داشت، ولی عقیده‌اش عقیده دیگری بود و این عقیده با اندیشه‌های ساختار جبهه‌ای در تضاد بود. سوسیالیست هستید باشید، ولی جبهه یک امر دیگری است. جریانی که جبهه از احزاب و گروه‌های مختلف تشکیل می‌شود و برای خودشان مرامی دارند و هدفشان استقلال و آزادی میهن است، این مورد را ما باید مراعات و تبلیغ کنیم و بعدها فرصتی پیش آمد تا چپ‌ها هم از این قضیه استفاده کنند و بپرسند ایدئولوژی شما که عضو جبهه هستید چیست و هم از جبهه ملی درباره ایدئولوژی پرسش شد. زیرنا و رونمای ایشان چیست؟ زیرساخت و پلتفرم آن‌ها چیست؟ در حالی که در ساختار جبهه در هیچ جای دنیا چنین پرسش‌هایی ندارند. جبهه متشکل از احزاب و گروه‌ها و سازمان‌های مختلف است و تا زمان خاص که امر مشترک تحقق یابد به حیات خویش ادامه دهد و با تحقق آرمان مشترک فعالیت جبهه هم ممکن است خاتمه یابد. برای جبهه بخواهیم ایدئولوژی و پلتفرم بتراشیم، غلط است. برای جبهه باید یک برنامه منسجم جمعی برای همکاری‌های مشترک ترسیم کرد و برای گروه‌ها برنامه مشخص را ارائه داد. زمان دکتر مصدق هم همین امر بود؛ البته زمان دکتر مصدق انسجام سازمانی به‌وجود نیامد، اگر انسجام سازمانی شکل می‌گرفت، انسجام برای نهضت ملی بود که این هم به دلیل کاریزمای خود دکتر مصدق بود، اما پس از وی، دیگر این کاریزما و فرآیندی وجود نداشت.

در جبهه ملی دوم این گرایش؛ یعنی، رویکرد تک‌حزبی (مرحوم خنجی) رونق پیدا کرد. آیا احزاب و گروه‌های مختلف باید در یک جبهه منحل شوند و با یک ایدئولوژی تشکیل شود یا اینکه نه احزاب و گروه‌ها با هم باقی بمانند و در یک امر مشترک با هم همکاری کنند! این امری بود که دکتر مصدق قبول داشت که اصناف، احزاب و گروه‌ها باید وجود داشته باشند. در نهایت تز دکتر مصدق که معتقد بود احزاب و گروه‌ها باید وجود داشته باشند، پیروز شد و تز خنجی که معتقد به انحلال احزاب و گروه‌ها بود شکست خورد. از لحاظ جامعه‌شناسی هم ما نمی‌توانیم ایران کثیرالاعتقاد، کثیرالاقوام، کثیرالمنطقه و مختلف‌السلیقه را در یک چارچوب قرار دهیم. دکتر صدیقی نیز همین عقیده را داشت که چون ما دارای کثرت



هیچ‌کدام هم اهل خیانت و جنایت و ضد اهداف ملی نبودند و تعداد اعضای آن به حدنصاب رسیده بود، آن‌ها به‌عنوان حزب می‌توانستند وارد جبهه ملی شوند و وارد نشدن آن‌ها اشتباه بزرگی بود.

■ دکتر صدیقی به‌واسطه آن بیانیه تند علیه برخی از اعضای خوش‌نام جبهه ملی از مخالفان ورود نهضت آزادی بود! در هر حال اگر نهضت آزادی وجود داشت و قدرت هم داشت و ما دیدیم که قدرت دارد و تاندانس‌هایی هم به نفع او بوده و درواقع گرداننده بخشی از نهضت مقاومت ملی، همین اعضای اصلی نهضت آزادی بودند، بنابراین باید وارد جبهه ملی شدند. مورد دوم خلیل ملکی (جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی) بسیار منطقی فعالیت و صحبت می‌کردند و اعضای خود را حفظ کردند و نسبت به مصدق و نهضت ملی وفاداری خودشان را به اثبات رساندند. آن‌ها هم باید وارد جبهه ملی می‌شدند؛ بنابراین، نباید با حضور خنجی و تلقینات وی و یارانش، نهضت آزادی و جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی (خلیل ملکی)، حذف می‌شدند. اگر مجموعه این احزاب بودند، چقدر قدرت و نفوذ جبهه ملی ایران در آن دوران بیشتر می‌شد.

■ به‌جز جریانی که زنده‌یادان خنجی و حجازی داشتند، حزب ایران هم هژمونی زیادی در جبهه ملی دوم داشت و به‌غیر از آن نمی‌بینیم که احزاب دیگر نقش پررنگی داشته باشند! درواقع در بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها مرحومان خنجی و حجازی و حزب ایران، نقش مؤثری داشتند.

درست است که احزاب نقش پررنگی نداشتند، ولی حزب ملت ایران و حزب مردم ایران موافق حضور نهضت آزادی و جامعه سوسیالیست‌ها بودند و اصناف و بازرگانان و بخش‌های مختلف دانشجویی موافق بودند؛ یعنی، ما معتقد بودیم که ورود آن‌ها موجب تقویت هر چه بیشتر جبهه ملی می‌شود؛ آن هم از طریق ورود دسته‌ها، احزاب، اصناف و تشکل‌های مختلف سیاسی و ملی. این یک نظریه بود.

ولی آیا طیفی که با خنجی بودند توانایی سازگاری با طیف خلیل ملکی را داشتند؟ آیا خرده‌حساب‌های سابق را حل‌وفصل می‌کردند؟ حسین ملک، برادر خلیل ملکی، به خود من چهل سال پیش می‌گفت خرده‌حساب خصوصی خنجی با خلیل ملکی موجب اختلاف آن‌ها شد. این عوامل بحث‌انگیز است. کدام

## در هر حال اگر نهضت آزادی وجود داشت و قدرت هم داشت و ما دیدیم که قدرت دارد و تاندانس‌هایی هم به نفع او بوده و درواقع گرداننده بخشی از نهضت مقاومت ملی، همین اعضای اصلی نهضت آزادی بودند، بنابراین باید وارد جبهه ملی شدند

بود که جبهه به‌مرور مستحیل خواهد شد. درنهایت با گرفتن پست‌های سیاسی (وزارت) و نمایندگی مجلس ابهت مصدق از بین خواهد رفت؛ و جریان مصدق و نهضت ملی ایران حذف می‌شود. درحالی‌که رسالت جبهه ملی به‌هیچ‌وجه چنین همکاری را نمی‌پذیرفت و توده‌های جبهه ملی هم قبول نمی‌کردند.

■ به دکتر صدیقی اشاره شد؛ با توجه به اینکه افراد دارای گفتمان و اندیشه سیاسی مانند دکتر صدیقی بسیار معدود بودند. همان‌طور که گفتید دکتر صدیقی باور داشت ما در درون نظام نمی‌توانیم نقشی داشته باشیم. او بر این باور بود که باید اصلاحات را بیرون از بدنه حاکمیت ببریم. حال واقعا امکان اینکه در درون حاکمیت بتوانیم اصلاحاتی را انجام دهیم به‌هیچ‌وجه مقدور نبود؟

خیر اصلاحات را اگر می‌شد، انجام می‌دادیم. یکی از اشکالات سازمان جبهه ملی ایران این بود که نمی‌خواست «نهضت آزادی» را وارد کند. یک عده اشخاص بدون در نظر گرفتن مناسبات حزبی مانند آیت‌الله طالقانی و دکتر سحابی، نه به‌عنوان شخصیت حزبی، بلکه به‌عنوان شخصیت‌های سیاسی ایران، وارد جبهه شدند. همان‌طور که امیرعلایی، سنجایی (باوجود اینکه عضو حزب ایران بود بیشتر به‌عنوان یک شخصیت ممتاز سیاسی) وارد جبهه شدند. دیگران هم بودند. مثلاً شهید فروهر که او را به‌عنوان یک شخصیت سیاسی قبول می‌کردند، دبیرکل حزب ملت ایران هم بود. مهندس بازرگان هم شخصیت بزرگی بود و به‌اتفاق یارانش توانستند نهضت آزادی را ایجاد کنند، که هدف از ایجاد نهضت بحث مفصلی دارد و اعضا و تعداد آن هم مشخص است و

با شاه صحبت کند (آذر ۱۳۵۷) که شرایط ویژه‌ای بود، هیچ‌گاه پس از کودتای ۲۸ مرداد، نه دیداری با شاه داشتند و نه مذاکره با شاه انجام دادند. [پیش از آذر ۵۷] دکتر صدیقی با کسانی مانند استادان دانشگاه و رؤسای دانشکده، درواقع گروه‌هایی که مرتبط با علم و دانش در سطح معقولی قرار داشتند، معتقد به همکاری با نظام بود (که بیشتر جنبه آکادمیک داشت). تأکید می‌کنم در حد معقولی قائل به همکاری بود. ولی فراتر از آن نظیر وزیر، معاون وزیر، وکیل و غیره که مسئله سیاسی می‌شد، صدیقی با این دست گفت‌وگوها مخالف بود.

## ■ چه دلایلی باعث انحلال جبهه ملی دوم شد؟

زمانی که جبهه ملی دوم با مسئله اصلاحات ارضی روبه‌رو شد و شعار «اصلاحات آری دیکتاتوری نه» پیش آمد (زمستان ۱۳۴۱) و بعد زندان رفتن رهبران جبهه ملی که در بهمن ۱۳۴۱ اتفاق افتاد. در زندان مسئله و مشکلات بی‌شماری پیش آمد. به‌ویژه در رابطه با قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲، زمانی که جبهه ملی در برابر رویداد پانزده خرداد قرار گرفت. مسائل و مشکلاتی در درون هیئت رهبری و اعضا ایجاد شد. به باور من همین ماجرای پانزده خرداد تیشه بر ریشه جبهه ملی دوم زد.

■ آیا روابط همایون صنعتی‌زاده در زندان با اعضای بلندپایه جبهه ملی هم خودش موجب شکاف در درون جبهه ملی نشد؟ زیرا یکی از مسائل دکتر صدیقی، غیر از مسئله عدم صدور اعلامیه در مورد محکوم کردن کشتار پانزده خرداد ۴۲، دیدارهای صنعتی‌زاده بود!

ماجرای صنعتی‌زاده پیش از رویداد پانزده خرداد ۴۲ بود. برنامه صنعتی‌زاده که در ادامه بحث به آن اشاره خواهیم کرد این بود که جبهه ملی بیاید و با ما همکاری کنید. در همین ایام بود که ماجرای پانزده خرداد روی داد.

■ گویا پیش از پانزده خرداد سران جبهه ملی با امینی و حتی علم دیدارهایی داشته‌اند، حتی پیشنهادهایی در این زمینه شد که به‌ویژه اللهیار صالح با سوءظن به این دیدارها نگر بیسته است!

بله درست است. شاه با تمام سیاست‌هایش و مشاوره‌هایی که انجام می‌داد؛ بسیار دوست داشت که جبهه ملی ایران منهای ماجرای نفت و مصدق وارد سیستم شود و بعد هم معتقد

از ورود اباباش به منزل دکتر مصدق شدند!

بله البته حزب ملت ایران نیز بودند. جلال آل احمد پیشرو قضایا بود. روی چهارپله هم رفت و نطقی هم در جلوی منزل مصدق انجام داد.

■ پهلوان تختی هم بود؟  
بله ایشان هم بودند.

■ خود شما هم شاهد و حاضر بودید؟  
بله من هم بودم.

این‌ها اگر پیش‌بینی مسائلی که خلیل ملکی کرده بود رعایت می‌کردند، این حوادث شاید رخ نمی‌داد. یادم هست یک‌بار همراه دکتر صدیقی از جلوی مجلس شورای ملی به سمت مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی پیاده می‌رفتیم. روزی هم بود که عبدالکریم قاسم [در ۲۳ تیر ۱۳۳۷ در عراق] کودتا کرده بود. دکتر صدیقی درباره کودتای صورت گرفته صحبت می‌کرد و روزی بود که عبدالکریم قاسم به قدرت رسیده بود. من گفتم: اینکه کودتایی (۲۸ مرداد ۳۲) اتفاق افتاد و پیروز شدند به دلیل ضعف و ناتوانی‌های خود ما هم بود، گفت: بله آقا! بله آقا. یک بار یادم هست که با آقای بنی‌صدر خدمت دکتر صدیقی در منزل سرچشمه رفته بودیم. دکتر صدیقی درباره قضایای کودتای ۲۸ مرداد تعریف می‌کرد و گفت: «نمی‌دانم روز کودتای ۲۸ مرداد چگونه شد! گویا یک الهام الهی در دل ما چنین آمد که اتفاقی قرار است روی دهد...» بنی‌صدر به شوخی گفت: شما از الهامات هم می‌فرمایید؟ دکتر صدیقی با خنده گفت: آقا مزاح نفرمایید. جدی داریم صحبت می‌کنیم! دکتر صدیقی به‌عنوان وزیر کشوری که پست بسیار مهمی دارد، در وزارتخانه نشسته بود،

## دکتر صدیقی درباره قضایای کودتای ۲۸ مرداد تعریف می‌کرد و گفت: «نمی‌دانم روز کودتای ۲۸ مرداد چگونه شد! گویا یک الهام الهی در دل ما چنین آمد که اتفاقی قرار است روی دهد...»

را انجام داده است و به توده‌های پروبال زیادی داده‌اند، این گفته خلیل ملکی درست است. اگر گفته که مصدق اجازه دهد تا گارد دفاع ملی برای جبهه ملی تشکیل شود و مانع از این طرح شوند، این طرح درست بوده. شهید داریوش فروهر خودش تعریف کرد که ما به دکتر مصدق گفتیم یک گارد ملی متشکل از افراد نظامی و قوی در دفاع از نهضت ملی درست کنیم؛ مانند سپاه پاسداران فعلی (البته نه به این قدرت و اختیارات). مصدق گفت: نه آقا. نه آقا! ارتش گله می‌کند و بدش می‌آید، ولی اگر چنین گاردی تشکیل می‌شد پانصد یا ششصد نفر قوی را به کار می‌گرفت، تمام آن‌هایی که از جنوب شهر، غرب شهر و شرق شهر و هر جای دیگر روز ۲۸ مرداد جزو کودتاچی‌ها بودند و حرکت کردند، در مقابل چنین نیرویی قرار می‌گرفتند، چه کار می‌توانستند بکنند!

■ در دسیسه ۹ اسفند ۱۳۳۱ درواقع همین گروه خلیل ملکی و مرحوم جلال آل احمد (نیروی سوم) بودند که مانع

مقاله‌ای از خلیل ملکی هست که ضد ملی باشد؟ آیا کسی روشنگری‌های خلیل ملکی را داشته است؟

■ البته میراث و شاگردان خنجی و حجازی معتقدند که نقدهایی ایشان بعد از کودتای ۲۸ مرداد به نهضت ملی نقدهای بجا و درستی نبود؟ مثلاً کدام نقد؟

■ خلیل ملکی پیش و پس از کودتای ۲۸ مرداد نقدهای جدی نه از سنخ (طرفداران دکتر بقائی) بلکه در جهت پیشبرد نهضت ملی داشت؛ نقدهایی از این قبیل که در روزهای منتهی به ۲۸ مرداد خطاهایی صورت گرفته بود که بی‌تأثیر در کودتا نبود. یا در چهار روز (۲۵ تا ۲۸) مرداد نقدهای جدی به دکتر مصدق درباره اجتماعات ملی و حزب توده داشتند. یا اینکه دولت مصدق و احزاب نزدیک به وی از انسجام کمتری برخوردارند.

بله همه این مباحث وجود دارد، ولی این دلیلی بر این نیست که خلیل ملکی آدم نادرستی بوده است و بگوییم خلیل ملکی رابطه‌اش با مصدق خوب نبود! خیر. وقتی خلیل ملکی می‌خواهد بمیرد، وصیت می‌کند که مرا در کنار آرامگاه مصدق دفن کنند و این نهایت ارادت به مصدق را می‌رساند. ممکن است ما به برادر خودمان هم بگوییم اگر این کار را می‌کردی، بهتر بود یا کار دیگری را انجام می‌دادی، بهتر بود این به‌معنای رابطه بد با برادرمان نیست. اگر ملکی گفته انسجام تشکیلاتی جبهه ملی درست نبوده، حقیقت را گفته است. چون انسجام تشکیلاتی نداشت. اگر گفته که حزب توده اشکال تراشی‌ها



تصویر جمعی از اعضای شورای مرکزی جبهه ملی دوم



غلامحسین صدیقی



## دفاع حقوق مدارانه دکتر صدیقی از قیام مردمی پانزده خرداد و مخالفت برخی از اعضای جبهه ملی موجب شکاف و در نهایت زمینه انحلال جبهه ملی دوم را ایجاد کرد

با آقایان کاری نداریم؛ یعنی، مقاومت دکتر صدیقی در محکوم کردن کشتار خونین پانزده خرداد توسط حاکمیت و سپس کناره‌گیری ایشان از جبهه ملی، یعنی انحلال جبهه ملی دوم، از سوی دیگر به لحاظ تاریخی هم که دقت کنیم دفاع حقوق مدارانه دکتر صدیقی از قیام مردمی پانزده خرداد و مخالفت برخی از اعضای جبهه ملی موجب شکاف و در نهایت زمینه انحلال جبهه ملی دوم را ایجاد کرد.

پیش‌تر اشاره کردید که دکتر صدیقی باور به اصلاحات در بیرون از مدار حاکمیت بود. در مجموعه مذاکرات با همایون صنعتی‌زاده که هم‌زمان با رویداد پانزده خرداد است، چنین مَنشی را از دکتر صدیقی می‌بینیم!

بله درست است. دکتر صدیقی با مذاکره با همایون صنعتی‌زاده مخالف بود و همچنین با دیگری که به گفت‌وگو با صنعتی‌زاده پرداخته بودند، نیز مخالفت کرده بود.

درواقع این دو رویداد یعنی مسئله پانزده خرداد ۱۳۴۲ و مذاکرات صنعتی‌زاده در زندان، اختلاف و چالش را عمیق‌تر کرد و پس از رهایی اعضا شکاف بین آن‌ها به دلایل مختلف بیشتر می‌شود. این اختلافات به جایی رسید که به انحلال جبهه ملی دوم انجامید. جالب است در نامه‌هایی که دکتر مصدق به هنگام مطرح شدن جبهه ملی سوم نگاشته، به نبودن دو حزب مهم یعنی نهضت آزادی و جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی، به رهبری خلیل ملکی، اشاره می‌کند. می‌گوید: جبهه از نظر سازمانی به شکل واقعی خودش وجود ندارد. اینکه

برخی به وی اطلاع و گزارش می‌دهند که عده‌ای در میدان بهارستان آمده‌اند و شعار «جاوید شاه» می‌گویند! می‌گفت: مهم نیست اهمیت ندهید! از ماجرا بی‌خبر بوده‌اند. (این سخنان در نوشته معظم‌له موجود است) خوب این موارد همگی ضعف تشکیلاتی ما بود. هیچ هم به آبروی یار لطمه وارد نمی‌شود، یعنی از پاکدامنی و بلندمرتبه بودن دکتر مصدق و دکتر صدیقی و دیگر اعضای نهضت ملی نمی‌کاهد، ولی با این حال نقص‌ها وجود داشته است.

**علت کناره‌گیری دکتر صدیقی از جبهه ملی دوم**

اشاره کردید که مسائل زندان در پانزده خرداد ۴۲ تأثیر زیادی در افت جبهه ملی داشته و در همان ایام با کناره‌گیری دکتر صدیقی از جبهه ملی دوم روبه‌رو هستیم.

دستگیری سران جبهه ملی در بهمن ۱۳۴۱ که چند ماه بعد در همان ایام زندان، با رویداد پانزده خرداد توأم شده بود. مسائل و اختلاف دکتر صدیقی با دیگر اعضای جبهه کمی روشن شد. وقتی دکتر صدیقی درباره کشتار پانزده خرداد می‌گوید: «در تاریخ تشیع ایران، چنین سوءرفتاری نسبت به رهبران مذهبی سابقه نداشته است» یا پیشنهاد نگارش نامه‌ای داد که در آن «... به عمل حکومت اعتراض کرده، آن را بر وفق اصول قانون اساسی و بر اساس موازین اخلاقی محکوم سازیم». بعد دیگران استدلال می‌کنند: «ما در زندان هستیم، با اوضاع و شرایط آشنایی نداریم و نمی‌توانیم از داخل زندان بیانیه صادر کنیم. آیین‌نامه زندان هم اجازه چنین کاری به ما نمی‌دهد». می‌گویند: «مادام که سران جبهه ملی در زندان هستند نه خود می‌توانند بیانیه صادر کنند و نه به دیگران (هیئت موقت اجرایی) می‌توانند چنین دستوری بدهند. پس از اینکه آزاد شدیم، جلسه شورای جبهه را تشکیل می‌دهیم و پس از بی بردن به حقایق امور بیانیه مناسب صادر خواهیم کرد.» خود این امر نشان‌دهنده درجه اعتقادی اعضای رهبری جبهه ملی به یک منشور است که به آن باور دارد و آن آزادی و دموکراسی است که البته دکتر صدیقی شدیداً باور داشته است. وقتی نامه‌ای باید در محکوم کردن فاجعه پانزده خرداد نوشته و اعلام شود چنین نمی‌شود دکتر صدیقی که بانی جبهه ملی یا یکی از بانیان آن بود، آنجا اعلام می‌کند: «تا در این بازداشتگاه هستیم من با شما در محرومیت، مسئولیت و حتی محکومیت شریکم، اما از این پس دیگر

احزاب، اصناف، پیشه‌وران و روحانیون و... در جبهه مشارکت داده نشده‌اند.

«این چه جبهه‌ای است که درهای آن به روی مردم بسته است». این مسئله در نامه‌های دکتر مصدق وجود دارد.

**نقش صنعتی‌زاده در انحلال جبهه ملی دوم**  
نقش صنعتی‌زاده را در انحلال جبهه ملی دوم چگونه ارزیابی می‌کنید؟

من در پاریس که بودم در دانشگاه پاریس مؤسسه‌ای به نام مؤسسه مطالعات ایرانی وجود داشت. در آنجا کتابخانه‌ای هست که کتاب‌های مربوط به ایران به همه زبان‌های دنیا گردآوری شده است. من در آنجا به‌عنوان متخصص کتابخانه بودم و حقوق می‌گرفتم، آن زمان دکترای تاریخ خود را گرفته بودم و در حال تحصیل در رشته دکترای جامعه‌شناسی بودم. یک روز در زند و آقای وارد شد و با سلام و احوال‌پرسی دست داد و گفت: من «همایون صنعتی‌زاده» هستم. قبلاً اسمش را شنیده بودم. گفتم: بفرمایید. گفت: من درباره خیام دارم کار می‌کنم، تمام کتاب‌های موجود ایران را دیدم و آن چیزی را که می‌خواستم پیدا نکردم.

می‌خواهم ببینم در بین کتاب‌های شما مطلبی که به دنبال آن هستم وجود دارد یا خیر؟ چای ترتیب دادم و در یک اتاق میز گذاشتیم و به همکارانم گفتم در قسمت مربوط به ادبیات ایران هر کتابی که درباره خیام به هر زبانی که وجود دارد پیدا کنید و بیاورند. کتاب‌هایی به زبان‌های مختلف آوردند. به ایشان گفتم هرچند روز هم که می‌خواهید برای مطالعه و تحقیق تشریف بیاورید. من سرکار خودم و به اتاقم رفتم. نیم ساعت گذشت ایشان آمد و گفتند من مطلبی را که می‌خواستم پیدا کردم! گفتم در کدام کتاب هست. دیدم یک کتاب خارجی هست (نمی‌دانم راست یا دروغ) می‌گفت داخل این کتاب پیدا کردم. کتاب هم دست نخورده بود! هنگام آن بود که باید از کتابخانه بیرون بروم، ولی نرفتم. ما هم کتاب‌ها را به جای مخصوص خودش برگرداندیم. ایشان نشستند و یک چای دیگر برای او آوردیم. گفت: چقدر اسم شما زیباست! گفتم: اسم شما هم زیباست. گفت ولی اسم شما زیباست و... من گفتم: «همایون داریم تا همایون! اعلیحضرت هم همایون هستند. همایون صنعتی‌زاده و البته تکمیل همایون داریم». در اینجا یک بدجنسی‌ای هم کردم و گفتم داریوش همایون داریم! چون می‌دانستم که با داریوش همایون اختلاف دارد. گفت: ولش کن داریوش همایون ... به هما زاهدی

ملاقاتش رفته گفت که دارم به امریکا می‌روم و بعد از برگشتنم می‌خواهم صحبت کنیم. برای اینکه یک کتابخانه بسیار بزرگ که در خاورمیانه بی‌نظیر باشد در مشهد می‌خواهند احداث کنند و کتابخانه آستان قدس رضوی هم به آنجا ببینند و به این ترتیب یک کتابخانه معتبر جهانی شود و همه گونه کتاب، اعم از خطی و چاپی تا همه زبان‌ها و اضافه کرد با پیگیری‌هایی هم که ما در ایران انجام دادیم گفته‌اند تنها کسی که نسخه‌های خطی را به خوبی می‌شناسد و به زبان خارجی هم مسلط است، آقای تکمیل همایون است. من (داریوش همایون) هم گفتم ایشان رفیق من است، با او صحبت می‌کنم و از وی درخواست می‌کنم که بیاید و رئیس اینجا شود. شما در مدت زمانی که من به امریکا می‌روم و برمی‌گردم فکرهایت را بکن که از همه مراحل ساخت ساختمان تا تجهیز کتابخانه زیر نظر تو باشد. راستش را بگویم و منکر نمی‌شوم، من از ایده ایشان خوشم آمد. از آنجا که با کتابخانه و مشهد و آستان قدس رضوی رابطه داشتیم و اینکه بزرگ‌ترین کتابخانه خاورمیانه در مملکت ما باشد و کار سیاسی هم نیست و بالاخره هم نان خودمان را درمی‌آوریم و هم خدمت است، با خودم فکر کردم که اگر از امریکا برگردم، من به ایشان جواب منفی نمی‌دهم. همان شب نزد آقای بنی‌صدر رفتم و به او هم این قضیه را گفتم، ایشان گفت: هدفشان به یغما بردن کتاب‌های آستان قدس است و می‌خواهند تو را در این قضیه دخیل کنند و در پایان هم به نام تکمیل همایون کتاب‌های خطی درجه یک را حیف و میل کنند. گفتم پس قبول نمی‌کنم. گفت حتماً قبول نکن. بعد از چند وقت که داریوش همایون تماس گرفت گفت فکرهایت کردی؟ گفتم تا وقتی که درسم تمام شود و به ایران برگردم فعلاً نمی‌توانم. درواقع به صورت غیرمستقیم جواب منفی دادم؛ یعنی از این لحاظ هم این‌ها قصد داشتند که اشخاص را جذب کنند.

■ بنا بر این کسانی چون صنعتی‌زاده نبودند که در فکر جذب و هضم اعضای جبهه ملی ایران بودند. کسان دیگری هم چنین مأموریتی داشتند!

بله یادم هست رئیس ساواک پاریس، آقای بنی‌صدر نام نودر شیبانی یک‌بار به‌طور ناگهانی در خانه ما را زد، بارانی خیس هم به تن داشت و گفت: سلام آقای تکمیل همایون. من نودر شیبانی هستم. (واقعاً در آن شرایط به‌عنوان

**گفتم: آقای شیبانی اگر در این خانه میهمان ما نبودی جواب دیگری به شما می‌دادم و رفتار دیگری می‌کردم. در حالی که چایش را می‌خورد به او یادآوری کردم اگر همین الان آقای فروهر به من بگوید سرت را ببر و به آقای شیبانی بده، من این کار را می‌کردم**

فکر می‌کنم حوالی سال ۴۸ باشد] در همان فرانسه، داریوش همایون را دیدم و در حین صحبت به دستگاه فحش و بدویبراه می‌گفت. به وی گفتم به‌جای دشنام و ناسزا، بیا یک مجله علمی منتشر کن و به روشننگری بپرداز. فحش دادن فایده‌ای ندارد. در پاسخ گفت: آمدیم و مجله هم چاپ کردیم، فرض کن چهارم آبان ماه شد که روز تولد شاه است، به ما می‌گویند بیا تولد شاه را تبریک بگو! یا مثلاً ۲۸ مرداد شد باید تبریک بگویم. با این پدرسوخته‌ها که نمی‌شود کار کرد! چندی گذشت و بعد از آن بود که دیدیم مدتی در خانه ما هر روز، روزنامه آیندگان، با بنیان‌گذاری و سردبیری داریوش همایون می‌آید و در آن مطالبی درباره شاه و اصلاحات چاپ شده است. در صورتی که آن موقع به من گفته بود که من دیوئی نمی‌کنم. تا اینکه ما دیدیم یک روز آقای بنی‌صدر صفا حائری، روزنامه‌نگار، به خانه ما آمد و یک جعبه گز بادام هم آورد و بعد از سلام و احوال‌پرسی گفت که گز را آقای داریوش همایون فرستادند و جوای حال شما بودند. وقتی هم که خواست برود گفت شما پیغامی برای ایشان ندارید؟ من هم گفتم از ایشان بپرسید که چطور شد شما این دیوئی را قبول کردید؟ چون قبلاً گفته بودید که این کار دیوئی است، در حالی که حال برای آیندگان کار می‌کنی! از آن موقع به بعد دیگر آیندگان هم برای ما نیامد! مدت‌ها گذشت و یک روز دیدم داریوش همایون خودش تلفن زد و گفت: من هتل فلان هستم روبه‌روی ایفل، مشتاقم که شما را ببینم. از آنجا که من با او آشنا بودم و مانند همایون صنعتی‌زاده نبود که نشناسم، چون یک زمانی در مجله مقالات علمی و سیاسی هم می‌نوشت. اصلاً انسان دیگری بود و خیلی فرق داشت. حتی تا حدی گرایش‌های ملی هم داشت. بعد از اینکه به

که همسر داریوش همایون بود هم توهین کرد. گفت: خواهش می‌کنم فردا ظهر من و شما و آقای امیر شیبانی سفیر ایران در فرانسه با هم نهار بخوریم و درباره جبهه ملی صحبتی داشته باشیم. من گفتم: حقیقت این است که تا به حال با سفیر و وزیرها نهار نخوردم و بعد ممکن هست که قاشق و چنگال و ... را اشتباه بگیرم. ما یک زندگی درویشی داریم با یک آبگوشت زندگی خود را سر می‌کنیم. اگر امری دارید بفرمایید. گفت: من پیشنهاد می‌دهم که با هم به ایران برگردیم. من هم گفتم هر وقت درسم تمام شود و دکترای جامعه‌شناسی خود را گرفتم به ایران برمی‌گردم. حتی گفتم برای رفتن به ایران منعی ندارم. هر وقت که دکترای جامعه‌شناسی را گرفتم، به ایران می‌آیم. بالاخره به او فهماندم که نمی‌خواهم دعوتش را بپذیرم چون به هر حال من پس از ده سال که در پاریس زندگی کرده بودم و آداب غذا خوردن را می‌دانستم، اما بهانه‌ای بود برای رد کردن دعوت وی، چراکه می‌خواستیم به وی بفهمانیم که نه شما در حد ما و نه ما در حد شما هستیم. بعد گفت خوب پس تشریف نمی‌آورید؟! کارتی را به من داد که روی آن نام «همایون صنعتی‌زاده» به صورت برجسته و زرکوب نوشته شده بود و بعد هم گفت اگر تهران آمدید، حتماً به ملاقات من بیایید. سپس برخاست و خداحافظی کرد و رفت. فردای آن روز ما دیدیم که قضیه عمر خیام، ریاضیات و این دست مسائل بهانه‌ای بوده است جهت اینکه یکی از افراد جبهه ملی را که در فرانسه هم هست به آن سمتی که می‌خواهند بکشاند.

■ شاید ایشان اصلاً مأموریتی داشت! مثلاً شما ببینید در گفت‌وگوهایی که ایشان با سران جبهه ملی در زندان داشتند نشان می‌دهد که قصد جذب کردن اعضای جبهه ملی را داشتند. حالا شاید مأموریت داشتن واژه دقیقی نباشد، اما قصد ایشان، جذب کردن افراد جبهه ملی به دولت و حاکمیت چه در عرصه‌های فرهنگی و چه در عرصه‌های سیاسی بود! البته فعالیت وی در جبهه ملی دوم به سال ۱۳۴۲ برمی‌گردد. حضرت‌عالی برای ثبت در تاریخ، زمان دقیق دیدار با صنعتی‌زاده را می‌فرمایید؟

این خاطره‌ای که نقل می‌کنم مربوط می‌شود به سال ۱۳۵۲، زمانی که من دکترای تاریخ خود را گرفته بودم. روز دیگری آپیش از این ماجرا

نیروهای ملی‌گرا و در نهایت مستحیل کردن آنان در نظام، یک سیاست بود؛ گاهی توسط داریوش همایون، گاهی همایون صنعتی‌زاده و بعدها هوشنگ نهبانندی این کار را انجام می‌دادند.

■ درست است بعد از شهریور ۴۲ درواقع دکتر صدیقی رابطه‌اش را با جبهه ملی دوم قطع کرد، اما اگر ایشان در جریان مسئله سیاست «صبر و انتظار» (اللهیار صالح) بود، به این سیاست باوری داشتند، یا اینکه گونه دیگری رفتار می‌کرد؟

ببینید «صبر و انتظار» سیاستی نبود که ضد اندیشه‌های ما باشد. ما هر زمان در هر جبهه‌ای که نبرد می‌کنیم، حتی در جبهه نظامی زمانی لازم است صبر پیشه کنیم و انتظار بکشیم و در زمان مشخص حمله خودمان را انجام دهیم. این حرف آقای صالح حرف درستی بود. یا «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» این حرف غلطی نبود، ولی تفسیرهایی که از این سخن می‌شد غلط بود.

■ درواقع اینکه اختیار تام به آقای صالح داده شود، با این مشکل داشتند؟ حتی اگر دکتر صدیقی هم آن زمان بودند با این مسئله مخالفت می‌کردند؟ بله مخالفت می‌کرد، چون صدیقی هم طرفدار دموکراسی و ساختار شورایی در جبهه بود.

■ ازقضا بحث هم همین است، چون ایشان در کنگره جبهه ملی دوم با اینکه در شورا مرکزی رأی بالایی آورده بودند، اما در هیئت اجرایی شرکت نمی‌کنند، آیا دلیلش به دلیل مسئله هژمونی بودن برخی از افراد بود یا دلایل دیگری بود؟

نه به دلیل گرفتاری‌های شخصی ایشان هم بود، هم اینکه رئیس مؤسسه مطالعات تحقیقات اجتماعی بود. استاد دانشگاه بودند و دائماً مشغول تتبع و تحقیق بودند.

■ یعنی احتیاط می‌کردند؟

نه، بیشتر می‌خواست در زمینه کاری خودشان حضور داشته باشند. مثلاً در یک جلسه کنکور که من و آقای حبیبی (که در آن روزگاران با هم بودیم)، دکتر صدیقی وارد جلسه کنکور شدند، وقتی احوالشان را پرسیدیم، ایشان گفتند: «آقا! نه سیاست گذاشت به علم برسیم و نه علم گذاشت به سیاست برسیم». این حالت را دکتر صدیقی داشت و دلشان می‌خواست که عالم باشند و کتاب بخوانند و مطالعه کنند. چون به

## این جریان یارگیری از جبهه ملی، نیروهای ملی‌گرا و در نهایت مستحیل کردن آنان در نظام، یک سیاست بود؛ گاهی توسط داریوش همایون، گاهی همایون صنعتی‌زاده و بعدها هوشنگ نهبانندی این کار را انجام می‌دادند

صندوق‌ها کار اوست تصمیم دیگری بکنید. ولی در حال حاضر که او حضور ندارد صدور چنین حکمی خلاف قانون و مقررات اخلاقی است که قطب‌زاده بر سر این قضیه از ما دلخور شد. همان شب این آقای نوذر شیبانی تلفن زد و گفت این شجاعت شما تحسین‌برانگیز است و من فردا با شما دیدار می‌کنم. فردا آمد و دوباره با من ملاقات کرد و گفت: شما بهتر است به ایران بروید و آنجا کار کنید چون اینجا به درد شما نمی‌خورد. گفتیم: من حتی اگر اینجا بمیرم، وصیت می‌کنم که جنازه‌ام را به ایران ببرند و همان حرفی که کوروش زد: «استخوان‌های من با خاک ایران مخلوط شود.» همان‌جا محکم به سرش زد و سه بار گفت: خاک بر سرم، به من گفته بودند که او مثل حسنعلی صارم کلالی است، گوش به این حرف‌ها نمی‌دهد، ولی با این وجود من گوش نکردم و آمدم خودم را خراب کردم. خداحافظی کرد و رفت. پس از آن یک بار با مرحوم حسنعلی صارم کلالی صحبت کردم، ایشان هم تأیید کردند و گفتند: بله این آقا مأمور ساواک در مشهد بود. یک بار هم در مشهد سراغ من آمدند و مرا بازداشت کردند و بردند؛ وقتی آنجا حرف‌هایم را زدم، یک چمدان هم همراه داشتم. گفتند که اگر از جبهه ملی فاصله نگیرید همه باغات و زمین‌ها و تمام دارایی‌های شما در خطر است. من در جوابشان گفتم در این چمدان کوچکم، مسواک و خمیردندان و حوله و همه چیز هست، شما فقط بگویید زندان من کجاست. آقای کلالی گفت: آن‌ها از همان موقع مرا می‌شناختند.

مرحوم کلالی، زمانی دبیر حزب نبرد ایران و حزب ملت ایران بودند، همچنین در دوران نهضت ملی و نهضت مقاومت ملی در مشهد با مرحوم محمدتقی شریعتی همکاری می‌کردند. خلاصه این جریان یارگیری از جبهه ملی،

یک ایرانی چه باید می‌کردم! می‌گذاشتم پشت دربانان! گفتم: بفرمایید! در ضمن دفتر کارتان هم در سفارت است: «طبقه سوم!» پاسخ داد: بله و شروع کرد از علم، دانش، مبارزات، پاکتی و پاکدامنی ما سخن گفت و مرتباً اسم نادر، فرزندانم، را تکرار کرد و پرسید نادر خواب است؟ گفتم بله. نام همسرم را آورد که او چه می‌کند و بعد روی دیوار که عکس دکتر مصدق، آیت‌الله خمینی و داریوش فروهر را دید. یک دفعه پرسید: تو هم مثل ما مصدقی هستی؟ «ما هم مصدقی هستیم» و خلاصه از این قبیل حرف‌ها. بعد گفت: تیپ تو آخوندی نیست، این عکس آیت‌الله خمینی را همین‌طوری گذاشتی! درباره فروهر گفت آدم خوبی است، اما در حد یک سرباز! برخلاف تو که در حد یک سرهنگی و بالاتر از این حرف‌ها هستی. در پاسخ به او گفتم: آقای شیبانی اگر در این خانه میهمان ما نبودی جواب دیگری به شما می‌دادم و رفتار دیگری می‌کردم. در حالی که چایش را می‌خورد به او یادآوری کردم اگر همین‌الان آقای فروهر به من بگوید سرت را ببر و به آقای شیبانی بده، من این کار را می‌کردم. به این روابط ما عنایت بفرمایید! دیگر حرفی در این مورد نزد. بعد گفت: ما می‌خواهیم یک دایره بزرگی در وزارت خارجه ایجاد کنیم که مربوط به جزایر و بنادر خلیج فارس و باید یک مدیر کل آنجا بگذاریم و فکر کردیم که شما مناسب‌ترین فرد برای احراز این سمت هستید. همان‌طور که دفاع از خلیج فارس با عقیده شما نیز همسوست. گفتم: این چه عقیده‌ای است که داریوش فروهر به خاطر مسئله واگذاری بحرین در زندان است؟ (سال‌های ۴۹ - ۵۱) عاقلانه است که من بیایم چنین کاری بکنم؟ گفت: خوب ایشان کار خودش را می‌کند. گفتم: نه شما اول بروید با آقای داریوش فروهر صحبت کنید و ایشان برای من بنویسد که من این کار را بپذیرم یا خیر! پس از این گفت‌وگوها بود که بلند شد و رفت. دیگر من ایشان را ندیدم تا اینکه روزی برای قضیه یک دانشجو که صندوق نامه‌ها را تجسس می‌کرده است، به اتهام جاسوس سازمان امنیت توسط صادق قطب‌زاده و دیگران دستگیر شد و در یک اجتماع دانشجویی مدعی شدند که این فرد از صندوق‌ها نامه‌ها را برده و ما دیگر او را به دانشگاه و کوی دانشگاه راه نمی‌دهیم و همه هم آن را تصویب کردند. من برخاستم و گفتم شما نباید این کار را بکنید، اول باید آن دانشجو را احضار کنید، با او صحبت کنید و چنانچه برای شما مسلم شد که باز کردن



که به چند مورد آن اشاره می‌شود:

۱. بنیاد تشکیلاتی: علی‌القاعده کنگره باید با شرکت نمایندگان احزاب سیاسی مورد قبول (پذیرای اصل استقلال و آزادی)، اتحادیه‌ها، سندیکاها و سازمان‌های فرهنگی مدنی موجود در جامعه و فرستادگان منتخب شهرستان‌ها، به شیوه‌های دموکراتیک به دور از هر نوع غرض‌ورزی و اعمال نفوذ مخرب، تشکیل شود. کنگره جبهه ملی ایران (جبهه ملی دوم) که شادروان دکتر غلام‌حسین صدیقی در تشکیل آن کوشش‌های زیادی به‌عمل آورد، نتوانست به‌طور کامل و حتی نیمه‌کامل مجمعی را فراهم آورد که خواست‌های همه ملت (اقوام و مذاهب و قشرهای گوناگون همه مناطق) را متجلی سازد. گویی اول «اشخاص» ویژه‌ای مورد نظر قرار گرفته‌اند که در کنگره شرکت داشته باشند و در پی آن محملی فراهم آمده تا آن شخص با نام و نشان تعیین‌شده وارد کنگره شوند. بدین گونه فاصله محمل ورودی با آن اشخاص بیش از حد تصور و ترسیم است.

۲. التقاط تفکرات: بی‌آنکه نسبت به شخصیت‌های شرکت‌کننده در کنگره سخنی باشد، دیده می‌شود که جمعی به نام یک حزب اعلام موجودیت کرده و هم‌زمان انحلال خود را در جبهه ملی اعلام می‌دارند و همان جمع به عنوان‌های گوناگون در مجامع و حوزه‌ها سخن گو و رهگشا می‌شوند و آنچه خود می‌اندیشد به نام جبهه ملی تبلیغ می‌کنند و در نتیجه اختلافات و افتراقات زیادتر می‌شود و مشترکات جبهه‌ای که می‌تواند بسیار روشن باشد، جای خود را به جنجال‌های ایدئولوژیکی می‌دهد و برای گروه‌هایی این مسئله بیش می‌آید که جبهه ملی ایدئولوژی ندارد و باید در پی راه و روش دیگری بود.

۳. ادغام‌ناپذیری جبهه‌ای: در آن زمان، ورود مرحوم آیت‌الله طالقانی (به‌عنوان شخصیت برجسته روحانی) و مرحوم مهندس بازرگان (به‌عنوان شخصیتی مبارز و دانشگاهی) و همچنین مرحوم دکتر یدالله سبحانی، با همان عنوان و سابقه جای هیچ بحثی را باقی نمی‌گذارد، اما ورود جمعیت نهضت آزادی ایران که مورد تأیید پیشوای نهضت ملی ایران هم قرار داشت، امری قابل قبول و اجرا بود و گروهی شاید خودسر از این جمعیت کارهای نابهنجار انجام داده بودند که ورود نهضت را به جبهه دچار اشکال می‌کرد. کار درست آن نبود که جلوی ورود جمعیت نهضت آزادی به جبهه ملی ایران گرفته شود، بلکه رفع اشکالات پدیدآمده

**در آن زمان، ورود  
مرحوم آیت‌الله طالقانی  
(به‌عنوان شخصیت  
برجسته روحانی) و  
مرحوم مهندس بازرگان  
(به‌عنوان شخصیتی  
مبارز و دانشگاهی) و  
همچنین مرحوم دکتر  
یدالله سبحانی، با  
همان عنوان و سابقه  
جای هیچ بحثی را باقی  
نمی‌گذارد، اما ورود  
جمعیت نهضت آزادی  
ایران که مورد تأیید  
پیشوای نهضت ملی  
ایران هم قرار داشت،  
امری قابل قبول و اجرا  
بود و گروهی شاید  
خودسر از این جمعیت  
کارهای نابهنجار انجام  
داده بودند که ورود  
نهضت را به جبهه دچار  
اشکال می‌کرد**

همین تصمیم گرفت در همان شورا بماند. از سویی در هیئت اجرایی با کسانی ممکن بود همکاری کند که سختی با او نداشتند. شاید این هم یک دلیل بود.

■ در جبهه ملی چهارم یعنی پس از انقلاب که از دکتر صدیقی دعوت می‌کنند ایشان شروط زیادی را مطرح می‌کند، یکی آنکه کسی نقش رهبر را نداشته باشد، بلکه رهبری به‌صورت شورایی اداره شود! ظاهراً باور ذاتی ایشان در زمینه هیئت رهبری چنین بود!

درست است همین نظر را داشت که به‌صورت شورایی اداره شود. شورایی هم نمی‌گفت. می‌گفت: «شورایی»

**تشکل و عدم تشکل (تأملاتی درباره کنگره جبهه ملی دوم)**

■ درباره شیوه برگزاری کنگره جبهه ملی دوم اعم از تدوین ساختار تشکیلاتی، صدور بیانیه و اساس‌نامه چه دیدگاه‌هایی دارید. ضمن اینکه چه نقایص و ضعف‌هایی را بدان مترتب می‌دانید؟

درباره کنگره جبهه ملی دوم تأملاتی وجود دارد

این موارد علاقه‌مند بودند، عاشق علم بودند و از آنجا که مقوله سیاست به مقدار زیادی وقت آدم را می‌گیرد از قبیل همین دید و بازدیدهای سیاسی. ما آن روزهای جمعه که به خانه دکتر صدیقی می‌رفتیم اشخاصی می‌آمدند که به لحاظ علمی در حد صدیقی که نه، حتی در حد ما هم نبودند. مثلاً اشخاصی می‌آمدند که نانوا و قصاب بودند. یا بازاری‌هایی که مانند مرحوم شمشیری تازه جزو بهترین‌های آن‌ها بود. کریم‌آبادی از آن‌ها خیلی جلوتر بود. یا مثلاً جهان‌پهلوان تختی می‌آمد و کناری ساکت می‌نشست و حرفی هم نمی‌زد، بسیار آدم باحیایی بود. البته در همین جلسات اساتید دانشگاه هم می‌آمدند. گاهی اندیشمندی فرانسوی به نام پروفیسور ژاک برک فرانسوی، که یک اسلام‌شناس بود که به ایران آمده بود، به منزل دکتر صدیقی آمد. دکتر نراقی او را ابتدا به منزل آیت‌الله کاشانی برده بود. منزل آیت‌الله کاشانی در همسایگی آقای دکتر صدیقی بود و در آنجا با آیت‌الله کاشانی صحبت کرده بود. سپس از آنجا گفته بود که به دیدار دکتر صدیقی هم برویم. یک‌دفعه ما دیدیم میان نانوا و قصاب ناگهان پروفیسور ژاک برک وارد شد. از قضا دکتر مهدی محقق هم که قبلاً معمم بود و آن‌وقت با کراوات و ریش تراشیده در آنجا حضور داشت. دکتر صدیقی همان‌طور که ادیبانه پارسی صحبت می‌کرد، زبان فرانسه را هم با لهجه و به همان صورت صحبت می‌کرد. دکتر نراقی مهدی محقق را به ژاک برک معرفی کرد و گفت زبان عربی می‌دانند و برک هم چون سال‌ها در مصر بود به زبان و لهجه عربی گفت: تو عربی صحبت می‌کنی! و محقق هم با همان لهجه‌ای که در ایران آموخته بود صحبت کرد که برای برک تفهیم نشد و برک با تعجب از دکتر نراقی پرسید ایشان به چه زبانی صحبت می‌کنند؟! در نشست‌های خانه دکتر صدیقی گاهی اوقات دانش پژوهانی نظیر ایرج افشار، کی استوان، محمدتقی دانش‌پژوه هم حضور داشتند که باعث می‌شد بحث‌ها بالا بگیرد، گاهی اوقات روضه‌خوانی می‌آمد و دوست داشت روضه بخواند! نشست‌های منزل دکتر صدیقی از ساعت هشت صبح که شروع می‌شد تا یک بعد از ظهر طول می‌کشید و هرکسی که می‌رفت دکتر صدیقی او را بدرقه می‌کرد. یک صدلی هم دم در گذاشته بود که روی آن می‌نشست. چون وی اهل مطالعه بود، این دیدارها وقت زیادی از دکتر صدیقی می‌گرفت. عضو هیئت اجرایی بودن شاید وقت زیادی می‌گرفت برای

بر روشن کردن مواضع جبهه ملی، به قرار خود عمل کردند، اما سخنران سوم (دکتر بختیار) کاملاً برخلاف قرار قبلی درباره دکتر مصدق، نفت و بی‌طرفی ایران و حمله به قراردادهای نظامی (سنتو) سخن به میان آورد. من خاطرهم هست که شدیداً مورد استقبال جمعیت، به‌ویژه جوانان، قرار گرفت و همه ما دانشجویان با شعار مصدق پیروز است، رضایت خودمان را از سخنرانی بختیار نشان دادیم. بعدها فهمیدم کار بختیار برخلاف قرار و مدارهای جبهه‌ای بوده (به قول مرحوم اللهیار صالح)

■ اگر شورای جبهه ملی قرار می‌گذارد، چرا چنین اتفاقی در جلالیه می‌افتد، آیا این کار عمدی نبوده است؟ آیا امریکایی‌ها را به هراس نیاورده است؟ آیا به دست شاه مستمسک نداد که جبهه ملی اگر سرکار بیاید چنین و چنان می‌شود؟ آیا توده‌ای‌ها در داغ کردن معرکه دخالت نداشتند؟

اگر این آیها را کنار بگذاریم، حداقل می‌توانیم بگوییم راه و روش منسجم و نظم‌یافته (چه مثبت و چه منفی) در کلیت فعالیت‌های جبهه حاکم نبوده است.

■ دکتر صدیقی به‌عنوان یکی از اعضای بلندپایه جبهه و به‌عنوان یکی از سخنرانان آیا نظری درباره این ناهماهنگی داشتند؟

با شناختی که از دکتر صدیقی داریم (اعتقاد به نظم و قاعده و قاعده‌محوری و انضباط و انحراف‌ناپذیری از اصول و مقررات) می‌توانیم حدس بزنیم که وی در چه موقعیت نابهنجاری قرار داشته است. او که در جلالیه خطاب به دکتر امینی بیان کرد: «دیگران راست نشستند و کج کردند، شما کج نشستاید و اما راست کنید» ملاحظه می‌کند که همدستانش هم کج نشستند و هم کج می‌کنند!

■ فرمودید دومین رویداد که نقش مؤثری در تضعیف جبهه ملی دوم مؤثر بود، واقعه اول بهمن ۱۳۴۰ بود!

البته می‌توان رویدادهای زیادی را مطرح کرد، اما این دو رویداد یعنی جلالیه و واقعه اول بهمن مؤثر بودند.

ب. واقعه اول بهمن در دانشگاه تهران:

حمله قوای نظامی به دانشگاه تهران و قلع و قمع دانشجویان، کارمندان و حتی استادان و تخریب برخی اماکن مانند کتابخانه‌ها، آزمایشگاه‌ها که به دستور محمدرضا شاه انجام شد و همانند آن نه در ایران، بلکه در جهان هم اتفاق نیفتاده بود،

## یکی از نقاط مهم اختلاف‌انگیز میتینگ جلالیه بود که گویی یکی از سخنرانان مطابق با میثاق قبلی، عمل نکرد! یکی از مواردی که در همان ابتدا موجب بروز برخی نابه‌سامانی‌هایی در جبهه شد دو واقعه مهم بود یکی میتینگ جلالیه و دیگری واقعه اول بهمن ۱۳۴۰ خورشیدی در دانشگاه بود

ب. اما گروه دیگر که شاه را در حال سقوط می‌دانستند، تأیید دکتر امینی را تقویت امپریالیسم در ایران و ملاً قدرت گرفتن شاه می‌دانستند و بسیاری از آنان با مطرح کردن قرارداد کنسرسیون نفت، دکتر امینی را در حد وثوق‌الدوله می‌دانستند و هیچ‌گونه همکاری با دکتر امینی را نمی‌پذیرفتند. آن‌ها با در نظر داشتن مبارزات حق‌طلبانه ملت ایران در ملی شدن صنعت نفت هرگونه همکاری با دولت امینی را خیانت می‌دانستند!

ج. چند تنی هم اعتقاد داشتند برای مقابله با مفاسد دربار و حکومت‌های پس از کودتا دکتر امینی را دموکرات‌های امریکا روی کار آورده‌اند و چنین فکر می‌کردند که اگر مستقیماً با امریکا تماس برقرار شود و توضیحات لازم از ماهیت جبهه ملی ایران و ضد کمونیسم بودن آن داده شود، چه‌بسا به‌جای امینی یکی از سران مورد اطمینان امریکا (پس از رایزنی با شاه) به مقام نخست‌وزیری برسد، این برداشت‌های گوناگون و موضع‌گیری‌های مختلف، جبهه ملی نامنجم را نابه‌سامان‌تر می‌کرد.

■ همچنین یکی از نقاط مهم اختلاف‌انگیز میتینگ جلالیه بود که گویی یکی از سخنرانان مطابق با میثاق قبلی، عمل نکرد!

یکی از مواردی که در همان ابتدا موجب بروز برخی نابه‌سامانی‌هایی در جبهه شد دو واقعه مهم بود یکی میتینگ جلالیه و دیگری واقعه اول بهمن ۱۳۴۰ خورشیدی در دانشگاه بود.

۶. ظهور و بروز نابه‌سامانی‌های بیشتر:

الف. میتینگ میدان جلالیه: گویا طبق قراری که سران جبهه توافق کرده بودند، بنا بر این بود که در سخنرانی‌ها از نفت و دکتر مصدق و روابط خارجی سخن به میان نیاید. دو تن از سخنرانان، دکتر سنجابی و دکتر صدیقی، افزون

توسط آن گروه خودسر باید مورد توجه قرار می‌گرفت. متأسفانه ادغام نهضت آزادی در جبهه ملی انجام نشد و همواره از خطاهای هر دو جریان جبهه ملی و نهضت آزادی گفت‌وگو می‌شود. ابدون اینکه اساساً درباره ماهیت ساختار تشکیلاتی جبهه بحث شود!

۴. جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران به رهبری زنده‌یاد خلیل ملکی، که یکی از سازمان‌های آرمان‌خواه، فعال، نظام‌مند و سابقه‌دار سیاسی ایران بود و زنده‌یاد دکتر صدیقی هم برای ورود آنان به جبهه ملی تلاش بسیار کرد، بر پایه خودخواهی و رقابت‌هایی که به‌احتمال زیاد پایه و مایه شخصی داشت نتوانستند وارد جبهه ملی شوند. این امر غرض‌ورزانه داخلی که احتمالاً جبهه را راضی کرده بود، از دیگر سو اسباب خشنودی حزب توده، ساواک و دربار را فراهم آورده بود. به یک معنی جبهه را که باید فراگیر باشد، ناتوان ساخت.

■ یکی از مواردی که شما در ابتدای بحث بدان اشاره کردید، به‌رغم اینکه یک جبهه لزومی ندارد مانند حزب در تمامی موارد مانند حزب اشتراک نظر داشته باشند، اما در جبهه در برخی موارد جدی اختلاف نظر چنان جدی و عمیق بود که شاید محورهای اصولی جبهه را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. به‌عنوان نمونه اختلاف جدی که در زمینه تاکتیک برخورد با دولت امینی بود!

درست است. در واقع پنج‌مین نقدی که بر جبهه ملی دوم مترتب است، همین مواردی است که آن را در سه بخش تقسیم کردم.

۵. موضع‌گیری‌های درون جبهه‌ای:

الف. در میان سران جبهه ملی، چند تن بودند که با حفظ اعتقادات ملی خود تاکتیک مبارزه را در آن می‌دیدند که با دکتر امینی به‌نوعی همکاری کنند. دکتر امینی هم به علت برخی ارتباطات با روحانیت (به‌طور نمونه آیت‌الله خلیل کمراهی و در دیگر آیات عظام)، چهره ضد دینی نداشت و با اشخاصی از میلیون هم دوستی‌هایی داشت. مرحوم صدر حاج سید جوادی که آیتی از پاک‌ی و فضیلت بود در آن زمان در مقام دادستانی، مورد احترام دکتر امینی بود، به‌گونه‌ای که این عده عقیده داشتند که از طریق دکتر امینی و تأیید نسبی او دست شاه را از کارها کوتاه سازند و البته معتقد بودند که پس از دکتر امینی نوبت حکومت آنان خواهد شد.

ملی شد، حواشی حول وحوش رویداد خونین پانزده خرداد ۱۳۴۲ بود که توسط رهبران جبهه ملی در زندان شکل گرفت. اگر ممکن است بیشتر به جوانب این موضوع بپردازید!

قیام تاریخی ۱۵ خرداد که به راستی نقطه عطف تاریخی بود، مردم ایران را در مسیر مبارزه جدید قرار داد، تلاش‌های مبارزان جدید در خط استقلال و آزادی و عدالت‌خواهی به رمز و راز اندیشه‌های غربی و ساختارهای حکومتی محمدرضا شاهی، بر بنیاد فرهنگ ملی و آرمان‌های اسلامی تبلور یافته بود، به دلیل در زندان بودن، رهبران جبهه ملی ایران و نهضت آزادی و ممنوعیت هر نوع فعالیت حزبی، مردم در مساجد که سنگرهای ریشه‌دار حیات حق‌طلبی و مبارزه بود، گرد می‌آمدند و عدالت‌گم‌شده تاریخی خود را طلب می‌کردند و به‌طور مستقیم آمریکا، انگلیس و دربار سلطنتی و شخص شاه را مورد حمله قرار می‌دادند؛ البته مبارزات آن‌ها در جامعه وسیع ایران اثرات زیاد باقی گذاشت و در زندان‌ها هم در میان رهبران جبهه ملی ایران گفت‌وگو‌هایی پدید آورد که از آن‌ها هم باید سخن به میان آورد.

در حدود ۲۵ سال پیش مقاله‌ای که بعدها منابع و مطالعات دیگر صحت آن را تصدیق کرد، تحت عنوان «جایگاه فرهنگی، استاد فرزانه دکتر غلام‌حسین صدیقی» نوشتم. (مجله فرهنگ، تابستان ۱۳۷۰، شماره ۹) اخبار قیام مردمی پانزده خرداد که بی‌تردید نقطه‌عطفی در تاریخ مبارزات ملت ایران به‌شمار می‌رود استاد (دکتر غلام‌حسین صدیقی) را در زندان سخت‌نگران ساخته بود. کشتار بی‌رحمانه مردم بی‌گناه، اهانت به مرجع تقلید و روحانیت به نظر ایشان نابخشودنی بود به‌طوری که گفته بودند: «در تاریخ تشیع ایران چنین سوءرفتاری نسبت به رهبران مذهبی سابقه نداشته است.» در آن زمان ۲۳ تن از رهبران جبهه ملی ایران در زندان بودند، به‌استثنای شش تن، بقیه آنان که دکتر صدیقی عضو شاخصشان بود، می‌خواستند نامه (بیانیه‌ای) تهیه کنند و در آن از کشتار مردم اهانت به روحانیت و مرجع و زیر پا گذاشتن قانون اساسی اعتراض کنند. متأسفانه گروه شش تنی که دو تن از آنان از رهبران بانفوذ جبهه ملی بودند (سنجابی و بختیار) با این امر مخالفت کردند و حتی نظر دادند تا در زندان هستیم چگونه می‌توانیم بیانیه دهیم! اما دکتر صدیقی و گروه موافق اعتقاد داشتند زندان ما قانونی نیست و بنابراین دلیلی برای خاموش

## بی‌ثباتی و چشم‌گیر شدن نابه‌سامانی جبهه از یک‌سو دانشجویان را در ارتباط با دکتر مصدق به‌عنوان راهگشا قرار داد و نامه‌نگاری‌ها به‌گونه‌ای بی‌اعتباری و نارسایی سازمان و عملکردی جبهه را برملا ساخت که می‌توان از آن زمان انحلال آن را پیش‌بینی کرد

فصل و ۱۵ ماده، قطعنامه، منشور، قطعنامه سیاسی، قطعنامه تشکیلاتی، تهیه کرد و با ۳۹ نفر شورای مرکزی و ۳۵ نفر عضو مؤتلف تشکیل شد؛ البته در آن شورا به عقیده من جای چند نفر از جمله مرحوم خلیل ملکی خالی بود.

■ ■ ■ انحلال جبهه ملی دوم و در ادامه ممانعت از شکل‌گیری جبهه سوم، چه پیامدی در آرایش سازمانی، احزاب دهه ۴۰ و ۵۰ ایجاد کرد؟

بی‌ثباتی و چشم‌گیر شدن نابه‌سامانی جبهه از یک‌سو دانشجویان را در ارتباط با دکتر مصدق به‌عنوان راهگشا قرار داد و نامه‌نگاری‌ها به‌گونه‌ای بی‌اعتباری و نارسایی سازمان و عملکردی جبهه را برملا ساخت که می‌توان از آن زمان انحلال آن را پیش‌بینی کرد و از سوی دیگر موقعیت مبارزات جهانی ویتنام و کوبا (چه گوارایی) و شرقی و فلسطینی (لیلا خالد)، جوانان پرشور و علاقه‌مند را به‌سوی مبارزات پنهانی و مسلحانه سوق می‌داد و سخت‌گیری‌های حکومت و کینه‌ورزی شخصی شاه با جبهه ملی و نام و نشان مصدق و عدم تمکین و رضایت به قانون اساسی و کوشش‌های قانونی به همان‌سان که مرحوم مهندس بازرگان در دادگاه اظهار کرد، جوانان را بر آن داشت که با زبان دیگری سخن بگویند؛ سازمان مجاهدین و سازمان چریک‌های فدایی خلق که هر دو [به‌نوعی] برخاسته از جبهه ملی بودند، راه و روش مبارزات مسلحانه‌ای را در پیش گرفته و فداکاری‌های بسیاری از خود نشان دادند و ارکان سلطنت و حکومت شاه را به ورطه تزلزل کشاندند، البته شیوه‌های مبارزاتی (مارکسیستی و دینی، مثبت یا التقاطی) با شیوه‌های کلاسیک و قانونی جبهه ملی ایران تفاوت بسیار داشت.

■ ■ ■ یکی از مواردی که موجب تضعیف و در نهایت زمینه‌ساز انحلال جبهه

به‌نوعی تیر خلاص بود که استبداد علیه مردم و رقابتی خود شلیک کرد.

■ ■ ■ اگر ممکن است با ذکر دلیل بفرمایید، واقعه اول بهمن چه پیامدهایی در تضعیف جبهه ایجاد کرد.

بله. در واقع این رویداد تأثیر بسیاری در تضعیف جبهه ملی و در نهایت تثبیت استبداد شد که پیامدهای آن به شرح زیر است:

الف. دانشجویان جبهه ملی که برای همگامی با دانش‌آموزان اخراجی مدارس تهران و مدد به آن‌ها قصد تظاهرات داشتند، بهترین بهانه را به قوای سرکوب دادند تا رعب و وحشت را بر جامعه بازگردانند.

ب. تیمسار تیمور بختیار که رؤیای عبدالناصر شدن در سر داشت و با سلسله پهلوی و کشتارهای رضاخان در ایلات بختیاری کینه در دل انباشته کرده بود و به لحاظ تاریخی هم از زمان قتل حسینقلی خان بختیاری در دوره ناصرالدین شاه و ستم‌های ظل‌السلطانی، نوعی حق‌طلبی را پشتوانه داشت و با امریکایی‌ها هم زد و بند [پنهانی] کرده بود، به روایتی در ماجرای اول بهمن هم بی‌تأثیر نبود، در پی حوادث برای همیشه از صحنه رقابت با شاه و دکتر امینی کنار زده شد و به سرنوشت شومی گرفتار شد.

ج. موقعیت دکتر امینی بیش از گذشته در معرض سقوط قرار گرفت و با جبهه ملی هرگونه توافق و مسالمتی ناممکن شد، دشمنی بخش‌هایی از هیئت‌حاکمه و شخص شاه با وی آشکارتر شد.

د. شاه پس از مسافرت به آمریکا و گفت‌وگو با کندی، با قدرت تضمین‌شده به ایران بازگشت و پس از چند صبحی در تیرماه ۱۳۴۱ خورشیدی در پی عزل امینی یکی از مهره‌های مورد اطمینان خود امیر اسدالله علم را به نخست‌وزیری برگزید.

■ ■ ■ یکی از فصل‌های مهم و تعیین‌کننده جبهه ملی دوم، برگزاری کنگره جبهه ملی دوم در دی‌ماه ۱۳۴۱ بود.

در دی‌ماه ۱۳۴۱، با زحمات و صداقت فراوان، نخستین کنگره جبهه ملی دوم با حضور ۱۷۰ تن که شامل نمایندگان حوزه‌های جبهه ملی و اعضای مؤسس بودند در منزل حاج حسن قامیه واقع در منطقه تهرانپارس به مدت هفت روز (چهارم تا یازدهم دی‌ماه ۱۳۴۱)، تشکیل شد که حاصل آن عبارت از تدوین و تجویز موارد زیر بود:

اساسنامه (۹ فصل و ۳۴ ماده)، آئین‌نامه (۲



## جبهه ملی دوم هم به همین صورت پس از انحلال و پراکندگی نیروهای انسانی، به کلی فرومی‌ریزد. معمار اصلی آن یعنی «دکتر محمد مصدق» هم در نهایت می‌گوید: چنین جبهه‌ای خدا خود نافرید

هستند. عده‌ای در صدد همکاری با شاه هستند، عده دیگری می‌خواهند با امینی همکاری کنند و یک‌عده با هر دو می‌خواهند همکاری کنند. عده دیگری با هیچ‌کدام حاضر به هیچ مصالحه‌ای نیستند. یک‌عده طرفدار حزب واحد در جبهه ملی هستند، عده‌ای قائل به وجود احزاب و اصناف با وجود اهداف مشترک هستند. عده‌ای با هم همبستگی اخلاقی و فضیلتی داشتند، برخی نداشتند. حتی بین برخی حسادت و کینه‌ورزی بوده است. در ضمن سختی کامل بین افراد یا طیف‌ها نبود. در کل آیا این جبهه توانسته مشروعیت ایجاد کند یا خیر؟ شما توجه کنید شخصیتی مانند دکتر صدیقی که بانی یا یکی از بانیان جبهه ملی دوم و اعتبار بخش این جبهه است، ایشان بیایید و بگوید من دیگر با شما نیستم! این یعنی مشروعیت آن از بین رفته است.

■ آیا نامه‌های دکتر مصدق که به انحلال جبهه ملی دوم منجر می‌شود، اعتبار و مشروعیت جبهه را به پرسش نمی‌گیرد؟

درست است خود این نامه‌ها هم نشانه مشروعیت یا عدم مشروعیت جبهه است. اما نکته مهم این است که نیروهای انسانی درونی این جماعت که پس از آن متفرق می‌شوند، برخی می‌روند دنبال کسب و کار خودشان! گروهی با سیاست و جبهه کاری ندارند. برخی اصلاً بدون اینکه اساساً بدانند مارکسیسم چیست و بدون اینکه به عمق آن آگاهی یابند می‌روند یک گروه مارکسیستی تشکیل می‌دهند که در ادامه سازمان چریک‌های فدایی خلق از دل آن بیرون می‌آید!

برخی دیگر به یک نوع اسلام رمانتیک «صوت العداله الانسانی» گرایش پیدا می‌کنند که مجاهدین می‌شوند. در همین مجاهدین اختلافات جدی به وجود می‌آید که در نهایت موجب آن انشعاب و انشقاق می‌شود؛ یعنی، این مجامع همه به صورت پراکنده درمی‌آیند. در واقع نیروی انسانی برای این جبهه باقی نمی‌ماند؛ مانند ساختمانی است که شما ستون آن را از بین ببرید، پی آن را خراب کنید، آب زیر آن ببندید و گوشه‌ای از آن را آتش بزنید طبیعی است که ساختمان فرومی‌ریزد! جبهه ملی دوم هم به همین صورت پس از انحلال و پراکندگی نیروهای انسانی، به کلی فرومی‌ریزد. معمار اصلی آن یعنی «دکتر محمد مصدق» هم در نهایت می‌گوید: چنین جبهه‌ای خدا خود نافرید!

هدفمندی و همبستگی بین افراد آیا همخوانی با جامعه (Adaptation Sociale) هم وجود دارد یا خیر؟ آیا با آن جامعه و اوضاع محیطی و شرایط آن جامعه، اهداف آن جبهه اقتضا می‌کند یا نمی‌کند؟

به‌عنوان نمونه ممکن است در یک بازی فوتبال بازیکنانی بر این باور باشند که توپ را مستقیم وارد دروازه حریف کنند. همبستگی نیز بین بازیکنان وجود دارد، ولی زمین بازی کوهستانی و ناهموار است. در حالی که وقتی زمین کوهستانی باشد، نه آن هدف ممکن است و نه آن تیم می‌تواند در آن زمین تاکتیکی داشته باشد!

آیا زمین ایران در زمان جبهه ملی دوم، کوهستانی یا هموار بود؟ آیا نیروهای دیگری که در جامعه وجود داشت، جریان‌های درون‌مرزی مانند دربار، ساواک، ارتش، اساساً خود آن جامعه، برای چنین تشکیلاتی (جبهه) مشکل‌تراشی نمی‌کردند؟

و بعد آیا نیروهای خارجی مانند آمریکا، انگلیس و شوروی در آن شرایط موافق این جبهه بوده یا نبوده‌اند؟

چهارم. به‌طور کلی این مجمع در یک جامعه بزرگ، مشروعیت (Legitimite) داشتند یا نداشتند؟ مشروعیت از لحاظ تاریخی، دینی، ملی، فرهنگی داشتند یا خیر؟ اساساً مسئله بسیار مهم برای احزاب این است که پشتیبانی از جامعه می‌گرفتند یا خیر؟

حال بررسی کنیم که آیا این چهار عامل هدفمندی، همبستگی، همخوانی با جامعه و مشروعیت در رابطه با جبهه ملی وجود داشته یا خیر؟

متأسفانه می‌بینیم در همان ابتدا در هدف و هدفمندی، اختلاف دارند. برخی هواخواه اصلاح از بیرون نظام و عده‌ای خواهان اصلاح در درون

ماندن وجود ندارد. به هر حال فشار آن دو نفر جلوی اعتراض بحق دکتر صدیقی و یارانش را گرفت و همین امر موجب شد که معظم‌له با این جبهه (جبهه ملی دوم) همکاری‌های خود را قطع کند و به آنان چنین بگوید: «ما بر این تفکر استواریم که باید کشور را طبق اصول دموکراسی اداره کرد و حال که این دموکراسی در میان خودمان رعایت نمی‌شود و عده قلیلی خواستار و تحمیل نظر شخصی هستند، ادامه این شیوه کاری غیرممکن است». آنگاه به همراهان خود گفت: «تا در این بازداشتگاه هستم من با شما در محرومیت، مسئولیت و حتی محکومیت شریکم، اما پس از این با آقایان کاری ندارم.»

■ آقای دکتر، اسامی زندانیان عضو شما که دقیقاً حاضر به امضای بیانیه بودند چه کسانی هستند؟

دکتر غلام‌حسین صدیقی، دکتر عبدالله سحابی، مهندس مهدی بازرگان، داریوش فروهر، علی اردلان، حسین شاه‌حسینی، ابراهیم کریم‌آبادی، دکتر یوسف جلالی موسوی، ابوالفضل قاسمی، محمدعلی کشاورز صدر، دکتر فریدون مهدوی، اصغر گیتی‌بین، حسن میر محمد صادقی، حاج محمود مانیان، دکتر مسعود حجازی، عباس نراقی و اصغر پارسا.

جمع‌بندی: تبیین جامعه‌شناختی فراز و فرود جبهه ملی دوم

■ آقای دکتر به‌عنوان جمع‌بندی پایانی می‌خواهیم یک آسیب‌شناسی کلی از جبهه ملی دوم ارائه کنید. به‌خصوص از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، چه آسیب‌هایی را متوجه جبهه ملی دوم می‌دانید؟

از اتفاق از دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی می‌توان از آرای جامعه‌شناسان مشهور قرن مانند پارسونز استفاده کرد و جبهه ملی را از آن دید کرد. ابتدا بگویم جبهه ملی به‌عنوان یک جماعت، اتحاد یا یک مجمع برای اینکه قوام پیدا کند و پیش برود. لازم است به چند مورد مجهز باشد.

نخست. هدفمندی (Orientation) مشخص و معلوم باشد. به چه سمتی می‌خواهد برود؟ هدفش چیست؟ اندیشه و اشتراکات فکری افرادی که در آن جبهه جمع شدند، چیست؟ دوم. اینکه افرادی که جمع شدند چه نوع همبستگی دارند؟ آیا اساساً همبستگی برای آن هدف دارند یا ندارند. به این اصل همبستگی (Solidarity) می‌گویند. سوم. در آن جامعه‌ای که این جبهه با داشتن



# دین

## مبانی مردمی قیام امام حسین(ع)

سخنرانی لطف‌الله میثمی

بیعتی از مردم گرفته‌اند و بر اساس همان یک بار رأی‌گیری خواهان حکومت طولانی‌مدت سی‌ساله و چهل‌ساله بر مردم خویش‌اند، درحالی‌که نه چنین کاری درست است و نه امامان و نه پیامبران به آن دست زده‌اند. چنین حکومت‌هایی حتی پس از گذشت پنجاه سال، اجازه نظرخواهی ساده‌ای را هم به مردم و نهادهای مدنی نمی‌دهند و به اعتبار همان یک بار تا آخر می‌خواهند بر سرزمین مذکور حکم برانند. اینکه هیئتی مشخص شود و نظرسنجی علمی و صحیح انجام دهد تا آرای مردم در

لطف‌الله میثمی در شب تاسوعای سال ۹۶ درباره استراتژی امام حسین(ع) است. بخش اول این سخنرانی در شماره ۲۳ نشریه پیام ابراهیم از نظر خوانندگان گذشت. در این شماره بخش دوم این سخنرانی تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود. امام حسین(ع) به اهمیت توده‌ها و مردم عادی باور داشت و معتقد بود وقتی مردم از بیعت خودشان پشیمان شده‌اند بگذارید که برگردم و به شهر دیگری بروم. حال که بعضی از حکومت‌ها هستند که یک بار در ابتدای تشکیلشان رأی و

حرکت امام حسین(ع) گرچه چهارده قرن پیش اتفاق افتاده است، اما نزد مسلمانان و مبارزان راه آزادی چنان درخشان و تأثیرگذار بوده است که از هر واقعه دیگری در تاریخ ماندگارتر شده است. فداکاری امام حسین(ع) و بارانش در طی این زمان طولانی بارها و بارها راهنمای مردم در بزنگاه‌های تاریخی قرار گرفته و درباره آن هم نوشته‌ها و تفسیرهایی در دسترس است. متن پیش‌رو گزیده‌ای از سخنرانی مهندس



**نکته مهم دلسوزی امام نسبت به قوم کفار است که با اینکه برای کشتن او به‌پا خاسته‌اند، اما ایشان همچنان نگران آن‌هاست. این موضوعات کم‌وبیش در خطبه‌های امام مطرح شده است. امام همه لشکریان مخالف خودش را یکدست نمی‌داند و برای این مسئله هم می‌توان محکم قرآنی ارائه داد**

کم‌وبیش در خطبه‌های امام مطرح شده است. امام همه لشکریان مخالف خودش را یکدست نمی‌داند و برای این مسئله هم می‌توان محکم قرآنی ارائه داد. در سوره آل عمران گفته می‌شود چه‌بسا اهل کتاب هستند که شب‌ها نماز شب می‌خوانند و عبادت خدا را به‌جای می‌آورند. در اینجا گفته می‌شود هیچ قوم یهود نیز که همبستگی خونی و نژادی با هم دارند و کاست به‌حساب می‌آیند، این نیز از نظر قرآن یکدست نیست. حتماً در آن جناح بالنده‌ای وجود دارد که بقیه را به بالا بکشاند. در قرآن آیه‌ای وجود دارد که می‌گوید رحمت خدا در هر شیئی یا قومی یا هر چیز دیگری وجود داشته و وسعت دارد. به این دلیل است که به اعتبار این جناح بالنده است که در هر نزاعی، روش جنگ می‌تواند به روش دیگری تبدیل بشود. مثال دیگر مباحثه‌ای که پیامبر و خاندانش با مخالفان انجام دادند. مباحثه‌گفت‌و‌گو جان‌برکفی بود که قرار شد دعا کنند تا هر کدام که برحق بودند خدا دعایشان را اجابت کند و وقتی آن‌ها اهل‌بیت را دیدند ترسیدند و از این کار انصراف دادند. وقتی مخالفان پیامبر شورای اصلی اسلام را دیدند که با صداقت تمام و جان‌برکف به‌پیش آمده‌اند، کل غائله جنگ ختم به خیر شد و مخالفان تسلیم شدند.

امام حسین (ع) روی این‌ها کار کرد. حر یکی از کسانی بود که به این جناح بالنده تعلق داشت و به‌طرف امام حسین (ع) آمد. در همین راستا خطاب به فرماندهان لشکر یزید گفتند مگر شما نبودید که برای ما نامه نوشتید میوه‌ها هنوز نرسیده و وقتی که رسید شما به کوفه بیایید تا با هم آن میوه‌ها را بچینیم؟ مگر شما نبودید که مرا برای رهبری خودتان انتخاب کردید؟ امام از چند نفری در این خطابه نام بردند که در اسناد تاریخی اسامی آن‌ها آمده است. یکی

از آن‌ها پاسخ داد بله، شما درست می‌فرمایید. ما همین‌گونه بودیم که شما گفتید و از این بابت شرمساریم. این نشان‌دهنده تزلزل به‌وجود آمده بین لشکریان مخالف است که امام در حال ایجاد آن بود تا از جنگ جلوگیری شود. این کارها باعث حرّآفرینی بین مخالفان می‌شود و روحیه آن‌ها را متزلزل می‌کند.

در جایی دیگر امام خطاب به سران آن‌ها، که در صدر اسلام حضور داشتند، چنین می‌گویند: آیا شما فراموش کردید پیامبر (ص) بارها فرمودند حسن و حسین سرور جوانان بهشت هستند؟ آیا شما به‌یاد نمی‌آورید که من فرزند فاطمه زهرا (س)، دختر پیامبر شما و همچنین فرزند علی هستم، همان کسی که اولین نفری بود که اسلام آورد و در بین مسلمانان در شجاعت و صداقت و تبعیت از قرآن و محمد شهره خاص و عام بود؟ آیا شما یادتان رفته است که عموی من حمزه بود و دیگر خویشاوند من جعفر طیار بود که در بهشت در کنار اصحاب پیامبر و ایشان خواهد بود؟ آیا همه این‌ها را فراموش کرده‌اید؟ همه در پاسخ می‌گفتند که نه، ما به‌یاد داریم. اینکه امام توانسته بود یک قوم لجوج و منکر واقعیات و فراموشکار را به‌جایی برساند که از پاسخ دادن شرمند شوند و بین آن‌ها اختلاف ایجاد شود مسئله بسیار مهمی بوده است. امام در تلاش بود که این قوم انکارگر را دوباره به واقعیت دعوت کند و از آن‌ها می‌خواست که عقلا نیت خودشان را به کار بیندازند. امام در ذهن آن‌ها تردیدهای جدی ایجاد کرده بود. اگر در این دو ماه محرم و صفر جنگی اتفاق نمی‌افتاد که البته بر اساس قرآن جنگ هم نباید می‌شد، در آن صورت کوشش‌های امام به نتیجه می‌رسید و حرّآفرینی‌های بیشتری می‌شد و از طرف دیگر یاران امام که در کوفه توان مقابله با ابن زیاد نداشتند، مثل حبیب بن مظاهر و دیگران، همه می‌آمدند و به صفوف یاران امام می‌پیوستند. افراد بسیاری در کوفه بودند که می‌خواستند به امام بپیوندند، اما دیر اقدام کردند. اگر جنگ زود رخ نمی‌داد افراد بیشتری شبیه حر ممکن بود به کاروان امام بپیوندند. نکته دیگری که امام روز عاشورا مطرح کرد و از همه مهم‌تر بود این بود که همه انسان‌ها بنده خدا هستند و گفت همه شما با هم برابر و برادرید و همه ما یک قرآن داریم و یک پیامبر واحد را قبول داریم و همه یک امت محسوب می‌شویم و تا زمانی که شمشیری فرود نیاید، این پیوستگی زیر چتر امت برقرار است، ولی مادامی که شمشیری از نیام درآید آنگاه دیگر یک امت نخواهیم بود.

بدنه حاکمیت منعکس شود از کارهای الزامی حکومتداری مدرن است و حکومت‌ها همه باید این کار را انجام دهند. هر حکومتی باید بدانند به چه میزان در میان مردم عادی جامعه نفوذ کلمه و محبوبیت دارد و اگر به کشور حمله‌ای شود و دولت از مردم بخواهد از کشورشان دفاع کنند، مردم چقدر به حرف‌های سردمداران حکومتی گوش فرا خواهند داد. رهبرانی مانند معمر قذافی و صدام حسین از جمله افرادی هستند که در این باتلاق گیر افتادند و از ذهنیت جامعه خود هیچ‌گونه اطلاعات درستی نداشتند و زمانی به این نتیجه رسیدند که کار از کار گذشت و حکومتشان سقوط کرد. در هنگام رأی دادن ۹۹ درصد مردم به خیابان‌ها می‌آمدند و رقص و پای کوبی می‌کردند، اما هنگامی که به حضور مردمی نیاز بود هیچ‌یک در دسترس نبودند و از حکومت خود، مثلاً عراق یا لیبی حمایتی نکردند. هنگامی که به این کشورها حمله شد، هیچ‌کدام از این افراد به کمک حکومت خود نیامدند و همه در خانه‌هایشان ماندند.

در سوره یوسف آیات هشتم تا دهم آمده وقتی فرمان اقتلوا از طرفی صادر می‌شود این فرمان، فرمانی الهی نبوده، بلکه فرمانی شیطانی بوده است. این فرمان از روی حسادت و بغض بوده و فاعل آن هم معلوم نیست چه کسی است، اما وقتی که یکی از برادران یوسف به جمع برادران می‌گوید اگر قرار است بین یوسف و پدرمان فاصله‌ای ایجاد بکنیم بهتر است یوسف را در چاهی قرار دهیم تا کاروانی او را ببرد و این‌گونه وی را از پدرمان دور کنیم. این شورای ده‌نفره اول باعث می‌شود راهکار کشتن یوسف به راهکار در چاه قرار دادن یوسف تغییر مسیر بدهد و تمام این‌ها بر اساس همان شورای ده‌نفره به نتیجه می‌رسد تا اینکه کاروانی از راه رسید و یوسف را با خود به‌جای دیگری برد. می‌توان چنین گفت که حضرت یوسف از طریق همین شورای اول نجات پیدا کرد و گرنه معلوم نبود چه بلایی قرار بود سر او بیاورند. این مسئله درباره حضرت نوح هم صدق می‌کند و ایشان خطاب به قوم خود می‌گوید شورا کنید و یک‌نفره تصمیم نگیرید. درباره این موضوع هم در قرآن آیه‌ای وجود دارد. نوح به قومش چنین هشدار داد که با شورا تصمیم بگیرند و اگر نظر نهایی آن‌ها بر این بود بیایند، آنگاه به کشتی نوح قدم بگذارند.

نکته مهم دلسوزی امام نسبت به قوم کفار است که با اینکه برای کشتن او به‌پا خاسته‌اند، اما ایشان همچنان نگران آن‌هاست. این موضوعات



به هر حال این نکاتی است که امام حسین (ع) صریحاً با آن‌ها در میان گذاشته و از مردم می‌خواهد باز هم فکر کنند و عقلانیت خود را به کار بیندازند. امام حسین (ع) مردم را از تفکر ظاهرینانه بر حذر می‌دارد و از آن‌ها می‌خواهد به ماجرا عمیق‌تر و دقیق‌تر نگاه کنند. امام به آن‌ها می‌گوید شما اهل دنیا شده‌اید، در حالی که اصلاً نمی‌توان به دنیا تکیه کرد و به آن امید بست و دنیا شما را فریب داده که چنین می‌کنید. دنیا یعنی ظاهرینی و نزدیک‌بینی و این‌ها آفت دینداری است. امام به آن‌ها می‌گوید بیایید اهل قیامت شوید و آینده‌نگری پیشه کنید و اهل ژرف‌نگری بشوید. در این صورت است که می‌توانید عمق اشیا را ببینید. امام حسین (ع) همه این مطالب را در واقعه عاشورا بیان می‌کنند. در مسائل استراتژیک و راهبردی، اصطلاحی وجود دارد مبنی بر «یک گام به عقب، دو گام به جلو»؛ به‌نظر امام این راهبرد را داشت پیاده می‌کرد. اینکه امام از دشمنانش خواست بگذارند کاروان ایشان برگردند، افراد را به این اشتباه انداختند که امام از موضع ضعف این را گفته است. در حالی که این چنین نیست. در توضیحات قبلی بیان کردم چرا این تصمیم امام برای عقب‌نشینی نبوده است. همین کار مصداق بارز یک گام به عقب و دو گام به جلو بود که امام تلاش می‌کرد آن را انجام دهد. این رفتارهای امام باعث تردیدهای فراوانی

هم برابر و برادر شدید. امام از آن‌ها می‌پرسد آیا این نعمت‌ها را به یاد نمی‌آورید؟ همه انسان‌ها در برابر خدا برابرند و این برابری پابرجا خواهد ماند (آل عمران: ۱۰۳)، مگر اینکه افراد تحت تأثیرات گوناگون این برابری را رها کنند. اگر تحت تأثیر نوعی میلیتاریسم، چند نفر اصحاب قدرت یا سران قومی خاص تصمیم بگیرند و یک نفر را برتر کنند و وی را امیر خود کنند و مدام امیر امیر کنند و جایگاه آن فرد را بیش از آنچه هست بکنند، دیگر برابری باقی نمی‌ماند. امام حسین (ع) خطاب به لشکریان مخالف می‌گویند: شما سخن خدا و قرآن و اهل بیت پیامبر را رها کرده‌اید و تنها به سخنان سران قوم خود گوش می‌دهید. «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ وقتی در این آیه تنها به اولی‌الامر آن توجه کرده‌اید و از این اصطلاح هم فقط امیر شهر خودتان را مصداق قرار دادید و نه امیر دیگری، در حالی که مراجع دیگری برای درستی و اطمینان از صحت کار شما وجود دارد که باید به آن‌ها توجه کنید. حتی در ادامه آن آیه قرآن می‌فرماید: اگر نزاعی شد به خدا و رسول برگردید و آن‌ها را قاضی قرار دهید. نباید امیر را به جای خدا قرار دهید و امیر خدایین شوید. این برتری بخشی و خدانگاری هر امری خسارت‌آور است. سازمان‌خدابینی، امیرخدابینی، تشکیلات‌خدابینی و هر چیزی از این قبیل مخالف اسلام و دستورات قرآن است.

از اینجا کاملاً تفکر قرآنی امام آشکار می‌شود که اختلاف روش، مسلک و بینش اصلاً و ابداً نباید باعث درگیری و منازعه در یک قوم شود. امام می‌فرماید ما همه یک امت هستیم و وقتی به دو امت تبدیل می‌شویم که شمشیر تعدی و تجاوز بین ما به کار رود و به میان ما بیاید. تجاوز و تعدی با هر اسلحه‌ای که باشد باعث تفرقه و دشمنی در امت می‌شود و امت را به دو قسمت تبدیل خواهد کرد. امام خطاب به لشکریان این زیاد این نکته را می‌گوید و اضافه می‌کند: من اهل فرار نیستم و اگر قرار بر جنگ بشود، با یارانم دفاع خواهیم کرد و سوارکاران بنی‌هاشم در جنگیدن زبانزد عرب‌ها هستند و تا پای جان در برابر شما مقاومت خواهیم کرد. این مطلب را دیگرانی مانند زهیر بن قین نیز ذکر کرده‌اند که ما یک امت هستیم و یک قرآن داریم و از یک پیامبر پیروی می‌کنیم و به همین خاطر امت واحده‌ای را تشکیل می‌دهیم و تامادامی که شمشیری وارد نشده این وحدت ادامه خواهد یافت. منبع الهام همه این افراد از آیات قرآن است که می‌فرماید: آیا شما فراموش کرده‌اید که قبایل عشایری بودید که همیشه با هم در جنگ بودید، همیشه به خون هم تشنه بودید و در لبه پرتگاه جنگ داخلی قرار داشتید؟ آیا فراموش کردید که خدا شما را از آن وضعیت نجات داد؟ شما به نعمت اینکه خدا را پذیرفتید و بنده خدا شدید توانستید با هم زندگی کنید و سپس با



**به هر حال من معتقدم این  
به نوعی غوغاسالاری شمر  
و ابن زیاد و به عبارتی  
میلیتاریست‌ها بود که  
توضیح دادم چگونه برنامه  
امام را برهم زد و دیگر  
اینکه شروع شدن جنگ  
در ماه محرم هم باعث  
ناکامی استراتژی امام شد؛  
البته این کارهای یزید و  
فرماندهانش، مشروعیت  
حکومتش را کاملاً بر باد  
داد و آن‌ها پس از آن  
واقعۀ هیچ‌گاه نتوانستند  
یک حکومت استوار برپا  
کنند**

به دستاوردهای باطل هم توجه دارد و بین آن‌ها تفاوت قائل می‌شود. درباره دستاوردهای باطل می‌توان چنین گفت اگر قرار بود یزید تصمیم بگیرد، افراد کمتری رهسپار مرگ خواهند شد، در حالی که اگر جنگ‌طلب‌های داخل نزاع تصمیم‌گیر باشند همه را خواهند کشت. استدلالی که امام زین‌العابدین در شام بیان می‌کند نیز چنین است و این مثال را زهیر نیز بیان کرده است. امام چهارم در مجلس یزید در شام به فرعون استناد کرده و رفتارهای او را مثال می‌زند. فرعون می‌گوید می‌خواهم موسی را بکشم و در همین حال مؤمن آل فرعون به نزد وی رفته و به فرعون می‌گوید چرا می‌خواهی موسی را بکشی؟ تو می‌خواهی چه کسی را بکشی؟ آیا می‌دانی موسی کیست؟ و از او درباره سخنان موسی می‌پرسد. موسی می‌گوید که ربّ من الله است. تو هم که الله را خالق آسمان و زمین می‌دانی و پس برای چی می‌خواهی او را بکشی؟ امام چهارم می‌گوید شما می‌خواهید ما را بکشید؟ شما بدتر از فرعون هستید. همین ماجرا باعث می‌شود که یزید از کشتن آن‌ها صرف‌نظر می‌کند. این مسئله را بربر هم می‌گوید. او می‌گوید ای کسانی که می‌خواهید امام حسین (ع) را بکشید، شماها بدتر از فرعونید.

به هر حال من معتقدم این به نوعی غوغاسالاری شمر و ابن زیاد و به عبارتی میلیتاریست‌ها بود که توضیح دادم چگونه برنامه امام را برهم زد و دیگر اینکه شروع شدن جنگ در ماه محرم هم باعث ناکامی استراتژی امام شد؛ البته این کارهای یزید و فرماندهانش، مشروعیت حکومتش را کاملاً بر باد داد و آن‌ها پس از آن واقعۀ هیچ‌گاه نتوانستند یک حکومت استوار برپا

در طرف مقابل شد. لشکریان ابن زیاد دیدند امام به جای جنگیدن برای آن‌ها خطابه ایراد می‌کند و از کلمات به جای شمشیر استفاده می‌کند و این کلام امام اثرگذاری شگرفی بر شنوندگان داشت. در حالت کلی کلام اثرگذار است، اما کلامی که از دهان امام و در آن شرایط تاریخی بیان می‌شده است قطعاً تأثیر بیشتری داشته است. پیوستن حر ریاحی به امام نیز از همین تأثیر کلام امام ناشی شده و وی پس از گفت‌وگوهای فراوان راضی شد به امام بپیوندد؛ البته در این فرصت کوتاه مجال بررسی داستان حر نیست و در جای دیگری باید بدان پرداخت. در اتفاقات تاریخی گوناگون این مطلب مشاهده شده که معمولاً این نظامی‌ها هستند که افراد سیاسی را به دنبال خودشان می‌کشاندند و در جریان کودتاها و زدوخوردهای تاریخی، طبقه نظامی‌ها جنگ‌طلب‌تر بوده‌اند. این میلیتاریسم است که با تحلیل‌های خود رهبری سیاسی جوامع را به دنبالشان می‌کشاند و این موضوع تقریباً در هر کشوری برقرار بوده است. در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هم وضع به همین منوال بوده است و البته در کودتاهایی که من به‌شخصه بررسی کرده‌ام این مسئله را به‌روشنی دیده‌ام. در واقعۀ عاشورا هم می‌توان شمر و ابن زیاد را جزو طبقه میلیتاریست‌های آن زمانه محسوب کرد. زهیر این مسئله را متوجه می‌شود که کار از دست اهل سیاست خارج شده و به دست جنگ‌طلب‌ها افتاده است. از طرفی وی آدم عمیقی بوده است و در جریان بوده که معاویه در وصیت‌نامه‌اش، یزید را از کشتن فرزندان علی به‌شدت نهی کرده است. معاویه معتقد بوده که نباید اهل بیت را مستقیماً کشت و باید به راه‌های دیگری متوسل شد. امام حسن (ع) هم مستقیماً به دست معاویه کشته نشد، بلکه از طرف وی و به دستورش امام را مسموم کردند. زهیر می‌گفت امام حسین (ع) از قبیله قریش است و یزید هم از همین قبیله است و اگر بتوانید دست این دو را در دست یکدیگر بگذارید همه مشکلات حل خواهد شد. زهیر معتقد بود که یزید از این میلیتاریست‌های فاشیست معتدل‌تر بوده و رفتار مناسب‌تری از خود نشان می‌دهد و قطعاً به این شدت عمل نخواهد کرد.

من در نوشته‌هایم از خدای فاروق نام می‌برم که بین همه پدیده‌ها فرق می‌گذارد. خدای قرآن، خدای فرقان است؛ یعنی، بین حق و باطل فرق می‌گذارد. خداداد جریان باطل هم بین افراد فرق می‌گذارد و همه را به یک چوب نمی‌راند. خداوند

کنند. به هر حال این ماجرا یک ضربه‌ای بود. من جنگ احد را که مطالعه کردم از جهتی به ماجرای عاشورا شبیه است. آن جنگ از طرف پیامبر و یارانشان طراحی شد و کارها داشت خوب پیش می‌رفت تا اینکه بعضی از افراد لشکر تنگه احد را ترک کردند و کفار لشکریان پیامبر را دور می‌زنند. در آنجا هم معتقد به شکست نیستم و معتقدم آن واقعه تنها ضربه به پیکره اسلام بود و البته اعتقاد دارم پیامبر با زیرکی و تیزهوشی که داشت آن ضربه را به تجربه‌ای برای پیروزی‌های بعدی تبدیل کردند و همین موضوع باعث شد لشکریان پیامبر از آن به بعد در هیچ جنگی شکست نخورند. در قرآن هم در این باره آیه آمده است که اگر ضربه‌ای خوردید، مطمئن باشید قوم مقابل شما هم ضربه متقابل خواهد خورد. آیات مربوط به این ضربه در جنگ احد در سوره آل عمران آمده و ما در کتاب احد، قله بحران، قله مدیریت از این واقعه و آن آیات تفسیر جامع و کاملی ارائه داده‌ایم. جمع‌بندی پیامبر از آن ضربه در جنگ احد باعث شد سپاهیان اسلام دیگر متحمل شکست نشوند. ضربه چیزی غیر از شکست است و من بین این دو تفاوت بسیاری می‌گذارم. برداشت من از کتاب شهید جاوید مرحوم آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی این بود که ایشان واقعه عاشورا را شکست دانسته در صورتی که من معتقدم عاشورا عملی برای گسترش بیشتر محبوبیت اهل بیت بود. بحث خودم را معطوف به ذکر این نکته کردم که خطمشی امام حسین (ع) در تمامی ادوار ثبات داشت و بیعت نکردن با یزید در مقاطع گوناگون با دینامیزم و سیالیتی که تاکتیک‌های امام داشت خودش را در جلوه‌های متفاوتی نشان داد و گرچه خطمشی امام از ابتدا تا انتها ثبات داشت و ایشان به دلیل درستی این استراتژی کلی، هیچ‌گاه از خطمشی خود کوتاه نیامده‌اند. به نظر تاریخ نیز نشان داده است که خطمشی امام پیروز بوده است و ایشان هر کدام از آن سه راه را برمی‌گزیدند و واقعه به شکلی دیگر رخ می‌داد و باز هم ایشان پیروز میدان بودند. من کتاب راهبردهای امام حسین (ع) را درباره خطبه‌های امام حسین (ع) در آن مقاطع حساس نوشته‌ام. تقاضا می‌کنم برای دقت نظر بیشتر و تعمیق موضوع این کتاب را مطالعه کنید

■ شما در بیان واقعه عاشورا و همچنین خوانش کتاب شهید جاوید نظر دلخواه خودتان را بیان فرمودید، در صورتی که درباره سیر حرکت امام حسین (ع) و

میثمی: امام حسین (ع) هیچ‌گاه شروع جنگ نداد و اگر هم به کوفه برای حکومت‌داری رفت، برای این بود که از ایشان دعوت شده بود و گرنه که ایشان سودای ریاست در سر نداشتند. همان‌طور هم که گفتم خطمشی ایشان بیعت نکردن با یزید بود. شعاری که امام می‌داد اصلاح امت مسلمان و اصلاح دینداری زمانه بود و بر این اساس برنامه خود را پیش می‌برد. ایشان معتقد بودند که یزید صلاحیت رهبری بر مسلمانان را ندارد و قانون اساسی زمانه مورد تجاوز واقع می‌شود. امام می‌دانست که افراد زیادی در بلاد اسلامی زندگی می‌کردند که نمی‌خواستند یزید خلیفه‌شان باشد و با مستندات فراوان این خطمشی بیعت نکردن با یزید را برگزیده بودند و اصلاً صحبت حکومت و جنگ برای رسیدن به حکومت، در میان نبوده است. امام حسین (ع) می‌خواست به کوفه برود تا آن‌هایی که با او بیعت کرده بودند را زیر چتر ولایت و رهبری خویش قرار دهند و گرنه که امام قصد حکومتداری نداشتند. امام اگر به کوفه می‌رسید تبدیل به نیروی عظیمی می‌شد که برای یزید دردسرساز می‌شد و همین باعث به‌وجود آمدن واقعه عاشورا شده است، نه اینکه هدف امام از ابتدا رسیدن به حکومت بوده باشد. امام خطمشی انهدام نیرو نداشت و نمی‌خواست کسی را از بین ببرد و گرنه ایشان برای کسانی مانند شمر و ابن زیاد هم امام محسوب می‌شد و قصد نابودی این افراد را نداشت. امام در روز عاشورا هم خطاب به لشکریان این زیاد می‌گوید که شما همه بنده خدایید و ما همه با هم برابریم و همه برادریم، مگر اینکه شمشیری از نیام خارج شود که در آن صورت ما هم به دفاع برمی‌خیزیم؛ بنابراین، این رأی که امام از اول به دنبال حکومتداری و تصاحب قدرت بوده است تفکر اشتباه و نادرستی است که با واقعیات تاریخی هم نمی‌خواند. به نظر من امام حسین (ع) راه رشد را انتخاب کرد و در تمام طول عمر مبارکش در تلاش بود که همه اطرافیانش را به رشد برساند، چه یارانش و خانواده‌اش و چه لشکریان دشمن که در مقابلش صفا آرایی کرده بودند. رشد امت اسلامی در این خطمشی‌ای بود که امام انتخاب کرده بود.

#### پی‌نوشت:

۱. «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمَ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (اعراف: ۱۸۸) ❖

## گفته می‌شود که عمر متوسط یک چریک شش ماه است، ولی این باعث نشد که افراد داوطلب عملیات چریکی نشوند یا از آن بترسند. وقتی جامعه یک خطمشی جان‌برکف لازم دارد، مسلمانان‌های شریفی یافت می‌شوند که این خطمشی را به دوش بگیرند و تحقق بخشد

خویش، خود و خانواده و یارانش را به مقتل برد. امام علی (ع)، پدر ایشان اما بیعت کرد. اگر خلفای زمان علی (ع)، حکام جور و ستم بودند و امام علی (ع)، هم به‌عنوان سرمشق امام حسین (ع) با آن‌ها بیعت کرده بود، آیا بهتر نبود امام حسین (ع) هم با یزید بیعت کند تا خانواده‌اش در امان بمانند؟

میثمی: امام علی در زمان خودش با مخالفت گروهی از یاران زیرمجموعه خودش قرار گرفت در حالی که امام حسین (ع) با این مشکل مواجه نشد. وقتی در تاریکی شب هم امام از یارانش خواست که از کربلا بگریزند و به بلاد اسلامی بروند، هیچ‌کس آنجا را ترک نکرد و همه با امام حسین (ع) ماندند. حتی در جنگ صفین امام علی (ع)، با لشکریان خودش به‌طور جدی با مشکل مواجه شد و قصد جان ایشان را کرده بودند. ساده‌اندیشی‌های لشکریان امام علی (ع)، به‌شکلی جدی برای ایشان دردسرساز شد و این در حالی بود که امام حسین (ع) با چنین مشکلاتی در زیرمجموعه خود مواجه نبود. خطمشی امام حسین (ع) هم درست بود و هم الهی بود و به همین دلیل یاران ایشان تا آخرین لحظه در کنار ایشان ماندند. در سخنانم اشاره کردم غوغاسالاران نگذاشتند برنامه امام به انجام برسد و گرنه ایشان موفق می‌شدند خطمشی خودشان را که پایگاه مردمی فراوان داشت، باز هم به پیش ببرند.

❖ اگر نظر شما بر این است که هدف امام حسین (ع) حکومت بر شهر کوفه بوده و می‌خواستند حکومت کنند، پس هدف ایشان ناکام مانده و نتوانسته‌اند که به این منظور دست یابند. شما چگونه این استراتژی را موفق ارزیابی می‌کنید؟

قیام ایشان و همچنین شهادت ایشان، روایت ثابتی وجود دارد و آن اینکه همه این‌ها حکم الهی بوده است و اشارات قرآنی و روایات مختلف ائمه را دربر دارد. احادیث در این زمینه کاملاً بی‌شک و تردید هستند و در این واقعه تاریخی مورد استناد قرار گرفته‌اند. پس چطور است شما از این واقعه چنین خوانش متفاوتی را ارائه کردید؟

میثمی: در قرآن آیه‌ای هست که پیامبر می‌گویند اگر من از غیب آگاهی داشتم، ماجراها گونه‌ای دیگر بود و در جنگ احد همچنان اتفاقی پیش نمی‌آمد، ولی من از غیب آگاهی ندارم و خداوند مرا از عالم غیب باخبر نکرده است.<sup>۱</sup> برای مثال طراحی جنگ احد را شخصی به نام محمد بن عبدالله (ص) انجام داد که از وجوه انسانی ایشان و عقل و منطقشان ناشی می‌شد نه اطلاع از آینده و حوادث آن، حتی درباره این واقعه پیشاپیش وحی هم نازل نشده است. بعدها در انتهای آیاتی که مربوط به جنگ احد نازل شد، درباره این خطمشی پیامبر، خداوند مطالبی را عنوان کرده و این خطمشی پیامبر را تأیید می‌کنند. اینکه گفته شود در روایاتی این‌طور گفته شده که ملاک واقع نمی‌شود. درباره تمام روایات و احادیث که ما سندیت کافی و محکمی در دست نداریم، در عین حال حتی در قرآن هم ما آیات محکم و متشابه داریم که بعضی بر بعضی دیگر ارجحیت دارند. در گفته‌های از امام رضا هم نقل شده که روایات ما هم محکم و متشابه دارد. ما وقتی که تاریخ معاصر را رصد می‌کنیم و می‌بینیم که عملی، عمل صالح است موظفیم که در آن شرکت بجوییم و در این کنش انسان ممکن است کشته هم بشود و این نباید جلوی شرکت در عمل صالح را بگیرد.

گفته می‌شود که عمر متوسط یک چریک شش ماه است، ولی این باعث نشد که افراد داوطلب عملیات چریکی نشوند یا از آن بترسند. وقتی جامعه یک خطمشی جان‌برکف لازم دارد، مسلمانان‌های شریفی یافت می‌شوند که این خطمشی را به دوش بگیرند و تحقق بخشد. امکان مردن و کشته شدن در چنین راه‌هایی وجود دارد، ولی از ابتدا هدف انسان در این خطمشی مردن نبوده است. خطمشی اصلی برای ما در هر شرایطی بقای رزمنده است، ولی در بعضی مواقع ایثارگری هم الزامی است.

❖ امام حسین (ع) به دلیل بیعت نکردن با یزید و اصرار بر این موضع



# اجتهاد؛ افتخار فقه شیعه

گزارش نشست پایانی فقه و دیه



**امروز مانند سابق  
نیست که فتوای  
مفتی نزد مقلد بماند  
و محرمانه باشد.  
امروز هر فتوا که صادر  
می شود بلافاصله  
در سایت های خبری  
منتشر می شود. امروز  
عصر انفجار اطلاعات  
است**

یعنی، بناست این کشور بر پایه فقاقت اداره شود. با این شرایط چگونه باید فتوا بدهیم؟ چگونه باید استنباط کنیم؟ ما نباید هیچ گاه از روش اجتهادی شیعی دست برداریم. دست برداشتن و دگرگون کردن روش اجتهادی شیعی بر سرشاخ نشستن و بن بریدن است. ما با کوله باری از تعهد و تکلیف روبه رو هستیم. ما باید مشکلات مردم را حل کنیم.

چه باید بکنیم که از قافله جهانی امروز منزوی نشویم؟ چه کنیم که حقوق اسلامی را متهم به ناتوانی نکنیم؟ ما معتقدیم نظام حقوق اسلامی نظامی بتواند است و می تواند در کنار تمام نظام های پیشرفته معاصر قرار بگیرد.

اجتهاد شیعی یک روش دقیق ۱۴۰۰ ساله دارد و ما باید بر آن روش پافشاری کنیم، ولی باید نکته های را بگویم. در دو قرن قبل شیخ مرتضی انصاری از ایران به نجف می رود و در درس صاحب جواهر شرکت می کند. آوازه فقاقت صاحب جواهر همه جا را گرفته است، اما شیخ انصاری چه می کند که در فقاقت صاحب جواهر تحول ایجاد می کند: اجتهاد. خدا همه گذشتگان را رحمت کند، پدرم می گفت: مکاسب را با جواهر مقایسه کنید، همه آن نقد بر صاحب جواهر است. درباره بسیاری از احکامی که صاحب جواهر گفته، شیخ انصاری به نظر دیگری می رسد. آیا او روش را رها می کند؟ آیا فقاقت را کنار می گذارد؟ هرگز، شیخ انصاری اجتهاد می کند. میرزای شیرازی وقتی از حوزه اصفهان به نجف رفت، پای درس صاحب جواهر رفت. دید حرف ها تکراری است و اصفهان برایش بهتر بود. تصمیم می گیرید برگردد. کسی می گوید عجله نکن، آن شیخ شوشتی که یک گوشه نشسته است، درس او را هم برو. او به درس شیخ انصاری می رود. همان جلسه اول بحث درباره مسئله ورود حکومت بوده که از ابداعات شیخ انصاری است. میرزای شیرازی به این موضوع فکر می کند که این بحث چقدر نتیجه می دهد. بعد از درس به حضور شیخ می رسد. شیخ بلند شده بوده که برود. سید شیرازی روح شیراز است و لطافت حافظ و سعدی هم در او اثر کرده، نگاهی به قد و قامت شیخ می کند و غزل زیبای سعدی را می خواند: این که داری قیامت است نه قامت/ وین نه تبسم که معجز است و کرامت. چشم مسافر که بر جمال تو

مقدس را دارند. مسح کتاب الله و فهم کتاب الله نصیب هر کس نمی شود. این نقطه ممتاز فقه شیعی است که بر پایه تفسیر انسان های مطهر از متون مقدس بنا شده است.

امروز شاکریم که با میراثی عظیم به قدمت چهارده قرن مواجهیم و شریعت احمدی توسط خاندان پاک اهل بیت و خاندان پاک نبوی به ما رسیده است. ما اکنون با کوله باری از تکلیف و تعهد روبه رو هستیم. ما خود را موظف می دانیم که تکالیف شرعیه مردم را استنباط کنیم، اما سه دیدگاه را باید در کنار هم قرار دهیم:

۱. امروز مانند سابق نیست که فتوای مفتی نزد مقلد بماند و محرمانه باشد. امروز هر فتوا که صادر می شود بلافاصله در سایت های خبری منتشر می شود. امروز عصر انفجار اطلاعات است؛

۲. امروز در جهانی زندگی می کنیم که نعوذ بالله - خدایا مرا بخش از این تعبیر تندی که می کنم، ولی نقل است، تحمل بفرمایید - اعلامیه جهانی حقوق بشر برای برخی انسان ها جای کتاب های آسمانی را گرفته است.

۳. ما فقیهان ایران امروز به قانون اساسی معتقد هستیم و پیروی می کنیم که ده پست کلیدی کشور به مجتهدین داده شده است. رهبر باید مجتهد باشد، رئیس قوه قضائیه باید مجتهد باشد، دادستان کل کشور باید مجتهد باشد، رئیس دیوان عالی کشور باید مجتهد باشد، شش فقیه شورای نگهبان باید مجتهد باشند. در قانون عادی هم که وزیر اطلاعات را اضافه کرده اند. پس در حقیقت یازده سمت کلیدی کشور به دست کسی است به نام مجتهد؛

مرحله پایانی از سلسله نشست های فقه پژوهی درباره دیه سی ام آذرماه در خانه معلم قم برگزار شد. پیش از این، دو نشست در تهران و اصفهان مؤسسه فقه الثقلین برگزار شده بود. در ابتدای مراسم حجت الاسلام علی اکبر بیگی، مدیر مؤسسه فقه الثقلین، ضمن خیرمقدم به حضار گزارشی از فعالیت های این مؤسسه ارائه کرد و افزود: این مؤسسه با درک شرایط موجود اهدافی را ترسیم کرده است که از جمله عبارت است از:

۱. یافتن راهکارهای علمی و عملی در موضوعات و مسائل مختلف به ویژه پدیده های نوظهور؛

۲. بهبود فضای تحقیق و پژوهش در میان افراد و نهادها؛

۳. ایجاد روحیه تعاون و همکاری و هم اندیشی بین نهاد حوزه و دانشگاه؛

۴. به وجود آمدن فضای مناسب بحث، گفت و گو و تضارب آرا و طرح ایده های گوناگون؛

۵. ایجاد زمینه های جنبش علمی در جامعه؛

۶. ارائه راهکارهای مناسب عملی و کاربردی برای رفع تنگناهای موجود در قوانین و مسائل حقوقی کشور.

آرزومندیم گامی که مؤسسه فقه الثقلین برداشته ادامه یابد.

## وظیفه سنگین علمای اسلام در دنیای امروز

در ادامه آیت الله سید مصطفی محقق داماد به نکاتی چند درباره اجتهاد در فقه شیعه اشاره کرد. وی سخنان خود را با سلام بر حوزه علمیه قم آغاز کرد و این نهاد را پایگاه اجتهاد و تفقه دانست. وی در ادامه گفت:

«اجتهاد نهاد مقدسی است که به نظر من توجیه گر خاتمیت نبوی است. بدون اجتهاد، آن هم اجتهاد مستمر، مسئله خاتمیت با مشکل کلامی جدی روبه رو خواهد شد و تنها توجیه خاتمیت نبوی مسئله اجتهاد است. البته اجتهاد در مکتب برادران اهل سنت یک معنا دارد و در مکتب شیعی معنای دیگری دارد و از امتیازهای خاص خود بهره مند است. مکتب اجتهاد شیعی نه تنها از نظر منابع راه خود را می رود، بلکه بر یک اصل مهم پافشاری می کند و آن این است که بر اساس آیه شریفه «لَا يَمْسُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» تنها افراد مطهر و تربیت یافتگان دامن های پاک توان تفسیر متون

حدیث رفاعه نخاس؛ اسلاوها رومی‌ها را غارت می‌کنند و زنان و بچه‌هایشان را می‌گیرند و با کشتی به شط بغداد می‌آورند. سؤال می‌کند که ما می‌توانیم این‌ها را بخریم و بفروشیم؟ پاسخ این است که مشکلی نیست، چون آن‌ها از دیار کفر به دیار اسلام آمده‌اند. نتیجه این فتوا این است که شما هر جا زن کافری را ببینید می‌توانید برده‌اش کنید، اما در دنیای امروز یک اصل مهم‌تر در سنجش گزارش‌ها وجود دارد و آن این است که گزارشگر تضاد منافع نداشته باشد. اگر کسی تضاد منافع داشته باشد، آن گونه می‌شود و می‌فهمد که دلش می‌خواهد. این رفاعه نخاس خودش برده‌فروش است و بیشتر روایاتش درباره برده است. آیا وقتی منافع فرد در این موضوع است، ما فقها نباید در این سخن کمی تردید کنیم که امروز با این فتوا زیر سؤال نرویم. ممکن است بسیاری از فقها چنین فتوایی بدهند، به این دلیل که حجتی بر رد آن وجود ندارد، اما آیا نفرت افکار عمومی دلیل نمی‌تواند باشد؟

حقوق اسلامی این توان را دارد که در کنار حقوق‌های معاصر قد علم کند؛ به شرط اینکه اجتهاد در کنارش باشد. «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ» عده‌ای خبر می‌آورند و خودشان پخش می‌کنند. خبر را باید به اهل استنباط داد. قرآن به ما اجتهاد را آموزش داده است. «تَلَوْنَهُمْ رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ» استنباط یعنی آب از اعماق چاه بیرون کشیدن؛ یعنی، به هر خبری که نباید عمل کرد. باید در قرآن تدبیر کرد و در اخبار استنباط. «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» تدبیر و استنباط دو بال اجتهاد شیعی است. فقیه و مجتهد کسی است که بداند این روایت برای چیست و کجاست و چرا صادر شده است.

### نوآوری با پایبندی بر روش

در ادامه نشست آیت‌الله صانعی به ایراد سخن پرداخت. ایشان با ذکر آیه «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» به نمونه‌هایی از راهگشایی علمای بزرگ به‌وسیله اجتهاد اشاره کردند و ادامه دادند: «فقه یعنی اندیشیدن؛ یعنی فهم و درک؛ یعنی فرد صاحب ابتکار شود و اندیشمند شود. مرحوم امام خمینی (ره) در وصیت‌نامه خود آورده‌اند که در فقه کنکاش کنید، نوآوری کنید، اما مواظب باشید از روش مشایخ عظام، شیخ انصاری و صاحب جواهر، تعدی نکنید. نه اینکه همین‌طور حرف بزنیم، بدون اینکه این روش فقهی را دنبال کنیم.

## ما باید بر روش خودمان پافشاری کنیم، ولی در داخل اجتهاد دقت کنیم. مقلد نباشیم. حال باید چه کنیم؟ باید در همان خط و مشی مجتهدین گذشته حرکت کنیم، ولی بدانیم در چه دنیایی زندگی می‌کنیم

بدهید از استاد ذوالحق خودم نام ببرم: مرحوم آیت‌الله‌العظمی حسینعلی منتظری. ایشان می‌فرمودند اگر یک‌دهم یا یک‌صدم، تردید از من است، نوآوری‌های علامه حلی را ما داشتیم امروز مردم هیچ مشکلی نداشتند. پانصد اثر از علامه حلی به دست ما رسیده است. من پیشنهادهایی در چارچوب فقهت دارم که مطرح می‌کنم:

فضای گرمی، امروز پس از جریان شیخ طوسی و درگیری او با سید مرتضی، خبر واحد حجت شده است. آیا عقلای امروز با یک خبر واحد اصل بدیهی حقوق بشر را زیر پا می‌گذارند؟ با یک خبر واحد بردگی را تجویز می‌کنیم؟ خدا فقیهان بزرگ را رحمت کند، حضرت آیت‌الله‌العظمی خویی، فقیه نامدار عصر ما، در کتاب منهاج الصالحین این مسئله را مطرح می‌کند که آیا باید در جنگ اسیر گرفت و برده کرد یا همه جا می‌شود کفار را برده کرد؟ ایشان می‌گوید لازم نیست که جنگ باشد که اسیر بگیریم و برده کنیم، با ارجاع به

افتد/ عزم رحیلش بدل شود به اقامت. گفت: استاد می‌خواستم برگردم، حالا آمده‌ام سر بسپرم. نزد شیخ انصاری ماند و شد میرزای شیرازی.

شیخ انصاری با فقه صاحب جواهر چه کرد؟ نه تقلید کرد و نه اصول و موازین اولیه را تغییر داد. من یک نمونه از کارهای او را مثال می‌زنم. مکاسب را ببینید. صاحب جواهر در مبحث ولایت، زمانی که به ولایت صغیر می‌رسد، به قول قضات پرونده را مختومه اعلام می‌کند و مسئله را تمام می‌کند، اما شیخ انصاری می‌گوید عده زیادی از فضلا گفته‌اند هنوز درس تمام نشده است. اشکالاتی مطرح شده که هنوز حل نشده است. شیخ شروع می‌کند از نو بازسازی کردن. او دواصل را می‌آورد که از ابداعات خودش و از افتخارات فقه شیعه است و قابل مقایسه با نظریه جان لاک و ویکتور هوگو و امثال آن‌هاست:

۱. اصل عدم ولایت احدی بر احد دیگری است. ما باید دنبال دلیل بگردیم.  
۲. تقسیم ولایت به ولایت قضا، ولایت افتا و ولایت اجرا. آیا این همان تفکیک قوای منتسکیو نیست که از درون فقهت درآمده است. به این می‌گویند اجتهاد. نه از روش دست برمی‌دارد و نه فقهت را کنار می‌گذارد و نه می‌ترسد کسی به او بگوید فقه جدید آورده است.

ما باید بر روش خودمان پافشاری کنیم، ولی در داخل اجتهاد دقت کنیم. مقلد نباشیم. حال باید چه کنیم؟ باید در همان خط و مشی مجتهدین گذشته حرکت کنیم، ولی بدانیم در چه دنیایی زندگی می‌کنیم. خدا همه اساتید گذشته را رحمت کند، اجازه



می‌گیرد یا نه چیزی گفته نشده است. نظر مشهور این بود که درباره اهل کتاب هشتصد درهم است. درباره افرادی غیر از اقلیت‌های رسمی نه قصاص مطرح بود و نه دیه؛ البته فتوی آقای صناعی تساوی در انسانیت فارغ از عقیده است.

بعدها درباره موضع دیه بر اساس گاو و شتر استفتایی از مقام معظم رهبری شد، ایشان پاسخ دادند که قیمت تعیین شود. پس از آن قرار شد بر اساس قیمت‌گذاری روی گاو، گوسفند یا شتر، مقدار دیه تعیین شود. جدیدترین بخشنامه اسفند ۹۵ است که رئیس قوه قضائیه قیمت ۲۱۰ میلیون تومان را تعیین کرده است.

موضوع دیگر برقراری دیه یکسان برای اهل کتاب و مسلمانان در سال ۱۳۸۲ بود. در قانون همچنان دیه زن نصف مرد است، اما عملاً به صورتی شده که این دو برابر است. برای نمونه اگر کسی بر اثر تصادف فوت کند، چه زن و چه مرد برابر است، مقدار دیه تفاوت نمی‌کند. در قانون مجازات جدید تصریح شد دیه مسئولیت مدنی است.

منشأ دیه در قرآن است. در آیه ۹۲ سوره نسا از دیه اسم برده شده است. اگر به‌صورت غیرعمدی کسی مسلمانی را کشت، هم باید کفاره بدهد، هم به خانواده او دیه بدهد. اگر فرد خودش مؤمن باشد و خانواده‌اش محارب باشد، کفاره دارد، اما دیه به خانواده تعلق نمی‌گیرد. دسته سوم اینکه مقتول متعلق به گروهی است که با شما عهد و میثاق دارند. اینجا هم باید کفاره بدهد و هم دیه. آیا از این آیه نمی‌شود برداشت کرد که به کسانی که تابعیت ایران را دارند و به‌نوعی با ما قرارداد دارند، باید دیه تعلق بگیرد.

اینجا اشاره‌ای به مقدار دیه نشده، اما از پیغمبر اکرم (ص) نقل شده است که مقدار آن صد شتر است. درباره زن و مرد هم در قرآن تفاوتی نیامده است. در تفسیر المنار آمده که مقدار دیه موکول به عرف و تراضی طرفین است. آیت‌الله صناعی هم می‌گویند دیه زن و مرد مساوی است. البته روایات متعددی وجود دارد که دیه زن نصف مرد است. برخی از این روایات از صحابی پیامبر است که معلوم نیست نظر پیامبر است یا استنباطشان این بوده است.

با این تفاسیر، آیا نمی‌توانیم به این معنا برسیم که دیه برای جبران ضرر و زیان ناشی از جرم است و مقدار آن متناسب با شرایط وقوع جرم تعیین می‌شود؟» ❖

## کافر کسی است که می‌داند اسلام حق است و انکار می‌کند و دشمنی می‌کند. این افراد در دنیا انگشت‌شمارند. کسی که برای تضعیف فرهنگ اسلام نقشه می‌کشد، با اینکه می‌داند فرهنگ اسلام بر حق است

نکاتی را که درباره حقوق زنان می‌گوییم، شما به نمایندگان مجلس بگویید، اگر در مراحل بعد رد شد به مجمع تشخیص مصلحت می‌آید و شما در آنجا به آن مسائل پاسخ دهید. ایشان فرمودند حرف شما درست است، اما من محذوراتی دارم که نمی‌توانم. خداوند ایشان را با اولیا محشور بگرداند.

### دیه در نظام حقوقی جمهور اسلامی و چالش‌های مربوط به آن

در ادامه دکتر حسین مهرپور به بیان سیر تصویب قانون دیه پرداختند و گفتند: «زمانی که قوانین دیه مصوب می‌شد ما خیلی تلاش کردیم که شتر و دینار معیار دیه نباشد و یک معیار به‌روز اصل باشد. یکی از روایات وسائل‌الشیعه را هم مطرح کردم که برای دامداران از آن معیارها استفاده می‌شده است. پیش از انقلاب در قوانین حقوقی ما دیه نداشتیم. در سال ۱۳۳۵ ماده ۹ تصویب شد که اجازه می‌داد ضرر و زیان ناشی از جرم تأمین شود. در سال ۳۹ حکم شد که درباره صدمات مدنی و فوت بر اساس رأی دادگاه جبران خسارت شود. پس از انقلاب در سال ۶۱ قانون دیات تصویب شد و در سال ۷۰ به همراه قانون حدود و قصاص به‌عنوان قانون مجازات اسلامی تصویب شد.

یکی از مباحث این بود که یکی از اعیان شش‌گانه به‌عنوان دیه پرداخت شود. اصرار بر این بود که در درجه اول عین داده شود. در یک مورد دادگاه فرد را به صد حله یمانی محکوم کرده بود!

مبنای دیگر این بود که دیه زن نصف دیه مرد باشد. در ماده ۳۰۰ قانون، دیه زن و مرد در اعضا مساوی است تا برسد به حد ثلث. مسئله دیگر دیه مسلمان و غیرمسلمان بود. در قانون به اینکه به غیرمسلمان دیه تعلق

پیشینیان و فقهای بزرگ فوق‌العاده فقیه بودند. شهید ثانی (قدس سره) در رساله روایتی را نقل می‌کند که زوجه ابوسفیان آمد برای شکایت نزد پیغمبر و گفت که شوهرم خرجی به من نمی‌دهد، چه کار باید بکنم؟ آیا اجازه می‌دهید از مال او برداریم؟ پیغمبر فرمود بله، می‌توانید از مال او بردارید؛ «به قدر معروف»؛ اینکه می‌گویم بزرگان کار کردند و امروز علما باید کار کنند؛ شهید ثانی در اینجا می‌گوید از این یک روایت ده حکم استخراج می‌شود.

در باب رابطه نامشروع مرد غیرمسلمان با زن مسلمان گفته می‌شود، چه شرط احسان باشد و چه نباشد، مرد باید اعدام شود. زن هم در صورت وجود شرط احسان حکم رجم برایش اجرا شود. مدرک هم یک روایت است که صحیح هم هست. موضوعی است که من مدتی بود می‌خواستم بگویم تا اینکه دیدم مرحوم آیت‌الله‌العظمی خوانساری در کتاب جامع المدارک این حرف را زده است که آیا خبر واحد برای عقلای می‌تواند برای کشتن افراد مجوز باشد؟ خبر واحد در اینجا حجت نیست، این یک باب در فقه است. یکی از نکاتی است که ما تمام انسان‌های غیرمسلمان را از حق ارث، قصاص، دیه و چه و چه محروم می‌کنیم، چون آن‌ها را کافر می‌دانیم. به این افراد پست‌های مدیریتی نمی‌دهیم، اما موقع دفاع از کشور آن‌ها را فراموش نمی‌کنیم، مالیات هم باید بدهند، اما از برخی حقوق محروم هستند.

اما کافر کیست؟ در تمام آیاتی که در قرآن مسئله کفر آمده، در کنارش عذاب هست. عذاب برای کسی است که حجت بر او تمام باشد، اگر قاصر است عذاب ندارد. کافر کسی است که می‌داند اسلام حق است و انکار می‌کند و دشمنی می‌کند. این افراد در دنیا انگشت‌شمارند. کسی که برای تضعیف فرهنگ اسلام نقشه می‌کشد، با اینکه می‌داند فرهنگ اسلام بر حق است. روایات هم به همین موضوع اشاره می‌کنند؛ بنابراین باید انسان‌ها به سه دسته تقسیم شوند: مسلم، غیرمسلم و کافر. کسی که در اسلام از حق خود محروم شده کافر است، نه غیرمسلم.

از همه علما تقاضا دارم که از مطرح کردن مسائل با فقه سنتی و روش مشایخ عظام ابا نداشته باشند. باعث تأسف است که عزیزان بسیاری از میان ما رفته‌اند. روزگاری ما آیت‌الله شهید مطهری و آیت‌الله شهید بهشتی داشتیم. این اواخر ما آیت‌الله هاشمی داشتیم. ایشان مجتهد مسلم بود. من به ایشان گفتم این



## حجاب آری ولی از نوع اختیاری

اعتقاد روسری بر سر کنند. از طرف دیگر اگر بپذیریم که حجاب یک ضرورت شرعی است، پس ضرورت شرعی یک دعوت است؛ یعنی، می‌گوید تو اگر می‌خواهی دیندار باشی، لازمه این دینداری رعایت این حدود از حجاب است.

در تأیید اختیاری و غیراجباری بودن حجاب، پس از پیروزی انقلاب، نظرات فقهی بعضی از مرجع و علما را از نظر می‌گذرانیم: **آیت‌الله منتظری:**

وقتی از ایشان سؤال می‌شود که آیا دولت اسلامی مجاز است حجاب را اجباری و به مردم تحمیل کند؟ آیا مسلمان‌ها در انتخاب نوع پوشش خود آزاد هستند یا خیر؟ می‌گویند: «اصل حجاب و پوشش زن از احکام ضروری اسلام است و این هم در رابطه با ظرافت زن و ارزش والای اوست که مورد طمع و تجاوز ناپاکان قرار نگیرد. البته چادر خصوصیت ندارد بلکه نوع و شکل پوشش به اختیار و انتخاب خود زن وابسته است و کسی حق ندارد شکل خاصی را به او تحمیل نماید و دولت اسلامی باید نسبت به کسانی که حجاب را رعایت نمی‌کنند با تبلیغات صحیح و اقدامات فرهنگی، آن‌ها را به رعایت حجاب اسلامی ترغیب نماید و اقدامات خشونت‌آمیز و رفتارهای پلیسی در این گونه موارد معمولاً اثر معکوس داشته است.» (پاسخ به پرسش‌های دینی: ۳۶۴)

ایشان همچنین در پاسخ به پرسشی درباره برخورد حکومت دینی با تکالیف فردی از قبیل ترک نماز، روزه و حتی امور فرهنگی و اجتماعی همچون حجاب، چگونه باید باشد؟ گفتند: «همان‌طور که اجبار در عقیده و استفاده از زور برای پذیرش عقیده ممکن و جایز نیست، اگر کسی بخواهد جامعه‌ای را متدین و مقید به تکالیف دینی کند نمی‌تواند مردم را به‌زور و اجبار متدین کند و ارزشی ندارد. حکومت دینی می‌تواند برنامه‌ریزی کند تا مردم با اشتیاق به عبادت و دعا بپردازند، نماز بخوانند و روزه بگیرند، اما حق اجبار و اکراه آنان را ندارد.»

ایشان با استناد به آیه ۲۵ سوره «حدید» که در رابطه با هدف از ارسال رسل و انزال کتب است، توضیح می‌دهد: «(لیقوم الناس بالقسط) تا خود مردم در اثر هدایت انبیا



زهرا ربانی املشی

فعال سیاسی

**مفهوم وجوب و ضرورت با مفهوم اجبار تفاوت دارد، اجبار در مقابل اختیار است و هر تکلیف و واجب شرعی بدون اختیار معنا پیدا نمی‌کند. تمام واجبات شرعی ضرورت قطعی دارند و بر هر مسلمان واجب است که با اختیار خودش آن‌ها را انجام دهد، ولی اجباری نیست**

این دیگر نقد شریعت و نقد دین نخواهد بود. وقتی از حجاب اجباری سخن می‌گوییم؛ یعنی، تمام زنان اعم از مسلمان و غیرمسلمان مجبورند محجبه باشند و در انتخاب غیر آن، اختیاری ندارند و این اجبار تحکم و خشونت دینی و اعتبار قائل نبودن برای کرامت و اختیار انسانی را به همراه دارد، در حالی که اساساً دعوت دین و هدایت الهی، حول محور اختیار انسان‌هاست و هرگز نمی‌توانیم از دین سخن بگوییم، در حالی که انسان‌ها را موجوداتی مجبور و غیرمختار بدانیم. از این رو «حجاب اجباری» در حقیقت حاوی نفی اختیار انسان است.

تجربه آزادی حجاب در قبل از انقلاب و نیز در سایر کشورهای اسلامی نشان می‌دهد که حجاب زنان به‌مراتب بهتر از حجاب اجباری امروز ایران است. اگر تعداد کمتری از زنان ما با اعتقاد محجبه باشند، بهتر و بارزتر از آن است که همگی و بدون

زهرا ربانی املشی، فرزند آیت‌الله ربانی املشی و عروس آیت‌الله منتظری، در یادداشتی ارسالی به انصاف‌نیوز در تاریخ هجدهم بهمن‌ماه، به موضوع حجاب اجباری پرداخته که با اندکی تلخیص در پی می‌آید:

حجاب بخشی از احکام دینی زنان مسلمان است و هرکس دین اسلام را پذیرفته باید قوانین و احکام آن را هم رعایت کند. پس به حکم مسلمانی، حجاب بر زن مسلمان واجب است، ولی در همین حال مفهوم وجوب و ضرورت با مفهوم اجبار تفاوت دارد، اجبار در مقابل اختیار است و هر تکلیف و واجب شرعی بدون اختیار معنا پیدا نمی‌کند. تمام واجبات شرعی ضرورت قطعی دارند و بر هر مسلمان واجب است که با اختیار خودش آن‌ها را انجام دهد، ولی اجباری نیست؛ یعنی کسی نمی‌تواند به‌عنوان تکلیف شرعی دیگران را ملزم به انجام آن‌ها کند. پس حجاب هم در عین حال که وجوب شرعی دارد اختیاری است.

از نظر عقل و شرع و حقوق بشر، اجبار امری نادرست است. وقتی اجبار در اصل دین حرام است، حتماً در فروع و مسائلی نظیر حجاب نمی‌شود اجبار وجود داشته باشد. از این جهت است که هرگز کسی نمی‌تواند این الزام را به شرع و دین نسبت دهد؛ البته در حکومت اسلامی مراجع قانون‌گذار یک ضرورت دینی و در عین حال اجتماعی را می‌توانند در قالب قانون قرار دهند که در این صورت یک حکم شرعی تبدیل به قانون می‌شود و علاوه بر وجوب شرعی، وجوب حقوقی هم پیدا می‌کند. در مورد حجاب نیز چنین است؛ یعنی، حجاب یک ضرورت دینی است که از نظر قانون هم لازم‌الاجرا است؛ لذا باید گفت حجاب از نظر قانون باید اجرا شود، ولی نمی‌توان اجبار آن را به دین نسبت داد و گفت از نظر دینی اجبار است و هرگز نمی‌توان در آن تغییر و تحولی ایجاد کرد، بلکه قانون‌گذار در صورت تشخیص می‌تواند در آن قانون تجدیدنظر کرده یا قانون دیگری وضع کند و نیز اگر از نظر قانونی وجوب و الزام پیدا کند، چنانچه کسی آن را نقد کند، قانون را نقد کرده و

این راهپیمایی‌ها زنان ما را مجبور کرده که باحجاب یا بی‌حجاب بیایند؟ این‌ها خودشان احساس مسئولیت کردند، اما حالا اینکه روسری سر کنند یا نکنند باز هم هیچ‌کس در آن اجباری نکرده است.»

**آیت‌الله مطهری:**

استاد محمدرضا حکیمی خاطره‌ای را از شهید مطهری درباره حجاب اجباری نقل می‌کند: «در منزلم در تهران بودم که به‌وسیله یکی از دوستان متوجه سخن امام در خصوص اجباری شدن حجاب شدم و از آنجا که این اقدام را در آن زمان خیلی به صلاح نمی‌دانستم، به شهید مطهری که ایشان را بسیار نزدیک به امام می‌دانستم، تماس گرفتم و گفتم: این اقدام در این زمان و قبل از اینکه شعارهای اصلی انقلاب محقق شود، صلاح نیست و نکند حجاب اجباری نسبت به عدالت و مسائل اصلی انقلاب پیشی بگیرد. شهید مطهری با تعجب گفتند: حکیمی تو هم مخالفی؟ اتفاقاً من هم نسبت به این دستورالعمل در این موقعیت زمانی انتقاداتی دارم و اگر تو هم مخالفی، بیا فردا به قم پیش امام برویم و اگر هر دو نظراتمان را به امام بگوییم و استدلال کنیم، بهتر است.

حکیمی می‌گوید: صبح روز بعد، قبل از اینکه

**همان‌طور که اجبار در عقیده و استفاده از زور برای پذیرش عقیده ممکن و جایز نیست، اگر کسی بخواهد جامعه‌ای را متدین و مقید به تکالیف دینی کند نمی‌تواند مردم را به‌زور و اجبار متدین کند و ارزشی ندارد حکومت دینی می‌تواند برنامه‌ریزی کند تا مردم با اشتیاق به عبادت و دعا بپردازند، نماز بخوانند و روزه بگیرند، اما حق اجبار و اکراه آنان را ندارد**

اطلاعات ۲۰ اسفند (۱۳۵۷): «حتی برای زن‌های مسلمان هم در حجاب اجباری نیست چه برسد به اقلیت‌های مذهبی... اسلام و قرآن و مراجع دین می‌خواهند شخصیت زن حفظ شود. هیچ اجباری هم در کار نیست. مگر در دهات ما از صدر اسلام تاکنون زنان ما چگونه زندگی می‌کردند؟ مگر چادر می‌پوشیدند؟... کی در

و کار فرهنگی و فکری آنان، عدالت را به پا دارند. قرآن نفرموده است: تا پیامبران عدالت را به پا دارند تا شائبه اجرای شریعت و عدالت با اجبار و زور در بین نباشد.» به عبارتی دیگر، پیامبران نیامده‌اند تا قسط برپا کنند، بلکه آمده‌اند تا مردم را به‌سوی برپایی قسط سوق دهند؛ یعنی، زمینه‌های عدالت را فراهم کنند تا مردم به آن‌سو حرکت کنند، نه این‌که مردم را مجبور به آن کنند.»

آیت‌الله منتظری در صفحه ۷۸ جلد دوم دیدگاه‌ها چنین گفته‌اند: «اصل حجاب زن در مقابل نامحرم از احکام قطعی اسلام است، اما شکل و نوع آن در اسلام مطرح نیست و در اختیار زن می‌باشد و او در انتخاب نوع حجاب آزاد است و کسی نمی‌تواند نوع و شکل خاصی از حجاب را به زن تحمیل نماید؛ و در ذیل آن می‌فرمایند: «دین - اعم از اصول، فروع و اخلاق - قابل تحمیل نیست و اصولاً دین تحمیلی در هر یک از امور ذکر شده ارزشی ندارد، بلکه باید با منطق و استدلال و موعظه حسنه و عمل صحیح، دین را تبلیغ نمود تا افراد از روی اعتماد و رغبت به دین روی آورند.»

**آیت‌الله طالقانی:**

(مصاحبه با آیت‌الله طالقانی، روزنامه

**اطلاعات اسرار تازه‌ای از فعالیت دستگاه‌های الکترونیکی کنترل تلفن ساواک فاش می‌کند**

**مکالمات تلفنی شاه سابق با دکتر امینی**

شاه به امینی: دکتر جان روحانیون دیگر چه می‌خواهند. ترا بخدا برو با آنان مذاکره کن!

تلفن‌های مقامات سیاسی امرای ارتش و «افسرها مشکوک» ضبط می‌شد

ساواک در میان همه طبقات از وزیر تا کارمند ساد افرادی داشت که با آن همکاری می‌کردند

هویدا و نیک‌بی‌سر سر تقسیم ۲۰ میلیون تومان با هم چانه می‌زدند

عده زیادی از شکنجه‌گران و خطرناک‌ترین افسر ساواک آزاد هستند

دکتر علی امینی

برای کلیه کارکنان دولت و دانش آموزان

**امسال تعطیلات نوروز ۵ روز است**

۲ صفحه

**اطلاعات**

پخشیه ۲۰ اسفندماه ۱۳۵۷ - شماره ۱۶۸۰۰ - شماره ۱۶ ریال

**مصاحبه مهم آیت‌الله طالقانی در مورد مسئله حجاب**

ما می‌خواهیم شخصیت مقدود از حجاب تنها زنیان حفظ شود چادر نیست

**در مورد حجاب اجبار در کار نیست**

رادیو فردا و اطلاعات نت) مسئولان قضایی ما که حیناً دست پرورده حوزه‌های علمیه هستند می‌دانند که تمام واجبات شرعی ضرورت قطعی دارند و بر هر مسلمان واجب است که با اختیار خودش آن‌ها را انجام دهد، ولی اجباری نیست؛ یعنی کسی نمی‌تواند به‌عنوان تکلیف شرعی دیگران را ملزم به انجام آن‌ها بکند؛ بنابراین حجاب هم در عین حال که وجوب شرعی دارد اختیاری است.

آیا دست‌اندرکاران حجاب اجباری تصور نمی‌کنند که بی‌حجابی و بدحجابی امروز دستاورد همان حجاب اجباری است؟ هیچ‌گاه در هیچ کاری و در هیچ زمانی «اجبار» مؤثر واقع نشده و نمی‌شود و اینکه بگوییم اسلام گفته و یا مصلحت جامعه است باز هم دلیل بر اجباری بودن چیزی نمی‌شود.

همچنین تجربه نشان داده است دین در فضای آزادی بیشتر رشد می‌کند، اما در اجبار و استبداد، نه‌تنها رشدی صورت نمی‌گیرد بلکه موجب شیوع فرهنگ نفاق و دورویی می‌شود و به زبان‌آورترین امور برای زندگی بشر تبدیل می‌شود.

من به‌عنوان یک زن محجبه ایرانی، تهران و دانشگاه تهران زمان شاه را دیده‌ام و شهادت می‌دهم که وضعیت بدحجابی اکنون بسیار زنده‌تر از آن زمان است. استفاده از لوازم آرایش و میزان عمل جراحی صورت در میان زنان ما در دنیا، رتبه‌های نخست را به خود اختصاص داده است که علت اصلی آن اجباری بودن حجاب است.

انسان ذاتاً عاشق آزادی است و می‌خواهد به دست خود و با فکر و انتخاب خود، خودش را بسازد. خدا حتی به پیغمبر اکرم (ص) هم اجازه نمی‌دهد که عقیده را بر انسان‌ها تحمیل کند: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» «و اگر پروردگار تو می‌خواست قطعاً هر که در زمین است همه آن‌ها یکسر ایمان می‌آوردند، پس آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که بگردند». (سوره یونس آیه ۹۹)

مسئولان محترم کشور عزیزمان ایران، این حقیقت را بدانند که اجبار شاید چند صباحی جواب دهد، ولی حاصل آن خشم و آتش زیر خاکستر است؛ یعنی، همان چیزی که امروز شاهد آن هستیم. ❖

## آیا دست‌اندرکاران حجاب اجباری تصور نمی‌کنند که بی‌حجابی و بدحجابی امروز دستاورد همان حجاب اجباری است؟ هیچ‌گاه در هیچ کاری و در هیچ زمانی «اجبار» مؤثر واقع نشده و نمی‌شود و اینکه بگوییم اسلام گفته و یا مصلحت جامعه است باز هم دلیل بر اجباری بودن چیزی نمی‌شود

### محسن کدیور:

حجاب اجباری را خلاف شرع دانسته و می‌گویند: «پوشش شرعی یک انتخاب آگاهانه از موضع ایمان دینی است. انتخاب زمانی معنی دارد که امکان اختیار گزینه مقابل نیز میسر بوده و فرد آگاهانه و آزادانه گزینه ایمانی را برگزیده است - در اسلام «اجباری» به حجاب نیست و همان‌طور که نمی‌توان کسی را به نماز خواندن مجبور کرد، نمی‌توان به حجاب هم مجبور نمود - اجباری کردن حجاب شرعی، تهی کردن این مجموعه منسجم از رکن آن و تبدیلیش به یک جسد بی‌جان است... ترویج حجاب شرعی تنها یک راه دارد و آن ارتقای ایمان دینی است تا بانوی مؤمن آزادانه و آگاهانه آن را اختیار کند. با زور و اجبار قانونی نه ایمان تولید می‌شود نه اخلاق نجابت و عفاف؛ بلکه با تهی کردن این حکم دینی از درون‌مایه آن، حجاب شرعی به یک ضد ارزش تبدیل می‌شود. حجاب شرعی اگرچه حکم خداست، اما مگر می‌شود حکم خداوند را با زور و مجازات اقامه کرد؟ پیامبر (ص) از راه قلوب مردم در آن‌ها نفوذ کرد، نه با زور شمشیر و قدرت نظامی». (نقل از سایت شخصی ایشان)

### آیت‌الله محمد صادقی تهرانی:

بی‌حجابی و بدحجابی برخلاف اسلام است، ولی اجبار در کار نیست». (نقل از سایت

به منزل امام برویم، برای من کاری پیش آمد که نتوانستم به همراه شهید مطهری به منزل امام بروم و به تهران بازگشتم و شهید مطهری خودشان به‌تنهایی نزد امام رفتند و موضوع را مطرح کردند و بعد به من گفتند، وقتی موضوع را خدمت ایشان شرح دادم و استدلال کردم و گفتم برخی مانند شما هم مخالف بودید امام فرمودند: این‌ها آمدند از من نظر اسلام را پرسیدند و من هم نظر اسلام را گفتم که حجاب در اسلام واجب است. حالا می‌خواهند اجرا کنند، نمی‌خواهند اجرا نکنند.»

اخیراً نیز دکتر علی مطهری، فرزند شهید مطهری، در پاسخ به سؤالی درباره نظر شهید مطهری با اجباری شدن حجاب گفت: «وقتی ایشان شهید شدند، کاغذی از جیبشان بیرون آوردند که در آن، کارهایی را که با امام داشتند نوشته بودند از جمله اینکه نوشته بودند «موقوف شدن مسئله حجاب به استقرار نظامات اسلامی» که این جمله که ایشان بر روی کاغذی نوشته و قصد مطرح کردن آن را نزد امام داشت، مصداق همین خاطره استاد حکیمی است. (نقل از سایت انتخاب)

### آیت‌الله ایازی:

در آیات و روایات، نکات فراوانی درباره رعایت پوشش و عفاف زنان آمده است، اما هرگز نکته‌ای که دلالت بر الزام و اجبار حجاب و مجازات بدحجاب، هرچند که صورت تعزیری داشته باشد، وجود ندارد؛ بنابراین، اجرای احکام و تبدیل آن به قانون باید به‌گونه‌ای باشد که برای عموم جامعه تبدیل به هنجار اجتماعی شود و نباید فلسفه آن مبهم و تردیدآمیز تلقی شود، در غیر این صورت با مقاومت و گریز گسترده، اقتدار دولت زیر سؤال می‌رود و در گذر زمان، مقاومت به نقطه‌ای می‌رسد که تزلزل اقتدار دولت نامیده می‌شود و مسئولان ترجیح می‌دهند که از کنار آن بگذرند و به دنبال اجرای آن نباشند. در چنین موقعیتی قدرت به ضد خود تبدیل شده و زمینه... هرج‌ومرج فراهم می‌شود. (نقل از شبکه اجتهاد)

### احمد قابل:

«حکم اسلام (در مورد حجاب) این است که واجب است اما مجبوری نیست، مثل نماز که واجب است و نباید اجباری باشد». (قسمتی از سخنرانی)





## روانکاوای سرپیچی و عصیان علیه افسردگی ملی

مقدمه‌ای بر کتاب علیه افسردگی ملی: مه ۶۸ در فرانسه و معنای سرپیچی

نویسنده: ژولیا کریستوا

ویراستار: سیلور لوترنزه

ترجمه: مهرداد پارسا. تهران: نشر

شوند، ۱۳۹۵

برگرفته از: جهان کتاب. سال بیست

و دوم. شماره ۵ و ۶.

«مادامی که ملتی -به‌ویژه ملت‌های شرقی و دیندار- فرصت برون‌ریزی خلاقانه و آزادانه انتقادات و اعتراض‌هایش را نداشته باشد، قادر به خود انتقادگری پرسشگرانه درونی نیست و نخواهد توانست تجربه مواجهه دوسویه با خود-دیگری را پشت سر بگذارد.»

مهرداد پارسا اندیشه‌های کریستوا را در قالب گفت‌وگو دنبال می‌کند. از این حیث، ترجمه گفت‌وگوهای نویسنده، پنجره دیگری به روی زندگی در تمامی ابعادش (فردی، جمعی، سیاسی...) می‌گشاید. اما مترجم به‌ویژه در این اثر کتاب را بی‌مقدمه و مؤخره پیش روی خواننده می‌گذارد، بدون اینکه زمان و طبقه گفت‌وگو کنندگان (اهل فلسفه، روزنامه‌نگار، روان‌شناس) را مشخص کند و البته این از اعتبار متن می‌کاهد. از عناوین روی جلد چنین برمی‌آید که این اثر به قلم کریستواست در حالی که مجموعه‌ای از گفت‌وگوها با اوست که فیلیپ پتی، ریزگانال و رومن گان ترتیب داده‌اند. هرچند این بی‌توجهی مترجم از اهمیت دیدگاه روانکاوانه کریستوا به مصیبت‌های جهان امروز نمی‌کاهد، اما در قضاوت خواننده نسبت به‌شتاب‌زدگی مترجم تأثیرگذار است. موضوع اصلی کتاب «جنبش دانشجویی در مه ۱۹۶۸» و کشف روانکاوانه معنای سرپیچی در آن است. جنبشی که کریستوا

تلخیص: منیژه گودرزی

موضوع اصلی کتاب  
«جنبش دانشجویی  
در مه ۱۹۶۸» و  
کشف روانکاوانه  
معنای سرپیچی در  
آن است. جنبشی  
که کریستوا آن  
را عصیانی علیه  
افسردگی ملی  
می‌انگارد

آن را عصیانی علیه افسردگی ملی می‌انگارد. کشف او پس‌زمینه موضوعاتی همچون خشونت، افراطی‌گری، عصیان و امکان پرسشگری، انقلاب و عدم امکان پرسشگری، رابطه هنر و خشونت، فقدان مراجع اقتدار و نیاز جوانان به آنان است. البته اشاراتی هم به فمینیسم و انتقادات کریستوا به تبدیل شدن انسان از یک سوژه عصیانگر به یک ربات مصرف‌کننده یا مالک و قطع ارتباط ارگانیک بین سکسوالیته و اندیشه می‌شود. ارتباطی که به تعبیر کریستوا چکیده معنا و محتوای این جنبش را وا می‌گوید. به‌موجب تجربیات مشترک، می‌توان ایده‌ها و تحلیل‌های کریستوا را فراتر از فرانسه و دهه ۶۰ و ۷۰ دانست.

یکی از نکات تأمل‌برانگیز در نگاه هگلی کریستوا به امر منفی است. او بر این باور

است که «امر ممنوع» فی‌نفسه مذموم نیست. چراکه اگر نباشد، سرپیچی هم نخواهد بود و در این صورت انسان از انسانیت آزاد و آگاهی محروم می‌شود و به مالکی تبدیل می‌شود که فقط رابطه تملک‌گونه با خود و جهان دارد. چنین انسانی چنان در مصرف و اتکا بر «داشتن» غرق می‌شود که به تعبیر اریک فروم، «بودن» را از یاد می‌برد و نیاز به سرپیچی به فراموشی سپرده می‌شود.

پس، دارندگی به او منزلت می‌دهد و محرومان از آن دچار شرم از فروم‌رتبگی خویش می‌شوند. اگرچه به باور نویسنده، نخبگان دینی و فلسفی می‌کوشند از طریق مبارزه با مرجعیت مقتدر این نوع تملک، «شادمانی» را نه در معنای رهایی از فقر بلکه درد است یافتن به «هنر زیستن» بیابند. (ص ۴۳)

کریستوا در صدد توضیح این معنای شادمانی به‌مثابه ارضای نیازهای مصرفی است و همین شادمانی دستاورد جنبش مه ۱۹۶۸ نیز بود. این معنای شادمانی صورتی است از تنظیم مناسبات جسم و روح، تن و اندیشه، عمومی و خصوصی که در قالب سرپیچی از ارزش‌های کهنه پدران و ارزش‌های بورژوازی خود را عیان می‌کند.

از دیده او امر مقدس مطلق که در این جنبش نمایان شد، غیردینی بود و به‌مثابه امر مطلق دینی نبود، هرچند این دو تلقی و دو نحوه هستی از امر مطلق زمینه بروز یکدیگر را متقابلاً فراهم می‌سازند. به باور کریستوا تقلیل معنای سرپیچی به انقلاب سیاسی درنهایت منجر به امتناع عملی سرپیچی و توقف آن می‌شود: «تاریخ دو قرن اخیر ما را به فهم

«سرپیچی» در معنای سیاسی «انقلاب» خوه داده است که با یک هنجار رو در رو شده و با وعده بهشت از آن تخطی می‌کند. ما باید به سرچشمه‌های درونی سرپیچی بازگردیم. به معنای عمیق خود پرسشگری و سنت پرسشگری، تفاوت جنسی، طرح‌هایی برای زندگی و مرگ و غیره. سرپیچی مربوط به بازکاوی خویش است که ما را به سرپیچی به معنای آگوستینی آن نزدیک‌تر می‌کند، یعنی خود را به خطر انداختن برای شوراندن تقابل حافظه، اندیشه و خواست. «(ص ۸۷)؛ بنابراین بخشیدن معنای سیاسی بدان یعنی توقف «خود» از کاوش خویش.

نویسنده بر آن است که «این برداشت حیاتی به سرپیچی است. جنبش‌های سیاسی کوشیده‌اند... ارزش‌های جدید را جایگزین ارزش‌های کهنه کنند، اما اندیشه‌های جدید را به پرسش نمی‌کشند...

برای مثال... طبقه عوام (در انقلاب فرانسه) به قدرتی جدید بدل شد؛ اما خود را به پرسش نکشید و به همین ترتیب انقلاب بورژوا در ابتدا حکمرانی را پیش از تبدیل کردن به نظم اخلاقی به گیوتین بدل کرد... طبقه پرولتاریا حامل آزادی بود، اما... بعدها به حزب کمونیست بدل شد و آزادی را کشت... اعتراض اجتماعی نباید فی‌نفسه به هدف بدل شود، بلکه باید بخشی جدایی‌ناپذیر از فرایند بزرگ‌تر اضطراب همه‌جانبه باشد که هم‌زمان روانی، فرهنگی و دینی... است» (ص ۱۰۲).

برای آنکه مخاطب دچار بدفهمی نشود، او می‌افزاید: «... افسردگی ممکن است به شکل بی‌قراری ظاهر شود: برخی ملت‌ها همواره مضطرب‌اند... اما این لزوماً به معنای پیروزی جامعه سرزنده بر جامعه ناخوش نیست.» (ص ۸۶)

او به‌عنوان یک روانکاو تداوم بی‌هدف اضطراب مدام اجتماعی را امری مطلوب نمی‌داند.

مادامی که ملتی، به‌ویژه ملت‌های شرقی و دیندار، فرصت برون‌ریزی خلاقانه و آزادانه انتقادات و اعتراض‌هایش را نداشته باشد، قادر به خود انتقادگری پرسشگرانه درونی نیست و نخواهد توانست تجربه مواجهه دوسویه با خود-دیگری را پشت سر بگذارد. کریستوا معنای دیگر از انقلاب در برابر مفهوم سرپیچی قرار می‌دهد. او معتقد است «انقلاب کالایی» هم چون «انقلاب سیاس» منجر به نیستی

می‌شود. کالا امر مطلق جدیدی می‌شود که جایگزین امر مطلق سیاسی می‌شود و این هر دو تداعی‌گر دگماتیسم‌اند.

اکنون باید دید کریستوا چه معنای ایجابی‌ای در سرپیچی می‌یابد؟

او سرپیچی را همچون میلی درونی می‌داند که بروز آن نشانه حیات انسانی است. بر آن است که سرپیچی زاده اضطراب است و پدیده‌ای سیاسی و اجتماع نیست، بلکه درونی و فردی است و گام اول آن سرپیچی از خود است، خودی که تحت اقتدار مرجعیت پدران در قالب امر مطلق در قالب امر مطلق سیاسی دینی یا خانوادگی تحقق یافته است. پرسشگری از خود مقدمه پرسشگری از دیگری است، کشف خود است: «ایده این است که هستی در درون ماست و می‌توان با بازگشتی گذشته نگرایانه... به حقیقت دست یافت.» (ص ۱۰۰)

گرچه این ایده جدیدی نیست، اما چرا تحقق نمی‌یابد؟ یا چگونه می‌توان زمینه تحققش را فراهم کرد تا دیگر ایدئولوژی قرن بیست‌ویکم تکنوکرات میل درونی به سرپیچی را از ساحت وجود فرد نزدیک؟

حفظ صورت انسانی عصیان به معنای خشونت و بی‌نظمی نیست، بلکه به معنای امکان بیان ناراضیتی‌هاست. اگر این امکان نباشد، در آن صورت عصیان در قالب کنشی بیرونی روی می‌دهد و به خشونت افراطی که سال‌هاست شاهد آنیم بدل می‌شود. پیش از این نیز در همه انقلاب‌های قرن بیستم چنین بوده است و تبدیل شده‌اند به ایدئولوژی‌های



دگماتیسمی که به‌جای رهاسازی اضطراب‌ها و بیان نمادین افسردگی‌های ملی، آن‌ها را سرکوب می‌کنند و در ناخودآگاه حیات ذهنی افراد و ملت‌ها، خشونت افسارگسیخته را تقویت می‌کنند. اینکه ایده‌های جزمی دینی و غیردینی امروزه می‌توانند جوانان بی‌شماری را جذب اعمال خشونت‌آمیز کند و دولت‌های راست افراطی را به قدرت برساند، ریشه در همین مواجهه حذفی با پرسشگری و عصیان دارد.

بیان آزاد، سرپیچی مثبت را تقویت می‌کند و می‌تواند از راه فرصت‌های خلاقانه ادبی و هنری که در اختیار انسان نافرمان می‌گذارد، از خشونت بکاهد. وظیفه روانکاو است که این فرصت‌ها را در درون بیمار اعم از فرد یا ملت بیابد و بگشاید.

البته شاید این امر به‌ویژه درباره ملت به‌سادگی که کریستوا می‌پندارد نباشد؛ اما این را هم نمی‌توان انکار کرد که مواجهه روان‌کاروانه با فجایع سیاسی و رنجوری‌های اجتماعی می‌تواند گشایشگر راه‌های انسانی‌تر و بادوام‌تر برای رفع و دفع آن‌ها باشد. در این تلقی کریستوایی نه فرد و نه جمع قربانی دیگری نمی‌شود. من و غیر من در این مواجهه با خود و پرسش از خود دیگری را بلندنظرانه تراز خود می‌نگرد و این به‌هیچ‌وجه به معنای خودویرانگری نیست، بلکه به معنای گشودن خود در برابر دیگری است.

گشودنی انتقادی و هنرمندانه که سر از کشتار جمعی در نمی‌آورد. هرچند کریستوا، همچنان در اضطراب سرهای بریده است. سرهای بریده‌ای که کریستوا در یک نمایشگاه در موزه لوور به نمایش می‌گذرد، از نگاه روبن گالو دور نمی‌ماند و او را به پرسش وامی‌دارد. کریستوا در پاسخ از دلالت عمیق‌تر این تصویرها می‌گوید. تصویرهایی که «به ما نشان می‌دهد که چگونه امکان ترسیم کردن تن انسانی لاجرم به بازنمایی رنج‌گره‌خورده است. رنج هم سرکوب شده و هم در خشونت و کشتار به حد انفجار رسیده است. بازنمایی به تجربه درونی‌تر از رنج وابسته است» (ص ۱۳۰).

هنوز به چنین رنج‌ها از درونی‌شدگی، خودآگاهی و سوژه بودن نرسیده‌اند و به‌جای برون‌ریزی زبانی-هنری، دچار کنش نمادین مرگبار شده‌اند و سیاهی می‌پراکنند نه روشنایی. ❖

## معرفی کتاب دولتها و انقلاب‌های اجتماعی

نویسنده: تدا اسکاج پل

ترجمه: سید مجید روینن

کتاب دولتها و انقلاب‌های اجتماعی یکی از بهترین کتاب‌های موجود در زمینه انقلاب اجتماعی به روش مقایسه‌ای است. محقق توانا، تدا اسکاج پل، با استفاده از منابع گسترده و با کوشش بسیار طاقت‌فرسا توانسته است تحلیل‌های مناسب و گویایی از روند انقلاب‌های اجتماعی در کشورهای فرانسه، روسیه و چین ارائه می‌دهد.

این کتاب با استفاده از روش مقایسه تاریخی به علل پیدایش انقلاب‌ها و نتایج آن‌ها در انقلاب فرانسه (۱۸۰۰-۱۷۸۸)، انقلاب روسیه (۱۹۲۱-۱۹۱۷) و انقلاب چین (۱۹۴۹-۱۹۱۱) پرداخته است.

در فصل اول کتاب سعی شده بر اساس نظریه‌های مطرح‌شده تصویری روشن از ویژگی‌های انقلاب و مشکلات و مسائل آن به خواننده ارائه شود. ریشه‌های بحران و درگیری در انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین از نظر ساختار طبقاتی، شرایط بین‌المللی و نظام‌های سلطنتی بوربون و تزار مورد ارزیابی و تحلیل قرار گرفت و همچنین تأکید ویژه‌ای بر بحران‌های اجتماعی و اقتصادی در نظام‌های پیش از انقلاب و نقش روستاییان و کشاورزان در پیدایش بحران‌ها شده است.

فصل دوم به انقلاب‌ها از آغاز تا پیدایش نظام‌های حکومتی مستقر مثل حکومت ناپلئون در فرانسه، استالین در روسیه و کمونیست‌ها در چین اشاره دارد. در این بخش توجه زیادی به رهبری نظام جدید انقلابی و چگونگی به قدرت رسیدن آن‌ها شده است. در این خصوص سه انقلاب فوق به‌عنوان یک پدیده انقلابی و اجتماعی با روش مقایسه‌ای نگریسته شده است و در مقام مقایسه هم به وجوه اشتراک آن‌ها و هم به ویژگی‌های منحصر به فرد آن‌ها توجه شده است.

**ایده نگارش این کتاب از نظر نویسنده**

در دوران جوانی هنگامی که دانشجوی دانشگاه هاروارد بودم (دهه ۱۹۷۰) به مغزم خطور کرد. در آن دوران ایالات متحده درگیر جنگ خشن ویتنام در خارج و موج مخالفت‌ها علیه نژادپرستی و پایان

بخشیدن به جنگ در داخل روبه‌رو بود. به همین دلیل به مطالعه انقلاب‌های اجتماعی علاقه‌مند شدم.

اولین برخورد روشنفکرانه من با مسئله آپارتاید در آفریقای جنوبی بود. تاریخ این سرزمین مرا به غیرکاربردی بودن نظریه پارسونز و اینکه نظم و انضباط می‌توانند به‌صورت بالقوه و بالفعل با نارضایتی توده‌های مردم برای شکل‌گیری انقلاب

**ایده نگارش این کتاب در دوران جوانی هنگامی که دانشجوی دانشگاه هاروارد بودم «دهه ۱۹۷۰» به مغزم خطور کرد. در آن دوران ایالات متحده درگیر جنگ خشن ویتنام در خارج و موج مخالفت‌ها علیه نژادپرستی و پایان بخشیدن به جنگ در داخل روبه‌رو بود. به همین دلیل به مطالعه انقلاب‌های اجتماعی علاقه‌مند شدم**

مقایسه کنند و تحلیل طبقاتی مارکسیست‌ها بیشتر از نظریه ساختی- کارکردی یا نظریه محرومیت مرا تحت تأثیر قرارداد، اما به‌عنوان یک تحلیلگر برای من جمع‌بندی



مطمئن و درستی از اوضاع آفریقای جنوبی و تجزیه تحلیل نقش سیاسی آفریکانرها در این کشور بسیار دشوار بود.

تجربه دیگر مطالعاتی بررسی انقلاب چین بود من در برنامه‌ریزی روش مطالعاتی خود، ابتدا به نقطه قوت و ضعف شورش و قیام تاپینگ، جنبش ملی کیومین تانگ و حزب کمونیست چین آن هم به روش مقایسه‌ای، پرداختم. در این دوران به‌شدت مفتون چین دوران قدیم و جدید شده بودم. مطالعه انقلاب این کشور و بررسی شرایط انطباق آن با سایر کشورها، مرا به این جمع‌بندی رساند که بررسی علل بروز انقلاب‌ها تنها با مطالعه موقعیت محلی و توسعه بین‌المللی امکان‌پذیر است.

ابتدا اعتقاد داشتم که فرانسه قبل از انقلاب کم و بیش شبیه انگلستان بوده است، اما مطالعات و بررسی بیشتر مرا به این باور رساند که فرانسه بیشتر به چین شباهت داشت تا انگلستان. در دو انقلاب چین و فرانسه، نیز وجوه اشتراک فراوانی از قبیل نقش طبقات بالای جامعه و شورش و قیام آن بر ضد حکومت سلطنتی پیدا کردم. همچنین در هر دو انقلاب، کشاورزان و روستاییان نیز نقش ارزنده و کلیدی داشتند. در پایان مطالعاتم به انقلاب روسیه پرداختم.

من برخلاف جامعه‌شناسان، مطالعات فراوانی پیرامون تاریخ انقلاب‌ها انجام داده‌ام. حتی بسیاری از کتاب‌های نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی را به‌دقت مطالعه کردم. پس از مطالعات فروان و با کمال تعجب مشاهده کردم روند گسترش انقلاب‌های اجتماعی با آنچه در تاریخ آن‌ها آمده است مغایرت‌هایی دارد. نظریه‌های علمی جامعه‌شناسی، هر یک به‌نوعی از نحوه تعارض سیاسی یا تغییرات سیاسی در الگوهای جوامع لیبرال دموکرات یا جوامع سرمایه‌داری گرفته شده‌اند. نظریه‌های غیرمارکسیستی بیشتر سعی بر القای این باور دارند که انقلاب‌های اجتماعی، جنبش‌های اصلاح‌طلب نگاه رادیکال تحولات اجتماعی هستند، اما مارکسیست‌ها انقلاب‌ها را بیشتر درگیری طبقاتی می‌دانند که با پیشگامی کارگران یا بورژواها به‌وقوع می‌پیوندد.





# اقتصاد

## هزینه‌های جاری یا اهداف توسعه‌ای

تحلیلی بر جداول کلان لایحه بودجه عمومی دولت در سال ۱۳۹۷

سال‌های ابتدایی تشکیل خود قرار دارد و لازم است به گونه‌ای در جهت آرمان‌هایی قدم بردارد که طرح آن‌ها به شکل‌گیری این مجلس منجر شد.

حجم بودجه کل کشور در سال ۱۳۹۷ طبق ارقام لایحه بالغ بر ۱۱۹۴۹ هزار میلیارد ریال است که شامل دو بخش اساسی و ناهمگون است. این ناهمگونی ناشی از روش‌شناسی تهیه و تنظیم و تصویب بودجه است که در مفاد قانونی (ماده ۱ قانون محاسبات) تبلور یافته است. از رقم بودجه کل کشور مبلغ ۴۲۴۹/۱



حسن خوش‌پور

کارشناس اقتصادی

سوی دیگر مجلس شورای اسلامی نیز به‌عنوان مقام تصویب‌کننده بودجه کل کشور، در

لایحه بودجه سال ۱۳۹۷ کل کشور در زمانی تهیه و تنظیم شده است که دولت دوازدهم در اولین سال حضور چهارساله دوم خود در رأس بخش اجرایی کشور قرار دارد. دولت یازدهم به گونه‌ای وقت خود را صرف آواربرداری از تخریب‌های صورت گرفته در دوره‌های قبل کرد و انتظار می‌رود دولت دوازدهم با تنظیم و ارائه برنامه‌های یک‌ساله (بودجه)، در صدد اصلاح ساختارها و ظرفیت‌های جدید و تحقق اهدافی برآید که در زمان رقابت‌های انتخاباتی به آن‌ها پرداخته است. از



هزار میلیارد ریال مربوط به منابع و مصارف بودجه عمومی یا ارقام بودجه دولت و مبلغ ۸۱۳۹/۸ میلیارد ریال نیز مربوط به بودجه شرکت‌های دولتی و بانک‌هاست. اصولاً ماهیت ارقام بودجه عمومی دولت و شرکت‌های دولتی، هم از نظر محاسبه و هم از نظر مفهوم متفاوت است. در صورتی که اراده‌ای برای اصلاح نظام بودجه‌ریزی کشور شکل گیرد، لازم است ماده ۱ قانون محاسبات و دیگر مفاد قوانین مؤثر در نظام بودجه‌ریزی اصلاح شود.

از رقم ۴۲۴۹/۱ هزار میلیارد ریال بودجه عمومی دولت، ۵۶۸/۶ هزار میلیارد ریال مربوط به بودجه اختصاصی و ۳۶۸۰/۵ هزار میلیارد ریال (۸۶/۶ درصد) مربوط به بودجه عمومی دولت است. درآمدهایی که در بخش عمومی دولت در سال ۱۳۹۷ محقق و دریافت خواهد شد ۱۹۳۴ هزار میلیارد ریال (۵۲/۵ درصد) از محل درآمدهای مالیاتی و عوارض است که به‌طور کامل برای تأمین هزینه‌های جاری مصرف می‌شود. هزینه‌های جاری سال ۱۳۹۷ بالغ بر ۲۷۶۴/۳ هزار میلیارد ریال و ۸۳۰/۳ هزار میلیارد ریال بیش از درآمدهاست که از محل منابع ناشی از فروش سرمایه‌ها و دارایی‌های کشور (نفت، سهام شرکت‌های دولتی) و در بازارهای مالی (فروش اوراق خزانه) تأمین می‌شود. در حقیقت در بخش بودجه جاری، دولت با کسری مواجه است که با فروش سرمایه‌ها و دارایی‌ها یا تأمین از بازارهای مالی، کسری مزبور جبران می‌شود. در اقتصاد ایران، دولت نقش غالب و منحصر به فرد را در فعالیت‌های اقتصادی، کسب درآمد و انجام هزینه‌ها دارد و بخش خصوصی واقعی کاملاً بدون تأثیر است. از مجموع ۱۲۸۷/۲ هزار میلیارد ریال درآمدهای مالیاتی در سال ۱۳۹۷ (که هم از بخش دولتی و هم از بخش‌های غیردولتی دریافت می‌شود) مبلغ ۱۰۶۲/۴ هزار میلیارد ریال به‌عنوان حقوق و دستمزد به کارکنان دولت پرداخت می‌شود. آن بخش از درآمدهای مالیاتی که از مودیان دولتی (اعم از بنگاه‌های اقتصادی و اشخاص و در عناوین مختلف) دریافت می‌شود، مجدداً در بخش دولتی هزینه شده و تنها مالیات دریافتی از اشخاص حقیقی یا حقوقی غیردولتی، منابع مالی قابل دریافت خارج از بدنه دولت است.

در بخش سرمایه‌ای دولت، منابع بودجه در سال ۱۳۹۷ بالغ بر ۱۰۶۵/۶ هزار میلیارد ریال برآورد شده است که سهم عمده منابع مذکور متعلق به منابع حاصل از صادرات نفت و فرآورده‌های نفتی

به مبلغ ۱۰۱۰/۱ هزار میلیارد ریال (۹۵ درصد) است. در سال ۱۳۹۷ از محل منابع سرمایه‌ای، مبلغ ۶۰۴/۳ هزار میلیارد ریال به مصارف سرمایه‌ای اختصاص یافته و بقیه آن (۴۶۱/۳ هزار میلیارد ریال) برای تأمین کسری بودجه و پرداخته‌های هزینه‌های جاری به مصرف می‌رسد. بخش منابع و مصارف دارایی‌های مالی نیز یکی از بخش‌های اصلی بودجه عمومی دولت است. به دلیل استفاده از روش‌های سنتی در تهیه و تنظیم بودجه و اولویت در انجام هزینه‌ها نسبت به کسب درآمدها و استفاده از ظرفیت‌های جذب منابع در تنظیم بودجه ابتدا هزینه‌ها برآورد و تصمیم‌گیری شده و سپس برای آن‌ها درآمد پیش‌بینی می‌شود و در مراحل اجرای بودجه نیز در صورت عدم تحقق درآمدها، هزینه‌های جاری به‌طور کامل محقق و به روش‌های مختلف پرداخت می‌شود. در حقیقت اقلام هزینه متغیر مستقل در نظام بودجه‌ریزی است که ضرورت دارد منابع لازم به هر طریقی برای آن پیش‌بینی شود و در همین راستاست که نقش اصلی بودجه تملک و واگذاری دارایی‌های مالی، به تعادل رساندن بودجه کل است.

در سال ۱۳۹۷ معادل مبلغ ۶۸۰/۸ هزار میلیارد ریال منابع از محل واگذاری دارایی‌های مالی پیش‌بینی شده است که منابع حاصل از فروش اوراق مالی اسلامی به مبلغ ۳۸۵ هزار میلیارد ریال (۵۶/۵ درصد) و استفاده از صندوق توسعه ملی به میزان ۲۱۰/۲ هزار میلیارد ریال (۳۱ درصد) مجموعاً ۸۷/۵ درصد منابع بودجه واگذاری و تملک دارایی‌های مالی را تأمین می‌کنند. از محل فروش اوراق مالی اسلامی به میزان ۳۸۵ هزار میلیارد ریال، مبلغ ۲۳۰/۱ هزار میلیارد ریال برای بازپرداخت اصل وجوه دریافتی از محل فروش اوراق مالی که در سال‌های قبل انتشار یافته‌اند، اختصاص می‌یابد؛ بنابراین مقدار خالص منابع قابل استفاده در بودجه ۱۵۴/۹ هزار میلیارد ریال است که در صورت تحقق کامل منابع حاصل از فروش اوراق مالی اسلامی در سال ۱۳۹۷ قابل دسترس خواهد بود و بدون تردید این مبلغ نیز صرف پرداخت‌های جاری خواهد شد.

با توجه به ماهیت اوراق مالی اسلامی، تأمین مالی از روش فروش این اوراق لازم است که به مصرف سرمایه‌گذاری‌ها برسد تا در آینده برای هم برای اقتصاد کشور دارای بازدهی اقتصادی و هم امکان بازپرداخت اصل و سود آن‌ها هم وجود داشته باشد. عوامل مؤثر بر

تعیین نرخ سود این اوراق هم با توجه به بازدهی سرمایه‌هایی که از محل منابع حاصل از فروش آن‌ها تأمین می‌شود تعیین می‌شود. البته عوامل دیگری نیز هستند که بر تعیین نرخ سود این اوراق اثرگذار هستند. اوراق مالی اسلامی پیش‌بینی شده در بودجه‌های دولت معطوف به طرح‌های سرمایه‌گذاری مشخصی نیست. به همین دلیل نرخ سود این اوراق با توجه به میزان نرخ تورم، نرخ‌های بازده در بازارهای رقیب و بازدهی ابزارهای سرمایه‌گذاری مشابه تعیین می‌شود. ضمن اینکه با توجه به میزان امکان‌پذیری تحقق سایر منابع بودجه به نظر می‌رسد وجهه خالص حاصل از فروش اوراق مالی اسلامی صرف هزینه‌های جاری شود که دارای بازدهی در آینده نیز نیستند.

بدون تردید هدف اصلی در لایحه بودجه سال ۱۳۹۷ تأمین هزینه‌های جاری دولت است و در بودجه اهداف توسعه‌ای وجود ندارند یا به‌شدت تحت الشعاع اهداف تأمین مالی هزینه‌های جاری قرار گرفته‌اند. حتی این وضعیت نیز در صورتی اتفاق می‌افتد که ارقام پیش‌بینی شده به‌طور کامل محقق شوند، در غیر این صورت سرنشت بودجه سال ۱۳۹۷ به‌گونه‌ای دیگر خواهد بود. به‌عنوان مثال در سال‌های قبل به‌مراتب این تجربه حاصل شده است که با عدم تحقق درآمدهای پیش‌بینی شده، هزینه‌های جاری در اولویت قرار گرفته‌اند و از سهم هزینه‌های سرمایه‌ای و سرمایه‌گذاری‌ها کاسته شده است.

نظام بودجه‌ریزی کشور نیازمند اصلاحی اساسی است که لازم است متأثر از اصلاح نقش و مأموریت‌های دولت در اقتصاد، مهندسی مجدد سازمان و تشکیلات دولت، آزادسازی و خصوصی‌سازی واقعی فعالیت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی دولتی عملی شود. نظام و روش بودجه‌ریزی کشور در شرایط حاضر کارا نیست و با اسناد بالادست نظام برنامه‌ریزی (برنامه‌های توسعه و سند چشم‌انداز ۱۴۰۴) دارای ارتباط منطقی نیست.

اصلاح نظام بودجه‌ریزی نیازمند انجام اصلاحات قانونی لازم، تغییر و اصلاح جهت‌گیری‌ها و وقوف و باورهای نظام‌های مدیریتی و تصمیم‌گیری و ارتقاء روش‌های عملیاتی بودجه‌ریزی است. به‌عبارت بسیار ساده اصلاح نظام بودجه‌ریزی پس از اصلاح نظام اقتصاد سیاسی (به مفهوم سهم بخش‌های دولتی و خصوصی در تولید و فعالیت‌های اقتصادی کل جامعه) قابلیت تحقق دارد. ♦



# نگوداشت

## به یاد مردی از دیار صالحان

دلنوشته فرزندان مرحوم حسین شاه‌حسینی

می‌شناسیم و با آن شب و روز گذرانده‌ایم. قلبش در ۱۲ بهمن ۵۷ بر اثر فشار روحی و جسمی در فرودگاه مهرآباد ایستاد، ولی خداوند لطفش را شامل حال او کرد و چهل سال به او فرصت داد.

در این سال‌ها شاهد عزیز شدن و مغضوب شدن‌های متوالی بودیم. از مرتد خواندن او آغاز شد با زندان‌های متوالی سال‌های ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ ادامه یافت و با احضارهای متعدد و مکرر و درنهایت با آخرین احضار به دادگاه انقلاب در سال ۹۵ در سن ۸۹ سالگی پایان یافت.

هرگز قامت خمیده‌اش را در سال ۶۷ هنگام خروج از زندان فراموش نمی‌کنیم. هیچ‌گاه پیام ممنوع‌الملاقات شدن او را در منزل و بیمارستان از یاد نخواهیم برد.

در سال ۶۸ شاهد صحنه‌سازی‌ها برای محکوم کردن او به جرم قتل بودیم. سال ۶۹ چند نوجوان مسلح وارد منزل شده و در مقابل خانواده و مادرشان پدرمان را بردند.

ما دیدیم که پدرمان پس از قتل فروهرها سال‌ها پیرتر شد و هیچ‌گاه پیکر مثله‌شده دوستانش را بدون بغض به یاد نیاورد و امروز چه ناجوانمردانه در غیابش به او تهمت می‌زنند.

مادرمان چه زیبا و صبورانه پشت پدرمان ایستاد و آرام تحمل کرد و آرام رفت و پدر در غم رفتنش آهسته‌آهسته تمام شد و اما امروز برخلاف سنت پدرمان و همراه با طلب بخشش از روح بزرگ او نه فراموش می‌کنیم نه می‌بخشیم.

حامده و محمودرضا شاه‌حسینی

۱۳۹۶/۱۰/۱۸

### هوالباقی

در این چند روز سخت، ما سکوت کردیم. تجلیل کردند، تشکر کردیم. تصویر ساختند، نگاه کردیم و اشک ریختیم.

دوستان با نوشته‌ها ما را مورد لطف قرار دادند و دشمنان نیز مورد عنایت.

سال‌هاست که ما دو فرزند شاهدان زنده، اما ساکت زندگی پدرمان بوده‌ایم.

ما گذشته را هرگز فراموش نخواهیم کرد و هرگز به حال دل‌خوش نیستیم و از آینده هراسی نداریم.

پدرمان راوی دست‌اول تاریخ بود و ما راویان دست‌اول زندگی او در چهل سال اخیر. زندگی اجتماعی و سیاسی آن‌چنان او را شیفته کرده بود که در سال ۱۳۵۰ در سن ۴۴ سالگی طعم داشتن فرزند را چشید.

ما شاهد جوانی پدرمان نبودیم، ولی وقایع میان‌سالی و کهن‌سالی او را خوب

مرحوم حسین شاه‌حسینی، پس از سال‌ها مجاهدت و پایداری در دی ماه ۱۳۹۶ در سن نود سالگی درگذشت. او از یاران دکتر مصدق بود و در طی سال‌های عمر خویش در راه ایمان و وطن‌دوستی خویش متحمل سختی‌ها و نامالایمات فراوان شد و با این‌حال تا آخرین لحظه زندگی دست از تلاش برای روشنگری برنداشت. دلنوشته زیر توسط فرزندان مرحوم شاه‌حسینی نوشته شده است و توسط محمودرضا شاه‌حسینی در مراسم ختم آن مرحوم قرائت شد. یادش گرامی و راهش پررهرو باد.





## محکومیت اعضای نهضت آزادی

خاطره‌ای از مرحوم حسین شاه‌حسینی

انتقال اخبار دادگاه به خارج، در تقویت روحیه زندانیان نیز بسیار مؤثر بود. دادگاه اعضای نهضت آزادی به‌ویژه پس از شروع نهضت روحانیت و قیام ۱۵ خرداد در مذهبی‌کردن فضای مبارزه نقش زیادی داشت و از آن دوران به بعد مذهبی‌ها در فضای مبارزاتی جای خود را باز کردند. علاوه بر مهندس بازرگان و دوستانش، حضور آیت‌الله طالقانی با لباس روحانیت در زندان و دادگاه همه نیروها را تحت تأثیر قرار داده بود. در زندان همه زندانیان حتی رهبران عشایر نظیر زرغامی، حیات داودی و مجللی به‌شدت به مرحوم طالقانی علاقه‌مند شده بودند.

مرحوم طالقانی از زندان ارتباط خود را با خارج حفظ کرده بود و با چند تن از اعضای حوزه علمیه از جمله آیت‌الله حاج سید رضا زنجانی و آیت‌الله حاج سید ابوالفضل زنجانی و آیت‌الله مهدی حائری در ارتباط بود. این ارتباط موجب شده بود که نیروهای مذهبی در قم و مشهد به‌ویژه آیت‌الله میلانی در جریان امور قرار گرفته و جریان مبارزه را تأیید کنند. آیت‌الله سید محمدهادی میلانی که مرجع تقلید و مقیم مشهد بود از جمله حامیان مهم مبارزه و مبارزان در آن دوران بود و اعلامیه‌های متعددی در تأیید مبارزات اعضای نهضت آزادی صادر می‌کرد. آیت‌الله سید احمد خوانساری نیز در تهران از آنان حمایت می‌کرد که این حمایت‌ها تأثیر زیادی در پیشبرد مبارزه داشت.

آیت‌الله میلانی علاوه بر تأیید و ارسال پیام، هدایایی برای مبارزان می‌فرستاد که موجب تقویت روحیه آنان می‌شد. ایشان همچنین اجازه تصرف در وجوهات را برای ادامه مبارزه صادر کرده بود. به‌طور کلی همه این اقدامات زمینه را برای نفوذ روحانیت در امور سیاسی و مبارزاتی فراهم کرد. در دادگاه سال ۱۳۴۲، آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سحابی، مهندس سحابی، دکتر شیبانی، احمد علی بابایی، محمد بسته‌نگار، مصطفی مفیدی، پرویز عدالت‌منش و ابوالفضل حکیمی محکوم به زندان از یک تا ده سال شدند.

**منبع:**

کتاب هفتاد سال پایداری  
خاطرات حسین شاه‌حسینی  
جلد اول (۱۳۶۰-۱۳۲۰) ❖

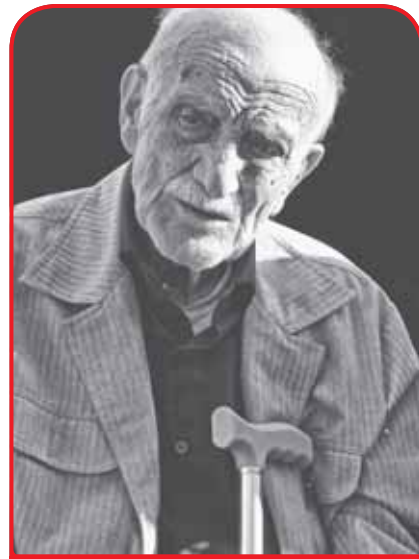
رژیم درباره آن نامه تبلیغات بسیاری کردند و گفتند اعضای نهضت آزادی با آن نامه قصد تحریک عشایر جنوب را داشته‌اند.

با کشف نامه، احضار و بازجویی مجدد از مهندس بازرگان و دکتر سحابی و دیگر اعضای نهضت آزادی آغاز شد و آنان را از دیگران جدا و همگی را محاکمه کردند. در جریان برگزاری دادگاه سران نهضت آزادی، دانشجویان، بازاریان، کسبه و هواداران جبهه ملی و نهضت آزادی به همکاری با یکدیگر پرداختند و با حضور در جلسات دادگاه به‌صورت علنی برگزار می‌شدند، اخبار دادگاه و دفاع متهمان و اتهامات دادستان را به بیرون منتقل می‌کردند. در جلسات دادگاه، معمولاً تعدادی تماشاگر امکان حضور در دادگاه را می‌یافتند. حضور آنان در دادگاه علاوه بر

در اواخر خرداد ۱۳۴۲، در حالی که هنوز تعدادی از اعضای جبهه ملی و نهضت آزادی در زندان قزل‌قلعه بودند. مرحوم کریم‌آبادی مرا صدا زد و گفت فاجعه‌ای رخ داده است. مرحوم کریم‌آبادی در زندان از احترام خاصی برخوردار بود و به همین دلیل معمولاً مسائل زندانیان را به مسئولان زندان منتقل می‌کرد و متقابلاً استوار ساقی و دیگر مسئولان زندان اخبار و مسائل ویژه را نخست به ایشان می‌گفتند. بر این روال در آن روز نیز ابتدا این خبر به وی رسیده بود که هنگام انتقال عده‌ای از زندانیان از زندان قصر به قزل‌قلعه پیش‌نویس اعلامیه‌ای را که چند تن از اعضای نهضت آزادی نوشته بودند و قرار بود آن را دکتر یدالله سحابی برای اظهارنظر دوستانشان به قزل‌قلعه ببرد از سوی مقامات زندان کشف شده است.

ماجرا به این صورت بود که دکتر سحابی در بدو ورود به زندان، مشغول وضوگرفتن می‌شود و در حین بیرون آوردن جوراب، اعلامیه بیرون می‌آفتد، اما ایشان متوجه نمی‌شود و بعد که به محل وضوگرفتن بازمی‌گردد، کاغذ را پیدا نمی‌کند؛ زیرا استوار قادری یکی از نگهبانان زندان کاغذ را پیدا کرده و به مقامات بالای انتظامی تحویل داده بود.

دکتر سحابی پس از آگاهی از قضیه به سراغ آقای کریم‌آبادی می‌رود و از وی می‌خواهد کاغذ را از استوار ساقی پس بگیرد. بدین سبب من و آقای کریم‌آبادی نزد ساقی رفتیم و به وی گفتیم کاغذ پیدا شده نامه‌ای خصوصی و متعلق به آقای دکتر سحابی است، اگر ممکن است آن را به ما برگردانید. ساقی پس از شنیدن حرف‌های ما خنده‌ای کرد و به کریم‌آبادی گفت دوستانت به شما دروغ گفته‌اند. آقای کریم‌آبادی، پسر مشهدی اسماعیل قهوه‌چی، شما همیشه گول حرف‌های دوستانت را می‌خوری. بعد رو کرد به من و گفت این یکی هم همیشه گیج است. بعد گفت آن کاغذ یک نامه خصوصی نبود، بلکه حاوی مطالب مهمی بود و به همین خاطر سروان زمانی نیز آن را به من نداده و موضوع را صورت‌مجلس کرده و به مقامات بالا تحویل داده است. بعد از ما، آقای علی اردلان واسطه شد و برای گرفتن نامه سراغ استوار ساقی رفت، ولی او هم ناامید بازگشت. مقامات



## فن سالار اخلاق مدار ملی

یادی از مرحوم علی اکبر معین فر



محسن زمانی

معین فر در سال‌های دانشجویی‌اش که هم‌زمان با جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری مصدق بزرگ بود، به همراه دیگر دانشجویان پیرو نهضت ملی با نصب پرچم ایران بر روی سینه در حالی که در قسمت سفیدرنگ پرچم نوشته شده بود «صنعت نفت در سراسر کشور باید ملی شود» به راهپیمایی پرداخت.

ایشان در سال ۱۳۳۰ تحصیلات دانشگاهی‌اش را به پایان برد و در سال ۱۳۳۱ به خدمت نظام‌وظیفه اعزام شد. وی از سال ۳۲ کار در نفت را آغاز کرد و برای کار در شرکت نفت آبادان که ریاستش را مرتضی‌قلی خان بیات بر عهده داشت عازم آبادان شد. هنوز یک روز از ورودش به آبادان نگذشته بود که از تهران خبر کودتای ننگین امریکایی-انگلیسی-روسی ۲۸ مرداد رخ داد. از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۱ در بانک ساختمان و از سال ۱۳۴۱ تا انقلاب سلطنت‌ستیز بهمن ۵۷ در دفتر فنی سازمان برنامه به فعالیت مشغول شد. در سال ۱۳۳۸ به دنبال آشنایی و همکاری با گروهی از مهندسان ژاپنی که برای بررسی زلزله ۱۹۷۵ مازندران به ایران

گویی سال ۱۳۹۶ خورشیدی «ماتم» ملیون است. درگذشت یکی پس از دیگری رهروان راستین نهضت ملی و پیروان شادروان دکتر محمد مصدق فضایی اندوهناک را بر همه رهروان راه استقلال و آزادی ایران‌زمین تحمیل کرد که رهایی از آن دشوار است.

پس از درگذشت شادروانان حسین سکاکی، هموند شورای مرکزی جبهه ملی، دکتر ابراهیم یزدی، طاهر احمدزاده و پهلوان حسین شاه‌حسینی، سه‌شنبه سیزدهم دی‌ماه ۱۳۹۶ خورشیدی مهندس علی‌اکبر معین فر جام جاودانگی سرکشید.

علی‌اکبر معین فر در ۲۲ دی‌ماه ۱۳۰۷ در تهران چشم بر گیتی گشود. در سال ۱۳۲۶ در آزمون ورودی دانشکده فنی دانشگاه تهران ثبت‌نام کرد و پذیرفته شد. پس از پایان سال دوم تحصیل، رشته راه و ساختمان را برگزید. در همین دوران با استادانی همچون زنده‌یادان مهندس کاظم حسینی و مهندس مهدی بازرگان آشنا شد و از دانش فنی و منش انسانی و آرمان‌خواهی ملی آنان بهره‌ها جست.

گویی سال ۱۳۹۶  
خورشیدی «ماتم»  
ملیون است. درگذشت  
یکی پس از دیگری  
رهروان راستین نهضت  
ملی و پیروان شادروان  
دکتر محمد مصدق  
فضایی اندوهناک را بر  
همه رهروان راه استقلال  
و آزادی ایران‌زمین  
تحمیل کرد که رهایی از  
آن دشوار است



آمده بودند از سوی پرفسور تاچی نایتو، برای دوره‌های تحقیقاتی در مهندسی زلزله به دانشگاه واسدا دعوت شد و دوره مهندسی زلزله را در سال ۱۹۶۰ به پایان رساند. پس از بازگشت از توکیو و به دنبال زلزله بوئین زهرا، مقدمات تهیه کد زلزله در ایران را فراهم کرد. از سال ۱۹۶۵، به‌عنوان عضو افتخاری «انجمن اروپایی مهندسين زلزله» به تحقیق و مطالعه در زمینه زلزله ادامه داد.

از همین رو از سال ۱۳۴۱ بنا به درخواست ابوالحسن بهنیا، رئیس وقت دفتر فنی سازمان برنامه، به آن سازمان دعوت به کار شدند. طرح تاریخچه زلزله‌های مخرب ایران که مدتی بعد مبنای تهیه «پهنه‌بندی زلزله» ایران شد توسط وی پیشنهاد و پیشنهاد و سپس با همکاری پروفیسور امبریزیز، که در آن زمان در کالج امپریال دانشگاه لندن مشغول مطالعات مربوط به زلزله‌های یونان و کشورهای سواحل مدیترانه بود، انجام شد. این مطالعات بعدها در کتابی به نام زلزله‌های تاریخی ایران ثبت شد.

ایجاد شبکه شتاب‌نگاری کشور از آثار انگشت معین‌فر در زمان خدمت در دفتر فنی سازمان برنامه بود که بعداً خود اداره و مسئولیت ثبت و ضبط اطلاعات آن را به مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن منتقل کردند و تا مدت‌ها شخصاً سرپرستی این مطالعات را در مرکز به عهده داشتند. تدوین آئین‌نامه زلزله ایران در دهه ۴۰ در دفتر فنی سازمان برنامه و بودجه توسط ایشان و به راهنمایی ابوالحسن بهنیا آغاز شد.

معین‌فر در سازمان برنامه شروع‌کننده بسیاری از آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های فنی بوده و علاوه بر استاندارد ۵۱۹ که شاید قدیمی‌ترین دستورالعمل فنی در صنعت ساختمان ایران باشد، «آیین‌نامه بتن ایران» در زمان تصدی ایشان در سازمان شروع شد. تدوین مجموعه مقررات ملی در وزارت مسکن و شهرسازی یکی دیگر از خدمات ماندگار مهندس معین‌فر به‌شمار می‌رود. خدمات مهندس معین‌فر در زمینه مطالعات مربوط به زلزله‌های ایران مورد توجه محافل فنی در سطح جهان قرار گرفت.

وی به مدت هشت سال عضو هیئت‌مدیره‌های «مؤسسه بین‌المللی زلزله» و «مؤسسه اروپایی مهندسی زلزله» در دهه ۷۰ میلادی بوده و هم‌اکنون عضو مادام‌العمر جامعه مهندسی زلزله هندوستان از دهه ۶۰ میلادی به بعد

است. او در سال ۲۰۰۲ به دریافت لوح تقدیر از طرف مسئولین اروپایی مهندسی زلزله نائل شد که در کنفرانس بین‌المللی زلزله در مهندسی به ایشان اعطا شد.

بنیان‌گذاری انجمن مهندسان محاسب کشور، فعالیت مؤثر در شورای عالی کانون فارغ‌التحصیلان دانشکده فنی و بالاخره فعالیت در کانون کارشناسان دادگستری از دیگر خدمات وی محسوب می‌شود.

ایشان در هیچ‌یک از سازمان‌های سیاسی ملی‌گرا و پیرو دکتر مصدق عضو نشد، اما دارای اندیشه و پرنسب‌های ملی بود و همیشه یاور روزهای سخت ملیون بود.

از سال ۱۳۳۶ که انجمن اسلامی مهندسين که به همت و تکاپوی مهندس مهدی بازرگان تأسیس شد در این انجمن هموندی کوشا در کنار زنده‌یادان مهندس عزت‌الله سبحانی، مهندس کتیرایی و مهندس صباغیان بود. پس از روی کار آمدن دولت موقت به سمت ریاست سازمان برنامه و بودجه منصوب شد. ایشان در شورای اقتصاد برخلاف زنده‌یادان علی اردلان، وزیر وقت دارایی و دکتر علی مولوی، رئیس وقت بانک مرکزی، از ملی شدن بانک‌ها حمایت کرد. در شورای انقلاب نیز به همراه آقایان سید ابوالحسن بنی‌صدر و عزت‌الله سبحانی و دکتر بهشتی و هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای این طرح را به تصویب رسانید.

علی‌اکبر معین‌فر برخلاف عزت‌الله سبحانی از ملی شدن بانک‌ها هیچ‌گاه پشیمان نشد و از این طرح سرسختانه تا واپسین روزهای عمرش دفاع کرد. وی از پس از تصویب قانون دو ماده‌ای وزارت نفت در شورای انقلاب به سمت وزارت نفت از سوی مهدی بازرگان منصوب و نخستین وزیر نفت تاریخ ایران شد. پس از برگزاری نخستین دوره انتخابات مجلس شورای پس از انقلاب ۲۴ اسفند ۱۳۵۸ کاندیدای مشترک در فهرست ائتلاف همنام و ائتلاف بزرگ قرار گرفت و با اخذ ۱/۴۳۹/۳۶۰ آرای مردم تهران، به‌عنوان رتبه چهارم لیست منتخبان به مجلس نخست راه یافت.

علی‌اکبر معین‌فر در طول سال‌های نمایندگی‌اش صریح الهجه بود که این ویژگی را در نشست طرح بی‌کفایتی سید ابوالحسن بنی‌صدر در ۳۰ خرداد ۶۰ در نطقی دلیرانه به‌عنوان نماینده مخالف عزل رئیس‌جمهور و بار دیگر در دفاع از دوست هم‌اندیش خود،

مهندس صباغیان، به هنگام هجوم برخی از نمایندگان ثبت در تاریخ کرد. پس از دوران پایان نمایندگی مجلس در سال ۱۳۶۴ و رد صلاحیت مهندس بازرگان در سومین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری به همراه برخی دیگر از همفکران ملی‌گرا در نهضت آزادی و جبهه ملی به همراه شادروانان علی اردلان، مهندس موحد، دکتر یدالله سبحانی، حسین شاه‌حسینی، دکتر رحیم عابدی، حاج محمود مانیان و تیمسار مجللی اقدام به تأسیس جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران کردند.

ایشان به همراه بسیاری از هم‌اندیشان ملی‌اش از جمله امضاکنندگان نامه فاخر ۹۰ امضایی در اردیبهشت ۱۳۶۹ بود. پس از آذر ۷۷ و شهادت فروهرها در کمیته دفاع از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای عضویت یافت و در آیین خاک‌سپاری پروانه و داریوش فروهر نطقی دلیرانه در میدان بهارستان ایراد کرد. او در آیین‌های نکوداشت فروهرها با دفاع عاشقانه از حقوق از کف رفته قربانیان و نزدیکان داغدارشان حماسه عشق آفرید. او هزینه سنگین سخنانش را یا با کتک خوردن در صحن مجلس یا با رد صلاحیت در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۷۶ و همچنین رد صلاحیت در هیئت اجرایی وزارت کشور دولت اصلاح‌طلب به همراه زنده‌یاد دکتر پرویز ورجاوند و هیئت نظارت شورای نگهبان به همراه دیگر کاندیداهای لیست ائتلافی شورای فعالان ملی-مذهبی در انتخابات مجلس ششم پرداخت کرد. آن آزادمرد همچنین در مصاحبه با مجله ایران فردا در دی‌ماه ۹۳ «ام‌المشكلات را نبود شفافیت لازم در قانون اساسی» عنوان کرد.

زنده‌یاد مهندس علی‌اکبر معین‌فر همچون آموزگارانش، مهندس مهدی بازرگان و مهندس کاظم حسینی، بهره‌مند از تخصص فنی، اخلاق حرفه‌ای و متعهد به آرمان‌های نهضت ملی بود. او را می‌توان الگوی کارآمد «فن‌سالاری ملی» که ستون‌پایه‌های آن «علم» و «اخلاق» است قلمداد کرد و به نسل امروز که تا چشم باز کرده اپوزیسیونی به چشم دیده که به گفته هدی صابر سهم‌شراکتش را بدهی صدایش در نمی‌آید! شناساند.

علی‌اکبر معین‌فر «فن‌سالاری اخلاق‌مدار» بود که فقدانش در فقر منش مصیبت افزون است. یادش گرامی و راهش پررهرو باد. ❖



## آیت‌الله طالقانی؛ اندیشمندی الهام‌بخش



اعظم طالقانی

سردبیر

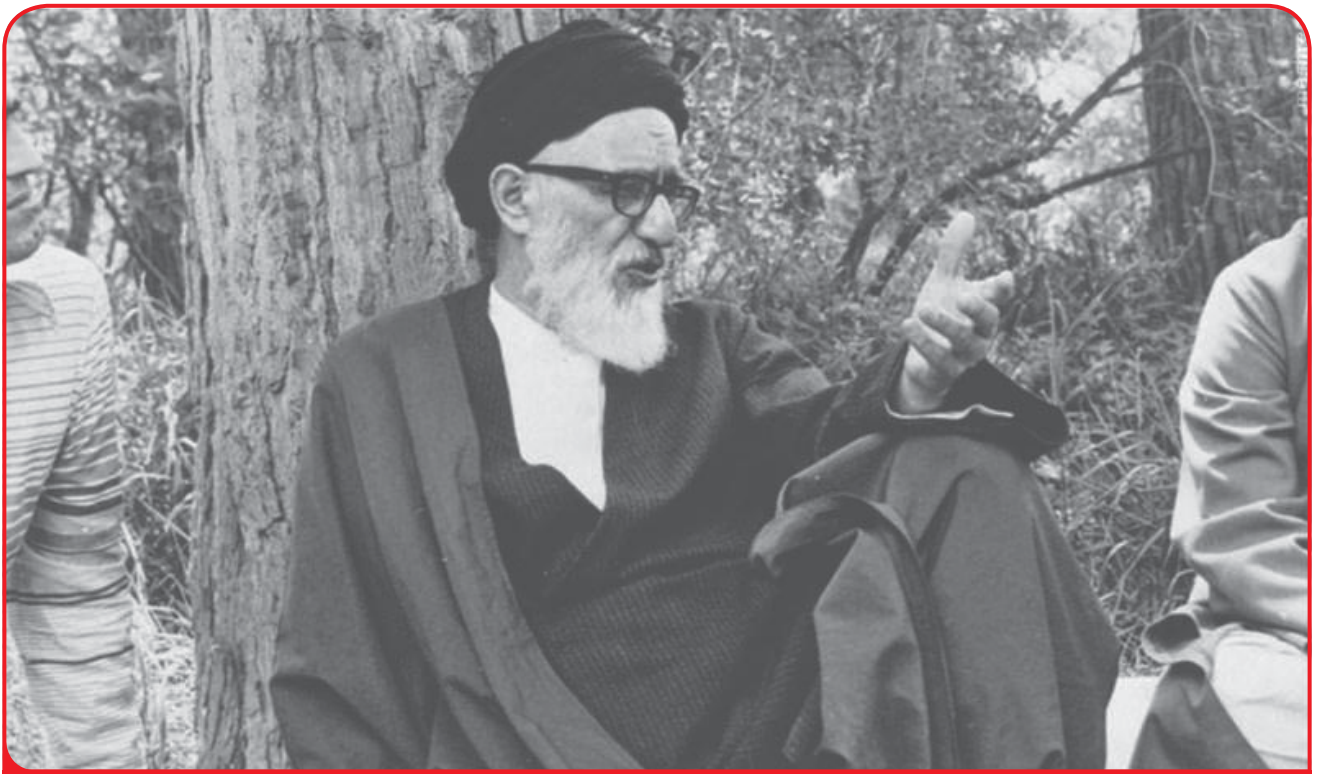
درباره شیوه زندگی آنان محور اساسی زندگی‌ام بوده، ولیکن مرحوم پدرم، آیت‌الله سید محمود طالقانی، از جمله کسانی بوده که الهام‌بخش لحظه‌لحظه زندگی‌ام در زمان حیات پربرکتش بود و پس از رحلتش نیز آثار و کتب و خاطراتش برایم مهم بوده و هست. آیت‌الله سید محمود طالقانی مردی بود که به خدا و بندگان صالحش عشق می‌ورزید، انسان‌ها را دوست داشت و همه‌چیز را تجلی ذات پروردگارش می‌دانست. مردی آزاده و انقلابی بود و آزادی و حریت و انقلابی بودن را از قرآن و اجداد طاهرش علی بن ابی‌طالب و حسین بن علی الهام گرفته بود. همچنین از تاریخ، مردان آزاده تاریخ و تاریخ اسلام عبرت گرفته بود. آری آزاداندیشی و معنویت، تمام وجود او را فراگرفته بود و همه این‌ها را کرامت الهی به بندگانش می‌دانست. از سیطره و بزرگی طلبی گریزان بود. خدایش او را مخلص و مخلص ساخته بود و مقاومتش را از اجدادش به ارث برده بود. او به ما آموخت برای خدا و راهش باید فنا شد تا نور حیات در جان آدمیان تأیید شود و حرکت و حیات و پویایی در آن‌ها به ظهور رسد و به لقای پروردگار منتهی شود. ❖

باشد، این مسئله طبیعی و در قانون زندگی اجتماعی جزء لاینفک زندگی انسان‌هاست؛ اما آنچه مهم است میزان شعاع الهام و اثربخشی و شیوه زیستی آن‌ها بر یکدیگر است به‌طور مثال نحوه زندگانی نهر، نخست‌وزیر هند، بر زندگی خانم گاندی یا ذوالفقار بوتو نخست‌وزیر پاکستان، بر روی دخترش بی‌نظیر بوتو از همین‌گونه اثرات است.

در شکل‌گیری و محتوی زندگی من نیز مردان و زنان و استادان و متفکران بسیاری نقش داشته‌اند و همیشه در جست‌وجوی چنین شخصیت‌هایی بوده‌ام تا بتوانم با بهره‌گیری از آن‌ها به رشد خود و جامعه کمک کنم و انعطاف‌پذیری و اندیشیدن

از این‌جانب خواسته شده درباره مهم‌ترین و تأثیرگذارترین مرد زندگی‌ام توضیح بدهم. ابتدا باید یادآور شوم پروردگار عظیم در قرآن مجید به اثرات نقش زنان در زندگی مردان پرداخته است و جنبه‌های مختلف و مثبت و منفی وجود زنان را در زندگی اجتماعی آن روز انبیا یا طواغیت را بیان داشته و بینش جامعی را نسبت به وضعیت زنان در سازندگی تاریخ تبیین ساخته است. اثرات مثبت نقش مادر و خواهر حضرت موسی و همسر فرعون در زندگی حضرت موسی، نقش حضرت مریم مادر حضرت عیسی در زندگی حضرت عیسی، نقش منفی و عدم همدلی همسر نوح و لوط در زندگی آنان، نقش بسیار ارزنده و شیوه رفتاری بسیار سازنده و تاریخی بلقیس، ملکه سبا، با حضرت سلیمان (ع) و اثربخشی اعتقادات توحیدی حضرت سلیمان بر ملکه سبا برای اطلاع و آموزش زنان و مردان این مرز و بوم بسیار سودمند بوده و هست.

اما نقش زنان و مردان ما و به‌طور کلی رابطه‌ها در محیط خانوادگی و جامعه، اثرات متقابل داشته و ممکن است یک زن الهام‌بخش مردی یا مردی الهام‌بخش زندگی زنی بوده



## اجتماعی



سمیرا مهدوی، فعال اجتماعی در حوزه زنان و کودکان آسیب، در دوازدهمین نشست «تجارب زیبا» مطرح کرد:

## نقص قانون در جامعه ما بسیار کمتر از نقض قانون است

### یک تجربه زیبا

مهدوی با ذکر یک مثال از این آسیب اجتماعی ادامه داد: در محله امامزاده یحیی خانهای بود که در آن بیست و پنج نفر که هشت نفر آنان کودکان زیر پنج سال بودند، زندگی می کردند؛ به عبارتی کارتن خوابهایی دارای سقف بودند که الان منحل شده است. یک شب با جمعی از همکاران به آنجا رفتیم و دیدیم در گرمای سخت تابستان، بدون کولر در آن خانه هستند. با هماهنگی دوستان، برای آن خانه یک کولر تهیه شد و به نوبت به آنجا سر می زدیم که مطمئن شویم کولر را نفروخته باشند. پس از مدتی که اعتماد آنان نسبت به ما جلب شد، یکی از آنان به نام مرتضی اظهار کرد که می خواهد اعتیادش را ترک کند. او را به کمپ ترک اعتیاد فرستادیم و پس از دو ماه که پاک شد گفت برای امرار معاش، مهارتی ندارد و تنها می تواند باربری کند. برایش چرخ خریدیم و مشغول به کار شد.

این فعال اجتماعی در حوزه زنان و کودکان آسیب، به وجود افراد نیکوکار در جامعه اشاره کرد و افزود: در بازار شوش، شخصی را می شناسم که به کار فروش لوازم چینی مشغول است. او از افرادی که ما معرفی می کنیم حمایت می کند، اما می گوید اجازه ندهید مرا به چشم حامی ببینند، بلکه بگذارید فکر کنند که من یک کارفرما هستم. این افراد با احساس نوع دوستی برای سلامت جامعه شان تلاش می کنند و حتی اجازه نمی دهند فرد آسیب دیده خودش را مدیون آنان بدانند.

مهدوی در همین خصوص اظهار کرد: مرتضی که اعتیادش را کنار گذاشته بود به نزد این فرد نیکوکار فرستادیم. او با انگیزه بسیار بالا از ساعت ۶ صبح مشغول به کار بود و برای گذران



یاسمن عزیز

روزنامه نگار

کودکان در معرض آسیب، با بیش از چهارده سال سابقه فعالیت در مددکاری کودکان کار و خیابان و آسیب های زنان، فعالیت های خود را در این حوزه تشریح کرد. در ادامه گزیده ای از سخنان او را در پی می خوانید: سمیرا مهدوی با اشاره به فعالیت های خود در مواجهه با خانواده های کودکان کار گفت: با مردان و زنان معتاد و کارتن خواب بسیاری سر و کار داشته ام و متوجه شده ام که مادرها بسیار کمتر از پدرها فرزندان خود را رها می کنند، در مورد پدران، این رهاشدگی خیلی زودتر اتفاق می افتد.

وی وابستگی مادران را به فرزندان مورد توجه قرار داد و بیان کرد: برای مادران دو حالت اتفاق می افتد: اول اینکه مادر می کوشد فرزندش را در کنار خود نگه دارد، اما پس از مدتی از ناتوانی برای نگهداری کودک، خسته شده و برای واگذاری فرزندش به دیگران تلاش می کند؛ و دوم، مادرانی که فرزند خود را با هر شرایطی در کنار خود نگه می دارند، او را با خود به پاتوق های شان می برند و این کودک در معرض آسیب ها، ناهنجاری ها، سوءاستفاده ها و تعرض های گوناگون قرار می گیرد و زمانی که بیست ساله می شود می گوئیم این از کجا آمد!

جامعه ما امروز با معضلات اجتماعی فراوانی روبه رو است و استفاده از سرمایه های اجتماعی در رفع یا کاهش آن نقش بسزایی دارد. سرمایه اجتماعی در کنار سرمایه های اقتصادی و انسانی، بخشی از ثروت ملی محسوب می شود و به نظر جامعه شناسان، بدون سرمایه اجتماعی، هیچ اجتماعی به هیچ سرمایه ای نمی رسد؛ به عبارت دیگر، هیچ مجموعه انسانی، بدون سرمایه اجتماعی نمی تواند اقدامات مفید، هدفمند و پایداری را انجام دهد.

با وجود اینکه برخی معتقدند جامعه ما از نظر سرمایه اجتماعی به شدت آسیب دیده است، اما همواره افرادی را مشاهده می کنیم که برای بهبود جامعه تلاش می کنند. افرادی که کمتر دیده شده اند و تجربیات و موفقیت های شان کمتر به جامعه عرضه شده است.

ثبت و ضبط تجربه های موفق و نیز انتقال آن به کسانی که می خواهند در کاهش آسیب های اجتماعی نقش ایفا کنند، با همکاری و مشارکت سایر سازمان های مردم نهاد، فعالان اجتماعی و خیریه ها می تواند در ارتقا و بهبود کیفیت این فعالیت ها اثرگذار باشد. به هر روی، این برنامه سعی دارد به جای تزریق روحیه یأس و بی تفاوتی به جامعه و سیاه نمایی، نهال امید، میل به مشارکت و احساس مسئولیت را در دل ها بپروراند.

دوازدهمین جلسه نشست «تجارب زیبا» به همت کمیته اجتماعی برگزار شد و سمیرا مهدوی، مسئول گروه مردمی زنجیره مهربانی در حمایت از مادران و

زندگی‌اش تلاش می‌کرد و فهمیدیم که ارزش سرمایه‌گذاری را دارد.

مدیر گروه مردمی زنجیره مهربانی، فاز بعدی فعالیت بر روی آن خانه را جابه‌جایی محله ذکر کرد و افزود: پس از مدتی شغل مرتضی را تغییر دادیم و او به کار پارکبانی در یکی از محله‌ها مشغول شد؛ به‌جز حقوق، اضافه‌کار می‌گرفت و زمانی که دفترچه بیمه گرفته بود بسیار خوشحال بود. برای تغییر خانه‌اش قرار بر این شد که ۱۰ میلیون تومان به او بدهیم، اما او این را نپذیرفت و گفت مقداری پول از محل کار سابقش جمع کرده و با قرض گرفتن ۲ میلیون تومان از مادر و خواهرش و با اضافه‌کردن مبلغ سنوات و عیدی می‌تواند مبلغی را دست و پا کند و فقط به ۳ میلیون تومان دیگر نیازمند است. این در حالی بود که می‌توانست همه مبلغ را از ما بگیرد.

مهدوی در همین باره ادامه داد: پس از جابه‌جایی منزل مرتضی، برای او تلویزیون و یخچال و چند لوازم خانگی دیگر به‌عنوان کادو خریدیم و الان پس از دو سال مرتضی به همراه همسر جوان و سه فرزندش در محله‌ای بهتر زندگی می‌کنند و کارفرمایش از او بسیار راضی است و اکنون یکی از کارگران نمونه آن منطقه است.

### پروژه زنان کارتن خواب

سمیرا مهدوی به طرح جهادی مرکز شفق اشاره کرد و گفت: زنان کارتن‌خواب بسیاری از پاتوق‌های مختلف جمع‌آوری شدند و به مرکز شفق فرستاده شدند؛ غافل از اینکه بیشتر این زنان فرزند دارند و احتمالاً فرزندان خود را به همسایه سپرده‌اند یا در خانه گذاشته‌اند و برای خرید مواد مخدر به پاتوق‌ها رفته‌اند. با مشقت‌های فراوان توانستیم با زنان شفق دیدار کنیم. آنان به‌سختی به ما اعتماد کردند و یکی‌یکی نشانی فرزندان‌شان را به ما دادند و ما تا مدت‌ها بچه‌های رهاشده را جمع می‌کردیم.

این فعال اجتماعی، در همین باره ادامه داد: بالاخره پروژه شفق تمام شد و چون به‌صورت کارشناسی و زیرساختی عمل نشده بود، نتیجه خوبی هم در بر نداشت و البته سبب شد که این زنان اعتمادشان را به ما نیز از دست بدهند.

مدیر گروه مردمی زنجیره مهربانی، به تلاش‌های این انجمن برای بازگشت اعتماد زنان کارتن‌خواب اشاره کرد و افزود: دوباره شروع کردیم به فرهنگ‌سازی و از زنان خواستیم مایحتاج فرزندان‌شان را از ما بخواهند تا بتوانیم از آسیب بیشتر به کودکان جلوگیری کنیم.

مهدوی به قربانی شدن آنها و ستایش‌ها اشاره کرد و افزود: متأسفانه در جامعه ما بسیاری از

مسائل مربوط به زنان و دختران در دانشگاه و مدرسه به آنان گفته می‌شود و خانواده و مادر در این آگاهی‌بخشی حضور ندارند و البته آگاه نبودن کودکان، به پرداخت هزینه‌های بسیار سنگین برای برخی خانواده‌ها منجر می‌شود.

وی مورد دیگری به نام امیر سه‌ساله را مثال زد و بیان کرد: پدر امیر به دلیل توهم مواد مخدر، او را همچون یک جوجه به سیخ کشید و بسیاریند چنین کودکانی که قربانی اعتیاد خانواده‌هایشان می‌شوند.

این فعال اجتماعی در حوزه زنان و کودکان در معرض آسیب، به مشکل دیگری در یک خانواده اشاره کرد و گفت: محمدمهدی که الان در یک مرکز شبانه‌روزی زندگی می‌کند، در ازای مواد مخدر فروخته می‌شد و تعرض‌های فراوانی را متحمل شده بود، جالب است که او هرگز از پاک‌کن استفاده نمی‌کند، می‌گوید «من اشتباه کردن را دوست ندارم و همیشه درست می‌نویسم»، این کودک حتماً آینده درخشانی خواهد داشت؛ خواهرش «سارینا» در بهزیستی ساکن است و زمانی که درباره شرایط زندگی‌اش می‌پرسیم می‌گوید: «من در بهشت زندگی می‌کنم»، مادر این کودکان، سلامت عقلی‌اش را از دست داده بود و تنها کاری که ما توانستیم انجام دهیم این بود که این خواهر و برادر را پس از دو سال به همدیگر برسانیم.

### انگ اجتماعی زن معتاد

مهدوی با تأکید بر تغییر روند فعالیتش در حوزه‌های آسیب اجتماعی گفت: تلاش کردم به‌عنوان خیر و جهادگر وارد حوزه آسیب نشوم. سمیرا مهدوی به مخالفت اطرافیانش درباره فعالیت‌هایش اشاره کرد و گفت: دوستان و اطرافیانش می‌گفتند تو نه سواد این کار را داری نه تجربه اعتیاد و مصرف مواد مخدر. چرا درباره نوع برخورد با زنان معتاد نظر می‌دهی و من به همین دلیل، شروع کردم به انجام یک تحقیق در حوزه زنان بهبودیافته و عواملی که دوباره باعث وسوسه آنان به مصرف مواد مخدر می‌شود.

وی افزود: دوره پاک‌ی یک زن بسیار کوتاه‌تر از یک مرد است. مقاله‌ای نوشتم درباره «انگ اجتماعی زن معتاد»، وقتی جایی کار می‌کند و می‌پرسند دلیل دستگیری‌ات چه بوده و او می‌گوید اعتیاد. یک زن معتاد به خاطر تأمین نیازهای معیشتی تن به خیلی کارها می‌دهد. این فعال اجتماعی افزود: اما باید با این معضل برخورد مناسبی داشت چراکه این افراد به دلیل شرایط زندگی دچار این مشکلات شده‌اند و باید در رفع آن و برای حمایت از آنان بکوشیم.

### کودک کار تکدی‌گری نمی‌کند

مهدوی درباره آمار ۷۰ درصدی بازگشت‌ناپذیری گفت: بیشتر مردم، نهادها و فعالان اجتماعی و حقوق بشر و کودک، همه افتخاری عمل می‌کنند و می‌گویند کودک کار نباید باشد. پس چه باشد؟ باید برای این امر زیرساخت مهیا کرد و چاره‌ای اندیشید.

وی در همین زمینه ادامه داد: تفاوت کودک کار با کودک خیابان این است که تکدی‌گری نمی‌کند. باید نوع برخورد با این کودکان را بلد باشیم، نباید با قهر و توهین با آنان سخن بگوییم. بسیاری از مردم در بهترین حالت به آنان ترحم می‌کنند که این نیز اشتباه است.

این فعال اجتماعی با تأکید بر اینکه این کودکان باید به هر دلیلی کار کنند، افزود: حقوق بشر می‌گوید کار کودکان جرم است و در حقوق شهروندی استخدام کودکان زیر پانزده سال غیرقانونی است، اما این کودکان که کارمند نمی‌شوند! کودکی که خودش کار می‌کند، کارفرمایی که ساعت کار او را می‌خرد. او گل می‌فروشد، شیشه پاک می‌کند و اگر جلوی کار کودک کاری را به شکل نادرست بگیریم و بگوییم نکن، او چگونه مبلغی را که باید شب به خانه ببرد و به کارفرما بدهد تأمین کند؟ اکنون با همجه‌ای از کودکان کار در کارگاه‌های زیرزمینی مواجهیم و من دیده‌ام که کودکی شش ساله به مبلغ ۲ میلیون تومان برای کار در این کارگاه‌ها فروخته شده است!

### کافی است کمی دغدغه داشته باشیم

مهدوی معضل اسیدپاشی را نیز آسیب اجتماعی دیگری در جامعه ذکر کرد و گفت: قربانیان اسیدپاشی برای ترمیم پوست و زیبایی خود باید مبالغ هنگفتی را بپردازند که هیچ‌یک از ارگان‌ها زیر بار پرداخت آن نمی‌روند. افراد نیکوکار برای این امر دور هم جمع شده‌اند و از این قربانیان حمایت می‌کنند.

این فعال اجتماعی با معرفی خانمی به نام ناصری بیان کرد: او تاکنون هفت نفر را با هزینه خود به‌صورت کامل درمان کرده که دو نفر از آنان را برای درمان به خارج از کشور برده است. هنوز افرادی هستند که مثل ایشان در روستاهای فنوج مدرسه می‌سازند و به مردمان نیازمند کمک می‌کنند. هریک از ما کافی است به‌اندازه خودمان برای جلوگیری از آسیب‌های اجتماعی تلاش کنیم.

سمیرا مهدوی در پایان گفت: کافی است کمی دغدغه داشته باشیم، نقص قانون ما بسیار کمتر

از نقص قانون است. ❖



## اخبار زنان



حوریه خانپور

### تجربه ختنه زنانه ۲۰۰ میلیون زن و دختر در ۳۰ کشور جهان

مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد - تهران: دبیر کل سازمان ملل متحد به مناسبت روز جهانی عدم تحمل ختنه زنانه، ۶ فوریه ۲۰۱۸، پیامی را ارسال کرد. متن کامل پیام آنتونیو گوترش به شرح زیر است ختنه زنانه نقض فاحش حقوق بشر زنان و دختران است. امروزه بیش از ۲۰۰ میلیون زن و دختر در قید حیات، ختنه زنانه را در ۳۰ کشور جهان در سراسر سه قاره تجربه کرده‌اند. در صورت عدم اقدام سریع و هماهنگ، بیش از ۶۸ میلیون دختر دیگر تا ۲۰۳۰ در معرض این اقدام زیان‌آور قرار خواهند گرفت. با مشارکت سیاسی قوی، در چند کشور شاهد موفقیت هستیم، اما این پیشرفت با توجه به رشد جمعیت کافی نیست. هم‌اکنون در صورت عدم اقدام ما، تعداد موارد افزایش خواهد یافت.

توسعه پایدار نمی‌تواند بدون احترام کامل به حقوق بشر زنان و دختران محقق شود. هدف پنجم توسعه پایدار، با تمرکز بر برابری جنسیتی، خواستار حذف ختنه زنانه تا ۲۰۳۰ است. سازمان ملل متحد همراه با اتحادیه اروپا ابتکار ویژه‌ای را که شامل تعهداتی جهانی و چندساله است، با هدف ایجاد مشارکت قوی و تلاش‌های هماهنگ در راستای پایان دادن به تمام انواع خشونت علیه زنان و دختران، از جمله ختنه زنانه، آغاز کرده است. با توجه به کرامت، سلامت و رفاه میلیون‌ها دختر در معرض خطر، هیچ زمانی برای تلف کردن وجود ندارد. می‌توانیم با هم و باید به این اقدام زیان‌آور پایان دهیم.

تاریخ: ۱۷ / ۱۱ / ۹۶

### بسیاری از قوانین حوزه زنان باید در چارچوب شرع مقدس بازنگری شود

روزنامه اطلاعات: معصومه ابتکار معاون رئیس‌جمهوری در امور زنان و خانواده، در «همایش تحکیم بنیان خانواده و منزلت زن» با بیان این مطلب که بسیاری از قوانین و سیاست‌ها مربوط به زنان بازنگری شده، ولی با این حال این قوانین باید بار دیگر در چارچوب شرع مقدس بازنگری شود، افزود: حوزه زنان نهاد ریاست‌جمهوری با همکاری دفاتر امور بانوان استانداری‌ها برنامه‌های متعددی را در دستور کار دارد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها پیگیری قوانین و سیاست‌ها پیرامون زنان است. از این رو در شورای فقهی و حقوقی که در این زمینه به وجود آمده است، تلاش‌های زیادی برای بازنگری قوانین مربوط به حوزه زنان در چارچوب شرع مقدس انجام می‌گیرد. معصومه ابتکار، قانون امنیت اجتماعی زنان یا همان قانون مقابله با خشونت علیه زنان را از جمله این قوانین ذکر کرد و افزود: خشونت خانوادگی یکی از آفت‌های بزرگ جامعه است و هیچ‌گونه سختی با ارزش‌های دینی و اسلامی جامعه ندارد، چراکه علاوه بر مختل کردن

اعتماد آنلاین: حسن غرویان، استاد حوزه و دانشگاه، معتقد است حجاب از ضروریات دینی و شرعی است، اما مسئله بر سر اختیاری یا اجباری بودن آن است. به گفته او باید مسائل مربوط به حجاب اجباری و اختیاری در حوزه، دانشگاه، صدا و سیما، رسانه و مطبوعات به بحث گذاشته شود. وی می‌گوید در اینکه حجاب از ضروریات دینی است بحثی وجود ندارد و مورد اجماع همه علما و فقه‌هاست، اما مسئله این است که آیا رعایت کردن حجاب باید اختیاری باشد یا اجباری! برخی به کشورهای اسلامی که حکومت اسلامی هم بر آن‌ها حاکم است اشاره می‌کنند که در آنجا نیز حجاب شرعاً واجب است، اما اجرای آن را به اختیار مردم گذاشته‌اند؛ مثل عراق و سوریه که رعایت حجاب در اختیار مردم است. او با اشاره به اقدامات اخیر برخی زنان که به دختران خیابان انقلاب شهرت یافتند گفت: قبل از این هم عده‌ای در داخل ماشین‌ها هم حجاب را برمی‌دارند، کم‌کم در خیابان و در کوچه و بازار هم این حرکت را انجام می‌دهند؛ بنابراین، این مسئله ضمن اینکه در حوزه و دانشگاه و رسانه باید به بحث گذاشته شود باید مدیریت هم شود. با برخوردهای چکشی این مسائل فکری حل نمی‌شود. برخورد چکشی رفتار واکنشی به دنبال خواهد داشت؛ در حالی که مقوله حجاب و رعایت آن یک مسئله فرهنگی و فکری است و باید منطق و فلسفه‌اش برای مردم به‌خصوص نسل جوان تبیین شود.

محمد مقدم، عضو مجمع روحانیون، مبارز نیز درباره مسئله حجاب اظهار کرد: اصل مسئله پوشش و حجاب در فرهنگ دینی ما یک تکلیف اسلامی و شخصی است؛ درواقع انجام این مسئله به فرد مؤمن و کسی که به ارزش‌های دینی و اسلامی باور دارد واگذار شده است؛ بنابراین، اینکه ما حجاب را امری اجباری و خارج از اراده و ایمان افراد قرار دهیم خیلی قابل پذیرش نیست. او یادآور شد: حتی در ابتدای انقلاب هم شخصیتی مثل شهید مطهری تلاشش بر این بود که هیچ‌گاه نظام دینی و اسلامی این مسئله را به‌عنوان امر اجباری قرار ندهد. دین هیچ‌گاه فردی را نسبت به حجاب و پوشش مجبور نمی‌کند. او با بیان اینکه سخت‌گیری در مسئله حجاب در کشور نتیجه عکس داشته است گفت: اگر در جامعه‌ای اعمال مذهبی و دینی توأم با آگاهی و شناخت نباشد و صرفاً ما بخواهیم با دستور به افراد دیکته کنیم و نگاه ایدئولوژیک داشته باشیم طبیعی است که نتیجه عکس دهد؛ بنابراین باید بین فرهنگ‌سازی و ایدئولوژیک رفتار کردن تفاوت عمده‌ای قائل شویم.

تاریخ: ۱۷ / ۱۱ / ۹۶

### سازمان‌های مردم‌نهاد سرمایه‌های کشور ما هستند

شبهستان: دکتر معصومه ابتکار، معاون رئیس‌جمهور در امور زنان و خانواده، در مراسم اختتامیه همایش مجمع ملی سازمان‌های مردم‌نهاد جوانان که در سالن شهید امامی استانداری فارس برگزار شد، گفت: یکی از سرمایه‌های کشور ما سازمان‌های مردم‌نهاد هستند. وی با اشاره به اینکه سازمان‌های مردم‌نهاد در سیاست‌گذاری، دخالت در سیاست‌ها و ورود نگاه غیردولتی به جامعه نقش فعال دارند، اظهار داشت: در مصوبات شورای برنامه‌ریزی دولت، سمن‌ها عضو کارگروه‌های تخصصی استان‌ها شدند و با رشد خوبی که سمن‌ها داشتند، می‌توان بسیج اجتماعی ایجاد کرد. وی با اشاره به اینکه نهادهای مدنی هر چه قدر همراه دولت باشند اما مستقل از دولت‌اند و می‌توانند دیده‌بانی کنند و زاویه‌ای که وجود دارد را سمن‌ها می‌توانند رصد کنند و هر نوع انحرافی را از قانون و مقررات مشخص کنند، اظهار داشت: در معاونت زنان و خانواده، برای سمن‌های حوزه زنان برنامه‌های خاصی را برگزار کرده‌ایم و ۲۵۰ پروژه در سراسر کشور با سمن‌ها به اجرا رسیده است.

تاریخ: ۱۳۹۶/۱۱/۷

### فرآیند قضائی عادلانه و به دور از تبعیض اجازه کودک‌آزاری نمی‌دهد

ایکنا: معصومه ابتکار، معاون امور زنان و خانواده ریاست‌جمهوری، در مراسم تجلیل از مددکاران اورژانس اجتماعی کشور با اشاره به اینکه لایحه حقوق کودکان و نوجوانان در مجلس در حال بررسی است، اظهار امیدواری کرد در فرآیندهای قضائی مربوط به کودک‌آزاری شاهد روندهای عادلانه‌ای باشیم. وی گفت: اگر پشت اقدامات اورژانس اجتماعی فرآیند قضائی عادلانه و به دور از تبعیض نباشد عده‌ای کودک‌آزاری می‌کنند و متأسفانه

آرامش خانواده‌ها، مشکلات اجتماعی زیادی را نیز پدید می‌آورد و دولت دوازدهم برای حل این معضل در ابعاد فرهنگی، اجتماعی، قانونی و بازدارندگی تلاش‌های بسیار مجدانه‌ای را انجام می‌دهد.

تاریخ: ۱۶ / ۱۱ / ۹۶

### بیکاری آقایان ربطی به اشتغال زنان ندارد

#### نقش ۴۰ درصدی زنان در فرآورده‌های غذایی و کشاورزی ایران

معاونت امور زنان و خانواده: معاون امور زنان و خانواده رئیس‌جمهوری با تأکید بر اینکه اشتغال زنان باعث بیکاری آقایان نمی‌شود، گفت: شرع و قانون هم استقلال مالی را برای خانم‌ها به رسمیت شناخته است و هیچ‌کس نمی‌تواند این حق را از زنان ایرانی سلب کند. هیچ‌کس نمی‌تواند کشور وجود ندارد که کار خانگی نکند؛ همه زنان ایرانی اعم از شهری و روستایی خانه‌دار هستند؛ البته در خصوص زنان روستایی باید بگویم که آنان علاوه بر خانه‌داری در تولید فرآورده‌های کشاورزی نیز همیشه نقش داشته‌اند و طبق آمار گفته‌شده نزدیک به ۴۰ درصد از فرآورده‌های غذایی و کشاورزی ایران با کمک زنان روستایی فراهم می‌شود.

متأسفانه در آمارهای ارائه‌شده خانه‌داری زنان شغل به حساب نمی‌آید؛ در حالی که زنان خانه‌دار ارزش‌افزوده‌ای را برای خانواده به همراه دارند؛ زیرا زنان خانه‌دار تربیت فرزندان، انجام امور منزل، تهیه غذای سالم را عهده‌دار هستند. وی گفت: زنان ایرانی به‌خصوص زنان شهرنشین، دختران تحصیل‌کرده، زنان سرپرست خانواده و دختران مجرد نیاز به کار و حق دسترسی به فرصت‌های شغلی دارند. متأسفانه فاصله بیکاری بین دختران تحصیل‌کرده با پسران در دوازده استانی که سفر داشتیم تقریباً بین ۲ تا ۳ برابر بوده است.

تاریخ: ۹۶ / ۱۱ / ۱۶

پیه ابراهیم



حق استراک - سالانه داخل کشور  
(با هزینه پست)

شهرستان ۴۵۰۰۰ تومان

تهران ۴۳۰۰۰ تومان

نام و نام خانوادگی: .....

نشانی: .....

تلفن: .....

کد پستی: .....

حساب سیبا شماره ۰۷۰۷۴۴۴۷۰۰۱۰۶۵۷۴۴۴۷۰۰۷ بانک ملی به نام مدیر مسئول

تهران: خیابان انقلاب، خیابان سعدی شمالی، خیابان هدایت (شهید برادران قاندی)

بعد از ظهر اسلام، پلاک ۱۶۹

تلفن: ۷۷۵۳۷۰۲۲

پست الکترونیکی: info.payamehrahimi@gmail.com